

عبدالبهاء عباس

منادی صلح در جهان باختر

به اهتمام دکتر شاپور راسخ

ناشر: بنیاد فرهنگی نخل

اگوست ۲۰۱۲

سخن ناشر

بنیاد فرهنگی نَحَل مفتخر است که انتشار کتاب ارزشمند و پُرمحتوای «عبدالبهاء عباس، منادی صلح در جهان باختر» را به عهده گرفته و آن را تقدیم دوستداران نماید. این کتاب شامل مقالات مختلف از نویسندگان ارجمند بهائی است که اطلاعات سودمندی را درباره‌ی زندگی و اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب و تعلیمات ایشان عرضه می‌دارد. امیدوارم که این خدمت مورد قبول جویندگان قرار گیرد.

بنیاد فرهنگی نَحَل

پیشگفتار

کتابی که اینک زیر عنوان، عبدالبهاء عباس، منادی صلح در جهان باختر، به خوانندگان عزیز مخصوصاً ایرانیان فرهیخته تقدیم می‌شود، از سرگذشت شخصیت برجسته‌ای حکایت می‌کند که نه فقط در جامعه‌ی جهانی بهائی به عنوان جانشین و مفسر (مبیین) آثار حضرت بهاء‌الله، مؤسس این آئین مورد احترام و تکریم خاص است، بلکه در صحنه‌ی بین‌المللی همچنان که در همین کتاب خواهید خواند، مقامی بس ممتاز دارد. تا بدان جا که به هنگام سفر تاریخی ایشان به اروپا و امریکا (۱۹۱۱-۱۹۱۳) از آن حضرت به عنوان پیامبر صلح و وحدت عالم انسانی یاد شده و علمای بسیار عرفی و دینی، چه در جهان اسلام و چه در دنیای مسیحیت، زبان به ستایش مکارم اخلاق، شرافت و عظمت وجود و احاطه‌ی علمی و فکری حضرتش گشودند و در مساجد، معابد، کلیساهای، کنیسه‌ها، دانشگاه‌ها و انجمن‌های مختلف فرهنگی، مقدمش را گرمی داشتند و از محضرش بهره گرفتند.

چون دیانت بهائی از آغاز ظهورش در ایران با مخالفت شدید اولیای شرع – و به پیروی آنها – حگام و مسئولان مملکتی مواجه شد، این جمع مخالف کوشید که به همه‌ی تدابیر ممکن، نه فقط بر تعالیم سرپوش نهد، بلکه حتی شناسایی درست بنیادگذار آئین بهائی و فرزند ارجمند ایشان، حضرت عبدالبهاء، را که همه‌ی عمر در تبعیدگاه‌های دولتین ایران و عثمانی سکونت داشتند، مانع گردد و از این روی عجب نیست که در ایران حتی اکثر فضلا و محققان، کم‌ترین آگاهی از مؤسسان این دیانت جدید و افکار و آثارشان ندارند.

اکنون که صدمین سال سفرهای حضرت عبدالبهاء به دیار غرب را بهائیان در سراسر جهان جشن می‌گیرند، نگارش چنین کتابی برای شناسایی بهتر آن حضرت ضرور می‌نماید. لذا نگارنده‌ی این سطور که سال‌های درازی از حیات خود را صرف پژوهش کرده است، بر آن شد که چند تن از دوستان دانشمند خود را دعوت کند، تا مشترکاً کتابی در معرفی حضرت عبدالبهاء به وجهی که ملاحظه می‌کنید، تألیف کنند.

این کتاب شامل دو بخش عمده است. یکی زندگی و شخصیت حضرت عبدالبهاء و دیگری جلوه‌هایی از دانش و بینش آن حضرت.

در بخش اول این مقالات مندرج است:

- ۱- نگاهی گذرا به زندگی حضرت عبدالبهاء
- ۲- آثار حضرت عبدالبهاء به عنوان مبین منصوص (مبیین به معنی تفسیرکننده است و منصوص یعنی تعیین شده به صورت کتبی از سوی پدر بزرگوار).
- ۳- روابط انسانی و جهان‌بینی حضرت عبدالبهاء که از جمله شامل برداشتی است که عده‌ای از معاریف روزگار از شخصیت حضرت عبدالبهاء داشته‌اند.
- ۴- تحلیلی از سبک و سیاق آثار حضرت عبدالبهاء که در حقیقت متمم مقاله‌ی جناب وحید رأفتی است.
- ۵- تحلیل سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب.

بخش دوم کتاب شامل این مقالات است:

- ۱- علم‌المعرفة از دیدگاه حضرت عبدالبهاء که افکار حضرت عبدالبها را در زمینه‌ی شناخت‌شناسی در کسوت يك فیلسوف مورد بررسی قرار می‌دهد.
 - ۲- هستی‌شناسی در آثار حضرت عبدالبهاء که بازطرح یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه از نظرگاه آن حضرت است.
 - ۳- یکی از مباحث مهم فلسفه و حکمت (علم اخلاق) محبت و تکمله‌ی فصل پیشین در این جا آمده است.
 - ۴- نظری به مباحث آموزش و پرورش از دیدگاه حضرت عبدالبهاء یعنی فصلی که آن حضرت را در کسوت معلم و مربی مورد مطالعه قرار می‌دهد.
 - ۵- چون کج رفتاری، خصوصاً در دنیای معاصر از مسائل عمده‌ی جامعه‌هاست، این فصل به موضوع جرم‌شناسی از نظر حضرت عبدالبهاء اختصاص یافته است.
 - ۶- دیانت بهائی دارای يك نظام اداری - تشکیلاتی است که بنیاد آن را حضرت بهاء‌الله نهادند، ولی حضرت عبدالبهاء خصوصاً در الواح وصایای خود، به تشریح آن پرداختند. فصل حاضر درباره‌ی رشد و تکامل تأسیسات اداری - اجتماعی بهائی در دوره‌ی میثاق، یعنی عصر حضرت عبدالبهاء است.
- هریک از نویسندگان فصول دوازده‌گانه‌ی فوق، منابع و مآخذ خود را در ذیل مقالات یا در پایان آن یادآور شده‌اند و برای آن که حجم کتاب زیاد نشود، از آوردن یک فهرست عمومی مآخذ در پایان کتاب صرف‌نظر شد.

چون شناخت تحولات مهمی که در عالم و درون جامعه‌ی بهائی در طی، دوران قیادت حضرت عبدالبهاء در سال‌های ۱۸۹۲-۱۹۲۱ روی داده، مفید بل ضرور بود، فصل آخری بر کتاب در این زمینه افزوده شد.

هرچند آوردن تصاویر حضرت عبدالبهاء در سفرهای اروپا و امریکا مناسب این کتاب بود، اما چون در آثار دیگری نظیر کتاب بدایع‌الآثار (در دو جلد) تألیف جناب محمود زرقانی، عکس‌های متعدد از ایشان به چاپ رسیده و نیز به ملاحظه‌ی حجم کتاب از نشر مجدد آنها چشم‌پوشی شد و به چاپ یکی از شمایل آن حضرت اکتفا کردیم.

مؤلفان این کتاب امیدوارند که در این برهه از زمان که بسیاری از افراد منصف در میان ایرانیان به حمایت از جامعه‌ی بهائی و مطالعه‌ی اندیشه‌های اصحاب این آئین و تعلیمات حضرت بهاء‌الله علاقه‌مند شده‌اند، این کتاب بتواند دریچه‌ای برای آشنایی با شخصیت استثنایی حضرت عبدالبهاء و افکار و آثار ایشان باز کند و البته کمال اشتیاق را دارند که خوانندگان فرهیخته‌ی این کتاب آراء و پرسش‌های خود را از طریق ناشر کتاب به این گروه بفرستند و البته اگر آدرس آنان شناخته باشد، به تقدیم پاسخ مبادرت خواهد شد.

مؤلفان وظیفه‌ی خود می‌دانند که از بنیاد فرهنگی نخل سپاسگزاری کنند که نشر این کتاب با پشتیبانی ایشان مقدور و میسر شد.

شاپور راسخ

برای اطلاع بیشتر

در پایان این مقال، نام چند کتاب که مطالعه‌ی آنها برای افزایش اطلاعات خوانندگان

ارجمند در مورد حضرت عبدالبهاء مفید به نظر می‌رسد، ذیلاً می‌آید:

۱- در مورد سفرهای آن حضرت به ممالک غرب:

- کتاب بدایع الآثار اثر محمود زرقانی در دو جلد، نشر بمبئی ۱۹۱۴-۱۹۲۱، تجدید طبع

در آلمان ۱۹۸۲.

۲- در مورد شرح حال و افعال آن حضرت:

- کتاب قرن بدیع از حضرت شوقی ربانی، چاپ دوم، کانادا ۱۹۹۲.

- خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد ۱۴، دوره‌ی میثاق، آلمان ۲۰۰۳ م.

- حسن موقر بالیوزی: عبدالبهاء، به زبان‌های انگلیسی و فرانسه.

- محمدعلی فیضی: حیات حضرت عبدالبهاء، نشر دوم، آلمان ۱۹۸۷.

۳- درباره‌ی خصوصیات شخصیت آن حضرت:

- هوشنگ محمودی: یادداشت‌هایی درباره‌ی حضرت عبدالبهاء، چاپ دوم، استرالیا

۲۰۰۹ م.

بخش اول

زندگی و شخصیت حضرت عبدالبهاء

نگاهی گذرا به زندگی حضرت عبدالبهاء

نصرت الله محمد حسینی

نگاهی گذرا به زندگی حضرت عبدالبهاء

نصرت الله محمد حسینی

زندگی حضرت عبدالبهاء به گواهی همه‌ی آنانی که آن بزرگوار را دیده‌اند و مورد مهر فراوان آن حضرت گشته‌اند و یا داستان حیات و پیام آسمانی حضرتش را شنوده‌اند، سراسر جانبازی و بردباری در هر ناگواری بوده است. هر آنی از زندگانی او در خدمت به افراد انسانی گذشته است و همان‌گونه که یکی از عاشقانش در سروده‌ی خویش گفته: «عبدالبهاء قافله‌سالار بندگی»^۱ بوده است.

حضرت عبدالبهاء در هفتاد و هشت سالگی در ساعت یک و نیم بامداد و شنبه، بیست و هشتم نوامبر سال ۱۹۲۱ م. در خانه‌ی خویش در حیفا درگذشت. چون سپیده‌ی صبح سرزد، و خبر این مصیبت جانگداز در شهر انتشار یافت، هر آنکو شنید، دلش بریان و چشمش گریان گشت. مراسم تشییع و تدفین در روز سه‌شنبه، بیست و نهم نوامبر برگزار گردید. شهر حیفا، واقع در فلسطین آن زمان که بخشی از امپراطوری اسلامی عثمانی محسوب می‌گشت، هرگز چنین مراسم تشییع به یاد نداشت. اعضای عائله‌ی حضرت عبدالبهاء، یاران بهائی ساکن عکا و حیفا و نقاط مجاور، جمعی از زائران - از بهائیان غربی و شرقی - حکمران کل فلسطین، حکام محلی، قنصلان دول خارجی در فلسطین، پیشوایان مذهبی جامعه‌ی اسلامی، مسیحی، کلیمی و جماعات کثیری از اهل ادیان یهودی، مسیحی و اسلام، مردم عرب، ترک، گرد و تنی چند از اروپاییان و آمریکاییان ساکن آن نواحی، همگی نزدیک به ده هزار تن در مراسم تشییع شرکت نمودند.

۱. سروده‌ی سراینده‌ی بهائی، ماشاءالله لقائی کاشانی

آن روز در آسمان حیفاً هیچ لکه‌ی ابری دیده نمی‌شد، هیچ صدایی به گوش نمی‌رسید، جز نغمات موزون آیات کتاب‌های آسمانی که قرائت می‌گشت و ناله و فغان آنان که دوست یگانه‌ی خویش را از دست داده بودند. گویی صدای عبدالبهاء نیز در کوه و صحرا می‌پیچید و بیان آکنده از مهر و عطوفتش در خطاب به بهائیان به گوش جان همگان می‌رسید:

ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوائف و ادیان به کمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمایید، تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زایل شود... اگر طوایف و ملل سایره جفا کنند، شما وفا نمایید. ظلم کنند، عدل بنمایید. اجتناب کنند، اجتناب کنید. دشمنی نمایند، دوستی بفرمایید...^۱

جسد حضرت عبدالبهاء در دامه‌ی کوه کرمل در کنار مقام اعلی محلی که حضرت باب، مبشر آئین جهانی بهائی، در آن مدفون است، استقرار یافت. سخنوران و سرایندگان حاضر از عرب و غیرعرب و نمایندگان ادیان موسوی، عیسوی و اسلام از این مرد جاودانه‌ی تاریخ بسی تجلیل نمودند و او را به عنوان پیام‌آور مهر و آتشی و پدر مهربان مسکینان، نیازمندان و بیچارگان ستودند. جراید مهمه‌ی عالم و برخی از اندیشمندان، دانشمندان و دولت‌مردان در خاور و باختر جهان پس از درگذشت این پیامبر صلح جاودان از او تجلیل فراوان نمودند. سرایندگان بزرگی مرثی سرودند. به‌ویژه شعرای بهائی در بیان غم فقدان آن جاودانه‌ی یگانه، قصاید ماهرانه انشاد نمودند. شوریده‌ی شیرازی حاج محمدتقی فصیح‌الملک یک تن از آنان بود که از جمله سرود:

۱. حضرت عبدالبهاء: الواح وصایا، شرح و توضیحات از نصرت‌الله محمدحسین، مؤسسه‌ی معارف بهائی، کانادا ۱۴۹ بدیع (۱۹۹۲ میلادی)، ص ۲۳.

نهان به صورت از احباب ماند شمس وجود قضا ز چشم محبان نهفت چشمه‌ی جود
دریغ از آن همه گفتار و منطق شیرین دریغ از آن همه الواح و فضل نامحدود
سیاه شد افق غرب و تیره مطلع شرق کجایی ای مه تابان و اختر مسعود^۱

حضرت عبدالبهاء در بامداد شبی که حضرت باب، مبشر آئین بهائی در شیراز اظهار امر فرمود، در پنجم جمادی‌الاولی سال ۱۲۶۰ ه.ق. (بیست‌وسوم ماه می ۱۸۴۴ م.) در طهران، در خانه‌ی پدری چشم به جهان گشود. پدر آن حضرت، میرزا حسین‌علی نوری، (حضرت بهاء‌الله، فرزند میرزابزرگ نوری وزیر شهیر) و مادرش آسیه خانم، دختر میرزا اسمعیل وزیر یالرودی بود. هم حضرت بهاء‌الله و هم آسیه خانم از نوادگان اسپهبدان مازنداران بوده‌اند که تبارشان به شاهنشاهان ساسانی می‌رسد.^۲

حضرت عبدالبهاء خاطرات دوران کودکی حضرتش را غالباً در آثار کتبی و گاه به‌طور شفاهی بیان فرموده است. جمعیت طهران در آن زمان به یک صدوپنجاه هزار نفر هم نمی‌رسید.^۳ اطراف شهر را خندق‌ها فراگرفته بود. حضرت عبدالبهاء بدین نکات اشاره فرموده است. از مناطق و محلات طهران که حضرتش از آنها یاد کرده است، یکی تکیه‌ی حاج رجبعلی است که در آن کودکان شیر به وی به عنوان یک کودک بابی هجوم برده و بر آن حضرت سنگ‌ها پرتاب کرده‌اند.^۴ سبزه میدان طهران محلی است که حضرتش بارها به آن گام گذاشته است. از جمله روزی که قصد

۱. نشریه‌ی «البشارة» شماره‌ی سوم، هندوستان ۱۳۴۰ هجری قمری (۱۹۲۱ میلادی)، ص ۳۴.

۲. از جمله ر. ک. کتاب «نژادنامه» (خطی) نوشته‌ی رضاقلی‌خان هدایت.

۳. ناصر نجمی: دارالخلافة‌ی طهران، چاپ سوم، طهران ۱۳۵۵ شمسی، ص ۱۲.

۴. زرقانی: بدایع‌الآثار، ج. دوم، بمبئی ۱۹۱۲ میلادی، صص ۲۰۵-۲۰۶.

دیدار حضرت بهاء‌الله در زندان سیاه چال طهران داشته است.

محلّه‌ی سنگلج که امروزه اثری از آن باقی نمانده است، چند ماه در ایام محبوسیت حضرت بهاء‌الله در سیاه چال طهران مسکن حضرت عبدالبهاء و مادر، خواهر و برادر کوچک آن حضرت بوده است.^۱ زیرا خانه‌ی اجدادی حضرت عبدالبهاء را دولتیان در آن احیان تصرف نموده و اثاثش را نیز به غارت برده بودند. آن خانه در محلّه‌ی پامنار، نزدیک دروازه شمیران قدیم طهران بود، جایی که آن حضرت سال‌های نخستین کودکی را در آن گذراند. خاطرات بازی‌های کودکانه در آن خانه در شش‌سالگی با خواهر کوچک چهارساله را بارها تعریف فرموده است.

خاطرات ایام سفر از طهران به مازندران و یا از آنجا به طهران، همواره کام جان حضرت عبدالبهاء را شیرین کرده است. حضرت بهاء‌الله که عاشق آبشار و صدای موزون جان‌فزای آن بوده است، در هر سفر با زن و فرزند در کنار آبشار خیمه زده و گاه چند روز توقف فرموده است. خاطرات حضرت عبدالبهاء از آن روزگاران بسی زنده و درخشان بوده است.^۲

ایام اقامت در قصر پدری حضرت بهاء‌الله در قریه‌ی تاکر از نور مازندران، از خاطرات خوش حضرت عبدالبهاء بوده است. حکایت حضور حضرت عبدالبهاء همراه آقا رحیم، چوپان شبان گله‌های متعلق به خاندان در جشن گله و کباب‌خوران، رقص و پای‌کوبان شبانان، نسیم جان‌بخش کوهساران و سبزه‌زاران که به فرموده‌ی حضرتش در سن بالای هفتاد هنوز ورزش آن بر سیمای آن حضرت احساس می‌شده، همه‌وهمه از خاطرات خوش کودکی است.^۳ در این مراسم

۱. مأخذ فوق.

۲. مأخذ فوق، ج. ۱، بمبئی ۱۹۱۴ میلادی، صص ۱۰۱-۱۰۲ و ص ۵۸ و ج. ۲، ص ۲۳۶.

۳. نجم باختر Star of the West مجلد سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۴، صص ۲۷۱-۲۷۲.

بود که حضرت عبدالبهاء که قریب پنج سال داشت، چند ده گوسفند از رمه‌های پدری به شبانان بخشید و آن عمل بعداً به تأیید پدر بزرگوارش رسید.

آن حضرت دیدار طاهره قره‌العین را در خانه‌ی پدری حضرتش به خوبی به یاد داشته است و گفت‌وگوی طاهره را با علامه سیدیحیی دارابی که در همان روز واقع شده، نوشته و به یادگار نهاده است. در هنگام گفت‌وگوی آن دو، آن کودک، یعنی حضرت عبدالبهاء بر روی دامان طاهره نشسته بود.^۱

چون سخن از علامه سیدیحیی دارابی ملقب به وحید، افضل فضلالی بابی رفت، خاطره‌ی حضرت عبدالبهاء را از خضوع و محویت و ایقان وحید نقل می‌کنیم. حضرت عبدالبهاء به‌عین عبارت می‌فرمایند:

به خاطر دارم وقتی که طفل بودم، در طهران در بیرونی پهلوی جناب آقا سیدیحیی نشسته بودم، میرزا علی سیاح با تاج و عصای درویشی و پاهای برهنه‌ی پُر از گل وارد شد. یکی پرسید: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از قلعه‌ی ماکو و حضور حضرت اعلی.» [یعنی حضرت باب] فوراً حضرت وحید خود را روی اقدام سیاح انداخت و گریه‌کنان محاسن خویش را به گل‌های پای ایشان می‌مالید که از کوی محبوب رسیده. با آن که حضرت وحید، شهیر و شخص جلیل بود، آن قسم نزد بندگان الهی خضوع می‌نمود.^۲

حوادث خوش حیات حضرت عبدالبهاء در پنج سالگی پایان یافت. از آن پس هرچه دید

۱. حضرت عبدالبهاء: تذکرةالوفاء، مطبعه‌ی عباسیه، حیفای ۱۹۲۴ میلادی، ص ۳۰۶.

۲. زرقانی: بدایع‌الآثار، ج. ۱، ص ۲۸۰.

ناخوشی بود. هرچه شنید، ناخوش بود. حکایت جانبازی یاران حضرت باب مبشر آئین بهائی را از آن هنگام به بعد در آثار کتبی و بیانات شفاهی حضرتش نقل فرموده است. حکایت شهادت سلیمان خان تبریزی که او را شمع آجین نمودند، در آثار حضرتش آمده است. حضرت عبدالبهاء سلیمان خان را بسیار دوست می‌داشته است و سلیمان خان بارها به خانه‌ی حضرت بهاء‌الله آمده و حضرت بهاء‌الله همراه با حضرت عبدالبهاء بارها به خانه‌ی سلیمان خان واقع در محله‌ی سرچشمه‌ی طهران رفته‌اند. از این حکایات بسیار است. آن حضرت به هنگام نقل حکایت رقص عاشقانه‌ی یکی از جانبازان بانی آن روزگار در میدان شهادت، در حضور یاران بهائی شرق و غرب در مغرب زمین همان رقص عاشقانه را کرده و به تلخی گریسته است.^۱ به هنگام نقل خاطرات و داستان زندگی یاران وفادار و خادمان خانه‌ی حضرت بهاء‌الله و از جمله اسفندیار خادم آفریقایی تبار خاندان خویش، اشک ریخته است.^۲

نه تنها این حکایت، بل ده‌ها حکایت و حادثه‌ی دیگر نشان می‌دهد که چگونه آن حضرت جوهر وفا بوده است. کافی است تنها کتاب حضرت عبدالبهاء «تذکره‌الوفاء» را بخوانیم تا روشن شود که عرصه حساسیت و وفای آن حضرت از پهنه‌ی همه‌ی گیتی نیز فراتر رفته است. بی‌خود نبود که در هفت سالگی گرفتار بیماری سل گردید، به گونه‌ای که همه‌ی پزشکان از درمان حضرتش درمانده شدند، ولیکن تقدیر چیز دیگر بود و سرانجام بیماری بهبود یافت و چند سال بعد تندرستی پیشین بازگشت.^۳

۱. مأخذ فوق، ص ۱۳۲.

۲. نجم باختر، ج. نهم، سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۹، صص ۳۸-۳۹.

۳. زرقانی: بدایع‌الآثار، ج. دوم، ص ۱۷۳.

حضرت بهاء‌الله را در همان کودکی «آقا» خطاب و صدا می‌فرمود. رفتار «آقا» در همان سال‌ها آن‌چنان متین و دلنشین بود که هر بیننده را مجذوب می‌نمود. نبیل زرنندی، شاعر و واقعه‌نگار نامدار بهائی، در تاریخ جاودانه‌ی خویش اشاره می‌کند، نخستین فردی از خاندان حضرت بهاء‌الله را که دیده، حضرت عبدالبهاء، کودک کم‌تر از شش ساله بوده است که هنگام ورود نبیل به خانه‌ی حضرت بهاء‌الله، به وی با تبسم و خوش‌رویی خوش‌آمد فرموده است.

نبیل زرنندی اشاره می‌کند که مأمور بردن «آقا» به مدرسه بوده و مشاهده کرده که «آقا» در نهایت جمال و جلال کلاه بر سر و جبهی هزاری مشکی در بر داشته است. نبیل می‌رود که «آقا» را بغل کرده، به مدرسه ببرد، اما «آقا» فرموده که: «خیر، در کنار هم راه می‌رویم.» و سپس دست نبیل را در دست گرفته، در نهایت جلال گام برداشته و به مدرسه رفته است.^۱

آخرین خاطره‌ی جانگدازی که حضرت عبدالبهاء از ایام خردسالی همواره به یاد داشت، مربوط به روزی بود که برای دیدار حضرت بهاء‌الله راهی زندان سیاه چال طهران گشت. حضرتش که در آتش اشتیاق دیدار پدر می‌سوخت به دوش یکی از خادمان از چند پله‌ی سراشیب گذشت و پیش از آن که به محیط زندان بسیار تاریک و بدبوی رسد، صدای پدر را شنید که فرمود: «نیاریدش، نیاریدش!» لذا آن حضرت را به خارج زندان عودت دادند. ساعتی گذشت، تا پدر را برای هواخوری بیرون آوردند. مشاهده فرمود که گند بر پای پدر و زنجیر کمرشکن و سنگینی بر گردن آن حضرت است که به سختی گام برمی‌دارد. رویش زرد، قدش خمیده و موهایش پریشان گشته است. حضرت عبدالبهاء، این کودک نازنین، با مشاهده‌ی اوضاع این‌چنین، از هوش برفت

۱. نبیل زرنندی: مطالع‌الانوار، لجنه‌ی نشر آثار مری، نشر سوم، ۱۲۳ بدیع، ص ۶۷-۶۸.

و چون به هوش آمد، خود را در آغوش مادر بزرگ خویش دید.^۱

در ایام محبوسیت حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران و مصادره‌ی اموال و غارت اثاث خانه‌ی حضرتش، همسر بزرگوارش، آسیه خانم با سه کودک خردسال تقریباً هشت ساله، شش ساله و دو ساله چنان اسیر تنگدستی شدند که دل سنگ بر آنان می‌سوخت. حضرت عبدالبهاء نقل فرموده است که روزی گرسنگی بر حضرتش فشار آورده بود و از مادر تقاضای خوراک نمود و مادر قدری آرد در کف حضرتش گذاشت تا به جای نان و غذا میل کند.^۲ روزگار سختی بود.

حضرت بهاءالله همه چیز داشت و به فتوای پیشوایان مذهبی و فرمان شاه و عمال دولت قاجار هرچه داشت، مصادره گشت. حضرت بهاءالله چهار ماه آزگار در زندان بسیار تاریک و بدبوی سیاه چال سپری فرمود. چون آزاد گشت، آن چنان بیمار و ناتوان بود که یک ماه در بستر گذرانید. در آن احوال بود که فرمان شاه مبنی بر تبعید ابدی آن حضرت و اعضای عائله و جمعی از یارانش از ایران صادر گشت و آنان در روز دوازدهم ژانویه سال ۱۸۵۳ (برابر با روز نخست از ماه ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ ه.ق.) راهی سرزمین عراق شدند.^۳

سفر به عراق در دل سرمای سخت زمستان بود. وسایل سفر ناکافی بود. مال سواری به اندازه‌ی کافی نبود و همواره تنی چند به نوبت پیاده راه می‌پیمودند و برخی به ندرت سواری می‌گرفتند. حضرت عبدالبهاء دائماً مراقب و ناظر بود که خواهر کوچک حضرتش، بهائیه خانم،

۱. زرقانی: بدایع الآثار، ج. دوم، ص ۲۰۶؛ همچنین محمدحسینی: در حاشیه‌ی حیات مبارک، آهنگ بدیع، شماره‌ی مخصوص پنجاهمین سال صعود حضرت عبدالبهاء، سال ۱۳۶ بدیع (۱۳۵۰ ش.) ص ۳۰۲-۳۰۳.

۲. زرقانی: بدایع الآثار، ج. دوم ص ۱۸۷ و ۲۰۶.

۳. ر.ک. God Passes By اثر حضرت شوقی ربانی، ویلمت ۱۹۷۰، ص ۱۰۸؛ همچنین نبیل زرنندی: مطالع الانوار، ص ۹۷۴.

بر روی قاطر راحت باشد. کمبود مال سواری سبب می‌گشت که گاه کودکان خردسال را پیادگان بر دوش برند. حضرت عبدالبهاء نقل می‌فرماید که خواب کاروانیان اغلب اندک بود. لذا غالباً خواب‌آلوده بودند. می‌فرماید، گاه که بر دوش یک تن از یاران و خواب بوده است، هنگامی بیدار می‌شده که آن شخص برای مثال از روی جوی آبی می‌پریده است.^۱

در این سفر حضرت عبدالبهاء، کودکی خردسال، چون مردی مجرب و کهنسال در هر خدمتی شرکت می‌فرمود. حتی برای یافتن علوفه‌ی چارپایان در هر کوی و دیاری با دیگر کاروانیان همراهی داشت. سوزش سرمای کشنده‌ی مغرب ایران، به‌ویژه در گردنه‌ها، بیداد می‌نمود. به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء، درجه‌ی سرما سی‌وهشت زیر صفر بود. چون جوراب‌های آن حضرت کاملاً تر شده بود، پاهایش را سرما زد که تا پایان حیات آثار شومش باقی بود. سرمای سوزنده‌ی استان این کودک خردسال را نیز آزرده ساخت.^۲ دست‌های لطیف آسیه خانم، مادر حضرت عبدالبهاء، نیز که به ناچار گاه باید برای شستن لباس و ظرف در آب یخ فرو می‌رفت، آزرده شد. با همه‌ی این سختی‌ها دل‌های کاروانیان بسیار شادمانه بود که در کنار محبوب جانیشان، حضرت بهاء‌الله، ره می‌سپردند. محبت و لطف عمیم حضرت بهاء‌الله شامل همگان بود و احدی از سرپرستی و قیادت آن حضرت ناخورسند نبود. سرانجام کاروان به بغداد رسید که حکایت استقرار آن، در آن سامان مفصل است و فرصت تفصیل نیست.

حضرت عبدالبهاء در همان آغاز اقامت پدر بزرگوارش، حضرت بهاء‌الله و همراهان در

۱. محمدحسینی: در حاشیه حیات مبارک، ص ۱۷.

۲. زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۱، ص ۱۷.

بغداد، به آن حضرت مؤمن گشت. چون حضرت بهاءالله به او اظهار امر فرمود، خویشتن را بر قدوم حضرتش افکند و تقاضای فدا در راه بهاء کرد.^۱ عشق حضرت عبدالبهاء به پدر بزرگوارش حدی نمی‌شناخت. در ایام مهاجرت دو ساله‌ی حضرت بهاءالله به کردستان عراق، حضرت عبدالبهاء که حدود ده تا دوازده ساله بود، غم فراق بسیار خورد و چنان که خود فرموده است، گویی این مفارقت حضرتش را پیر نمود.

حضرت عبدالبهاء از آغاز جوانی در محافل عرفا، فضلا و شعرای ساکن بغداد مورد احترام همگان بود. در آن ایام بود که به امر حضرت بهاءالله رساله‌ای پرداخت در توضیح حدیث قدسی معروف «کنت کنزاً مخفياً...» علی شوکت پاشا از رجال معروف عثمانی و از عرفای نامدار، شرح این حدیث را از حضرت بهاءالله تقاضا نمود حضرت بهاءالله کار را به حضرت عبدالبهاء سپرده بود. رساله‌ی حدیث کنت کنز شاهکاری عرفانی است که باید دقیقاً خوانده شود تا عظمت مقام نویسنده احراز گردد^۲.

در ایام اقامت در بغداد، اوضاع مالی حضرت بهاءالله اسفانگیز بود و حضرت عبدالبهاء با سختی‌های زندگی بسیار مدارا می‌فرمود.^۳ در سال ۱۸۶۳ م. به هنگام تبعید از بغداد، حضرت بهاءالله در باغ رضوان، واقع در خارج از شهر بغداد، اظهار امر علنی فرمود. بیان فرمود، با ظهور

۱. ر.ک. حضرت شوقی ربانی: God Passes by، ص ۲۴۱. همچنین محمدعلی فیضی: حضرت عبدالبهاء مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، طهران ۱۲۸ بدیع، ص ۱۴

۲. حضرت شوقی ربانی: God Passes By، ص ۲۴۱. برای قرائت تفسیر کنت کنز ر.ک. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج. دوم، مطبعه‌ی کردستان العلمیه، مصر ۱۳۳۰ ه.ق، صص ۲-۵۵.

۳. زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۱، ص ۱۳۷. همچنین روحیه ربانی: گوهر یکتا، ترجمه‌ی ابوالقاسم فیضی، طهران، ص ۱۳۷.

حضرتش دور جدیدی آغاز گشت. دوری که جوهر تعالیمش رفع هرگونه خشونت با مردمان، معاشرت همگان با روح و ریحان و نسخ حکم نجاست غیرمومنان است.

پس از ایام رضوان، چون بیم آن بود که حسودان و مغرضان به حضرت بهاءالله آسیب رسانند، حضرت عبدالبهاء در هر دم مراقب آن حضرت بود، تا از لطمه‌ی مخالفان آسوده باشد. گاه که به امور دیگری می‌پرداخت، از یاران جانفشانش می‌خواست که با تمامی هستی مراقب پدر بزرگوار باشند. چون به تحریک پیشوایان مذهبی شیعی اثناعشری و ناصرالدین شاه قاجار و عمال او، سلطان عثمانی حضرت بهاءالله و عائله و همراهان را به استانبول تبعید نمود، حضرت عبدالبهاء در طول راه هر زحمتی که بود، تحمل فرمود. آن حضرت اسبی عربی داشت، بسیار سرکش کمتر کسی جرئت می‌نمود، بر آن سوار شود، ولیکن در دست حضرت عبدالبهاء بسیار رام بود. سوار بر آن اسب زودتر حرکت می‌فرمود و در منزلی ایست کرده، و قدری استراحت می‌نمود. اسب عربی بر روی خاک دراز می‌کشید و حضرت عبدالبهاء سر بر روی گردن اسب نهاده، به خواب می‌رفت و چون کاروان از دور نمودار می‌گشت اسب لگد به زمین کوبیده، آن حضرت را بیدار می‌کرد. آنگاه حضرتش برخاسته، وسایل راحت کاروانیان را فراهم می‌فرمود.

حضرت عبدالبهاء درعین حال که در احاطه به دقایق عرفان و الهیات و تاریخ ادیان نظیر نداشت، و صاحب طبعی بسیار حساس و لطیف بود. یکی از خاطرات حضرتش مربوط به شبی است که هنگام عزیمت کاروان حامل حضرت بهاءالله و همراه آن از بغداد به استانبول و اقامت هفت روزه در فریجات Frayjat در کنار دجله و نزدیک خیمه‌های شبانان در باغی اقامت کرده‌اند. آن حضرت بدین مضمون می‌فرماید که:

آن شب کمی دورتر از اقامتگاه با شبانان خیمه برافراشته بودند شبانی نی می زد نغمه و ناله‌ی نی چنان در ذرات وجود من اثر گذاشت که تا صبح نخوابیدم^۱.

حضرت بهاءالله و همراهان حدود چهار ماه در استانبول اقامت داشتند و سپس به فرمان سلطان عبدالعزیز عثمانی به شهر ادرنه در بخش اروپایی ترکیه تبعید شدند و بیش از چهار سال و نیم در ادرنه سکونت یافتند و از آنجا به عکا در فلسطین تبعید گردیدند. عکا یکی از بدآب و هواترین نقاط امپراتوری عثمانی و تبعیدگاه مجرمین بود. حضرت عبدالبهاء همراه پدر و دیگر اعضای عائله و یاران حضرت بهاءالله در این شهر خراب و بسیار بدآب و هوا زندانی تحت نظر شدند. بیش از دو سال در سربازخانه‌ی عکا محبوس شدند و سپس در میان حصارهای آن شهر تحت نظر قرار گرفتند. تنگدستی از یک سو و فشار و ستم مأموران عثمانی از سوی دیگر طاقت فرسا بود.

در آغاز، مردم عکا در نهایت دشمنی نسبت به آنان مشاهده می‌شدند، ولیکن به تدریج به علت اخلاق ملکوتی حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، مردم آن سامان رام شدند و رعایت می‌نمودند. برخی از برجستگان دولت عثمانی به تدریج به حضور آن دو بزرگوار رسیدند و آنان نیز ارادت یافتند.

حضرت عبدالبهاء بیست و نه سال داشت که در سال ۱۸۷۳ در عکا با فاطمه خانم نهری بیست و شش ساله که بعداً به منیره خانم ملقب گشت، ازدواج فرمود. منیره خانم ده‌ها سال بعد در این خصوص از جمله بدین مضمون بیان نموده است که:

۱. محمدحسینی: در حاشیه‌ی حیات مبارک، ص ۳۰۲.

در عکا اطاقی برای من و حضرت عبدالبهاء معین شد و مراسم عروسی ما در همان اطاق برگزار گشت. بهائیه خانم ملقب به ورقه‌ی علیا، خواهر حضرت عبدالبهاء یک دست لباس سپید زیبا و لطیف که به کمک مادر بزرگوارش، آسیه خانم فراهم کرده بود و یک روسری زیبا به من اهدا نمود که آن شب هر دو را بپوشم و پوشیدم. حاضران در مجلس عروسی ما عبارت بودند از: حضرت بهاء‌الله، آسیه خانم، بهائیه خانم، آقا میرزا موسی برادر حضرت بهاء‌الله و همسرش، برادرم سید یحیی و همسرش، در این مراسم حضرت بهاء‌الله بیاناتی ایراد نمود و از جمله فرمود که چه موهبتی نصیب من گشته است. حضرت عبدالبهاء نیز بخش‌هایی از بیانات الهی حضرت بهاء‌الله را قرائت نمود. جشن عروسی ما به نهایت سادگی برگزار گردید. میهمانان تنها با چند فنجان چای پذیرایی شدند. از شیرینی، سرود و موسیقی خبری نبود. همه‌ی اینها پیشنهاد خود من بود. حتی دختران عبّود، مالک خانم‌ی مسکونی ما، می‌خواستند، روی و موی مرا آرایش نمایند، نپذیرفتم و با همان موهای ساده‌ی همیشگی - دو زلف بافته‌ی بر دوش‌ها افتاده - در حضور حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و دیگر بزرگواران نشستیم. سرور و شادمانی که آن شب در من ایجاد گشته بود، هرگز فراموش نمی‌کنم. نزدیک پنجاه سال با محبوب خود و در محیطی آکنده از عشق و محبت، صفا و روحانیت زیستم.

ثمره‌ی ازدواج حضرت عبدالبهاء با منیره خانم هشت فرزند بود که چهار تن از آنان (دو دختر و دو پسر) در کودکی درگذشتند و چهار دختر باقی ماندند.^۱ منیره خانم، همسر حضرت

۱. مأخذ فوق، ص ۳۰۶-۳۰۷.

عبدالبهاء چه کتباً و چه شفاهاً خاطرات خوش خویش را از حضرت عبدالبهاء بارها بیان کرده و نوشته است که خانه‌ی آن حضرت همواره کانون عشق، صفا و وفا بوده است. منیره خانم به بهائیان غربی از جمله بدین مضمون فرموده است: «شما حضرت عبدالبهاء را غالباً در ایام پیری دیده‌اید و آن همه شور و شادی و روحانیت در وجود حضرتش مشاهده کرده‌اید. در ایام جوانی نیز جمال و جلال آن حضرت بی‌نظیر بود. در هر کار کامل بود. یادم هست، در روزهایی که در خانه‌ی عموی آن حضرت اقامت داشتم و پیش از مراسم ازدواج، گاه با برادرم در کنار پنجره ایستاده، شناکردن حضرت عبدالبهاء را در دریا تماشا می‌کردیم، بی‌نظیر بود.»

از منیره خانم چند نامه در دست است که پس از صعود حضرت عبدالبهاء مرقوم نموده

است. در یکی از نامه‌ها که با لحن مناجات است، به عین عبارت می‌نویسد:

ای محبوب بی‌همتا، ای حضرت عبدالبهاء، ای آقای نازنین باوفا، امروز یک سنه تمام است که دیده‌ها غایب گشتی و به ملکوت ابھی پرواز فرمودی... در هر صبح می‌فرمودی، جمیع باید حاضر باشید... و بعد از صرف چای به تلاوت آیات و مناجات مشغول باشید... الهی، الهی، تو بینا و آگاهی که دیگر صبر و قراری بر این دل‌های محزون باقی نمانده... و طاقت و قوا به کلی از دست رفته... یک پسر، یعقوب گم کرد، از فراقش کور شد. من چه بنمایم که یک عالم پدر گم کرده‌ام... به یقین مبین می‌دانم که آن روح پاک قدسی و لطیفه‌ی ربانی، راضی به حزن نفسی نبودند... و می‌فرمودند، صورت محزون را نمی‌توانم ببینم. غمگسار نوع بشر بودند و مهربان به جمیع اهل

عالم. در اکثر اوقات با مزاح و تبسم تکلم می فرمودند و اطفال را می طلبیدند و نشاط

و انبساط عموم را طالب بودند...^۱.

حضرت بهاءالله در آثار حضرتش خویشتن را به شجره، یعنی درخت و مردان عاقله را به غصن، یعنی شاخه، و بانوان را به ورقه، یعنی برگ تشبیه فرموده است. فرزند ارشد خویش، حضرت عبدالبهاء را «غصن اعظم»، یعنی بزرگترین شاخه و دختر خویش بهائیه خانم را «ورقه‌ی علیا»، یعنی والاترین برگ، نامیده است. آسیه خانم همسر حضرت بهاءالله نیز «ورقه‌ی علیا» نامیده شده است.

حضرت بهاءالله به‌ویژه در ایام تبعید در ادرنه و عکا اجرای غالب مأموریت‌های مهم را به حضرت عبدالبهاء محول می فرمود که از جمله ملاقات با رجال و بزرگان امپراتوری عثمانی بود. تمام وسایل راحت حضرت بهاءالله و یاران حضرتش در روزگار تبعید وسیله‌ی حضرت عبدالبهاء و یا تحت درایت و مدیریت آن حضرت فراهم می گشت. پذیرایی پژوهشگران و جهانگردان که به حضور حضرت بهاءالله می رسیدند، با حضرت عبدالبهاء بود. آن حضرت طی چند ده سال از جمله کاتبان یعنی منشیان حضرت بهاءالله بود، زیرا انواع خطوط را در نهایت استادی مرقوم می فرمود و احاطه‌ی حضرتش بر معارف الهی در عالم بهائی بی نظیر بود. حضرت عبدالبهاء به امر حضرت بهاءالله در سال ۱۸۷۵ م. (برابر با سال ۱۲۹۲ ه.ق.) رساله‌ی مدنیّه را مرقوم نمود و در آن علل ترقی و تنزل جامعه‌ی انسانی را توضیح فرمود. رساله‌ی مدنیّه در حقیقت بیان ویژگی‌های یک مدنیّت جدید است که حضرت بهاءالله تحقق و تأسیس آن را به بشریت وعده فرموده است.

۱. نجم باختر، مجلد سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۴، ص ۳۲۱.

حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۷۹ سفری به بیروت فرمود. این سفر به دعوت مدحت پاشا صدراعظم پیشین عثمانی که در آن زمان والی سوریه بود، انجام یافت. مدحت پاشا که نزد اهالی کشور عثمانی به «پدر قانون اساسی» معروف بود، از دوران ادرنه به حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء ارادت کامل داشت و پس از آن که والی سوریه شد، به عکا و حیفا سفر نمود و به حضور آن دو بزرگوار رسید. سفر حضرت عبدالبهاء به بیروت و دیدار آن حضرت از مدحت پاشا و ملاقات برخی از مشاهیر ساکن آن دیار، به‌ویژه شیخ محمد عبده و ضیاء پاشا بر شهرت آئین بدیع در آن صفحات بسی افزود. شیخ محمد عبده بارها از شخصیت عظیم حضرت عبدالبهاء کتباً و شفاهاً تجلیل کرده است. سفر مدحت پاشا به حیفا و عکا در یک سال بعد در ۱۸۸۰ م. واقع گشت.^۱

یکی از آثار حضرت عبدالبهاء کتابی است تحت عنوان مقاله‌ی شخصی سیاح که چند سال پیش از صعود حضرت بهاء‌الله مرقوم فرموده است. مقاله‌ی شخصی سیاح شرح حیات حضرت باب و حضرت بهاء‌الله و تعالیم آئین بهائی است. این کتاب را پروفیسور ادوارد گرنویل براون Edward Granville Browne خاورشناس نامدار به انگلیسی برگردانده و با زیرنویس‌ها و توضیحات متعدد در سال ۱۸۹۱ م. به چاپ رسانیده است.

براون در سال ۱۸۹۰ م. در عکا به حضور حضرت بهاء‌الله رسیده و خاطرات خویش را از این دیدار از جمله در مقدمه‌ی ترجمه‌ی انگلیسی مقاله‌ی شخصی سیاح بیان کرده است. وی از جمله بدین مضمون می‌نویسد:

۱. ر.ک

Shoghi Effendi: God Passes by. P.193.

H.M. Balyuzi: Baha'u'llah: The King of Glory, Oxford, England, George Ronal, 1980, pp.378-379.

سیمای شخصی را که بر آن نظر کردم، هرگز فراموش نمی‌کنم. اگرچه نمی‌توانم، آن را توصیف نمایم. چشمان نافذ بهاء‌الله گویی که اعماق روح آدمی را می‌خواند... از من می‌پرس که در حضور چه شخصی ایستاده و تعظیم کرده‌ام. شخصی که آن چنان مورد عشق و ستایش یاران خویش است که پادشاهان جهان بر آن رشک می‌برند. و امپراتوران عالم به‌جهت آن آه می‌کشند.^۱

براون در همان مقدمه در خصوص حضرت عبدالبهاء که در آن احیان حدود چهل‌وشش سال داشت، از جمله بدین مضمون می‌نویسد:

کم‌تر کسی را یافته‌ام که وجودش تا این حد در من تأثیر کرده باشد. در همان دیدار نخست مردی را دیدم با هیكلی قوی و جمیل، با قدی بلند و مستقیم چون خدنگ، با فینه و جامه‌ای سپید و موی سیاه بلند که بر شانه‌هایش افشان بود. با پیشانی گشاده‌ی حاکی از قدرت، هوش سرشار و اراده‌ی خلل‌ناپذیر، با چشمانی نافذ و درعین‌حال زیبا و دلپذیر. اینها همه ویژگی‌های عباس افندی بود که به حق مؤمنان به امر بدیع او را «آقا» خوانده و صدا می‌زنند. گفت‌وگوهای بعدی من با وی احترام مرا بدو بسی افزود. فصاحت و بلاغت کلام او، حاضر جوابی‌اش در استدلال و اثبات مطالب، توضیحات دلنشین و مناسبش، احاطه‌ی کاملش بر کتب مقدسه‌ی یهودی، مسیحی و اسلامی همه از ویژگی‌های شخصیتی او بود... در کنار این همه فضایل و

۱. ر.ک.

E.G.Browne: A traveller's Narrative. English Translation and Notes. England, Cambridge University Press, 1891. Vol. 2, p.vii

کمالات، رفتار با عظمت و درعین حال بی‌نهایت محبت‌مندانه‌ی وی کاملاً روشن می‌نمود که چرا او از آن همه نفوذ و احترام حتی در میان غیرمؤمنان به پدرش برخوردار است. در خصوص قدرت و عظمت مقام این مرد هر نفسی به خدمتش رسیده است،
ابداً تردیدی به خود راه نمی‌دهد.^۱

آنچه براون در باب فضایل و کمالات و نیز اخلاق ملکوتی حضرت عبدالبهاء می‌نویسد، جوهر باور ده‌ها تن از مردم عالم از زنان و مردان است که به حضورش رسیده و با تمام هستی خویش مجذوب آن حضرت گردیده‌اند. حضرت عبدالبهاء در همان ایام حیات حضرت بهاء‌الله محبوب دل‌وجان یاران بهائی بوده است. همه‌ی آنان به یقین باور داشتند که پس از حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء یگانه‌ی دوران و به‌ویژه ملجأ و پناه بهائیان است. حضرت بهاء‌الله در سال ۱۸۹۲ میلادی (برابر با ۱۳۰۹ هجری قمری) در هفتادوپنج سالگی در قصر بهجی به ملکوت الهی پرواز فرمود و قلوب عاشقان حضرتش را بسیار حزین و خونین نمود. پس از صعود حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء به استناد بیانات حضرت بهاء‌الله در کتاب اقدس و لوح وصیت حضرتش، یعنی «کتاب عهدی» مبین کلمة‌الله و مرکز میثاق و وصی حضرت بهاء‌الله گردید.

روابط حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء روابط عمیق عاشقانه بود. عشق آن دو بزرگوار به یکدیگر برتر از عشق پسر به پدر و پدر به پسر بود. حضرت عبدالبهاء هر هنگام اراده داشت به حضور حضرت بهاء‌الله برسد، حضرت بهاء‌الله به یاران می‌فرمود: «آقا می‌آید، استقبال کنید!»
حضرت بهاء‌الله در آثار متعدد از مقام عظیم حضرت عبدالبهاء تجلیل فرموده است. این

۱. مأخذ فوق، ص XXXIX-XL.

تجلیل نه تنها در چند لوح اختصاصی خطاب به حضرت عبدالبهاء ملاحظه می‌شود، در سوره‌ی غصن که خطاب به میرزا علی‌رضا مستوفی خراسان از بهائیان نام‌آور زمان است نیز در اوج خود ملاحظه می‌شود. در آن لوح حضرت عبدالبهاء را به دریایی تشبیه می‌فرماید که از اقیانوس پهناور وجودش منشعب گشته است. در آن لوح به بهائیان توصیف بل امر می‌فرماید که از اثمار علم و حکمت حضرت عبدالبهاء بهره‌گیرند. می‌فرماید، هر نفسی از او روی بگرداند، از من روی گردانیده است.^۱ می‌فرماید، حضرت عبدالبهاء امانت الهی در میان مردمان است.^۲

حضرت بهاء‌الله در لوح ارض باء (بیروت) به حضرت عبدالبهاء عناوین شامخی عنایت فرموده است.^۳ در دو جا از کتاب اقدس (بندهای ۱۲۱ و ۱۷۴) به بهائیان امر فرموده است که پس از رحلت حضرتش به حضرت عبدالبهاء توجه نمایند.^۴ و سپس در لوح وصیت (کتاب عهدی) با تصریح و تأکید بیشتر، حضرت عبدالبهاء را مرکز میثاق و مبین آیات‌الله معین فرموده است.^۵

این نخستین بار بود که در تاریخ روحانی عالم، در تاریخ ادیان، یک مظهر الهی، یعنی یک رسول الهی، جانشین خویش، یعنی مبین آیات‌الله را صریحاً و کتباً معین می‌فرمود. این میثاق بی‌نظیر حضرت بهاء‌الله، این تعیین کتبی و صریح مبین کلمه‌الله، همواره حافظ وحدت جمع بهائیان عالم بوده و خواهد بود و نقشی عظیم در تحقق وحدت عالم انسانی و ظهور مدنیت جهانی مورد نظر

۱. عبدالحمید اشراق خاوری: ایام تسعه، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، نشر سوم، طهران ۱۲۱ بدیع، صص ۳۶۱-۳۶۲.

۲. مأخذ فوق، ص ۲۶۳.

۳. برای قرائت لوح ارض باء ر.ک. فیضی: حضرت عبدالبهاء، ص ۵۰.

۴. کتاب اقدس، نشر سال ۱۵۲ بدیع (۱۹۹۵ میلادی)، وسیله‌ی بیت‌العدل اعظم، صص ۱۱۵ و ۱۶۵-۱۶۶.

۵. مجموعه‌ی الوح حضرت بهاء‌الله، مطبعه‌ی سعاده، قاهره ۱۹۲۰ م، ص ۴۰۲.

حضرت بهاء‌الله در سده‌های آینده خواهد داشت.

حضرت عبدالبهاء چهل‌وهشت سال داشت که بر سریر وصایت (جانشینی) جالس گشت. با آن همه مقامات که حضرت بهاء‌الله به جهت آن حضرت معین فرموده بود، حضرت عبدالبهاء خویشتن را «عبدالبهاء» خواند و از یاران بهائی استدعا نمود که او را جز به عبدالبهاء مخاطب نسازند. فرمود، گوهر هستی من عبودیت آستان بهاء است. در اظهار عبودیت به مقامی رسید که در مناجات معروف حضرتش «مناجات لقا» بدین مضمون فرمود که:

ای خدا، مرا غباری در محل عبور عاشقانت کن و فدای ارضی نمای که یاران تو بر آن گام می‌نهند.^۱

درس عبودیت و محویت به همگان داد و از جمله در لوح معروف به آقا علی‌اکبر زواره‌ای فرمود:
هرکس خادم احباب است، سرور اصحاب است و هرکه چاکر یاران است، شهریار هر دو جهان است.^۲

درخشش شخصیت تابناک حضرت عبدالبهاء در آخرین سال‌های قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم میلادی، قدرت کلام آن حضرت در خلق جامعه‌ی موفق و ممتاز بهائی در ایران، تأسیس بهترین مدارس پسرانه و دخترانه در آن سرزمین مقدس، انتشار آئین بهائی در مغرب زمین، تشویق

۱. مجموعه‌ی اذکار مقریین، ج. ۲، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، طبع چهارم، طهران ۱۱۶ بدیع، ص ۱۳۳-۱۳۶.

۲. محمدحسینی: در حاشیه‌ی حیات مبارک، ص ۲۹۹.

بر ترویج اصول عالی‌هی اخلاقیه در جهان بهائی، تعلیم جزئیات مربوط به هدف عظیم آئین جهانی بهائی، وحدت عالم انسانی،^۱ از نکات برجسته‌ای است که در این شرح حال باید کاویده شود.

با آن که موج تعقیب و آزار و شهادت بهائیان ایران در سال‌های اولیه‌ی وصایت حضرت عبدالبهاء به اوج رسیده بود، آن حضرت همه‌ی بهائیان را از خرد و کلان به محبت به همگان، حتی دشمنان سرسخت آنان، امر فرموده است. از جمله در لوحی خطاب به یاران بهائی می‌فرماید:

... باید روش و سلوکی نمایید که مانند آفتاب از سایر نفوس ممتاز شوید. هر نفسی از

شما در هر شهری که وارد گردد، به ... صدق و وفا و محبت و امانت و دیانت و مهربانی

به عموم عالم انسانی مشاژ بالبنان گردد. جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین

است که بهائی است... تا به این مقام درنیایید، به عهد و پیمان الهی وفا ننموده‌اید...^۲

خطاب به بهائیان شهر سانتا باربارا در ایالت کالیفرنیا می‌فرماید:

«... حمد کنید خدا را که در این امر عظیم که ... مروج وحدت عالم انسانی است،

داخل شدید و از هر تعصبی بیزار گشتید... جمیع بشر را دوست دارید و خدمت به

عالم انسانی می‌خواهید...»^۳

در لوحی خطاب به بهائیان کشور آلمان می‌فرمایند:

چون بحر، پرجوش و خروش شوید و چون ابر، فیض آسمانی مبذول دارید... آتش

۱ . بیت‌العدل اعظم: قرن انوار، عصر جدید، آلمان ۱۵۸ بدیع (۱۳۸۰ شمسی) ص ۷-۱۱.

۲ . محمدحسینی: قاموس کتاب اقدس، چاپ ۱، سنچری پرس، استرالیا ۱۶۶ بدیع (۲۰۰۸ م)، ص ۲۰۷.

۳ . مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج. ۳، مصر ۱۹۲۱ م، ص ۸۱-۸۲.

جنگ بنشانید و عَلم صلح بلند نمایید. وحدت عالم انسانی ترویج دهید و دین را

وسیله‌ی محبت و مودّت به جمیع بشر شمردید...^۱.

در لوحی می‌فرماید:

ذره‌ای از عصمت اعظم از صدهزار سال عبادت و دریای معرفت است.^۲

در آن سال‌هایی که حضرت عبدالبهاء در عکا در تبعید و حبس تحت نظر بود، یک‌تنه، بی‌مدد قوای اجراییه‌ی ظاهری جامعه‌ی پاک و متحدی را به وجود آورد که چون گوهری بر تاج جامعه‌ی انسانی می‌درخشید. در ایامی که حکومت استبدادی در ایران، در سرزمین عثمانیان و در بسیاری از نقاط جهان در خودکامگی بیداد می‌نمودند و رؤسای جهان جز مصالح خویش هدفی در نظر نداشتند و طبقات مخصوصه اراده‌ی خویش را بر اکثریت قریب به اتفاق مردمان تحمیل می‌نمودند، حضرت عبدالبهاء با تشکیل مجامع شور در جوامع بهائی و از جمله ایران، اداره‌ی امور را بدان محافل و مجالس شور سپرد. وجدان حیات اجتماعی را در مردمان پدید آورد. در دل کشور گمنام ایران آن زمان فرهنگی را به وجود آورد که در هیچ کجای جهان نظیرش موجود نبود.

حضرت عبدالبهاء در عین اشتغالات بسیار که همه در جهت اداره‌ی جامعه‌ی جهانی بود، به منظور تشویق و هدایت بهائیان و ترویج تعالیم حضرت بهاء‌الله در میان ملل و اقوام عالم به صدور هزاران مکتوب مختصر و مفصل مبادرت کرده است. آثار صادره از قلم آن حضرت نه تنها زیبا، شیوا، دلنشین و آکنده از صنایع ادبی است، در عین سادگی در محتوی بسیار غنی و عمیق

۱. مأخذ فوق، ص ۹۳.

۲. مأخذ فوق، ح. ۱، مصر ۱۹۲۰ م، ص ۴۵۱.

است. حاوی دقیق‌ترین مسائل عرفانی، فلسفی، علمی و هنری است. از بحث دلایل اثبات الوهیت، بقای روح انسانی و ظهور مظاهر الهیه، یعنی پیامبران آسمانی گرفته، تا تکامل جهان هستی، تکامل جسمانی انسانی، تکامل جامعه‌ی انسانی، مسائل مربوط به چگونگی مشورت در محافل شور و شیوه‌های مدیریت در آن الواح توضیح گشته است. در مکاتیب آن حضرت پیچیده‌ترین نکات مذکور در کتاب‌های آسمانی ادیان پیشین کاویده شده است.

آئین بهائی در ایام حیات حضرت بهاء‌الله در سیزده کشور و سرزمین جهان: ایران، عراق، سودان، قفقاز، برمه، هندوستان شرقی، هندوستان غربی (پاکستان امروزی) مصر، لبنان، فلسطین، سوریه، ترکیه و ترکستان انتشار یافته بود. در ایام وصایت حضرت عبدالبهاء آئین بهائی در بیست کشور دیگر منتشر گردید و در روزگار ما بهائیان در بیش از دویست‌وسه کشور و سرزمین استقرار دارند.

هنوز يك سال ونیم از صعود حضرت بهاء‌الله نگذشته بود که نام حضرتش در پارلمان جهانی ادیان در سال ۱۸۹۳ م. در شیکاگو طنین انداخت. جرج فورد Gorge Ford کشیش مسیحی ساکن سوریه در روز بیست‌وسوم سپتامبر آن سال پیام دکتر هنری جسپ Henry Jessup سرپرست میسیونری پرسبیتی Persbtery در شمال سوریه را در آن انجمن جهانی قرائت نمود. در این پیام دکتر جسپ بیان کرده بود که اخیراً بهاء‌الله در شهر عکا از این جهان درگذشته است. بهاء‌الله به وحدت و برابری نوع انسان عقیده داشت. دکتر جسپ در آن پیام به سخنان پروفیسور براون، خاورشناس نامدار که ذکرش در بالا آمد، اشاره کرده بود که شخصیت مسیح‌آسای حضرت بهاء‌الله را تجلیل نموده و کلمات آن حضرت را در باب لزوم تحقق وحدت نوع انسان و صلح اعظم نقل کرده است.

کمتر از یک سال پس از انعقاد پارلمان جهانی ادیان به کوشش ناشران امر بهائی که از شرق به غرب مسافرت کرده بودند، آئین بهائی در آمریکای شمالی ترویج شد و به مرور سال‌ها تحت درایت و هدایت و تشویق مستمر حضرت عبدالبهاء امر بدیع در آن سامان استقرار یافت. در همان احوال آئین بهائی به تدریج در کشورهای اروپایی، آمریکای جنوبی، خاور دور به ویژه چین و ژاپن نیز منتشر شد و در دهه‌های بعد استقرار چشمگیر یافت.

نکته‌ی جالب این است که ده‌ها تن از جاودانگان تاریخ بهائی از بانوان، در انتشار آئین بهائی در نقاط مختلف جهان نقش اساسی داشته‌اند. تلاش، هدایت و تشویق حضرت عبدالبهاء در جهت ترویج تعلیم اساسی حضرت بهاء‌الله، تساوی حقوق بانوان و مردان، در خلق این بانوان جاودانه نقش یگانه داشته است. بر اثر تشویق حضرت عبدالبهاء از همان زمان تنی چند از بانوان بهائی آمریکای شمالی، از جمله پزشک و پرستار و آموزگار، به ایران سفر کردند و به بهائیان و غیربهائیان با تمامی دل‌وجان خدمت نمودند و برخی در سرزمین مقدس ایران درگذشتند و مدفون شدند.

از جمله اقدامات در سال‌های آغازین وصایت حضرتش، طرح تشکیل مدارس بهائی در ایران بود. درایت و تشویق و ترغیب حضرت عبدالبهاء موجب گشت که بهائیان در این میدان توفیق بی‌پایان یابند. تعلیم و تربیت نوباوگان و نونهالان در آئین بهائی اعظم وظیفه‌ی پدران و مادران، آموزگاران و نهادهای اجتماعی است. قصور در این امر، گناهی است نابخشودنی و پدرومادر در صورت قصور در تربیت و تعلیم فرزندان خویش، از حق پدری و مادری محروم گشته‌اند.

مدارس بهائی با بهترین شیوه‌های آموزشی و مدیریتی و آموزگاری که برخی از آنان از فضلا و ادبای ایران زمین بوده‌اند، از جنوب ایران تا سواحل دریای مازندران و از غرب از آذربایجان تا شرق در اقلیم خراسان تشکیل گردید. درهای این مدارس پسرانه و دخترانه به روی همه‌ی نونهالان از بهائیان

و غیربهایان باز بود و تا سال ۱۹۳۴ میلادی که به دستور رضاشاه پهلوی تعطیل گردید، هزاران تن از دختران و پسران ایرانی در آن مدارس تربیت و تعلیم یافتند و صدها تن از آنان بعداً به عنوان برجسته‌ترین زنان و مردان ایرانی به فرهنگ ایران زمین خدمت کرده و آن را انباشته و غنی نمودند.^۱

به شرحی که بیان خواهیم نمود، حضرت عبدالبهاء در تنویر افکار ایرانیان نقش مهمی داشته است. در سفر حضرتش به مغرب زمین به مردم آن سامان رفع تعصبات نژادی و مذهبی را آموخت و پیش‌بینی فرمود که اگر بشر دست از تعصبات جاهلانه و خشونت خود بردارد، جنگ خانمانسوز جامعه‌ی جهانی را دگرگون خواهد نمود. درخصوص این نکات بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد.

در اینجا می‌گوییم که حضرت عبدالبهاء در احیای موسیقی قدیم ایران نقش عمده‌ای داشته است. موسیقی در آئین بهائی به عنوان بخشی از هنر، مقام والایی دارد و موسیقی‌دانان بسیار تجلیل شده‌اند. حضرت باب، مبشر آئین جهانی بهائی، در رساله‌ی غنا می‌فرماید که موسیقی باید جهت ربوبی داشته باشد، یعنی آدمی را به حقیقت هستی، به حقیقت مطلق بکشاند.^۲

حضرت بهاء‌الله در کتاب اقدس (بند پنجاه‌ویکم) پس از تجلیل از موسیقی و جواز حتمی استفاده از این بخش از هنر، می‌فرماید، مبادا موسیقی بال پرواز به‌سوی ارضای هواهای نفسانی شود.

یکی از اقدامات حضرت عبدالبهاء در طول حیات، تشویق پدران و مادران و آموزگاران به تلاش برای آموختن فن موسیقی به کودکان بوده است. این تلاش‌ها ثمراتش ظهور موسیقی‌دانان برجسته‌ای چون امین‌الله حسین و علی محمد خادم میثاق و برخی از دیگر اعضای خاندان او بوده است. تشویقات

۱ . مؤثران مؤمن: مدارس بهائی در ایران، ترجمه‌ی کیومرث مظلوم، در خوشه‌هایی از خرمن ادبی و هنر، ج. ۱۵، عصر جدید، آلمان ۱۶۲ بدیع (۱۳۸۴ ش.) صص ۲۲۰-۲۴۶.

۲ . محمدحسینی: حضرت باب، مؤسسه‌ی معارف بهائی، کانادا ۱۵۲ بدیع (۱۳۷۵ ش.) صص ۸۱۹-۸۲۰.

حضرت عبدالبهاء از موسیقی دانان از جمله میرزا عبدالله طهرانی (فراهانی الاصل)، موسیقی دان بهائی و پدر موسیقی جدید ایران، یعنی تنظیم کننده‌ی ردیف‌ها و دستگاه‌های موسیقی کلاسیک این سرزمین را در جهتی قرار داده که نه تنها به موسیقی ایرانی انتظام مخصوص بخشیده، بلکه در نهایت عشق و محویت و فروتنی شاگردانی را تربیت کرده که همگی از اساتید مسلم این فن شریف گشته‌اند.^۱

تحت هدایت و تشویقات حضرت عبدالبهاء بهائیان نخستین مشرق‌الاذکار، یعنی معبد بهائی را در شهر عشق‌آباد ترکستان آن زمان تأسیس نموده‌اند^۲ و آن حضرت مقدمات بنای مشرق‌الاذکار آمریکا را نیز فراهم فرموده است.^۳

حضرت عبدالبهاء در جهت تنویر افکار بهائیان و اصولاً همگان، به‌ویژه ایرانیان، در سال ۱۳۱۰ ه.ق. (۱۸۹۳ م.) به تألیف رساله‌ی مختصری تحت عنوان «رساله‌ی سیاسی» مبادرت فرمود. هدف اصلی نگارش رساله‌ی مذکور بیان این حقیقت بود که دخالت علمای دین در امور سیاسی نادرست و مضر به مصالح اجتماعی است. حکومت باید منتخب ملت باشد. آن حضرت در این رساله حقوق دولت و ملت را معین و تکلیف بهائیان را در احیان آشوب‌های سیاسی روشن و مشخص فرموده است.

با توجه به محتوای این رساله و رساله‌ی مدنی و اصولاً آثار حضرت بهاء‌الله، حضرت

۱. ر.ک. عبدالحمید اشراق: ملاحظاتی درباره‌ی موسیقی ملی ایران... در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج. ۸، عصر جدید، آلمان ۱۵۴ بدیع (۱۳۷۶ ش.) صص ۱۵۶-۱۶۵. همچنین از همان نویسنده: موسیقی و امر بهائی. در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج. ۴، عصر جدید، آلمان ۱۵۰ بدیع (۱۳۷۲ ش.) صص ۱۴۲-۱۵۷.

۲. محمدعلی فیضی: حضرت عبدالبهاء، صص ۱۶۴-۱۶۵. همچنین دکتر هوشنگ رأفت: جامعه‌ی بهائی عشق‌آباد پژوهش‌نامه، ۱۵۳ بدیع، سال اول، شماره‌ی دوم، صص ۶۵-۷۰.

۳. حضرت شوقی ربانی: God Passes By صص ۲۶۲-۲۸۸.

عبدالبهاء و حضرت شوقی ربانی، معلوم است که آئین بهائی نظام انتخابات عمومی، کتبی، سری و آزاد را در گزینش اعضای هیئت‌های حاکمه‌ی محلی و ملی و بین‌المللی تصریح می‌نماید. اعضای این هیئت‌ها از هر طبقه بوده و هستند. مضافاً این که در آئین بهائی هیچ فردی به عنوان مرجع تقلید و پیشوای مذهبی شناخته نشده است.

حضرت عبدالبهاء در توضیح تعالیم حضرت بهاء‌الله مبنی بر لزوم تحقیق دموکراسی راستین و تشکیل مجالس شور به منظور اداره‌ی امور ملت‌ها در الواح متعدده دقایقی را کاویده است که از نظر اهل حقیقت و انصاف راه‌گشای عموم است.

در آثار مقدس بهائی هرگونه نظام استبدادی مردود شمرده شده و حضرت عبدالبهاء البته در مسیر تبیین آثار حضرت بهاء‌الله بر این نکته بارها تأکید فرموده است. در ایامی که هواداران تحقق نظام مشروطه در ایران تلاش فراوان می‌نمودند، حضرت عبدالبهاء دقایق نظام اداری بهائی را برای بهائیان مرتباً توضیح فرموده و امر کردند که بهائیان این دقایق را برای مردم ایران زمین تشریح نمایند، تا آنان بدانند که بهائیان اداره‌ی امور مملکت را به کف کفایت نمایندگان ملت که بر پایه‌ی انتخابات بری از هر آلودگی و دسته‌بندی استوار است، می‌خواهند.

در آن ایام مخالفان امر بهائی در هر دسته که بودند، اعم از مشروطه‌خواه و یا طرفدار سلطنت استبدادی قاجار، بهائیان را به طرفداری از دسته‌ی دیگر متهم می‌نمودند به عبارت دیگر مغرضانی که خود را در میان مشروطه‌خواهان جا زده بودن، بهائیان را طرفدار سلطنت استبدادی می‌خواندند و سلطنت‌طلبان نیز، و از جمله برخی از پیشوانان شیعی اثنا عشری، چون شیخ فضل‌الله نوری، در مجامع عمومی و برفراز منابر، بهائیان را مشروطه‌خواه می‌شمردند. می‌رفت که مغرضان

بهائیان را که جز صلاح و فلاح عموم ملت نمی‌خواستند، طعمه حریق این اتهامات و تحریکات نمایند و آنان قتل عام گردند.

در آن ایام حضرت عبدالبهاء در الواح متعدده با تأکید بر اهمیت عدم مداخله‌ی بهائیان در امور سیاسی دسته‌ها و احزاب مختلف، نه تنها در حفظ بهائیان توفیق یافتند، بلکه کار را برای هواخواهان مشروطیت آسان نمودند. زیرا تدبیر پیشوایان مذهبی که بهائیان را برخلاف حقیقت مخالف مصالح ملت و شریعت وانمود می‌نمودند، بی‌اثر گشت.

اگر مجال توضیح بیشتر بود، این نکته‌ی مهم را به تفصیل می‌کاویدیم که نهضت بابی و تعالیم آئین جهانی بهائی چه تأثیرات عظیمی در تنویر افکار ایرانیان کرده و تحقق مشروطیت در ایران زمین تا چه حد مدیون این امر بدیع و درایت حضرت عبدالبهاء بوده است.^۱

در نخستین سال‌های قرن بیستم میلادی که هنوز حضرت عبدالبهاء در عکا در تبعید تحت نظر بود و مصائب بسیار تحمل می‌فرمود، جماعتی از بهائیان مغرب زمین برای دیدار آن حضرت به فلسطین آن زمان مسافرت کردند. یکی از بهائیان غربی که چند بار در مرکز جهانی بهائی به حضور حضرت عبدالبهاء رسیده است، خانم لارا کلیفورد بارنی Laura Clifford Barney بعداً خانم دریفوس از جاودانگان تاریخ بهائی است. وی در سفر سوم خود به عکا در سال ۱۹۰۴ م. که حدوداً ماه‌ها بر سر نهار پرسش‌های خود را مطرح می‌کرد و حضرت عبدالبهاء پاسخ می‌فرمود.

۱. ر.ک. شاپور راسخ: فضای جامعه‌ی بهائی در قرن نوزدهم میلادی. در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج. ۱۳، عصر جدید، آلمان ۱۵۹ بدیع (۱۳۸۲ ش.) صص ۳۶-۱۲۰. همچنین ر.ک. به:

E.G. Brown: The Persian Revolution 1905-1909, England, Cambridge University Press, 1910, Passim.

Janet A FARY: The Iraninan Constitutional Revolution 1905-1911, New York, Columbia, 1996, Passim.

Mangol Bayat: Iran's First Revolution 1905-1909, Oxford, Oxford University Press 1991, Passim.

مجموعه‌ی این پرسش‌ها و پاسخ‌ها بعداً تحت عنوان کتاب مفاوضات در سال ۱۹۰۸ م. به چاپ رسید.^۱

کتاب مفاوضات گنجینه‌ی ارزشمند بی‌مانندی از تاریخ و تعالیم آئین جهانی بهائی و آرمان‌های مکاتب مختلف دینی، فلسفی و علمی است. اندیشمند و دانشمند نامدار بهائی، شادروان دکتر محمدباقر هوشیار استاد ممتاز دانشگاه طهران، به حق این کتاب را (گنجینه‌ی حقایق) می‌نامند.

در این شاهکار جاودانه مسائل کلامی، عرفانی، فلسفی و علمی با زبانی گویا و شیوا توضیح گشته است. کتاب از جمله شامل مباحث مربوط به خداشناسی، بودشناسی (هستی‌شناسی) آغازشناسی، انسان‌شناسی جسمانی و روحانی، روح‌شناسی، پیامبرشناسی، فرجام‌شناسی (معادشناسی) حتی جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی است. کتاب مفاوضات به انگلیسی و بسیاری از دیگر زبان‌ها نیز انتشار یافته است.

در همان اوایل قرن بیستم میلادی بود که حضرت عبدالبهاء در کتاب وصیت حضرتش (الواح وصایا) نوهی ارشد دختری خویش، حضرت شوقی افندی ربانی را به عنوان ولی امرالله و مبین کلمةالله پس از حضرتش تعیین فرمود و وظایف آن حضرت و نیز بیت‌العدل اعظم، هیئت حاکمه‌ی بین‌المللی را تصریح فرمود. این کتاب به علت نهایت اهمیت متمم کتاب اقدس مهم‌ترین کتاب تشریحی حضرت بهاءالله محسوب است که در آن حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق و مبین کلمةالله معین شده است.

۱. دکتر یونس افروخته: خاطرات نه‌ساله‌ی عکا: عصر جدید، آلمان ۱۶۰ بدیع (۱۳۸۳ش). صص ۲۲۹-۲۳۲.

یکی دیگر از اقدامات مهم حضرت عبدالبهاء در سال‌های نخستین قرن بیستم بنای مقام اعلی، یعنی محل استقرار جسد حضرت باب، مبشر آئین بهائی بود. حضرت باب در سال ۱۸۵۰ م. همراه یکی از مؤمنان به حضرتش، ملامحمدعلی زنوزی ملقب به انیس، در سریازخانه‌ی تبریز به شهادت رسید. بابیان آن دو جسد را که در کنار خندق، در خارج از شهر نهاده شده بود، به وسایلی به مکانی دیگر انتقال دادند و پنجاه سال در محدوده‌ی شهر طهران و جاهای مختلف نگاهداری نمودند. سرانجام به دستور حضرت عبدالبهاء آن دو جسد در سال ۱۸۹۹ م. به مرکز جهانی بهائی انتقال یافت. صندوق حاوی دو جسد مذکور بیش از نه سال در مرکز جهانی بهائی بود و در نوروز سال ۱۹۰۹ م. به دست حضرت عبدالبهاء در مقر ابدی، در مقام اعلی، استقرار یافت.^۱

ذکر این نکته ضروری است که حضرت بهاءالله محل استقرار جسد حضرت باب را در دامنه‌ی کوه کرمل کنار شهر حیفا به حضرت عبدالبهاء نشان داده بود و در همان جا بود که حضرت عبدالبهاء با زحمات و مصائب بسیار محل استقرار آن جسد را بنا نمود. شرح مخالفت‌های مقامات کشور عثمانی و اقدامات منافقان علیه حضرت عبدالبهاء حکایات مفصلی است که در این مقاله مجال نقل آنها نیست.

حضرت عبدالبهاء - همان‌گونه که قبلاً نوشتیم - از آغاز کودکی در مصائب و بلاهای وارده بر پدر بزرگوارش، حضرت بهاءالله، سهیم بوده است. کودکی تقریباً نه ساله بود که با آن حضرت برای همیشه از کشور مقدس ایران تبعید شد. حدود پنجاه و پنج سال از حیاتش را در تبعید و زندان به سر برد. اخبار غم‌انگیز ستم‌های وارده بر بهائیان مظلوم ایران و آوارگی کودکان و بیوه‌زنان

۱. نصرت‌الله محمدحسینی: حضرت باب. صص ۵۷۹-۵۸۰.

شهیدان مظلوم بهائی از یک سوی و ستم‌های عمّال عثمانی از سوی دیگر هر مرد آهنینی را شکسته و فرتوت می‌نمود. حضرت عبدالبهاء همه‌ی این بلاها را تحمل می‌فرمود. بهائیان ایران را دلخوش و امیدوار می‌فرمود و با مأموران عثمانی که غالباً آژمند و صاحب غرض بوده‌اند، به هر نوعی بود، مدارا می‌فرمود.

اگرچه برخی از رجال حکومت عثمانی به حد پرستش به حضرتش ارادت داشتند، سلطان عبدالحمید عثمانی هر روز بر ستم‌های خویش می‌افزود و کارگزاران او نقشه‌ها برای اعدام حضرت عبدالبهاء می‌کشیدند. بازرسان سلطنتی گزارش‌های بی‌اساس از عکا به استانبول، به بارگاه سلطان تسلیم کرده و به‌ویژه بنای مقام اعلی، یعنی مرقد حضرت باب در آینده را یک پایگاه نظامی عنوان کرده بودند.

درحالی‌که این ستم‌ها در اوج خود بود، در زمستان سال ۱۹۰۷ م. کشتی حامل مأموران عثمانی عازم عکا گردید و شایعات دوباره منتشر گشت که آنان حضرت عبدالبهاء را اعدام می‌نمایند و یا به صحرای فیزان Fizan در کشور لیبی در افریقا تبعید می‌کنند. در آن روزها همه‌ی یاران بهائی به‌ویژه اعضای خانواده‌ی حضرت عبدالبهاء در اضطراب و بی‌تابی مشاهده می‌شدند. بازرسان سلطان عبدالحمید با نهایت خشونت و سختگیری به تحقیقات درازی پرداختند. با کشتی به حیفا رفتند و از مقام اعلی، محلی که مقرر بود، جسد حضرت باب در آنجا استقرار یابد، دیدن نمودند. کشتی بازرسان از حیفا عازم عکا گردید و شایعات به اوج خود رسید که آنان حتماً حضرت عبدالبهاء را با خود خواهند برد.

در روزهای بازرسی آنان، حضرت عبدالبهاء ابداً بدانان رجوع نفرمود. اعضای خانواده‌ی آن حضرت همگی گریان و نالان و پریشان مشاهده می‌شدند. حضرت عبدالبهاء در آن احوال تنها

و ساکت در حیاط خانه‌ی خویش قدم می‌زد. چون شب‌هنگام رسید، ناگهان یاران حضرتش مشاهده نمودند که چراغ‌های کشتی حامل بازرسان که در ساحل عکا لنگر انداخته بود، روشن گردید و کشتی به حرکت آمد و دانسته شد که راهی شهر استانبول است. اندکی پس از عزیمت کشتی از ساحل عکا خبر رسید که به هنگام عزیمت سلطان عبدالحمید از مسجد به قصر خویش، بمبی در راه او منفجر گردیده است. با آن که بازرسان گزارش‌های خلاف واقع خویش را به سلطان تسلیم نمودند، ولیکن حادثه‌ی انفجار به گونه‌ای ذهن سلطان و اطرافیان او را فراگرفته بود که حکایت عکا را فراموش کرد و آن بازرسان را به تحقیق درباره‌ی انفجار بمب مأمور نمود.

چون تحقیقات در آن باب انجام یافت و نوبت به بررسی گزارش مأموران برگشته از عکا رسید، وقوع حادثه‌ی دیگری سلطان را از آن بازداشت. در آن احیان حزب «ترک جوان» سلطان را مجبور نمود که قانون اساسی مصوب، یعنی مقررات نظام مشروطه را به موقع اجرا گذارد و همه‌ی زندانیان سیاسی و مذهبی را آزاد نماید. از عکا به استانبول تلگراف شد که آیا عبدالبهاء نیز باید از محکومیت به زندان و تبعید ابد رها شود که پاسخ مثبت رسید و در دل‌های افراد خاندان حضرت عبدالبهاء و عاشقان و مؤمنان به حضرتش نور شادی بی‌نهایت تابید. حضرت عبدالبهاء زندانی عکا، پس از چهل سال اسارت در عکا و اصولاً پنجاه و پنج سال تبعید و محبوسیت آزادی یافت.

چند ماه بعد حزب ترک جوان با اخذ فتوی از شیخ‌الاسلام اعظم کشور عثمانیان، حکم محکومیت سلطان عبدالحمید را اخذ نمود. سلطان تلاش کرد که حکومت مشروطه، حکومت قانون اساسی را ملغی نماید، ولیکن عاملان انقلاب از حزب ترک جوان، سلطان را با خفت و خواری

از سلطنت و آن همه ستمکاری معزول کردند، تبعید نمودند و محبوسش ساختند. گوی زنجیر اسارت از گردن عبدالبهاء برداشته و بر گردن عبدالحمید ستمکار نهاده شد.

چند سال بعد نظام خلافت عثمانیان که بیش از ششصد سال در نیمی از جهان با ستم عیان بی پایان حکمت کرده بود، واژگون گشت و به انبار تاریخ سپرده شد.

همان گونه که از پیش گذشت، جسد حضرت باب و جسد ملامحمدعلی زنوزی پنجاه سال پس از اختفا در نقاط مختلف طهران، سرانجام به امر حضرت عبدالبهاء به مرکز جهانی بهائی در عکا منتقل گشت و نه سال بعد، در سال ۱۹۰۹م. در حیفا در دامنه‌ی کوه کرمل در مقام اعلی استقرار یافت. مراسم این تدفین شب‌هنگام انجام یافت. درحالی که تنها یک چراغ روشن بود و نورش بر مرقد حضرت باب و سیمای حضرت عبدالبهاء می تابید. حضرت عبدالبهاء صندوق چوبی حاوی آن دو جسد را با دست‌های خویش در صندوق مرمر مخصوص نهاده و در آرامگاه ابدی استقرار بخشید. حضرت عبدالبهاء عبا و کفش‌های حضرتش را درآورده و عمامه یا فینه را کناری نهاده، درحالی که موهای نقره‌فام پریشان حضرتش بر سر و صورتش می درخشید، پیشانی حضرتش را بر آن صندوق نهاد و به تلخی گریست. حاضران نیز به شدت گریستند. چشمان عبدالبهاء در آن شب تاریخی هرگز نیاسود. در آن روزها حضرت عبدالبهاء خبر استقرار جسد آن دو مظلوم را به عالم بهائی ابلاغ فرمود.^۱

مقام اعلی امروز زیارتگاه هزاران هزار از عشاق حضرت باب است و با باغ‌ها و تأسیسات اطرافش یکی از زیباترین و مجلل‌ترین نقاط عالم است.

۱. شوقی ربانی: God Passes By، ص ۲۷۶.

حضرت عبدالبهاء چه در ایام تبعید تحت نظر در عکا و چه در اوقات پس از رهایی از تبعید و محبوسیت و کسب آزادی، غرق در اشتغالات مختلفه بود. با آن که فرصت حضرتش با همه‌ی این اقدامات بسیار اندک بود، هر روز ده‌ها مکتوب از قلمش صادر می‌گشت. به کودکان معصوم و بانوان مظلومی که پدران و همسران شهید خویش را از دست داده بودند، نامه‌های تسلیت‌بخش ارسال می‌فرمود و وجودشان را آکنده از شور و عشق روحانی می‌نمود. به مظلومانی که ده‌ها سال تحت شکنجه ستمگران و متعصبان بودند، نوید فردای پرافتخار می‌داد. فرصتی نیست که هزار یک از این آثار را در این نوشتار برپایه‌ی اختصار بیاوریم.

برای نمونه بخشی از لوح حضرتش را خطاب به اعضای خاندان مؤمن و مظلوم آل‌نَدّاف در شهر مذهبی قم که ده‌ها سال به علت ایمان به آئین بهائی مورد زجر و آزار ستمگران بودند، نقل می‌نماییم:

این عبد از خاندان نَدّاف، اگر راضی نباشد، بی‌انصاف است. زیرا آن خانواده هر بلایی در سبیل خدا کشیدند و هر جام تلخی نوشیدند، هر ذلّتی دیدند و هر مصیبتی تحمل نمودند. سی سال در شکنجه‌ی اهل ضلال بودند، هر روز سینه را هدف تیر جفا نمودند. هر شامی زخم شمشیری دیدند و در جمیع موارد ثابت و مستقیم بودند. یقین است، من از آنان راضی و خوشنود و مسرورم و از مرکز الطاف، خاندان نَدّاف را عون‌وعنایت بی‌منتھی خواهم. آن دودمان مانند شمع در انجمن عالم روشن گردد و جمیع آن مصائب و بلاها یک یک ورد زیان هر انجمن شود.^۱

۱. نصرت‌الله محمد حسینی: تاریخ امر بهائی در شهر قم. ج. ۱، عصر جدید، آلمان ۱۶۲ بدیع (۱۳۸۴ ش.)، ص ۱۶۵.

آن حضرت آنی استراحت نداشت. در بحبوحه‌ی همه‌ی این مشاغل هر هفته و گاه هر روز، چه در عکا و چه بعداً در حیفا، در شهر می‌گشت. به عیادت بیماران و دیدار مسکینان می‌شتافت و بیش از حد مقدور به فقیران کمک می‌نمود.

بحث در آثار حضرت عبدالبهاء خود مستلزم تحریر یک کتاب عظیم است. این آثار در عین سادگی در محتوی بسیار غنی و عمیق و آکنده از صنایع ادبی است.^۱ هزاران لوح از الواح آن حضرت حاوی دقیق‌ترین مسائل عرفانی، فلسفی، علمی و هنری است. حضرت عبدالبهاء با صدور این آثار و مکاتبات از جمله با یاران بهائی ایران در زمانی که آن کشور مقدس گرفتار مشکلات اخلاقی و اجتماعی فراوان بود، تحولی به وجود آورد که منشأ شکوفایی اخلاقی، علمی و هنری گردید. جامعه‌ی کاملاً مترقی بدیعی رخ نمود. در دل فرهنگ راکد رایج زمان، فرهنگ پویای جدیدی پدید گشت که در هیچ جای عالم نظیر نداشت.^۲ در گمنام‌ترین دهکده‌های ایران زمین، حتی ساده‌ترین کشاورزان و دهقانان از بهائیان راستین، از وحدت کل مردم زمین سخن به میان می‌آوردند و لزوم تحقق صلح اعظم جهانی را گوشزد هر مستعد پاک نهاد خوشبین می‌نمودند.

در آن زمان ملل مغرب زمین غرّه از صنعت و ماشین در امحاء یکدیگر تلاش مبین می‌نمودند و شرقیان را نیز به دور از تمدن غربی شمرده، به تحقیر آنان اشتغال داشتند. در چنین اوقات، بر اثر تعلیمات بیانات حضرت عبدالبهاء و تلاش پی‌گیر عاشقان آن حضرت در آن سوی دریاها، در

۱. ر.ک. شاپور راسخ: صنایع لفظی و بدیعی در آثار پارسی حضرت عبدالبهاء در خوشه‌هایی از خرمن ادبی و هنر، جلد ۴، آلمان ۱۴۷ بدیع (۱۳۶۹ش)، صص ۱۰۰-۱۳۰. همچنین از همین نویسنده: صور خیال در نثر پارسی حضرت عبدالبهاء. در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج. ۴، عصرجدید، آلمان ۱۶۰ بدیع (۱۳۸۲ش)، صص ۲۴۹-۲۸۰.

۲. بیت‌العدل اعظم: قرن انوار، ص ۹.

دوقاره‌ی اروپا و آمریکا، مردم مغرب زمین بر اهمیت پیام الهی حضرت بهاء‌الله که جوهرش وحدت خداوند، وحدت دین و وحدت نوع انسان بود، آگاه شدند. اندک اندک این تفاهم پدید گشت که دیگر ادیان جهان نیز حاوی حقیقت‌اند و ظهور مربیان آسمانی منحصر به ظهور حضرت مسیح و حضرت موسی و انبیای عبرانی نبوده است.

حضرت عبدالبهاء با شیوا و گویاترین بیان و تبیان لزوم ترک تعصبات جاهلانیه دینی، قومی و آرمانی را گوشزد غربیان فرمود. به آنان آموخت که تکنولوژی و تبلور ظاهری اقتصادی عامل تأمین رفاه و سعادت اجتماعی نیست و تمدن بی‌عرفان و اخلاق سرانجام موجب اضطراب، پریشانی و نابسامانی است. این آگاهی‌های ابتدایی، پس از سفر حضرت عبدالبهاء به مغرب زمین بدل به ادراک ژرفی گشت که پژوهشگران منصف بی‌غرض بدان اعتراف کرده‌اند.

در اوقات سفر حضرت عبدالبهاء به آن سوی دریاها، اندیشه‌های واهی نژادپرستی در غرب که سرانجام اروپا و جهان را به خاک و خون کشانید، بیداد می‌نمود. دول اروپا دائماً در ستیز ملاحظه می‌شدند و اندیشه‌ی گردآمدن رؤسای جهان و یا نمایندگان ملل، برای مذاکره و مصالحه تنها رؤیایی می‌نمود.

معلوم است که در چنین جوی، سفر یک مرد آسیایی به اروپا و آمریکا خبری نیست که در جراید آن سوی دریاها درج شود و یا اندیشه‌های چنین نفسی راه‌گشای اندیشمندان و پژوهشگران شود، ولیکن مدارک موثق تاریخی دقیقاً نشان می‌دهد که سفر حضرت عبدالبهاء به دیار غرب منشأ تحول شگرف در اندیشه و شناخت هزاران تن از مردم آن سامان گردیده است. ادراک این دقایق با مطالعه‌ی عمیق وقایع سفر دو ساله‌ی حضرت عبدالبهاء به مغرب زمین میسر است.

بهائیان مغرب زمین بارها از حضرت عبدالبهاء تقاضا نمودند که به آن دیار سفر فرماید. آن حضرت حدود یک سال پس از سقوط سلطان عبدالحمید عثمانی و اعلام آزادی حضرتش در سپتامبر سال ۱۹۱۰ م. عازم دیار مصر شد و تا اوت سال ۱۹۱۱ در آن سامان مقیم و سیار گشت. شرح وقایع آن ایام خود کتاب مفصلی می‌شد. برخی از شاگردان و استادان دانشگاه الازهر مصر و نیز گروهی از برجستگان آن دیار چون عبدالمحمد ایرانی، زعیم‌الدوله، شیخ محمد بخیط مفتی مصر، جرجی زیدان، نویسنده برجسته‌ی مصری و ناشر نشریه‌ی معروف «الهلال» و خدیو مصر، یعنی حکمران کل دیار مصر عباس حلمی ثانی، از حضرتش دیدار و تجلیل نمودند. نشریات مهم مصر و از جمله المقتطم، الاهرام، وادی‌النیل به شرح سفر حضرتش بدان کشور پرداختند و بیانات آن حضرت را منتشر نمودند.

حضرت عبدالبهاء در اوت ۱۹۱۱ از مصر عزیمت اروپا فرمود. شرح سفر حضرتش در انگلستان و در فرانسه و استقبال از بیاناتش در انجمن‌ها و کلیساها مفصل است. در پاریس بود که علامه محمد قزوینی به حضور حضرت عبدالبهاء رسید. او شرح استفاضه از آن حضرت را نوشته که در مجله‌ی یادگار انتشار یافته است.

حضرت عبدالبهاء از پاریس به مصر مراجعت نمود و در روز بیست‌وپنجم مارس ۱۹۱۲ با کشتی سدربیک از طریق ناپل عازم نیویورک شد. همراهان بهائی حضرت عبدالبهاء خواستار شدند که آن حضرت از انگلستان با کشتی تیتانیک عازم آمریکا شود و حضرتش قبول نفرمود که این خود

داستان جالبی است و مرحمت حضرت عبدالبهاء به مسافران نجات‌یافته از حادثه‌ی غرق‌شدن کشتی تیتانیک در سفرنامه‌ی آن حضرت آمده است.^۱

مسافرت حضرت عبدالبهاء در آمریکای شمالی در کشور ایالات متحده و نیز کشور کانادا بیش از هشت ماه به طول انجامید و در ده‌ها ایالت و شهر آمریکا و در کانادا در شهر مونترال در انجمن‌های اجتماعی، هنری، ادبی، علمی و در مساجد و کلیساها و کنایس صدها سخنرانی ایراد نمود و مردم آن سامان را از جمله به تلاش برای تحقق وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و ترک تعصبات جاهلانیه‌ی دینی، قومی و آرمانی دعوت فرمود. شرح سفر و متن بعضی از سخنرانی‌های آن حضرت در کتب متعدده درج گردیده است.^۲

بسیاری از برجستگان آمریکای شمالی و از جمله الکساندر گراهام بل Alexander Graham Bell مخترع تلفن، به حضرتش ارادت یافته و استفاضه نمودند. اندیشمندان و هنرمندان، استادان برجسته‌ی دانشگاه‌های آمریکای شمالی، کشیشان مسیحی و علمای سایر ادیان، برخی از مشاهیر دولتمردان آن سامان و مخترعان و مکتشفان به حضور حضرتش رسیدند و از مقام و بیانش تجلیل فراوان کردند. توجه دقیق حضرت عبدالبهاء به مردم آفریقایی‌تبار، مسکینان و فقیران در آن سامان خود حکایت مفصل است.

چون شرح سفر حضرت عبدالبهاء به مغرب زمین همچنین نام برجستگانی که به حضور آن

۱. زرقانی: بدایع‌الآثار، ج. ۱، صص ۳۳، ۲۴۷، ۲۰۲.

۲. در خصوص شرح سفر حضرت عبدالبهاء به مغرب زمین کتب متعدده از جمله به فارسی و انگلیسی انتشار یافته است که مهم‌ترین آنها در دو جلد سفرنامه‌ی آن حضرت تحت عنوان «بدایع‌الآثار» نوشته‌ی میرزا محمود زرقانی است. سخنرانی‌های آن حضرت نیز در آن سامان بارها در مجموعه‌های فارسی و انگلیسی انتشار یافته و به برخی از زبان‌های دیگر نیز ترجمه شده است.

حضرت رسیده و تجلیل و استفاضه کرده‌اند و نیز مفاد سخنرانی‌های آن حضرت در مقالات دیگری در این مجموعه آمده است، نویسنده‌ی این زندگینامه از ورود بدان مباحث خودداری می‌کند.

آن حضرت پس از اتمام سفر آمریکای شمالی، مجدداً به اروپا مراجعت فرمود و مدتی در کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان و مجارستان به انتشار تعالیم حضرت بهاء‌الله اشتغال داشت، تا در روز هفدهم ژوئن سال ۱۹۱۳ م. که به کشور مصر ورود نمود و پس از چند ماه توقف در آن دیار و پس از سه سال دوری از مرکز جهانی بهائی در روز پنجم دسامبر سال ۱۹۱۳ م. به حیفا مراجعت فرمود.

در ایام وصایت حضرت عبدالبهاء ستیز و حشمتناک عالم‌سوز، جنگ جهانی نخست، بشریت را به پرتگاه نابودی کشانید. در این جنگ جهان‌سوز نزدیک به شصت میلیون از مردم جهان، مستقیماً در میان شعله‌های دوزخی آتش‌ستیز درگیر شدند که بیش از هشت میلیون تن از آنان به هلاکت رسیدند و قریب بیست میلیون تن مجروح گشتند که از آن مردم ده میلیون تن تا پایان حیات علیل و ناقص‌العضو به سر بردند. تهیدستی و گرسنگی و بروز بیماری‌های وحشتناک از عواقب و نتایج این جنگ خانمان‌برانداز بود. انسان غافل و مغرور تا دمدمه‌های بروز این جنگ گرفتار خوش‌بینی کاذبی بود و هرگز گمان نمی‌نمود که دچار این بلیه‌ی عظمی شود. از سال‌ها پیش از بروز جنگ جهانی نخست، بشریت بارها در آثار مقدس بهائی تحذیر گردیده بود. حضرت عبدالبهاء در ایام مسافرت به غرب، بارها در مجامع عمومی و خصوصی غربیان را از وقوع جنگی جهانی اخبار و انذار فرموده بود. از جمله در سال ۱۹۱۲ دو سال پیش از آغاز جنگ جهانی نخست در مصاحبه‌ی حضرتش با سردبیر روزنامه کانادایی Montreal Daily Star فرموده بود:

اروپا انبار اسحله شده و یقین است که این تدارکات حربی بالاخره به جنگ بزرگی منتهی گردد، زیرا همین تسلیحات سبب بروز جنگ می‌شود و این زرادخانه منفجر خواهد شد.

آنچه حضرت عبدالبهاء فرمود، تحقق یافت و بشریت چهار سال آزرگار به گونه‌ای گرفتار گشت که هرگز در تاریخ به یاد نمی‌آورد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که در سال ۱۹۲۰ م. (دو سال پس از پایان جنگ جهانی نخست) از قلم حضرتش صادر گشته است، ضمن توضیح وقایع هولناک آن جنگ می‌فرماید:

اقالیم آباد ویران شد و شهرها زیروزیر گشت... پدران بی‌پسر گشتند و پسران بی‌پدر شدند. مادرها بر ماتم نورسیدگان خون گریستند... فریاد و فغان است که از یتیمان بلند است. ناله و حنین است که از مادران به اوج اعلی می‌رسد. جمیع این وقایع منشأش تعصب جنسی است و تعصب وطنی و تعصب دینی و تعصب سیاسی... و منشأ این تعصبات تقالید قدیمه است... تا این تقالید باقی، بنیان انسان برباد است.^۱

جنگ جهانی نخست که اصولاً آثار مرگبارش در کشورهای اروپا مشهود گشت، دیگر سرزمین‌ها را نیز گرفتار فلاکت، پریشانی و تهیدستی نمود. در این میانه اکثریت مردم عکا و حیفا از ترس حمله‌ی قوای نظامی در جنگ با حکومت عثمانی، آن دو نقطه را تخلیه نموده و سر به کوه و بیابان نهاده بودند. افسران ارتش عثمانی به بهانه‌ی تهیه و تدارک لباس و غذا برای افراد سپاه

۱. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج. ۳، ص ۶۶.

خود، بر احدی از مردم آن سامان رحم نمی نمودند و هرکه هرچه داشت، غارت می نمودند. می رفت که قحطی مردم فلسطین را به کلی نابود نماید.

در چنین احوالی حضرت عبدالبهاء بهائیان عکا و حیفا را به قریه‌ی ابوستان فرستاد، تا هم از شر حملات نظامی جنگ آوران غربی در امان باشند و هم از ستم افسران ارتش عثمانی تا حدودی رهایی یابند. آن حضرت یک تنه در حیفا در برابر بلایا مقاومت نمود. محصولات مزرعه‌ی بزرگ و انبار غلات را که بهائیان با درایت آن حضرت و با زحمت بسیار سال‌ها گسترش بخشیده بودند، صرف مردم درمانده و تهی‌دست فرمود. کمک‌های ارزشمند حضرت عبدالبهاء به مردم فلسطین از هر نژاد و آئین و از جمله مسلمین از وقایع انسان‌دوستانه‌ی جاودانه‌ی سرزمین فلسطین است. نوادگان مردم آن زمان فلسطین که مدیون مرحمت حضرت عبدالبهاء گشته‌اند، هنوز در حکایات خویش یاد سخاوت و شفقت حضرت عبدالبهاء عباس افندی می‌نمایند.

پس از پایان جنگ جهانی نخست، حضرت عبدالبهاء مردم جهان را به اقدام فوری و جدی برای رفع اختلافات سیاسی، قومی، دینی و نژادی قویاً توصیه فرمود و هشدار داد که اگر بشریت بر سر عقل نیاید، جنگی خونین‌تر وقوع خواهد یافت. آن حضرت در لوحی فرمود: «در مستقبل حربی شدیدتر یقیناً واقع گردد. قطعاً، در این شبهه نیست.»^۱

در لوح دیگری پس از بیان علل اصلی ستیز در میان مردمان و نیز بین کشورهای جهان به ویژه وجود تعصبات جاهلان‌ه‌ی دینی، قومی، نژادی و سیاسی و قصور بشریت در ترک آن تعصبات، به عین عبارت می‌فرماید:

۱. مأخذ فوق، ص ۴۴۷.

... این امراض مزمنه شفا نیابد. روزبه‌روز سخت‌تر شود و بدتر گردد. بالکان آرام

نگیرد، از اول بدتر شود. دول مقهور آرام نگیرند. به هر وسیله تشبث نمایند که آتش

جنگ دوباره شعله زند.^۱

آنچه حضرت عبدالبهاء فرمود، تحقق یافت و بشر غافل که از جنگ جهانی نخست درس

عبرت نگرفته بود، در ستیزی خونین‌تر گرفتار گشت.

حضرت عبدالبهاء در تاریک‌ترین ایام جنگ جهانی نخست، طی سال‌های ۱۹۱۶-۱۹۱۷م.

با صدور چهارده مکتوب معروف به الواح نقشه الهی، بهائیان آمریکای شمالی را به قیام فداکارانه

بر انتشار آئین جهانی بهائی تشویق فرمود.^۲ ندای حضرت عبدالبهاء بی‌درنگ اجابت گشت و از

همان زمان بهائیان آن سامان به انتشار آئین جدید یزدان، قیام عاشقانه نمودند و هنوز نیز بهائیان

در خاور و باختر جهان در این میدان جانفشان‌اند. پیروان آئین بهائی امروزه در بیش از دویست‌وسی

کشور و سرزمین جهان جوشان و کوشان‌اند. بی‌سبب نیست که دایرةالمعارف بریتانیکا گسترش

جغرافیایی آئین بهائی را در جهان، پس از مسیحیت دوهزار ساله، در ردیف نخست قرار داده است.

حضرت عبدالبهاء جوهر وفا بوده است و همواره زنان و مردان خالص اهل صفا را که در

گسترش آئین بهائی و خدمت به عالم انسانی جانفشانی نموده‌اند، مورد کمال تقدیر و تشویق قرار

داده و آنانی را که عمر خویش را بر سر این خدمات نهاده‌اند، با همه‌ی هستی در آثارشان یاد کرده

است.

۱ . مأخذ فوق، ص ۶۸.

۲ . بیت‌العدل اعظم: قرن انوار. ص ۳۰. برای قرائت نقشه‌ی الهی ر.ک. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج.۳، صص ۲-۶۳.

کتاب معروف «تذکره الوفا» نمونه‌ای از مراتب وفای عبدالبهاء است. آن حضرت در بحبوه‌ی سال‌های جنگ جهانی نخست به ویژه در سال ۱۹۱۵م. در مقالات کتبی و شفاهی حضرتش به شرح زندگی ده‌ها تن از آن بانوان و مردان جاودانه که در ایام حیات آن حضرت درگذشته و یا شهید گشته‌اند، پرداخته است. مجموعه‌ی این مقالات در کتابی در سال ۱۹۲۴م. تحت عنوان «تذکره الوفا» به چاپ رسیده است.

در سال‌های پس از جنگ جهانی نخست، در آخرین سال‌های حیات حضرت عبدالبهاء زندگی آن حضرت در حیفا و عکا با آرامشی نسبی همراه بود، زیرا حکومت عثمانی را در آن سامان دیگر دخالتی نبود. برخی از مردم عکا و حیفا که از ترس حکام جبار عثمانی به حضرتش نزدیک نمی‌شدند، دیگر از این لحاظ نیز وا همه نداشتند. حال همه با شادی و افتخار به محضرش می‌شتافتند. کودکان آنان حتی به هنگام بازی نیز که بسیار سرگرم بوده‌اند، بازی خویش را رها کرده، به سوی حضرتش می‌شتافتند، عرض درود و ادب می‌نمودند، مورد مرحمت آن حضرت قرار می‌گرفتند و به بازی خویش باز می‌گشتند. این‌گونه مردم عکا و حیفا شیفته‌ی حضرتشان بودند. از سران حکومت گرفته تا قنسولان دول دیگر، از مردم عادی گرفته تا پیشوایان مذهبی یهودی، مسیحی و مسلم، هریک به گونه‌ای ارادت خویش را به حضور حضرت عبدالبهاء معروض می‌داشتند. وقتی که در حیفا روح پاکش به عالم ملکوت پرواز نمود، همگان از خرد و کلان از مردم آن سامان نالان و گریان شدند و قریب ده‌هزار تن در تشییع و تدفین حضرت شرکت نمودند.

همان‌گونه که در آغاز این مقاله آوردیم، کشور فلسطین هرگز چنین تشییع عظیمی به چشم ندیده بود. عبدالبهاء «قافله‌سالار بندگی» که حدود شصت سال در زندان و تبعید به سر برده بود در پایان زندگانی چون یوسف کنعانی در نهایت عزت ربانی به ملکوت جاودانی پرواز فرمود.

مرقد حضرتش نزدیک مرقد حضرت باب در شهر حیفا در دامنه‌ی کوه کرمل زیارتگه هزاران هزار
از عاشقان اهل صفا و وفا است.

اگرچه عبدالبهاء جوهر فنا و محویت و فدا بود، ولیکن ارادت کیشان حضرتش زیارت تراب
مرقدش را نیز کاشف غم‌های مردم اندوهگین جهان می‌شمارند. چنانچه شادروان عباس‌خان
طاهری سرود:

گر حیات جاودان خواهی به شهر عشق رو کن چشمه‌ی آب حیات آنجاست، خود را شستشو کن
گوهر اشکی نثار تربت عبدالبهاء بر ورقبول خاطر افتد، هرچه خواهی آرزو کن

کتابشناسی

۱- حضرت بهاءالله:

- مجموعه‌ی الواح، مطبعه‌ی سعاده، قاهره، ۱۹۲۰م..

- مجموعه‌ی اذکارالمقریین، ح. ۲، مؤسسه‌ی مطبوعات، طبع چهارم، طهران ۱۱۶ بدیع.

- کتاب اقدس، نشر سال ۱۵۲ بدیع (۱۹۵۵ میلادی).

۲- حضرت عبدالبهاء:

- الواح وصایا، شرح و توضیحات از نصرت‌الله محمدحسینی، مؤسسه‌ی معارف

بهائی، کانادا ۱۴۹ بدیع (۱۹۹۲ میلادی).

- مکاتیب، ج. اول، مصر ۱۹۲۰.

- مکاتیب، ج. دوم، مطبعه‌ی کردستان العلمیه، مصر ۱۳۳۰ ه.ق.

- مکاتیب، ج. سوم، مصر ۱۹۲۱.

- تذکره‌الوفاء، مطبعه‌ی عباسیه، حیفا ۱۹۲۴ میلادی.

۳- روحیه ربانی "گوهر یکتا، ترجمه‌ی ابوالقاسم فیضی، طهران.

۴- بیت‌العدل اعظم: قرن انوار، عصر جدید، آلمان ۱۵۸ بدیع (۱۳۸۰ شمسی)

۵- نبیل زرنندی: مطالعه‌الانوار، لجنه‌ی نشر آثار امری، نشر سوم، ۱۲۳ بدیع.

۶- عبدالحمید اشراق خاوری: ایام تسعه، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، نشر سوم، طهران ۱۲۱ بدیع.

۷- محمود زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۱، بمبئی ۱۹۱۴ میلادی.

– بدایع الآثار، ج. ۲، بمبئی ۱۹۲۱ میلادی.

۸- دکتر یونس افروخته: خاطرات نه‌ساله‌ی عکا، عصر جدید، آلمان ۱۶۰ بدیع (۱۳۸۳ ش.).

۹- نشریه‌ی «البشارة» شماره‌ی سوم، هندوستان ۱۳۴۰ ه.ق. (۱۹۲۱ میلادی).

۱۰- نجم باختر Star of the West مجلد سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۴، ۱۹۱۷-۱۹۱۹.

۱۱- رضاقلی‌خان هدایت: کتاب «نژادنامه» (خطی).

۱۲- ناصر نجمی: دارالخلافة‌ی طهران، چاپ سوم، طهران ۱۳۵۵ شمسی.

۱۳- محمدعلی فیضی: حضرت عبدالبهاء، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، طهران ۱۲۸ بدیع.

۱۴- عبدالحمید اشراق خاوری:

– ملاحظاتی درباره‌ی موسیقی ملی ایران در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج. ۸،

عصر جدید، آلمان ۱۵۴ بدیع (۱۳۷۶ ش.).

– موسیقی و امر بهائی در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج. ۴، عصر جدید، آلمان

۱۵۰ بدیع (۱۳۷۲ ش.).

۱۵- هوشنگ رأفت: جامعه بهائی عشق‌آباد پژوهش‌نامه، ۱۵۳ بدیع، سال اول، شماره‌ی دوم.

۱۶- شاپور راسخ:

- فضای جامعه‌ی بهائی در قرن نوزدهم میلادی، در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر،

ج. ۱۳، عصر جدید، آلمان ۱۵۹ بدیع (۱۳۸۱ ش.).

- صنایع لفظی و بدیعی در آثار پارسی حضرت عبدالبهاء در خوشه‌هایی از خرمن ادب

و هنر، جلد ۴، آلمان ۱۴۷ بدیع (۱۳۶۹ ش.).

- صور خیال در نثر پارسی حضرت عبدالبهاء. در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر،

ج. ۴، عصر جدید، آلمان ۱۶۰ بدیع (۱۳۸۲ ش.).

۱۷- محمدحسینی:

- در حاشیه‌ی حیات مبارک، آهنگ بدیع، شماره‌ی مخصوص پنجاهمین سال

صعود حضرت عبدالبهاء، سال ۱۲۶ بدیع (۱۳۵۰ ش.).

- قاموس کتاب ایقان، چاپ ۱، سنچری پرس، استرالیا ۱۶۶ بدیع (۲۰۰۸ م.).

- حضرت باب، مؤسسه‌ی معارف بهائی، کانادا ۱۵۲ بدیع (۱۳۷۵ ش.).

- تاریخ امر بهائی در شهر قم، ج. ۱، عصر جدید، آلمان ۱۶۲ بدیع (۱۳۸۴ ش.).

۱۸- موژان مؤمن: مدارس بهائی در ایران: ترجمه‌ی کیومرث مظلوم، در خوشه‌هایی از

خرمن ادب و هنر، جلد ۱۵، عصر جدید، آلمان ۱۶۲ بدیع (۱۳۸۴ ش.).

- Shoghi Effendi: God Passes By, Wilmette 1970.

- H. M. Balyuzi: Baha'u'llah: The King of Glory, Oxford, England, George Ronald, 1980

- E. G. Browne: A Traveler's Narrative. English Translation and Notes. England, Cambridge University Press, 1891, vol.2.
- E. G. Brown: The Persian Revolution 1905-1909, England, "Cambridge University Press, 1910, Passim.
- Janet Afary: The Iranian Constitutional Revolution 1905-1911, New York, Columbia, 1966, Passim.
- Mangol Bayat: Iran's First Revolution 1905-1909, Oxford, Oxford University Press 1991, passim.

آثار مبين منصوص، حضرت عبدالبهاء

وحيد رافتي

آثار مبین منصوص، حضرت عبدالبهاء

وحید رأفتی

آن وجود اقدس [حضرت عبدالبهاء] در آثار و الواح و خطابات منیع‌اش اصول و تعالیم امر اعز ابھی را تشریح و احکام و قواعدش را تبیین و ارکان و دعائمش را تشدید و مؤسسات اولیہی نظم ابداع اکرمش را تحکیم فرمود.

(حضرت شوقی ربانی، کتاب قرن بدیع، ص ۶۵۸)

دریای خروشان آثار حضرت عبدالبهاء (۱۸۴۴-۱۹۲۱ م.) که پس از حضرت بهاء‌الله (۱۸۱۷-۱۸۹۲ م.) رهبری جامعہی بهائی را به عنوان مرکز عهد و مبین منصوص شریعت‌الله به عہدہ گرفتند، از عمق و وسعتی برخوردار است که تعیین ابعاد و حدود آن هنوز کاملاً مقدور و میسر نیست. این دریای وسیع، امواجی عظیم به وجود آورده و جواهر ثمینہ‌ای به ساحل وجود افکنده که ارزیابی ارزش‌های صوری و قوای معنوی مکتوم در آن را آیندگان وجہی ہمت قرار خواهند داد و قدر و منزلت آن را باز خواهند شناخت.

این آثار که از کتب، رسائل، رقائم و مکاتیب عدیدہ تشکیل شدہ و مجموعہی آنها سر بہ چندین ہزار فقرہ می‌زند، اکثراً بہ زبان‌های فارسی و عربی و معدودی بہ زبان ترکی عثمانی از قلم آن حضرت عز صدور یافتہ است.

آثار حضرت عبدالبهاء کہ بہ اعتقاد اہل بہاء بہ الہام ربانی از قلم مبین منصوص آیات‌الله جریان یافتہ، آینہی تمام نمای مشیت الہیہ‌ای است کہ بہ وحی سماوی از قلم حضرت بہاء‌الله، شارع امر بہائی نازل گردیدہ است. بہ بیان دیگر، بہ اعتقاد بہائیان وحی الہی در آثار قلمی حضرت

بهاء‌الله تجلی یافته و آنچه حضرت عبدالبهاء مرقوم فرموده‌اند، به الهام ربانی و در مقام مبین منصوص در شرح و تبیین و تأویل آثار نازله از قلم حضرت بهاء‌الله محسوب می‌گردد.

وظیفه و نقش حضرت عبدالبهاء به عنوان مبین و شارح آثار حضرت بهاء‌الله، در آثاری از آن حضرت نظیر کتاب اقدس و کتاب عهدی تعیین و تنصیص گشته و بنابر توصیه و تأکید حضرت بهاء‌الله در این آثار، توجه اهل بهاء بعد از درگذشت آن حضرت، معطوف به تبیینات و تشریحات حضرت عبدالبهاء گردیده است. به این ترتیب آثار حضرت عبدالبهاء جزئی اساسی و لاینفک از آثار مقدسه‌ی امر بهائی را تشکیل میدهد و اگر چه کیفیت، لحن، شأن و منزلت آن نسبت به آثار شارع این ظهور، یعنی حضرت بهاء‌الله به کلی متفاوت و متمایز است، اما از نظر اجرائی، آثار حضرت عبدالبهاء با همان اعتبار آثار حضرت بهاء‌الله مورد اطاعت و تمکین بلاشروط اهل بهاء قرار می‌گیرد و آراء، افکار، اهداف و مقاصد حضرت بهاء‌الله را در خود منعکس و متجلی می‌سازد.

چنانچه ذیلاً ملاحظه خواهد شد، بعضی از آثار حضرت عبدالبهاء در دوره‌ی حیات حضرت بهاء‌الله و حتی به امر و اشاره‌ی آن حضرت، از قلم حضرت عبدالبهاء به رشته‌ی تحریر درآمده، اما عمده‌ی آثار قلمی آن حضرت مربوط به دوره‌ی قیادت ایشان در سال‌های ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ م. است.

شرح جامع کثرت و تنوع مطالب و مسائلی که در آثار حضرت عبدالبهاء مذکور شده، کاری بس دشوار است. همین قدر به اجمال می‌توان گفت که کم‌تر قضیه‌ای از قضایای مطروحه در حیات فردی و جمعی جامعه‌ی انسانی توان یافت که در آثار آن حضرت انعکاس نیافته باشد. بسیاری از آثار حضرت عبدالبهاء در شرح و بسط قضایای تاریخی مربوط به امر بایی و بهائی است، شرح و تفسیر آیات عدیده از کتب مقدسه‌ی قبل، توضیح و تشریح قضایای مربوط به نظم اداری و تشکیلات اجرائی امر بهائی، مسائل وابسته به عهدوميثاق الهی، اخلاق، اعمال و صفات حسنه، توضیح، نقد

و تفسیر مطالب عرفانی - فلسفی و حکمت متعالیه، اجوبه‌ای که درباره‌ی صدها سؤال حقوقی و شرعی در آثار آن حضرت مذکور شده، رسائل و رقائم گوناگونی که درباره‌ی حکومت، سیاست و مسائل اجتماعی مرقوم داشته‌اند، قصص، حکایات، امثال و اشعاری که به نقل و شرح آنها پرداخته‌اند، فقط می‌تواند شمه‌ای از رئوس مندرجات آثار آن حضرت را ارائه نماید. از قلم حضرت عبدالبهاء صدها اثر در لحن مناجات و زیارت‌نامه نیز عذ صدور یافته که خود می‌تواند مجلدات عدیده را دربرگیرد و بالاخره در ارائه‌ی رئوس مندرجات آثار حضرت عبدالبهاء باید به آن دسته از رقائم و مکاتیب و خطاباتی اشاره نمود که به تشریح و توصیف احکام، اصول و معتقدات امر بهائی اختصاص یافته و در آنها قضایایی نظیر مقام و حقوق زنان، تعلیم و تربیت اجباری و عمومی، صلح بین‌المللی، اصل وحدت ادیان الهیه و وحدت نوع انسانی مطرح گردیده است.

گرچه کتب و رسائل حضرت عبدالبهاء به نام فرد و یا افرادی مشخص مرقوم نشده، اما آثاری از آن حضرت که به عنوان «مکاتیب عبدالبهاء» شناخته و تسمیه گشته، اکثراً خطاب به افراد، جوامع و مؤسسات اداری و اجتماعی بهائی است. بسیاری از افراد و تشکیلات غیربهائی نیز بوده‌اند که مخاطب مکاتیب آن حضرت قرار گرفته‌اند. جالب توجه است که مخاطبین بسیاری از مکاتیب حضرت عبدالبهاء را ده‌ها نفر از زنان بهائی در شروق و غرب عالم تشکیل می‌دهند. صدها مکتوب دیگر آن حضرت خطاب به نفوسی از اقلیت‌های مذهبی نظیر زردشتیان، یهودیان و مسیحیانی است که در عصر حضرت عبدالبهاء به آیین بهائی گرویده‌اند.

مخاطبین خطابات حضرت عبدالبهاء در غرب که خود مجلدات عدیده از آثار شفاهی آن حضرت را به خود اختصاص داده است، اساتید و دانشجویان دانشگاه‌ها، کارگران، اصحاب کنائس

و کلیساها، رجال سیاسی و اجتماعی و ارباب صنایع و بازرگانی و اشخاص عادی دیگری از همه‌ی نژادها، رنگ‌ها، طبقات و پیروان ادیان گوناگون در جوامع اروپایی و امریکایی بوده‌اند.

حال که درباره‌ی کم‌وکیف آثار حضرت عبدالبهاء کلیاتی عمده مطرح گردید، شرحی به اختصار درباره‌ی چند اثر اصلی آن حضرت را به ترتیب تاریخ صدور آنها مدنظر قرار می‌دهد و به اجمال به معرفی آن آثار می‌پردازد، تا در نگاهی گذرا نسبت به اهم مندرجات آنها اطلاعی اجمالی حاصل آید.^۱

۱. اهم مطالعاتی که درباره‌ی هریک از آثار حضرت عبدالبهاء به عمل آمده است، در هنگام مطالعه‌ی هر اثر عرضه خواهد گردید. مطالعه‌ی مختصر و جامعی که درباره‌ی کل آثار حضرت عبدالبهاء صورت گرفته، مطالعه‌ی جناب دکتر امین بنانی است که تحت عنوان 'The Writings of 'Abdu'l-Baha' در کتاب عالم بهائی (The Baha'i Word) ج. ۱۵، ص ۷۸۰-۷۸۴ به طبع رسیده و ترجمه‌ی فارسی آن نیز تحت عنوان «آثار حضرت عبدالبهاء» در آهنگ بدیع، سال ۳۲، شماره‌ی ۴۳، فروردین - اردیبهشت ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۳۲-۴۱، انتشار یافته است. در این مقاله آثار حضرت عبدالبهاء به دوازده دسته تقسیم شده است:

اول- الواح شخصی

دوم- الواح حاوی مباحث خاص خطاب به اشخاص، نظیر لوح فورل [درباره‌ی لوح فورل و بعضی دیگر از آثاری که در این تقسیم‌بندی مذکور شده، شرحی در متن مقاله خواهد آمد]

سوم- الواح مربوط به جوامع بهائی، نظیر الواح نقشه‌ی ملکوتی.

چهارم- الواح صادره به اعزاز کنگره و گروه‌های مختلفی جهانی، نظیر لوح خطاب به سازمان مرکزی کنگره صلح لاهه در هلند.

پنجم- الواح مبارکه و صایا.

ششم- ادعیه و مناجات‌ها.

هفتم- ادعیه و مناجات‌های خاص، نظیر مناجات‌هایی که هنگام تشکیل محفل روحانی تلاوت می‌شود.

هشتم- زیارت‌نامه‌ها که کلاً عربی است.

نهم- اشعار، مخصوصاً به صورت مثنوی.

دهم- کتب و رسائل، نظیر رساله‌ی مدنی و مقاله‌ی شخصی سیاح و رساله‌ی سیاسی.

یازدهم- سخنرانی‌ها نظیر مفاوضات و تذکرةالوفاء.

دوازدهم- خطابات حضرت عبدالبهاء.

و نیز نگاه کنید به مقاله‌ی دکتر نادر سعیدی که تحت عنوان «نگاهی به آثار حضرت عبدالبهاء» در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، عصر جدید، دارمشتات ۲۰۰۳ م. ج. ۱۴، ص ۱۵۵-۱۷۷ به طبع رسیده است.

۱- تفسیر کنت کنز

از اولین آثار مشهور و شناخته شده‌ای که از حضرت عبدالبهاء در دست است، شرح و تفسیر جلیلی است که بر حدیث اسلامی «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف...» مرقوم فرموده‌اند. حضرت ولی امرالله در «کتاب قرن بدیع» به صدور این تفسیر در ایام بغداد اشاره فرموده‌اند^۱ اما در پایان نسخه‌ی مطبوع این تفسیر از یکی از الواح حضرت عبدالبهاء چنین نقل شده است که: «این رساله در سنه صباوت (در ادرنه) مرقوم شده است...»^۲

در هر حال تفسیر مزبور، چه در ایام بغداد و چه در ایام ادرنه عَزَّ صدور یافته باشد، حکایت از صدور اثر از قلم حضرت عبدالبهاء در ایام شباب می‌کند، چه آن حضرت در سال ۱۳۶۰ ه.ق./۱۸۴۴ م. متولد شده‌اند و ایام آخر اقامت و در بغداد و اوایل دوره‌ی ادرنه، یعنی سال‌های ۱۲۸۰-۱۲۸۳ ه.ق./۱۸۶۳-۱۸۶۶ م. مصادف با سنین هجده تا بیست‌سالگی آن حضرت بوده است. تفسیر کنت کنز بنا به خواهش علی شوکت پاشا از قلم حضرت عبدالبهاء به زبان فارسی مرقوم شده و متن کامل آن در مکاتیب عبدالبهاء^۳ به طبع رسیده است. بر مبنای مندرجات حدیث کنت کنز شرح و تفسیری که حضرت عبدالبهاء بر این حدیث مرقوم فرموده‌اند، در شرح مفاهیم

۱. حضرت ولی امرالله، شوقی افندی: «کتاب قرن بدیع»، مؤسسه‌ی معارف بهائی، دانداس ۱۹۹۲ م. ترجمه‌ی نصرالله مودت، ص ۴۷۶. در این اثر حضرت ولی امرالله چنین می‌فرمایند: «همچنین آن غصن برومند بهاء بود که در عنفوان شباب در مدینه‌ی بغداد نظر به خواهش و طلب سالک سبیل هدی، علی شوکت پاشا و امر و اراده‌ی مطلقه‌ی جمال اقدس ابهی، تفسیری بر یکی از احادیث مشهور اسلامی مرقوم فرمود و آن تفسیر به نحوی بلیغ و فصیح و مشحون از حقایق بدیعه‌ی منبعه بود که پاشای مذکور واله و حیران گردید و به ساحت انورش سر تعظیم و تکریم فرو آورد.»

۲. مکاتیب حضرت عبدالبهاء: کردستان العلمیه، قاهره ۱۳۳۰ ه.ق.، ج. ۲، ص ۵۵.

۳. مأخذ فوق، ص ۲-۵۵.

لغات و اصطلاحات اصلی این حدیث، یعنی کنز، حبّ، معرفت و خلقت است. این تفسیر که به نثری فاخر به رشته‌ی تحریر درآمده، مزین به نقل و استشهاد به آیات قرآنی و احادیث اسلامی و اشارات و تصریحات عدیده به آثار صنایع اهل عرفان است.^۱

۲- رساله مدنیه

اثر مفصل و مشهور دیگر حضرت عبدالبهاء رساله‌ی موسوم به اسرار الغیبیه لاسباب المدنیه است که به زبان فارسی در سنه‌ی ۱۲۹۲ هـ.ق. ۱۸۷۵ م. به رشته‌ی تحریر درآمده است. حضرت عبدالبهاء خود در اشاره به اهمیت این اثر در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرماید:

... حضرت جمال ابھی در جمیع الواح امر به تحصیل علوم نافعه و توسیع تجارت و ترقی صناعت و ازدیاد زراعت و تقلید به معموریت کشور می‌فرماید، زیرا مدنیت از اس اساس شریعت‌الله است... ولی مدنیت دینیّه، نه مدنیت طبیعیه، در بین این دو، هزاران فرسخ فاصله و بُعد است و در رساله‌ی مدنیه که در بمبائی طبع شده، مفصلاً

۱. برای ملاحظه‌ی مقالاتی درباره‌ی تفسیر «کنت کنز» می‌توان به آثار ذیل مراجعه نمود:

الف - معین افغانی: «کنت کنزاً مخفیاً»، آهنگ بدیع، سال ۲۸، شماره‌ی ۵-۶، مرداد-شهریور ۱۳۵۲ هـ.ش، ص ۱۶-۵.

ب - عبدالحمید اشراق خاوری: «کنت کنزاً مخفیاً»، در کتاب یادگار، مؤسسه‌ی معارف بهائی، دانداس ۱۹۹۴ م، تهیه و تنظیم منصور روحانیان، ص ۶۷-۸۱.

ج - دکتر نادر سعیدی: «نگاهی به تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیاً...» در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج. ۸، عصر جدید، دارمشتات ۱۹۹۷ م، ص ۹۴-۱۰۴.

د - معین افغانی: «ملاحظات درباره‌ی لوح و حدیث کنت کنز» سفینه‌ی عرفان، ج. ۴، عصر جدید، دارمشتات ۲۰۰۱ م، ص ۱۵۸-۱۶۹.

تشریح و توضیح شده، البته آن رساله را بسیار مطالعه نمایید...^۱.

همان‌طور که تصریح فرموده‌اند، رساله‌ی مدنیه در بمبئی به سال ۱۲۹۹ هـ.ق./۱۸۸۲ م. در ۱۰۱ صفحه به طبع رسیده و سپس به سال ۱۳۲۹ هـ.ق./۱۹۱۱ م. در قاهره در ۱۴۱ صفحه تجدید طبع شده است. رساله‌ی مدنیه در طبع اول خود بدون تصریح به نام نویسنده‌ی آن انتشار یافت و سپس در سال ۱۰۶ بدیع/۱۹۴۹ م. و ۱۴۱ بدیع/۱۹۸۴ م. در طهران و آلمان تجدید طبع شد و طبع پنجم آن به سال ۱۶۲ بدیع/۲۰۰۵ م. به وسیله‌ی مؤسسه‌ی عصر جدید در آلمان انتشار یافت. ترجمه‌ی انگلیسی رساله‌ی مدنیه در سنه‌ی ۱۹۱۰ م. در لندن تحت عنوان *Mysterious Forces of Civilization* در ۲۴۲ صفحه به وسیله‌ی یوحنا داود منتشر شد و سپس در سال ۱۳۷۷ هـ.ق./۱۹۵۷ م. با عنوان *The Secret of Divine Civilization* به همت خانم مرضیه گیل *Marzieh Gail* ترجمه و در ویلمت (ایلینوی) انتشار یافت.

مطلب اصلی در این رساله مسئله‌ی تجدد (مدرنیته) و لزوم روی‌آوری ایران به ایجاد تغییرات بنیادی در نظام فکری، اجتماعی و سیاسی خویش است. حضرت عبدالبهاء به شکوه و فرهنگ بارور ایران در گذشته‌ی ایام اشاره می‌فرمایند و اوضاع قرن نوزدهم ایران را اسفبار و عقب‌مانده می‌بینند. در نظر آن حضرت عدم وجود عدالت اجتماعی، فساد دستگاه حکومتی، نفوذ علمای مذهبی، توجه عامه‌ی خلق به اوهام و خرافات و تفکرات قشری از عوامل عمده‌ی تباهی محسوب‌گشته و گسترش دانش و فرهنگ عمومی، حرکت به سوی تحولات صنعتی، فنی و علمی از جمله عواملی به‌شمار آمده که راه را برای حصول تجدد در ایران و نجات از ورطه‌ی عقب

۱. منتخباتی از مکاتیب، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، لانگنهاین ۲۰۰۳ م.، ج. ۵، ص ۸۶-۸۷.

افتادگی باز می‌نماید. در عین حال حضرت عبدالبهاء به لزوم تجدید نظر در قوانین مدنی برای حفظ بیشتر حقوق و منافع فردی و تساوی افراد جامعه در مقابل قانون و ضرورت برکندن ریشه‌های فساد در بنیادهای حکومتی و ممانعت از خودسری و قدرت‌طلبی حکام اشاره می‌فرمایند.

در اثر حضرت عبدالبهاء درباره‌ی اهمیت ارتباطات خارجی ایران با ممالک دیگر و توسعه‌ی دایره‌ی تجارت با آنان، توجه به معادن و منابع طبیعی و حسن استفاده از آنها و بالأخره نسبت به لزوم تجدید نظر در ارکان ارتشی و مؤسسات نظامی و ضرورت عرضه‌ی رفاه و آسایش بیشتر برای قوای انتظامی تأکید می‌فرمایند.

برخلاف افکار بسیاری از تجددطلبان عصر قاجار، توجه حضرت عبدالبهاء در رساله‌ی مدنیه مبتنی بر لزوم گرفتن کمک مالی از ممالک خارجی و لزوم ابراز آمادگی ایران برای پذیرش کارشناسان و متخصصین فرنگی در ایران برای مشورت و همکاری در بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی، نظامی و غیره است.

تأکید حضرت عبدالبهاء بر قضیه‌ی تجدد مبتنی بر تمرکز در امور ظاهری و شیفتگی نسبت به زرق و برق مظاهر تمدن مالی نیست، بلکه تجدد حقیقی مورد نظر آن حضرت در ضرورت حفظ ارزش‌های اخلاقی و حقایق معنوی در جامعه‌ی انسانی است، تا مظاهر تمدن مادی با تجدد در مدنیت الهی همراه گردد و همعنان به پیش رود.

باید توجه داشت که رساله‌ی مدنیه در زمانی به‌رشته‌ی تحریر درآمد که افکار و آراء و تمایلات تجددطلبان در ایران کلافی سردرگم بود، به این معنی که هریک از مصلحین اجتماعی و سیاسی، نجات ایران را در عاملی محدود می‌دیدند و دواپی را که جز تسکین موقت دردها دارای اثر

ژرف و توأم با دوراندیشی و اندیشه‌ی اساسی و درمانی بنیادی باشد، تجویز نمی‌نمودند. مطالعه‌ی رساله‌ی مدنیه و تعمق در مباحثی که در آن به رشته‌ی تجزیه و تحلیل درآمده، نشان از قدرت تفکر، دوراندیشی و عمق آراء و نظریات سازنده‌ای دارد که ضامن تجدد حقیقی در هریک از جوامع ترقی‌خواه انسانی است.

رساله‌ی مدنیه‌ی حضرت عبدالبهاء هرچند در ابعاد زمانی خود ناظر به قضیه‌ی تجدد در ایران است، اما در واقع مندرجات این رساله را باید به منزله‌ی نظریات امر بهائی در زمینه‌ی کیفیت تجدد و نحوه‌ی عمل برنامه‌های اصلاحی در همه‌ی جوامع انسانی محسوب داشت.^۱

۱. برای ملاحظاتی مطالعه‌تی که درباره‌ی رساله‌ی مدنیه به عمل آمده است، به مأخذ ذیل مراجعه فرمایید:

الف - دکتر امین بنانی، در مأخذ مذکور در ذیل یادداشت‌های مندرج در فوق.

ب - شاپور راسخ: «از رساله‌ی مدنیه تا رساله‌ی سیاسی»، سفینه‌ی عرفان، ج ۶، عصر جدید، دارمشتات ۲۰۰۳ م، ص ۴۰-۵۶.

ج - نادر سعیدی: «رساله‌ی مدنیه و مسئله‌ی تجدد در خاورمیانه»، مؤسسه‌ی معارف بهائی، دانداس ۱۹۹۳ م.

د - مینا یزدانی: «رساله‌ی مدنیه»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۱۴، عصر جدید، دارمشتات ۲۰۰۳ م، ص ۱۷۸-۱۹۷.

ه - مینا یزدانی: «رساله‌ی مدنیه و رسالات سیاسی و اجتماعی هم‌عصر آن»، خوشه‌های از خرمن ادب و هنر، ج ۱۶، عصر جدید، دارمشتات ۲۰۰۸ م، ص ۱۲۷-۱۶۷.

و - مقاله‌جناب دکتر فریدون وهمن نیز که تحت عنوان «تأثیر دیانت بابی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران» به رشته‌ی تحریر درآمده و در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۶، آکادمی لندگ، لندگ ۱۹۹۵ م، ص ۱۷۷-۲۰۶ به طبع رسیده، در صفحات ۱۸۹-۱۹۲ خود شرحی درباره‌ی رساله‌ی مدنیه دربردارد.

ز - و نیز نگاه کنید به مقاله‌ی آقای بهروز ثابت که تحت عنوان «رساله‌ی مدنیه: طرحی برای اصلاح و آبادانی ایران» در مجله‌ی عندلیب، سال ۲۴، شماره‌ی ۹۶، ص ۴۶-۵۷ و شماره‌ی ۹۷، ص ۶۵-۸۲ به طبع رسیده.

۳- مقاله‌ی شخصی سیاح

این رساله‌ی حضرت عبدالبهاء در حدود سال ۱۳۰۶ ه.ق. / ۱۸۸۹ م. به رشته‌ی تحریر درآمده است. حضرت عبدالبهاء خود در وصف این رساله در لوحی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

... اما در خصوص تاریخ امر، رساله‌ی سیاح ترجمه شده، در شیکاگو طبع می‌شود و

ارسال می‌گردد. آن را انتشار دهید، زیرا مختصر است و مفید...^۱.

رساله‌ی شخصی سیاح و یا مقاله‌ی شخصی سیاح که عنوان رسمی آن محسوب می‌گردد، درباره‌ی تاریخ دوره‌ی حضرت رب اعلی است که به زبان فارسی روان و گیرا به رشته‌ی تحریر درآمده، بدون ذکر نام مؤلف آن در سنه‌ی ۱۳۰۸ ه.ق. / ۱۸۹۱ م. از روی نسخه‌ی خطی جناب مشکین قلم که به تاریخ ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۸ ه.ق. / ۹ دسامبر ۱۸۹۰ م. مورخ می‌باشد، در بمبئی به طبع رسیده و بعدها نیز به کرات تجدید طبع شده است. اصل فارسی این کتاب و ترجمه‌ی انگلیسی آن را با توضیحات و اضافات لازمه، ادوارد براون در سنه‌ی ۱۳۰۸ ه.ق. / ۱۸۹۱ م. از روی نسخه‌ی خطی جناب زین‌المقربین که به تاریخ ۱۸ جمادی‌الاول سنه‌ی ۱۳۰۷ ه.ق. / ۱۰ ژانویه ۱۸۹۰ م. مورخ است، در دو جلد در انگلستان منتشر ساخت. این رساله بعداً به سال ۱۳۱۴ ه.ق. / ۱۸۹۶ م. و ۱۱۹ بدیع / ۱۹۶۲ م. نیز انتشار یافت.

علاوه بر مطلب اساسی مقاله‌ی شخصی سیاح که درباره‌ی تاریخ دوره‌ی بابیه می‌باشد، حضرت عبدالبهاء به تحقق بشارات حضرت رب اعلی و ظهور جمال‌قدم نیز پرداخته‌اند و موضوع

۱. منتخباتی از مکاتیب، ج. ۵، ص ۸۷. برای مطالعه‌ی شرحی مبسوط درباره‌ی مقاله‌ی شخصی سیاح به مقاله‌ی آقای فاروق ایزدی‌نیا در سفینه‌ی عرفان، ح. ۶، عصر جدید، دارمشتات ۲۰۰۳ م.، ص ۱۵۲-۱۸۲ مراجعه فرمایید.

شهادت جناب بدیع خراسانی به کیفیت نزول لوح سلطان ایران و ارسال آن را به ناصرالدین شاه نیز در این رساله شرح و بسط داده و متن لوح سلطان را در رساله نقل فرموده‌اند. شرح احوال جناب طاهره و بیان بعضی از تعالیم امر بهائی، دیگر مندرجات مقاله‌ی شخصی سیاح را تشکیل می‌دهد. جدیدترین نسخه‌ی مقاله‌ی شخصی سیاح به وسیله‌ی لجنه‌ی ملی نشر آثار بهائی در آلمان به سال ۱۵۸ بدیع / ۲۰۰۱ م. در ۱۱۲ صفحه انتشار یافته است.

۴- تفسیر بسم‌الله الرحمن الرحیم

یکی از آثار مهمه‌ی حضرت عبدالبهاء در دوره‌ی حیات جمال‌قدم، تفسیر جلیلی است که بر بسم‌الله الرحمن الرحیم مرقوم فرموده‌اند. تاریخ صدور این اثر از قلم آن حضرت در سنه‌ی ۱۳۰۸ هـ.ق. / ۱۸۹۱ م. است. درباره‌ی تفسیر بسم‌الله الرحمن الرحیم حضرت عبدالبهاء خود در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند که:

... تفسیر بسم‌الله الرحمن الرحیم را به دقت ملاحظه نمایید. بعضی از معانی که مقصود شماست، تلویحاً در آن مندمج و در ایام مبارک به تحسین قلم اعلی فائز، فلیأت بمثله من هو علی علم و هورشید.^۱

تفسیر بسم‌الله الرحمن الرحیم در مکاتیب عبدالبهاء^۲ و نیز در کتاب من مکاتیب عبدالبهاء^۳ به طبع رسیده و در آن معانی «باء» و «اسم» و کلمه‌ی جلاله «الله» مورد شرح و تفصیل مفصل

۱. منتخباتی از مکاتیب، ج. ۶، ص ۸۱.

۲. مکاتیب عبدالبهاء، کردستان العلمیة، قاهره ۱۹۱۰ م. ج. ۱، ص ۳۳-۶۲.

۳. حضرت عبدالبهاء: من مکاتیب عبدالبهاء، دارانشر الهایة، ریودوزانیرو ۱۹۸۲، ص ۳۲-۴۷.

قرار گرفته است. در این تفسیر جلیل مراتب و مقامات «رحمن» و «رحیم» نیز توضیح و تشریح شده و از آنها با اصطلاحات «فیض اقدس» و «فیض مقدس» تعبیر شده است.

۵- لوح خراسان

لوح مبارکی که از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به خراسان مرقوم شده و به این جهت به لوح خراسان اشتهاار یافته، یکی دیگر از آثار آن حضرت در دوره‌ی حیات حضرت بهاء‌الله است. این اثر منیع که با عبارت «ایا نفحات‌الله هبّی معطرة و ایا نسمة‌الله مّری مطیبة...» آغاز می‌گردد و تمام آن در مکاتیب عبدالبهاء^۱ و کتاب من مکاتیب عبدالبهاء^۲ به طبع رسیده، یکی از آثار بسیار فصیح و بلیغ صادره از قلم حضرت عبدالبهاء به زبان عربی است. سال دقیق صدور این اثر معلوم نیست، اما از قرائن چنین پیداست که سال ۱۳۰۷ ه.ق. / ۱۸۹۰. شاهد صدور این اثر از قلم آن حضرت بوده است.

درباره‌ی سابقه‌ی صدور لوح خراسان از قلم حضرت عبدالبهاء آن حضرت خود در یکی از

الواح مبارکه چنین می‌فرمایند که:

برای ملاحظه‌ی شرحی مبسوط درباره‌ی تفسیر بسم‌الله به مقاله‌ی «مروری بر لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در تفسیر بسم‌الله الرحمن الرحیم» که به قلم خانم فتحیه رشیدی در سفینه‌ی عرفان، عصر جدید، ج. ۶، دارمشتات ۲۰۰۳ م.، ص ۹۶-۱۰۸ به طبع رسید، مراجعه فرمایید.

۱. مکاتیب عبدالبهاء، ج. ۱، ص ۱۴۱-۱۴۵.

۲. من مکاتیب عبدالبهاء، ج. ۱، ص ۸۸-۹۰.

پیش از صعود جمال قدم روحی لأحبائه الفداء به عبدالبهاء امر فرمودند که از لسان مبارک تحیتی و خطابی به خراسان بنگارم. این بود که آن خطاب مرقوم شد که عنوانش این است: "ایا نفحات الله مری معطرة..."^۱

حضرت عبدالبهاء در لوح خراسان آن سرزمین را «وادی الرحمان» و «نادی العرفان» نامیده، از احبای آن سامان و رسوخ اقدام و ثبوت قلوب آنان تمجید فرموده و ابداع تحیات و تهانی و اشراق قلبیهی روحانیه‌ی خود را به ابلغ الفاظ و معانی به آنان ابلاغ نموده‌اند. در لوح خراسان احبای الهی به صبر و اصطبار و تحمل مشاکل در سبیل امر الهی تحریض و تشویق گشته‌اند، چه بنا به فرموده‌ی مبارک پرده‌ها به کنار خواهد رفت، حقایق مربوط به تعالیم، احکام و مقاصد امر الهی معلوم خواهد شد، شبهات موجود مرتفع خواهد گشت انوار آیات الهیه خواهد درخشید.

لوح خراسان حاکی از اعلان صریح خسران معاندین و زبونی و فلاکت اهل بغض و عدوان است. در این لوح حضرت عبدالبهاء اشاره به عاقبت پر وبال قوم نوح، هود، لوط و ثمود و جبابره‌ی بطحاء و قیاصره‌ی فیحاء و اکاسره‌ی زوراء نموده و سرنوشت فلاکت‌بار جمیع آنان را درس عبرتی برای «اولی النهی» دانسته‌اند، تا در این قضیه بیندیشند که چگونه معارضین امر الهی در صحنه‌ی تاریخ محو و نابود شدند و آنان که در جوار رحمت الهی ملجاء و پناه گرفتند، چگونه به عزت و سریلندی ابدی فائز گشتند.

۱. منتخباتی از مکاتیب، ج. ۵، ص ۸۷ و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر که در مکاتیب عبدالبهاء مؤسسه‌ی ملی مطبوعات، طهران ۱۳۲ بدیع، ج. ۵، ص ۱۱۵ به طبع رسیده، چنین می‌فرمایند: «...خدمت یاران به تبلیغ امرالله است و عبودیت آستان مقدس و نشر نفحات الله. لله الحمد احبای ارض خاء به آن مؤید و موفق، ولی مقصد این است که در یوم مبارک، آن ارض سبقت بر جمیع اقالیم داشت، حتی قبل از صعود به واسطه‌ی عبدالبهاء تبلیغ پیام الهی گردید و این اختصاص به آن ارض داشت. لهذا باید به سبب این خصوص شمع خلوص برافروزند و بنیان مرصوص تأسیس نمایند...».

۶- رساله‌ی سیاسیه

پس از صعود حضرت بهاء‌الله که در سنه ۱۳۰۹ هـ.ق./۱۸۹۲ م. واقع شد، اولین اثر مفصل و مشهوری که از قلم حضرت عبدالبهاء عز‌صذور یافت، رساله‌ی مشهور به رساله‌ی سیاسیه است که به سال ۱۳۱۱ هـ.ق./۱۸۹۴ م. در بمبئی طبع گردید و انتشار یافت. درباره‌ی این رساله حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

چند سال پیش، بعد از صعود، به واسطه‌ی شما رساله‌ی سیاسیه مرقوم گردید و به جهت سلطان و بعضی از اولی‌الایندی به واسطه‌ی شما ارسال شد و در هندوستان طبع گردید و یک نسخه‌ی مطبوع به طهران نزد جناب علی‌قبر فرستادم. جمیع وقایع موحشه‌ی مدهشه‌ی الیوم در آن مذکور و کل را به دلیل و برهان قاطع لامع، عقلاً و نقلاً دلالت نمودم که باید اطاعت حکومت نمایند و رؤسای دین را به هیچ‌وجه مدخلی در امور سیاسی نه و هروقت علمای ادیان در امور سیاسی مداخله نمودند، مضرت کلی حاصل شد...^۱.

و نیز در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

...هزار مرتبه نگاشته شد که مداخله‌ی علما در امور سیاسیه سبب حصول بلایا خواهد گشت، حتی در زمان مظفرالدین‌شاه مرحوم، رساله‌ی سیاسیه مرقوم شد و به خط مشکین قلم در هندوستان طبع گشت و در جمیع ایران منتشر شد و وضع و شریف بر مضامین

۱. منتخباتی از مکاتیب، ج. ۵، ص ۸۳

آن مطلع شدند. خلاصه‌ی آن این است که مداخله‌ی علما در امور سیاسی منتج مضرات کلیه می‌گردد. در هر عهد و عصر که مداخله نمودند، ایران را ویران کردند...^۱.

و نیز درباره‌ی شرح تحریر، انتشار و رئوس مندرجات رساله‌ی سیاسی حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

... رساله‌ی سیاسی که چهارده سال قبل تألیف شد و به خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت، آن رساله البته در طهران هست و يك نسخه ارسال می‌شود. به عموم ناس بنمایید که جمیع مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله به اوضح عبارت مرقوم گردیده. در آن رساله حقوق مقدسه‌ی دولت و حقوق مرعیه‌ی ملت و تعلقات بین راعی و رعیت و روابط بین سائس و مسوس و لوازم مابین رئیس و مرئوس مرقوم گردیده است...^۲.

چنان که از اشارات مندرج در الواح فوق استنباط می‌شود، رساله‌ی سیاسی حضرت عبدالبهاء بر محور حکومت و دیانت به عنوان دو نیروی فعال در جامعه‌ی انسانی که هر يك نقش و وظیفه‌ی خاص خود را دارند و درعین حال با یکدیگر در فعل و انفعال متقابل می‌باشند، به رشته‌ی تحریر درآمده است.

از نظر حضرت عبدالبهاء در جوامع انسانی برای حفظ نظام اجتماعی، حکومت عادل‌ی مقتدره لازم است. درعین حال حکومت هر قدر عادل و مقتدر باشد، نیاز به معیارها و ارزش‌های

۱. مأخذ فوق، ص ۸۴-۸۵.

۲. مأخذ فوق، ص ۸۶.

اخلاقی دارد که باید از منشأ اخلاق الهی، یعنی دین، سرچشمه گیرد. در اینجا برای حکومت و دین دو وظیفه و نقش کاملاً مشخص تعیین می‌شود. دیانت وظیفه دارد که اخلاق، روحانیت و همه‌ی مناقب بشری را ترویج کند و حکومت باید به حفظ نظام و عدالت اجتماعی پردازد. در چنین شرایطی پیشوایان دینی را وظیفه‌ی اصلی تطهیر جامعه و ترویج مناقب روحانیه است، نه مداخله در امور سیاسی.

رساله‌ی سیاسی‌هی حضرت عبدالبهاء چنان که از لحن و طرح مطالبش پیداست، هرچند تصویری از اوضاع و احوال سیاسی ایران را در سال‌های آخر قرن نوزدهم از خود ظاهر می‌سازد، اما حقیقت آن است که مندرجات این رساله در ورای حدود و مشخصات زمانی خود عصاره‌ی تفکرات بهائی را در زمینه‌ی نقش و وظایف سیاست، دولت و حکومت به دست می‌دهد.

همان‌طور که اشاره شد، رساله‌ی سیاسی‌هی از روی نسخه‌ی خط جناب مشکین قلم که در ۱۱۲ صفحه تحریر شده، در بمبئی به صورت طبع سنگی انتشار یافت و سپس در تاریخ غزه محرم سنه ۱۳۱۴ ه.ق. / جون ۱۸۹۶ م. در ۳۶ صفحه در بمبئی تجدید طبع شد و در سال ۹۱ بدیع ۱۳۹۴ نیز در ۵۴ صفحه برای بار دیگر انتشار یافت و سرانجام همراه با رساله‌ی مدنی‌هی حضرت عبدالبهاء در یک مجلد به وسیله‌ی مؤسسه عصر جدید در آلمان به سال ۲۰۰۵ م. تجدید طبع شد.^۱

۱. برای ملاحظه‌ی مطالعاتی که درباره‌ی رساله‌ی سیاسی‌هی شده است، به مآخذ ذیل رجوع فرمایید:

الف - پژوهنده: «نگاهی به رساله‌ی سیاسی‌هی و زمان صدور آن»، پیام بهائی، شماره‌ی ۲۷۵، اکتبر ۲۰۰۲، ص ۲۷-۳۳.

ب- شاپور راسخ: «از رساله‌ی مدنی‌هی تا رساله‌ی سیاسی‌هی»، سفینه‌ی عرفان، ج. ۶، عصر جدید، دارمشتات ۲۰۰۳ م.، ص ۷۹-۵۶.

۷- الواح هزار بیتی

سال‌های اولیه پس از صعود حضرت بهاء‌الله با قیام و اعراض و اعتراض اهل نقض به رهبری میرزا محمدعلی غصن اکبر مواجه گشت. این نفوذ در مقام رد و تخطئه‌ی مقام، موقعیت و نقش حضرت عبدالبهاء برآمدند، رسائل عدیده مرقوم داشتند، نفوس را برای نشر شبهات و ایجاد اختلاف به اطراف و اکناف دنیای بهائی فرستادند و با جلب انظار اهل ارتیاب مجدانه برای اضمحلال مقام حضرت عبدالبهاء قیام نمودند. این نفوس در رسائل و رقائم خود چنین ادعا کردند که حضرت عبدالبهاء راهی جدا از راه جمال‌قدم اتخاذ نموده اند، خود دعوی استقلال کرده‌اند، ناشر افکار و آرای جدید گشتند و حقوق تبیین آیات را محدود در آثار خود دانسته‌اند. دامنه‌ی گسترش این اتهامات بدانجا کشید که اهل نقض گفتند و نوشتند که حضرت عبدالبهاء به تحریف آثار جمال‌قدم پرداخته‌اند، در شرع آن حضرت راضی به اختلاف و انشقاق شده‌اند و اعضای عائله خود را از حقوق حقه‌ی خود محروم ساخته‌اند و آنان را از خود طرد نموده‌اند.

در مقابل دعاوی اهل نقص و برای روشن شدن اذهان اهل بهاء و نیز پاسخ به طرح ترهات و اتهامات بی‌اصل و اساس اهل ارتیاب حضرت عبدالبهاء در سال‌های اولیه پس از صعود جمال‌قدم، آثار عدیده‌ای مرقوم داشته‌اند که کل شارح نقش، هدف و موقعیت حضرت عبدالبهاء

ج- مینا یزدانی: «رساله‌ی سیاسیة»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، عصر جدید، ج. ۱۴، دارمشتات ۲۰۰۳ م، ص ۱۹۸-۲۱۶.

د- ایرج خادمی: «رساله‌ی سیاسیة»، پیام بهائی، شماره‌ی ۳۵۴، می ۲۰۰۹، ص ۳۱-۳۷ و شماره‌ی ۳۵۵، جون ۲۰۰۹، ص ۱۴-۲۱.

در قبال امر جمال قدم و وظایف ایشان به عنوان مبین آیات الله است.^۱

در میان این آثار، دو اثر که از اهمیت و اشتهار مخصوص برخوردار شده، الواح مشهور به الواح هزار بیتی است که نظر به حجم آنها به این عنوان موسوم گردیده است. این دو لوح مفصل حضرت عبدالبهاء که در سال‌های ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ ه.ق. / ۱۸۹۷ - ۱۸۹۸ م. عرّ صدور یافته، یکی خطاب به جلیل خوئی و دیگری خطاب به میرزا ابوالفضل گلپایگانی است. متن کامل این دو لوح در ذیل شماره‌های ۱۸۸ - ۱۸۹ در صفحات ۲۳۲ - ۲۵۹ و ۳۳۰ - ۳۵۹ کتاب «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ج. ۴، به طبع رسیده است.

حضرت عبدالبهاء در این الواح به دفاع از مقام تبیین و نقش خود به عنوان مبین آیات الله پرداخته و بنابر حکم کتاب اقدس و کتاب عهدی آراء، افکار، اعمال و تصمیمات خود را صریحاً توجیه فرموده‌اند.^۲

۸- مفاوضات

سال‌های ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ ه.ق. / ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ م. مرکز جهانی بهائی با آمدورفت زائرین غربی از جمله خانم لورا کلیفورد بارنی (دریفوس) مواجه گردید. این خانم بزرگوار در ایام اقامت خود در ارض اقدس، مکالماتی مفصل بر سر میز ناهار با حضرت عبدالبهاء نمود و شرح و تفصیل آیتی از کتاب مقدس و آثار جمال قدم را خواستار شد. او همچنین در زمینه قضایایی نظیر جبر و

۱. تعداد بسیاری از این الواح در کتاب «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، جلد پنجم به طبع رسیده است.

۲. برای ملاحظه‌ی مقالاتی که درباره‌ی الواح هزاربیتی منتشر شده است، به سفین‌هی عرفان، ج. ۱۳، عصر جدید، دارمشتات، ۲۰۱۰ م.، مراجعه کنید.

اختیار، وجود شر در عالم، کیفیت خلقت عالم وجود، سؤالات عدیده خود را با حضرت عبدالبهاء در میان گذاشت و ثمره افاضات آن حضرت درباره این قضایا که به فارسی به وسیله منشی ثبت می‌گردید، به صورت کتابی منسجم و معتبر درآمد که متن آن به نظر و تایید حضرت عبدالبهاء رسیده، اصل فارسی و ترجمه‌ی فرانسوی و نیز ترجمه‌ی انگلیسی آن در سال ۱۳۲۶ ه.ق. ۱۹۰۸ م. در لیدن (هلند) و پاریس (فرانسه) و لندن (انگلستان) انتشار یافت.

کتاب مفاوضات که در آثار حضرت عبدالبهاء از آن به عنوان «مکالمات سر سفره»^۱ و «رساله مفاوضات عبدالبهاء»^۲ یاد شده، یکی از مهم‌ترین آثار بهائی در شرح و بسط اهم قضایای کلامی و فلسفی درباره‌ی اثبات حقانیت مظاهر مقدسه و وحدت اصلیه‌ی شرایع الهیه محسوب می‌گردد.

در این کتاب همچنین عقاید مسیحیان و بسیاری از آیات کتاب مقدس مورد شرح و بسط و تعبیر قرار گرفته، کمالات مظاهر الهیه و مسائل مربوط به نشر و ارتقای روح انسانی و منشأ

۱. منتخباتی از مکاتیب، ج. ۵، ص ۸۱.

۲. مأخذ فوق، ص ۸۲. برای ملاحظه‌ی مطالعاتی که درباره‌ی کتاب مستطاب مفاوضات به عمل آمده است، می‌توان به منابع ذیل مراجعه نمود:

الف- منوچهر شعاعی: «کتاب مفاوضات»، آهنگ بدیع، سال ۲۰، شماره ۳، جون ۱۹۶۵ م.، ص ۱۱۶-۱۲۱ و شماره‌ی ۴، جولای ۱۹۶۵ م.، ص ۱۵۱-۱۵۷.

ب- سیروس علائی: «کتاب مفاوضات چگونه به وجود آمد؟»، عندلیب، سال ۱۵، شماره‌ی ۵۸، بهار ۱۹۹۶ م.، ص ۳۰-۴۰.

خانم ملوک خادم نیز کتابی تحت عنوان «قاموس مختصر مفاوضات» تألیف نموده‌اند که در ۲۸۶ صفحه در استرالیا به سال ۲۰۰۱ م. به وسیله‌ی مؤسسه‌ی مطبوعاتی سنچری پرس به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به مقاله‌ی «میس باری و کتاب مفاوضات» که به قلم جناب دکتر یونس خان افروخته به رشته‌ی تحریر درآمده و در کتاب جناب نعمت‌الله ذکائی بیضایی موسوم به «تذکره‌ی شعرای قرن اول بهائی»، ج. ۱، مؤسسه ملی مطبوعات، طهران ۱۲۱ بدیع، ص ۳۳-۴۰ به طبع رسیده است.

خلقت و تغییر انواع تفسیر و تبیین گشته و قضایای عمده‌ی وجود نظیر قدیم و حادث، وحدت وجود، انواع ادراک و رحمت و عذاب و عقوبت تشریح و توضیح شده است.

حضرت ولی امرالله در آثار عدیده‌ی خود بارها اهل بهاء و همه علاقه‌مندان به مسائل دینی را به مطالعه و تعمق در مندرجات کتاب مفاوضات تشویق و تحریض فرموده اند. از جمله در توفیق مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۳۳ م. که از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به جناب شاه بهرام خدابخش موبدزاده عزّ صدور یافته چنین آمده است:

...البته مؤکداً معترضین و طالبین حقایق امریه کتاب ایقان و مفاوضات را به کمال دقت بخوانند و در مطالب مهمه‌ی آن که مثبت حقانیت مظاهر ظهور و وحدت اصلیه‌ی آن حیات نورانیه است، تفرس نماید، جمیع مشکلات حل گردد و مقاصد و مبادی اهل بهاء واضح و آشکار شود. ...

خطابات مبارکه

سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۱ ه.ق. / ۱۹۱۱-۱۹۱۳ م. سال‌های بسیار پراهمیتی در حیات حضرت عبدالبهاء محسوب می‌گردد، چه پس از رهایی از سجن حکومت عثمانی آن حضرت امکان آن را یافتند که به ممالک اروپا و آمریکا سفر نمایند و در این اسفار در مجامع مختلف علمی، مذهبی، فرهنگی و اجتماعی به ایراد سخنرانی پردازند.

حضرت عبدالبها در رمضان ۱۳۲۸ ه.ق. / سپتامبر ۱۹۱۰ م. به صوب مصر رهسپار شدند و در ۱۶ شعبان ۱۳۲۹ ه.ق. / ۱۱ آگوست ۱۹۱۱ م. به لندن و سپس به پاریس سفر نموده، در ذی‌حجه ۱۳۲۹ ه.ق. / دسامبر ۱۹۱۱ م. به اسکندریه مصر معاودت فرمودند. سفر حضرت

عبدالبهاء به امریکا از ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۰ ه.ق. / ۱۱ آپریل ۱۹۱۲ م. که به نیویورک وارد شدند، آغاز شد و به مدت هشت ماه در ایالات مختلفی آمریکا و کانادا ادامه یافت. سپس در ۲۴ ذی‌حجه ۱۳۳۰ ه.ق. / ۵ دسامبر ۱۹۱۲ م. به انگلستان مراجعت نموده، در ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۱ ه.ق. / ۲۱ ژانویه ۱۹۱۳ م. مجدداً عازم پاریس شدند و در ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۱ ه.ق. / ۳۰ مارچ ۱۹۱۳ م. از اشتوتگارت آلمان دیدن نمودند. سپس در جمادی‌الاول ۱۳۳۱ ه.ق. / آپریل ۱۹۱۳ م. راهی بوداپست، وین و بعد اشتوتگارت و پاریس شدند و در ۸ رجب ۱۳۳۱ ه.ق. / ۱۳ جون ۱۹۱۳ م. از ماریسی به مصر معاودت نمودند و در ۶ محرم ۱۳۳۲ ه.ق. / ۵ دسامبر ۱۹۱۳ م. به اسفار خود در غرب پایان داده، به ارض اقدس مراجعت فرمودند.^۱

حضرت عبدالبهاء در سفر غرب امکان آن را یافتند، تا اصول و معتقدات اهل بهاء را در مجامع و محافل مختلفه برای اقشار و طبقات گوناگون جامعه از فرهنگیان، مذهبیبون، سیاسیون گرفته تا طبقات و گروه‌های دیگر اجتماع شرح و بیان نمایند.

حضرت عبدالبهاء به تناسب مقام و موقعیت و سطح فرهنگ و بینش شنوندگان خود اصول سیاست الهیه و مبانی اجتماعی امر بهائی نظیر وحدت عالم انسانی، صلح عمومی، لزوم تطابق بین علم و دین و ضرورت تعلیم و تربیت عمومی و اجباری اطفال را شرح دادند و در همه جا قضیه‌ی لزوم تکریم ادیان و شعائر مذهبی، وحدت اساسی ادیان الهیه و لزوم ترک تعصبات جاهلیه را گوشزد و ضیع و شریف و عالم و عامی نمودند.

۱. برای ملاحظه‌ی شرح مفصل اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب به کتاب ذیل مراجعه فرمایید:

Allan L. Ward: 239 Days-Abdu'l-Baha's Journey in America "Wilmette, Baha'I Publishing Trust, 1979.

در سخنان حضرت عبدالبهاء حقانیت مظاهر مقدسه شرح و اثبات شد، و آینده‌ی روشن مدنیت انسانی در ظل تعالیم الهیه شرح و بسط گردید و مضرات جنگ و تعصب و تفکر قشری و پیروی از اوهام و خرافات مذهبی تشریح و توضیح گردید و خلق عالم به آن دعوت شدند، تا در قضایای حیات انسانی به تأمل و تعمق پردازند و در پرتو مشورت و کار و همکاری دسته جمعی بر آن چه حیات جامعه انسانی را تهدید می‌کند فائق آیند.

قضایای مربوط به تعدیل معیشت و حل مشاکل اقتصادی، اخلاق و صفات روحانیه و نیز شرح و بسط اساسی‌ترین مسائل مربوط به فلسفه‌ی وجود، یعنی قضایای خلقت، حدوث و قدم عالم، خدا و طبیعت و مقام و منزلت مظاهر مقدسه و نیز شرح نحوه‌ی فهم و تأویل آیات کتب مقدسه و بیان حوادث تاریخی مربوط به وقایع امر باری و بهائی و سایر شرایع الهیه و بالاخره تجزیه و تحلیل جنبه‌هایی از مذهب که جدایی و ستیز بین ادیان را سبب گشته، از اهم مطالب و مباحث مطروحه‌ی دیگر در خطابات آن حضرت است. بسیاری از نطق‌های حضرت عبدالبهاء حاوی مناجات به درگاه الهی است که در نهایت رشاقت، بلاغت و فصاحت از لسان آن حضرت جاری گشته و این ادعیه در ضمن خطابات مبارکه ثبت و نشر شده است.^۱

حضرت عبدالبهاء در اسفار غرب به مأموریتی که در این عالم در خود احساس می‌نمودند، تأکید نمودند و با استغناء، استقلال و در غایت صداقت، صراحت و شهامت مشاکل و غوامض زندگی مذهبی، اجتماعی و فردی انسان را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. در هر جا وسایل فراهم شد، با نفوسی سرشناس در عالم علم، سیاست، فرهنگ و مذهب، نظیر عباس حلمی پاشا،

۱. به عنوان نمونه نگاه کنید به مناجات‌های مندرج در صفحات ۳۳۵-۳۳۶ و ۴۴۰-۴۴۱ در کتاب «مجموعه‌ی خطابات حضرت عبدالبهاء»، لجنه‌ی ملی نشر اثار، لانگنهاین، ۱۹۸۴ م.

روزولت، شیخ محمد عبده، گراهام بل، تاگور، گلذیهر همنشین و هم کلام شدند و به تبادل نظر پرداختند.

ثمره‌ی اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب و خطابات که در دانشگاه‌ها، کنائس، کلیساها و مجامع مختلف خصوصی و رسمی دیگر ایراد نمودند، به صورت مجلداتی از خطابات آن حضرت انتشار یافته که حاوی گنجینه‌ای بی‌نظیر در شرح مبادی اجتماعی و روحانی امر بهائی است.^۱

درباره‌ی نتایج سفر حضرت عبدالبهاء به غرب و القای خطابات آن حضرت در مجامع مختلفه، حضرت ولی امرالله در «کتاب قرن بدیع» چنین می‌فرمایند:

...در اسفار جلیله‌اش به بلاد و عواصم مختلفه‌ی اروپا و امریک، پیام حضرت بهاءالله را به سمع قریب و بعید برسانید و شهرت و عظمت آیین الهی را به مقامی که از قبل مثیل و نظیر نداشت، ارتقا داد^۲....

و نیز حضرت ولی امرالله در شرح تأثیرات و ثمرات اسفار حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

با توجه مرکز میثاق به صفحات غرب دوره‌ی جدیدی در بسط و ترقی امرالله ایجاد و فصل مشعشی در تاریخ قرن اول بهائی افتتاح گردید. به ید قدرت آن دهقان الهی بذور پاکی از تعالیم رحمانی در مزارع قلوب افشانده شد و به ماء لطیف عنایت ربانی آبیاری گردید. هرگز در اعصار سابقه و دهور ماضیه مشاهده نشده که شخصی چنین

۱. مجلدات خطابات حضرت عبدالبهاء به صور گوناگون و در سنین عدیده به طبع رسیده است. یکی از مفصل‌ترین مجموعه‌های خطابات آن حضرت موسوم به «مجموعه‌ی خطابات عبدالبهاء» است که در ۷۹۰ صفحه به سال ۱۹۸۴ م. در آلمان انتشار یافت.

۲. کتاب قرن بدیع، ص ۶۵۸.

مقدس و عظیم برای منظور و هدفی بدین پایه عزیز و کریم قیام نموده باشد. از این جنبش رفیع و نهضت بدیع قوای فائضه‌ی محیطه‌ای به وجود آمد و عوامل محرکه‌ی نباضه‌ای منبعث گردید که هنوز پس از مزی سی‌وپنج سنه از تاریخ تحقق آن، تصور اهمیت و درک عظمتش مقدور نه و احصاء آثار و نتایجش کم‌اینبغی و یلیق برای احدی میسور نیست. در اثر مطالعه‌ی خطابات مبارک در محافل غرب، ملکه‌ای از ملکات از رفعت بیان و قدرت برهان مرکز پیمان که در اثبات حقانیت حضرت رسول اکرم ایراد فرموده بودند، منقلب گردید و قلبش مفتون و مجذوب طلعت احدیت شد و ایمان و ایقان خویش را نسبت به حقیقت رسالت حضرت سیدالمرسلین بی‌پرده و حجاب اعلام نمود و نیز در پرتو این سفر بهجت اثر برخی از اصول و مبادی سامیه‌ی این امر اعظم که در بیانات و خطابات مبارک در آن تاریخ تبیین و تشریح گردیده بود، در فکر یکی از رؤسای جمهور ایالت متحده‌ی امریک حلول نمود و در قوه‌ی مخیله‌اش نفوذ و رسوخ کرد و آن اصول را در برنامه‌ی صلح خود مدون ساخت و جامع‌ترین و شریف‌ترین طرحی را که تا کنون به منظور سعادت و آسایش اقوام و نحل عالم القا گردیده، تقدیم جامعه‌ی ملل نمود و اساس جمعیت امم نهاد. حضرت عبدالبهاء در مجالس و مجامع اروپا و امریک آنچه لازمه‌ی محبت و وفاق و مایه‌ی استخلاص عالم انسانی از نفاق و شقاق است بیان فرمود و تعالیم این امر ابداع اعظم را که علت ظهور وحدت اصلیه در جامعه‌ی بشریه است علی رؤس‌الاشهاد اعلام نمود، ولی افسوس که جهان غافل از قبول دعوت آن مولای علیم استنکاف ورزید و از مواعظ حکیمانه‌ی آن ناصح امین رو به تافت و خود را در چنگال دو حرب عظیم و دو بلای عقیم افکند، بلا و مصیبتی که هنوز اثرات شوم و

عواقب مدهشدهی آن پس از مزی سنین متمادی از جریان امور عالم مرتفع نشده و شدت و وخامت آن کماهو حقه بر احدی واضح و مکشوف نگردیده است.^۱

و نیز در آثار دیگر حضرت ولی امرالله در اشاره به خطابات حضرت عبدالبهاء و اهمیت لحن و اسلوب سخن آن حضرت در شرح و بسط حقایق مربوط به امر الهی بیانات عدیده موجود است. از جمله حضرت ولی امرالله می فرماید:

به کرات و مرات از لسان اطهر میثاق شنیده شد که اگر چنانچه مبادی اساسیه و تعالیم اصلیهی حضرت بهاءالله که در بلاد غرب علی رؤس الاشهاد اعلان و بیان شد، در نهایت وقار و تجرد و توجه و خلوص به طالب مستعد، به همان اسلوب بدیع و لحن جدید و ترتیب کامل که موافق و مطابق مشرب عالم است، القا گردد، چندی نگذرد که مستمع منقلب گردد و نور ایمان در قلبش پرتو افکند.^۲

و نیز حضرت ولی امرالله در بیانی دیگر چنین می فرماید:

و از جمله فرایض اعضای محافل روحانیه و ترویج امر تبلیغ است. باید جوانان را علم تبلیغ بیاموزند و بر معلومات امریه و علمیه و ادبیهی آنان بیافزایند. به اسلوب

۱. کتاب قرن بدیع، ص ۵۹۴-۵۹۵. و نیز نگاه کنید به مقاله‌ی جناب دکتر هوشنگ رأفت تحت عنوان «سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب و نتایج آنها» در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج. ۱۴، عصر جدید، دارمشتات ۲۰۰۲ م، ص ۱۳۶-۱۵۴.

اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب و خطابات آن حضرت در آن اسفار در مقاله‌ای به قلم ع-ص «غبار» تحت عنوان «نگاهی کوتاه به خطابات حضرت عبدالبهاء» نیز مورد مطالعه قرار گرفته است. نگاه کنید به پیام بهائی، شماره ی ۱۰۹-۱۰۹، م. نوامبر-دسامبر ۱۹۸۸ م، ص ۲۹-۳۷. مطالب دیگری در این شماره از پیام بهائی نیز اختصاص به اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب پیدا نموده است.

۲. حضرت ولی امرالله: منتخبات توقیعات مبارکه، لجنه‌ی ملی نشر آثار امری، طهران ۱۳۲۷ ه.ش، ص ۱۲۹.

و لحن خطابه‌های حضرت عبدالبهاء در بلاد غرب آشنا نمایند و به شرایط مبلغین که در کتب و صحف مثبت است، متذکر سازند.^۱

در این مقام توضیح این مطلب مفید است که غیر از خطابات رسمی حضرت عبدالبهاء که در مجامع مختلف ایراد فرموده‌اند و متن بسیاری از آنها به طبع رسیده، آن حضرت در جمع دوستان بهائی و غیربهائی به بیانات شفاهی دیگری پرداخته‌اند که متن آنها به صورت پراکنده به وسیله یاران و اطرافیان آن حضرت به ثبت رسیده، ولی این بیانات از وثاقت و اعتبار خطابات رسمی آن حضرت برخوردار نمی‌باشد. این قبیل بیانات که در طول حیات آن حضرت در مجالس و مناسبات گوناگون ادا گشته، در خاطرات نفوسی نظیر دکتر یونس‌خان افروخته، دکتر حبیب مؤید، دکتر ضیاء بغدادی، بدیع بشروپی و بسیاری دیگر به ثبت رسیده است.

کتاب بدایع الآثار نیز که به وسیله جناب محمود زرقانی در دو جلد به رشته‌ی تحریر درآمده، در شرح اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب و ثبت حوادث و وقایع و بیانات آن حضرت در هنگام آن سفرها است.^۲

۱۰- تذکرة الوفا

مراجعت حضرت عبدالبهاء از سفر سه ساله‌ی غرب به ارض اقدس با شروع جنگ بین‌المللی اول مقارن گردید. در سال‌های جنگ که ارتباط با ارض اقدس مقطوع و آمدورفت زائرین

۱. مأخذ فوق، ص ۱۴۳.

۲ کتاب بدایع الآثار در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۲۱ م. در دو جلد در بمبئی به طبع رسید و در سال ۱۳۹ بدیع/۱۹۸۲ م. در آلمان به وسیله‌ی لجنه‌ی ملی نشر آثار امری تجدید طبع شده است.

و مسافری غیرممکن گردید، حضرت عبدالبها، فراغتی یافتند، تا به شرح احوال و مناقب عده‌ای از

اهل ایمان که از جمله خدام امر الهی بوده‌اند پردازند.

مجموعه‌ی این شرح احوال که حاوی زندگی‌نامه‌ی روحانی بیش از هفتاد نفر از یاران و اصحاب و خادمان امر الهی می‌گردد، تحت عنوان «تذکره‌الوفا فی ترجمة حياة قدماء الاحباء» در سنه ۱۳۳۳ ه.ق. / ۱۹۱۵ م. در زمان حضرت عبدالبها، تدوین و تنظیم گردید، ولی طبع و انتشار آن سال‌ها بعد یعنی به سال ۱۳۴۲ ه.ق. / ۱۹۲۴ م. به همت آقا محمدحسین کهربایی در حیفا مقدور شد و در ۳۱۶ صفحه در مطبعه‌ی عباسیه به حلیه‌ی طبع آراسته گردید. این اثر از آثار پرلطف و عنایت حضرت عبدالبها، است که ابتدا به صورت بیانات شفاهی در جمع احبای حیفا ایراد گردید و سپس مجموعه‌ی این بیانات جمع‌آوری و تنظیم شد و پس از تصحیح و تأیید آن حضرت، انتشار یافت.

این کتاب در سال ۱۳۹۱ ه.ق. / ۱۹۷۱ م. به انگلیسی ترجمه و تحت عنوان Memorials of the Faithful در ۲۰۹ صفحه به وسیله مؤسسه‌ی انتشارات بهائی در ویلمت منتشر گردید.

تذکره‌الوفا عبارت از وصف حال نفوس به معنی متعارف شرح‌حال‌نویسی نیست، بلکه در این کتاب حضرت عبدالبها، بر صفات، کمالات و کیفیت حیات ایمانی و خدمات نفوس به امر الهی تکیه نموده و به شرح جانبازی و فداکاری خدام امر الهی پرداخته‌اند.

کتاب تذکره‌الوفا به سال ۱۵۹ بدیع / ۲۰۰۲ م. در ۲۳۲ صفحه در آلمان به وسیله‌ی لجنه‌ی ملی آثار امری تجدید طبع شده است.

۱۱- الواح نقشه تبلیغی

سال‌های ۱۳۴۴-۱۳۵۵ ه.ق./۱۹۱۶-م. شاهد صدور الواح تبلیغی حضرت عبدالبهاء بود. در آن سنین حضرت عبدالبهاء گاهی در بهجی و گاهی در حیفا به صدور این الواح که نقشه‌ی نشر و اتساع امر بهائی در ممالک امریکا و کانادا است، پرداختند و در دو دوره مجموعاً چهارده لوح منیع را که به منزله‌ی منشور توسعه و تحکیم جامعه‌ی بهائی در عالم محسوب می‌گردد، مرقوم داشتند.

مندرجات این الواح نشانی صریح از علم، بینش و بصیرت حضرت عبدالبهاء در تشریح و تفصیل کیفیت نشر و توسعه‌ی منظم امر الهی در عالم و به بالمآل استقرار مدنیت الهی در خود دارد. در این الواح جزئیات نقشه‌ی پیشرفت امر بهائی با ذکر نام بلاد و اقالیمی که فتح و استقرار بهائیان در آنها منظور نظر آن حضرت بوده، مطرح گشته و دقایق مربوط به چگونگی استقرار آنان، با توجه به لزوم یادگیری زبان محلی، ترجمه‌ی آثار مبارکه به زبان‌های جدید و سایر شرایط لازمه شرح و بسط یافته است.

حضرت ولی امرالله در «کتاب قرن بدیع» در شرح عواملی که موجب صدور الواح تبلیغی است حضرت عبدالبهاء گردید چنین می‌فرمایند:

...حدوث جنگ عالمگیر و تهدیدات شدید که از طرف جمال ستمکار و ناقضان امر حضرت پروردگار به منصفی ظهور رسید موجب صدور الواح تبلیغیه به افتخار دوستان رحمن در ایالات متحده امریک... گردید...^۱

۱. کتاب قرن بدیع، ص ۸۱۴-۸۱۵.

و نیز حضرت ولی امرالله در «کتاب قرن بدیع» درباره‌ی الواح نقشه‌ی تبلیغی حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند که آن حضرت:

...در پایان حیات مقدسش نقشه‌ی ملکوتی و فرمان یزدانی خطاب به آنها حامیان حصن حصین [جامعه‌ی بهائی امریکا] صادر فرمود و آنان را مأموریتی عظیم عنایت کرد، تا به فتح روحانی ممالک و بلدان پردازند و رایت امر جمال اقدس ابھی را در جمیع اقطار و اکناف عالم برافرازند...^۱

و نیز در موضع دیگری از «کتاب قرن بدیع» چنین می‌فرمایند:

...آنچه جامعه‌ی بهائی امریک را به چنین اقدامات و مشروعات جلیله برانگیخت و به چنین انتصارات و فتوحات باهره موفق ساخت، اقدم و اعظم آن نصایح قلم اعلی و وعود و بشارات جمال اقدس ابھی و دستور اعزاسنی نسبت به تأسیس مشارق اذکار در ممالک و بلدان به نام آن طلعت منان است، دیگر تعلیمات مبارک حضرت عبدالبهاء که طی چهارده توقیع منیع در اواخر ایام حیات مبارک از کلک اطهر به افتخار یاران امریک مقیم ایالات مغرب و مرکز و شمال شرقی و جنوب ممالک متحده و اقلیم کانادا عزّ نزول یافت و رسالت عظیمی به آن باسلان میدان عرفان عنایت شده...^۲

و نیز در «کتاب قرن بدیع» حضرت ولی امرالله درباره‌ی الواح نقشه‌ی تبلیغی حضرت عبدالبهاء چنین مرقوم فرموده‌اند که:

۱ . مأخذ فوق، ص ۷۸۷-۷۸۸ و نیز نگاه کنید به صفحات ۶۵۸-۶۵۹.

۲ . مأخذ فوق، ص ۷۸۹-۷۹۰.

...در تاریک‌ترین لحظات جنگ جهانی و سنین آخر حیات مرکز میثاق یرلیغ بلیغ تبلیغ
خطاب به جامعه‌ی بهائیان غرب، بانیان نظم بدیع الهی صدور یافت و آن نفوذ
مجلله به مأموریت و رسالت عظیمی منصوب شدند. مأموریتی که ثمرات جلیله‌ی آن
عقود اخیرهی قرن اول بهائی را به افتخارات ابدی مفتخر ساخته و مؤسسات اداری
امرالله را بسط و توسعه‌ی عظیم بخشوده است.^۱

الواح نقشه‌ی تبلیغی حضرت عبدالبهاء در دوره‌ی حضرت ولی امرالله محل توجه مخصوص
آن حضرت قرار گرفت و مقدمات و تمهیدات لازمه برای وصول به اهداف آن به مرحله‌ی اجرا
درآمد و قوا و منویات مودوعه در آن الواح در نقشه‌های تبلیغی حضرت ولی امرالله انعکاس یافت
و بعد در دوره‌ی معهد اعلی نیز کماکان محل رجوع و منشأ الهام برای طرح نقشه‌های تبلیغی در
سراسر عالم بهائی قرار گرفت.

حضرت ولی امرالله در اشاره به نقشه‌های تبلیغی که مؤسس و مبتنی بر «فرمان عظیم سالار
جند هدی» خواهد بود، در «کتاب قرن بدیع» چنین می‌فرمایند:

...دیگر تهیه و تنظیم نقشه‌های وسیعه‌ی متتابعه که طبق فرمان عظیم سالار جند
هدی جمیع اقطار و اشطار و جزایر بحار را به نور ایمان منور و در ظل کلمه‌ی
محیطاش وارد سازد.^۲

و نیز حضرت ولی امرالله در موضعی دیگر از «کتاب قرن بدیع» چنین می‌فرمایند که

۱ . مأخذ فوق، ص ۸۰۷-۸۰۸.

۲ . مأخذ فوق، ص ۸۱۷.

فتوحات و انتصارات جامعه‌ی بهائی که پس از صعود حضرت عبدالبهاء نصیب بهائیان گردید:

...مرحله‌ی اولای فرمان ملکوتی سالار جند هدی را که برای تبلیغ و اعلا‌ی کلمه‌ی

الهیة در سراسر جهان عزّ صدور یافته بود، به تاج موفقیت متوج گردانید...^۱

۱۲- الواح صلح لاهه

یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به انجمن صلح لاهه در پاسخ به نامه مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ م. «جمعیت لاهای برای اجرای صلح عمومی» به رشته تحریر درآمده است.^۲ این لوح یکی از آثار برجسته و پراهمیت حضرت عبدالبهاء در اشمال بر اصول عقاید اهل بهاء در قضایای مربوط به صلح محسوب می‌گردد. در این لوح، اصل مورد تأکید هیکل اطهر آن است که قضیه‌ی صلح و استقرار آن در عالم باید در سطح وسیع‌تری در ارتباط آن با قضایای سیاسی و اقتصادی و تغییرات بنیادی در فرهنگ بشری مطمح نظر قرار گیرد و آنچه در «جمعیت امم» درباره‌ی صلح گفته و اندیشه می‌شود، محدودتر و سطحی‌تر از آن است که بتواند به تحقق صلح عمومی منتهی شود. در این لوح منیع، اصول اساسیه‌ی تعالیم حضرت بهاء‌الله نظیر صلح عمومی، ترک تعصبات دینی، جنسی و سیاسی و غیره، وحدت نساء و رجال، مواسات بین بشر، حرّیت انسانی و تعمیم معارف مورد توضیح حضرت عبدالبهاء قرار گرفته است.

۱. مأخذ فوق، ص ۸۱۰ و نیز نگاه کنید به مقاله‌ی «فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء» در آهنگ بدیع، ۱۲۱ بدیع/۱۹۶۳ م. خرداد-شهریور ۱۳۴۲ ش، شماره‌ی ۳-۶، ص ۲۰۴-۲۲۳، اثر جناب دکتر محمود مجذوب. در مجله‌ی پیام بهائی، شماره‌ی ۱۱۲-۱۱۳، مارس - آوریل ۱۹۸۹ م. ص ۱۶-۱۳ و ۳۴ نیز مقاله‌ای تحت عنوان «مجملی در معرفی فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء» به قلم آقای روح‌الله حمرائی انتشار یافته است.

۲. لوح اول صادره به اعزاز انجمن صلح لاهه در مکاتیب عبدالبهاء، ج.۳، ص ۱۰۰-۱۲۱ مندرج است.

بیان حضرت عبدالبهاء درباره‌ی نقص تمرکز بر قضیه‌ی صلح بدون توجه به سایر عوامل

مؤثره در آن چنین است که:

...مسئله‌ی واحده چنان که باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیه ننماید، زیرا تا عقول

بشری اتحاد حاصل نکنند، هیچ امر عظیمی تحقق نیابد. حال صلح عمومی امری

است عظیم، ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد، تا اساس

متین شود و بنیان رزین گردد...^۱

جمعیت صلح لاهه در تاریخ ۱۲ جون ۱۹۲۰ م. نامه‌ای در پاسخ به مکتوب حضرت

عبدالبهاء به حضور مبارک ارسال داشت که منجر به صدور «جواب نامه‌ی دویم مجلس لاهای»

از قلم حضرت عبدالبهاء به تاریخ ۱۷ تموز سنه‌ی ۱۹۲۰ م. گردید.^۲ در این لوح مبارک حضرت

عبدالبهاء به صراحت اعلان می‌دارند که:

...امروز صلح عمومی در بین بشر و فوایدش مسلم است و مضرات جنگ در نزد کل

معلوم و محتوم، ولی در این قضیه به دانستن کفایت نمی‌شود. قوه‌ی تنفیذیه

می‌خواهد تا در جمیع عالم جاری گردد. شما در فکر این باشید که یک قوه‌ی مجبره

وجدانی در میان آید تا این مقصد جلیل از حیز تصور به حیز تحقق آید، و این معلوم

است، به واسطه‌ی احساسات عادیه تنفیذ این امر عظیم ممکن نه، بلکه احساسات

شدیده‌ی وجدانیه هم می‌خواهد، تا از قوه به فعل آید. جمیع من علی الارض می‌دانند

۱ . مکاتیب عبدالبهاء، ج.۳، ص ۱۰۲.

۲ . لوح دوم صادره خطاب به مجلس صلح لاهای در مکاتیب عبدالبهاء، ح.۴، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات، طهران ۱۲۱ بدیع، ص ۱۹۹-۲۰۲ به طبع رسیده است.

که حسن اخلاق ممدوح و مقبول و سوء اخلاق مذموم و مردود و عدل و انصاف مقبول و مألوف و ظلم و اعتساف مردود و مذموم. با وجود این جمیع خلق مگر نفوس قلیله، کل از اخلاق حمیده و عدل محروم. پس یک قوه‌ی وجدانیه لازم و احساسات روحانیه لازم، تا مجبور بر حسن اخلاق گردند، ما را اعتقاد چنین که قوه‌ی تنفیذیه در این امر عظیم نفوذ کلمة الله و تأییدات روح القدس است...^۱

حضرت ولی امرالله در «کتاب قرن بدیع» در اشاره به اهمیت لوح صادره به اعزاز جمعیت صلح لاهه چنین می‌فرمایند:

... توقیع مقدس دیگری نیز که دارای اهمیت تاریخی بی‌شمار است، در همان ایام از یراعه‌ی عظمت مرکز پیمان به اعزاز اعضای کمیته‌ی اجرائیه‌ی مجلس صلح لاهای در جواب نامه‌ی آنان صادر و آن لوح ابداع توسط نمایندگانی مخصوص از طرف هیکل مبارک به مقصد فرستاده شد.^۲

۱۳- لوح فورل

مهم‌ترین و مفصل‌ترین اثر حضرت عبدالبهاء در سنین آخر حیات عنصری آن حضرت در عالم ناسوت، لوح مبارک صادره به اعزاز دکتر آگوست فورل Dr. Auguste Forel پزشک و دانشمند عالی‌مقام سوئیسی است که به تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۱ م. در پاسخ به عریضه‌ی او از قلم حضرت

۱ . مکاتیب عبدالبهاء، ج. ۴، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲ . کتاب قرن بدیع، ص ۶۲۷. برای ملاحظه‌ی شرح ارسال لوح لاهه به مقاله‌ی جناب احمد یزدانی در سالنامه‌ی جوانان بهائی ایران، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات، طهران ۱۲۱-۱۲۲ بدیع، ص ۱۵۹-۱۵۳ مراجعه فرمایید.

عبدالبهاء عزّ صدور یافته است.

فورل یکی از بزرگ‌ترین متفکرین و علمای سوئیسی و از اعظم مصلحین اجتماعی در اروپا بود که به سال ۱۳۳۹ ه.ق. / ۱۹۲۱ م. به امر بهائی ایمان آورد و عریضه‌ای مبنی بر چگونگی جمع و تلفیق عقاید مذهبی و موقعیت علمی و فلسفی خود نوشت و در جواب او لوح فورل صادر شد. در این لوح قضایای عمده‌ی کلامی مربوط به دلایل وجود خدا، حدوث و قدم عالم، مقام و منزلت انسان و روح انسانی و نیز از اساسی‌ترین اصول اعتقادی اهل بهاء مورد شرح و بسط قرار گرفته است.

حضرت ولی امرالله در اشاره به لوح فورل در «کتاب قرن بدیع» چنین می‌فرمایند:

...عالم و حشره‌شناس مشهور و عالی‌مقام دکتر آگوست فورل در اثر زیارت توقیع مبارکی که از قلم معجز شمیم حضرت عبدالبهاء به افتخار وی نازل و یکی از الواح قیمه‌ی بدیعه‌ی صادره از کلک میثاق محسوب به شرف ایمان فائز گردید...^۱

۱۴- الواح وصایا

الواح وصایای حضرت عبدالبهاء هر چند در انتهای صورت آثار مهمه‌ی آن حضرت معرفی می‌گردد، اما از نظر تاریخ صدور آن از قلم حضرت عبدالبهاء باید از آثار دهه اول قرن بیستم محسوب شود.

الواح وصایا فاقد تاریخ است اما از قرائن چنین پیداست که در حدود سال‌های ۱۳۲۱-۱۳۲۶

۱. کتاب قرن بدیع، ص ۶۲۷. لوح مبارک فورل با توضیحات مفصل و مشروح در کتاب ملکوت وجود، عصر جدید، دارمشتات، ۱۹۹۸ م. به طبع رسیده است.

ه.ق./ ۱۹۰۳ و ۱۹۰۸ م. در سه قسمت جداگانه به خط حضرت عبدالبهاء و خطاب به حضرت ولی امرالله یعنی جانشین ایشان به رشته‌ی تحریر درآمده است.

مفاد الواح وصایا البته بر اهل بهاء تا بعد از صعود آن حضرت که در تاریخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۴۰ ه.ق./ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ م. اتفاق افتاد، مکتوم بود، اما چون در ۴ جمادی‌الاول ۱۳۴۰ ه.ق./ سوم ژانویه ۱۹۲۲ م. در جمع عائله‌ی مبارکه و احبای ساکن ارض اقدس قرائت گشت، معلوم شد که حضرت شوقی افندی ربانی «غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احباءالله است و مبین آیاتالله...»^۱ و نیز تثبیت شد که حضرت شوقی افندی مرکز امر جمال اقدس ابھی بعد از حضرت عبدالبهاء هستند و از همه‌ی بهائیان عالم دعوت شده است که توجه به ایشان نمایند و «...کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشد...»^۲.

غیر از تعیین حضرت شوقی ربانی به جانشینی حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا، مؤسسه‌ی بیت‌العدل اعظم و شوون و کیفیات و اصول و ارکان نظم بدیع الهی نیز تعیین و ترسیم و تدوین گردیده و وظایف هیئت ایادی امرالله نیز شرح و بسط یافته است. در الواح وصایا به محمدعلی غصن اکبر که پس از صعود حضرت بهاءالله به مخالفت با حضرت عبدالبهاء قیام نموده بود، با این عبارت اشاره شده است که:

...ای احباءالله مرکز نقض میرزا محمدعلی سبب این انحراف لاتحصی به نص قاطع الهی

ساقط گشت و از شجره‌ی مبارکه منفصل شد و ما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم یظلمون...^۳

۱ . عبدالحمید اشراق خاوری: ایام تسعه، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات، طهران ۱۲۱ بدیع، ص ۴۶۶.

۲ . مأخذ فوق: ص ۴۶۷.

۳ . مأخذ فوق: ص ۴۶۴.

الواح وصایا شامل وصایا و نصایح حضرت عبدالبهاء است تا پس از درگذشت ایشان بهائیان به تبلیغ امر الهی قیام نمایند، با خلق به روح و ریحان معاشرت کنند، به تحصیل کمالات روحانیه پردازند، از حکومت خود تبعیت نمایند و از اهل نقض و ارتیاب بپرهیزند. تصویر نسخه خطی الواح وصایا در همان ایام اولیه‌ی سنه ۱۳۴۰ ه.ق. / ۱۹۲۲ م. به جوامع شرقی ارسال گردید و حضرت ولی امرالله خود به ترجمه انگلیسی آن برای جهان غرب همت گماشتند.

الواح وصایا در بین احبای شرق مورد قبول و اطاعت کامل قرار گرفت، اما در غرب کسانی نظیر روت وایت Ruth White جاهلانه نسبت به صحت و وثاقت آن شک نمودند. حضرت ولی امرالله در توقیع قرن احبای ایران در این باره چنین می‌فرمایند که:

...زنی در امریک خودسرانه و جسورانه فریاد برآورد که وصایای مقدسه‌ی مرکز عهد رب البریه بی‌اصل و مجعول است و از درجه‌ی اعتبار ساقط و به کمال جدیت و عناد در امریک و انگلستان در اثبات مدعای خویش برخاست...^۱

الواح وصایا از جمله یکی از منشورات اساسی در معارف بهائی محسوب می‌گردد، چه اصول و قواعد مربوط به تاسیس معهد اعلی و سایر مؤسسات نظم بدیع جهانی الهی در آن تنصیب گشته و تحقق مفاهیم و مضامین آن در دوره حضرت ولی الله وجهه‌ی همت اهل بهاء قرار گرفته است. آن حضرت در شرح عظمت الواح وصایا در «کتاب قرن بدیع» چنین می‌فرمایند که:

...عهد رابع از (۱۹۲۱ تا ۱۹۴۴ م.) قوه‌ی محرکه‌اش الواح مقدسه‌ی وصایای حضرت

۱. حضرت ولی امرالله: توقیعات مبارکه، لجنه‌ی ملی نشر آثار، لانگنهان ۱۹۹۲ م.، ص ۲۱۱ و نیز در این باره نگاه کنید به «کتاب قرن بدیع»، ص ۶۶۴ و نیز نگاه کنید به توضیحات مفصل حضرت ولی امرالله درباره‌ی اهمیت و وثاقت الواح وصایا در توقیع «نظم جهان‌آرای الهی»، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۹ که در رساله‌ی «نظم جهانی بهائی» مؤسسه‌ی معارف بهائی، دانداس ۱۹۹۵ م.، ص ۷-۹ به طبع رسیده است.

عبدالبهاء، منشور نظم بدیع الهی است که از اقتران معنوی بین قوهی فاعلهی دافعهی شریعت الله و لطیفهی میثاق به وجود آمده. عهد مذکور که عهد اخیر قرن اول بهائی محسوب، آغازش با طلوع عصر تکوین و استقرار نظم اداری حضرت بهاء الله که خود به نفسه مبشر نظم جهان آرای الهی و هسته‌ی مرکزی و نمونه‌ی حقیقی آن می‌باشد مقارن و مصادف است...^۱

و نیز در موضع دیگری از «کتاب قرن بدیع» حضرت ولی امرالله درباره‌ی عظمت و خلاقیت و قوای مودوعه در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

... منشوری که این نظم افخم را ایجاد و اصول و دعائم آن را تأسیس و خط مشی و حرکت آن را ترسیم نمود، همانا الواح وصایا، میراث مرکز عهد جمال ابهی و اعلی و اشرف تجلی روح فیاض حضرت عبدالبهاء است که چون حلقه‌ی اتصال، اعصار ثلاثه‌ی دور بهائی را به یکدیگر مرتبط و وحدت و جامعیت آیین الهی را به نحوی اتقن و اوفی حفظ می‌نماید. عهد و میثاق حضرت بهاء الله منبعت از اراده‌ی قاطعه و مشیت نافذه‌ی آن مظهر کلیه‌ی الهیه بوده که به نفسه المهیمنة علی الکائنات به تأسیس چنین میثاق وثیق اقدام فرمود. الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را نیز می‌توان به منزله‌ی ولیدی دانست که از اقتران معنوی بین قوهی دافعهی شریعت الله که از شارع قدیر مندفع گشته و لطیفه‌ی میثاق که در حقیقت مبین آیات و مثل اعلای امر الهی مستور و مکنون بوده، ظاهر گشته است. در این دوره اعظم قوهی خلاقه

۱. کتاب قرن بدیع، ص ۳۱.

که از مؤسس و محرک این نهضت رحمانی سرچشمه گرفته، در اثر تماسش با روح و فکر طلعت پیمان، مبین منصوص و مرجع مخصوص، وثیقه‌ی مقدسی را به وجود آورده که شئون و آثار و نتایج و اثارش هنوز پس از مزی بیست‌وسه سنه بر نسل حاضر، کماینبغی و یلیق مکشوف نگردیده. این وثیقه‌ی عظیم و منشور کریم هر چند از یراعه‌ی مرکز میثاق صادر، ولی مبدأ اصلی و منشأ حقیقی آن روح نباضی است که از موجد این کور بدیع صدور یافته و انتزاعش از آن قوه‌ی محیطه‌ی ازلیه ممکن نه...^۱

مکاتیب عبدالبهاء

آنچه تا این مقام به رشته‌ی تحریر درآمد، شرح مختصر و معرفی اجمالی مهم‌ترین آثار حضرت عبدالبهاء بود. آنچه در ادامه‌ی این مبحث باید به آن پرداخت، شرحی به‌اختصار درباره‌ی صدها اثر کوتاه و بلند دیگری است که از قلم حضرت عبدالبهاء تراوش نموده و به مکاتیب عبدالبهاء اشتهاار یافته است.

سه مجلد از این مکاتیب در سال‌های ۱۳۳-۱۳۴ ه.ق. / ۱۹۱۰-۱۹۲۱ م. در قاهره به حلیه‌ی طبع آراسته شد و مجلدات چهارم تا هشتم آن در سال‌های ۱۲۰-۱۳۴ بدیع / ۱۹۶۴-۱۹۷۶ م. در طهران انتشار یافت. در سال‌های ۱۹۷۹-۲۰۰۵ م. نیز در مرکز جهانی بهائی سلسله‌ی

۱. کتاب قرن بدیع، ص ۶۶۱، برای ملاحظه‌ی شرح مطالب درباره‌ی الواح وصایا به کتاب جناب دکتر محمود مجذوب موسوم به «سروش محمود»، لجنه‌ی ملی نشر آثار، لانگنهاین ۱۹۹۴ م. ص ۲۲۱-۲۲۸ مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به مقاله‌ی جناب روح‌الله مهرباخانی که تحت عنوان «کتاب وصایای حضرت عبدالبهاء» در مجله‌ی پیام بهائی، شماره‌ی ۸۴، نوامبر ۱۹۸۶ م. ص ۱۹-۲۵ به طبع رسیده است. الواح وصایا در مقاله‌ی آقای دکتر سیروس علائی تحت عنوان «مطالعه‌ی الواح وصایای حضرت عبدالبهاء در ارتباط با نظم اداری» نیز مورد مطالعه قرار گرفته است. این مقاله در رساله‌ی مطالعه‌ی معارف بهائی (مجموعه‌ی مقالات)، مؤسسه‌ی معارف بهائی، دانداس ۱۹۹۴، شماره‌ی ۷، ص ۷۳-۱۱۶ به طبع رسیده است.

موسوم به «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، که شش مجلد را دربرمی‌گیرد، در بیش از ۱۷۰۰ صفحه انتشار یافته است.

در زمینه‌ی نشر مکاتیب حضرت عبدالبهاء باید از کتاب موسوم به «من مکاتیب عبدالبهاء» نیز یاد نمود که در آن ۱۶۱ مکتوب از مکاتیب آن حضرت در ضمن ۲۹۶ صفحه به سال ۱۹۸۲م. انتشار یافته است.^۱

همان‌طور که در مقدمه‌ی این مقاله مذکور شد، در این مقام ابدأً امکان آن وجود ندارد که به همه‌ی محتویات و مندرجات این مکاتیب که سر به چندین هزار مکتوب می‌زند و خطاب به افراد و مجامع بهائی و غیربهائی در شرق و غرب عالم عَزَّ و جَلَّ صدور یافته، اشاره نمود. کافی است به اختصار به ذکر این مطلب پردازد که به واقع کم‌تر مسئله‌ای از مسائل عرفانی، فلسفی، دینی، فرهنگی و اجتماعی است که در این آثار مورد شرح و تفصیل حضرتش قرار نگرفته باشد.

بسیاری از مکاتیب آن حضرت در شرح آیات، احادیث و اشعار شعرای عرب و عجم است. وقایع تاریخی مربوط به امر بهائی، قضایا و احوال سیاسی و تحولات اجتماعی و فرهنگی عصر حضرت عبدالبهاء مخصوصاً در خاورمیانه، مشکلات و معضلات خصوصی بسیاری از بهائیان، اجوبه‌ی حضرت عبدالبهاء به سؤالات شرعی، قضایی و کلامی بهائیان و بالاخره صدها مکتوبی که درباره‌ی مؤسسات نظم اداری بهائی و مشروعات بهائیان در سراسر عالم مرقوم فرموده‌اند، از

۱. برای ملاحظه‌ی شرح مربوط به مکاتیب حضرت عبدالبهاء به مقاله‌ی آقای دکتر بنانی که در یادداشت‌های قبلی به آن اشاره شد، مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به مقاله‌ی «آثار و مکاتیب حضرت عبدالبهاء» در آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۰ ه.ش.، شماره‌ی ۶-۱۱، ص ۲۴۸-۲۶۴، اثر جناب دکتر محمد افنان، جناب صادق عرفانیان نیز کتاب «نافه‌ی تبیین»، عصر جدید، دارمشتات، ۲۰۰۸م. را درباره‌ی مندرجات مجلدات اول تا چهارم مکاتیب حضرت عبدالبهاء به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند.

جمله مهم‌ترین مواضع مطروحه در آثار آن حضرت را تشکیل می‌دهد.

عنصر عظیم دیگری که محتوای صدها مکتوب حضرت عبدالبهاء را به خود اختصاص داده، شرح مبانی اخلاق و رفتار و منش انسانی، مخصوصاً شیم و صفات و کمالات اهل ایمان است. شیم و صفات حسنه‌ی مبارکه‌ای که در دل و جان و دست و زبان شخص آن حضرت تجلی کامل نموده و حضرتش را مثل اعلا‌ی تعالیم و آرمان‌های امر بهائی قرار داده است.

آن‌چه تا این مقام درباره‌ی آثار عمده‌ی حضرت عبدالبهاء مطرح گردیده و چند سطری که به اجمال درباره‌ی مکاتیب آن حضرت مرقوم شد، در حد اختصاری که مبنای این مقاله بر آن است، خواننده‌ی گرامی را برای آشنایی اجمالی با آثار آن حضرت کافی تواند بود، اما آن‌چه در زمینه‌ی افکار اساسی و آراء و نظریات بنیادی حضرت عبدالبهاء می‌توان ابراز نمود، آن است که آن حضرت در جمیع آثار خود دعوتی عام از جامعه‌ی انسانی نموده‌اند، تا قضایای وجود را طوری بفهمند و تعبیر کنند که بر آرامش زندگی انسانی بیفزاید، از کشمکش و ستیز در روابط فردی و اجتماعی انسان بکاهد و مصائب و مشاکل حیات را تقلیل دهد. در ارائه‌ی این افکار و طرق تحقق ملموس و شهودی آن، دعوت حضرت عبدالبهاء هم ناظر به خودسازی و کمال فرد است و هم مبتنی بر دلسوزی و مشارکت با دیگران برای بهبود زندگی دسته جمعی.

وصول به این مقاصد مستلزم به‌وجود آوردن این فکر است که قضایای وجود را هر کسی به نوعی می‌فهمد، به نوعی تعبیر می‌کند و به نوعی در صدد حل آن برمی‌آید. لازمه‌ی فهم شخصی یک فرد، اجبار دیگران به وصول به همان فهم نیست و اصولاً ضرورتی نیز در وجود نیست که همه، همه‌ی جهان و قضایای آن را یک‌طور بفهمند و وقایع و حوادث آن را یکسان تعبیر نمایند.

بسیاری از مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به اهل بهاء انعکاسی از امور تجربی و حسی آن حضرت و خواننده را در خود پرورانده است، اما قضیه به همین جا خاتمه نمی‌یابد و شرح و اشاره به يك قضیه‌ی حسی به سطحی عمیق‌تر که نقشی در حیات معنوی دارد، سوق می‌یابد و تجلیات حکمت متعالیه را در خود ظاهر می‌سازد. تظاهر این حالات در بسیاری از مکاتیب آن حضرت نشان از عمق معرفت حسی، معنوی و شهودی حضرت عبدالبهاء دارد.

قسمت مهمی از آثار حضرت عبدالبهاء اگرچه در شرح کتب مقدسه احادیث اسلامی و اشعار و افکار و آثار عصر ایشان است، اما در مقایسه با کل آثار باقی‌مانده از آن حضرت و به یقین می‌توان گفت که قسم اعظم آثار حضرت عبدالبهاء در ورای ابعاد زمانی خود در شرح جهان و تعبیر و تفسیر تجلیات وجود است، تا انسان جای خود را در این نظام وجود بیابد، قدرش را بشناسد، در معرفتش بکوشد و سرانجام در طی مراتب معرفت به خدمت به عالم وجود که امرالهی اعظم تجلی آن است، فائز و نائل گردد.

برای این که این مفاهیم در دل خواننده بنشینند و نفوذ و تأثیر پذیرد، حضرت عبدالبهاء خود را یار و یاور، دوست و غمخوار، بل در مقام فرزاندگی و عبودیت خود را رهین مخاطب خویش می‌سازد و آنقدر افتادگی به خرج می‌دهند و به او نزدیک می‌شوند که امکان انتقال این حقایق به قلب و بن جان مخاطب به سهولت امکان‌پذیر شود و خواننده را آزادی برای قبول تغییر بیاموزد. حضرت عبدالبهاء در آثار خود با استفاده‌ی وسیع از صنعت سجع و جناس در انواع گوناگون آن و نیز با بهره‌گیری کامل از امکانات فنون بلاغت و فصاحت در دو لغت غنی فارسی و عربی و نیز با کاربرد هوشمندانه‌ی احسن تعابیر و الفاظ موجود در این دو زبان فصیح، تنگی مسیر بیان مافی‌الضمیر را مرتفع ساخته‌اند و به اوجی از توانایی قلمی دست یافته‌اند، تا بتوانند به بهترین،

شیواترین، شیرین‌ترین و رساترین راه ممکن توانایی بی‌حد و حصر خورا در بیان مافی‌الضمیر در روی کاغذ نشان دهند و خواننده‌ی خویش را در فضای دلکش منشآت خود به حرکت درآورند.

خواننده‌ی هشیارِ مکاتیب حضرت عبدالبهاء به سهولت درمی‌یابد که مندرجات آثار آن حضرت چنگ در تاروپود شرایط و رنگ و هوای دنیای موجود افکنده است، تا از همین تاروپود دنیایی دیگر بسازد، دنیایی که بنیادش بالقوه در همین تاروپود نهاده شده و تحرك و اراده‌ی خواننده‌ی آثار آن حضرت باید این بنیاد را از قوه به فعل درآورد. به این ترتیب حضرت عبدالبهاء با کمک خواننده‌ی خود و با دعوت از او از امروز و شرایط آن به فردا و امکانات آن نظر می‌کنند. به آن چه امروز هست، رضا نمی‌دهند، تا به آنچه فردا باید بشود، رو نمایند. گویی تمام قوای ذهنی، زبانی و عاطفی حضرت عبدالبهاء وقف آن شده است که در عین تقیّد به ابعاد زمانی و مکانی جهان امروز، جهان فردایی که در کمون آن است، زیباتر و پربارتر به منصفه‌ی شهود آید.

تشخیص دو عامل عمده و اساسی در انسان در آثار و جهان‌بینی حضرت عبدالبهاء تأثیر فوق‌العاده نهاده است. اول خرد انسانی است و دوم اختیاری است که در فطرت انسان به ودیعه گذاشته شده است. همه‌ی قضایایی که آن حضرت در معرفت وجود بدان دست یافته‌اند و در آثار خود به شرح و بسط آن پرداخته‌اند، مبتنی بر کاربرد خرد است. اس اساس اخلاق و منش انسانی نیز در اختیاری است که به او داده شده است، تا پیش رود یا درج‌زدن را بپذیرد، بخواهد تا خود را از قیود آزاد کند، یا ترجیح دهد که در بند هوی و هوس خویش اسیر باشد. اراده نماید که شریف باشد و دیگران را به شرافت بخواند و یا در زبونی حیات مادی خود زندگی کند و در هوای نفس خود دست و پا زند.

به جنبه‌ای دیگر از آثار حضرت عبدالبهاء نیز نظر کنیم. حضرتش نویسنده‌ای پراثر در

قضایای مذهبی است. اختلافات شگرف بین ادیان را می‌بیند و به شرح و بسط آن می‌نشیند، اما آنها را مستلزم خصومت و خشونت بین اهل ادیان نمی‌داند، زیرا به عوامل و اسبابی تکیه می‌کند و بر آنها صحنه می‌گذارد که همزیستی بیافریند و امکان زندگی همه‌ی ابناء انسانی را با یکدیگر فراهم سازد. قضیه انکار اختلاف نیست، قضیه جست‌وجوی جهات و عواملی است که اختلافات را تقلیل دهد، زایش تشنجه‌ها جدید را کم‌تر سازد و تقریب بیشتر قلوب را امکان‌پذیر نماید.

دعوت عام حضرت عبدالبهاء که در حرکات، سکانات، آثار و افکار آن حضرت در هفتاد و هفت سال تجلی یافته، دعوت به تغییرپذیری، بهبودطلبی، پیشروی و هوشیاری است. دعوت به کارگیری علم و حکمت برای تصرف در وجود است، نه بودن در وجود. آثار و اعمال حضرت عبدالبهاء تحقق مشهود نیست جمال‌قدم است که در حق حضرتش از حضرت باری چنین مسئلت فرموده بود: «یا بصری... نسل الله ان ینور العالم بعلمك و حکمتك...»

کتاب‌شناسی

- وحید رأفتی: ما در آثار صنع حیرانیم، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، دفتر ۱۴، ص ۸-۲۰، آلمان، ۲۰۰۳.

- نادر سعیدی: نگاهی به آثار حضرت عبدالبهاء، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، دفتر ۱۴، ص ۱۵۵-۱۷۷.

- ع. صادق‌یان: کتاب‌شناسی آثار حضرت عبدالبهاء، همان دفتر، ص ۳۰۱-۳۰۳.

- محمدعلی فیضی: حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره‌ی میثاق، طهران ۱۲۸ بدیع، نشر سوم، آلمان ۱۹۹۴.

H.M.Balyzi: 'Abdu'l-Baha, George Ronald, Oxford 1970.

روابط انسانی و جهان بینی حضرت عبدالبهاء

صالح مولوی نژاد

روابط انسانی و جهان بینی حضرت عبدالبهاء

صالح مولوی نژاد

يك دهان خواهم به پهنای فلك

تا بگوئیم وصف آن رشك ملك

مثنوی مولوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۸۶

برای حضور در حافظه

حضرت عبدالبهاء

- تولد: نیمه شب ۲۳ می ۱۸۴۴ در طهران
- تبعید به بغداد همراه حضرت بهاءالله و عائله در سن ۸/۹ سالگی: ۱۸۵۳
- دوره تبعید در بغداد تا سن ۱۹ سالگی
- تبعید به اسلامبول و بعد به ادرنه در ۲۴ سالگی: ۱۸۶۸
- تبعید به عکا همراه با حضرت بهاءالله و عائله و جمعی از بهائیان: ۱۸۶۸
- پایان دوران تبعید: ۱۹۰۸
- مسافرت به مصر: ۱۹۱۰ و اروپا: اگوست ۱۹۱۱
- تبعید به عکا همراه با حضرت بهاءالله و عائله و جمعی از بهائیان: ۱۸۶۸
- پایان دوران تبعید: ۱۹۰۸

– مسافرت به مصر: ۱۹۱۰ و اروپا: اگوست ۱۹۱۱

– مراجعت به مصر: دسامبر همان سال ۱۹۱۱

– مسافرت به امریکا و اروپا: بهار ۱۹۱۲

– مراجعت به ارض اقدس: دسامبر ۱۹۱۳ (مجموع مدت مسافرت ۳ سال)

– وفات در حيفا: ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱

کسانی که بخواهند به مطالعه و مذاقه در حیات و صفات حضرت عبدالبهاء پردازند، اگر در مسیر مطالعات خود، پیوسته تصویر وقایع زندگی آن حضرت را در آینه‌ی ذهن خود حضور دائم ندهد، به مقصد مطلوب نخواهند رسید.

مطالعه‌ی سرگذشت بزرگان چه در عالم علم و عرفان و چه در عوالم دیگر – هنر و ادبیات، صنعت و اکتشافات، مدیریت و سیاست و ... – از مقدمات زندگی آنان آغاز می‌شود که از خردسالی تا سن رشد مراحل مقدماتی را طی کرده، با مداومت در مطالعه و تحقیق، خود را برای رسیدن به مقاماتی که نهایتاً نایل آمده‌اند، مستعد و آماده ساخته‌اند. در مورد چنین افراد، این دو بیت شعر (که سراینده‌ی آن بر من معلوم نیست) صادق است:

هیچ کس از پیش خود چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد

هیچ حلوابی نشد استاد کار تا که شاگرد شکرریزی نشد

اما زندگی حضرت عبدالبهاء استثنایی است، بر این قاعده: نه به مدرسه رفتند، نه نزد کسی تحصیل کردند، نه آیین نگارش آموختند، نه در محضر مدیران اجتماعی و مدنی و سیاسی اکتساب معارف نمودند. با این حال چنان که در صفحات بعد ملاحظه خواهید کرد، در زبان و ادب فارسی

و عربی غبطه‌ی بزرگان ادب بودند، در تاریخ ملل احاطه‌ای به کمال داشتند، به اسرار و رموز کتب مقدسه‌ی همه‌ی ادیان مسلط بودند و در فلسفه سرآمد همگان. به مسائل و معضلات جهان آگاه و با آن که خود و عائله‌ی ایشان غالباً در مضیقه‌ی مادی و مالی روزگار می‌گذراندند، در ایثار و دستگیری فقرا و یتیمان و بیماران سرمشق همه‌ی نیکوکاران خیراندیشان بودند، چه در سرزمین فلسطین و چه در خارج آن خطه.

آیا اینها همه برای کسی که قسمت عمده‌ی حیات خود را در اسارت و تبعید بوده، امری عادی است و یا نشانه‌ای از خلق جدید است که به اراده‌ی الهی برای الگو و سرمشق انسانیت و مثل اعلای بشریت پدید آمده است؟ فتأملوا!

در این گفتار سعی خواهد شد، به قدر توان، به ایضاح نکات مذکور در فوق بپردازد و روزنه‌هایی بر شناسایی محدود از صفات و خلیات حضرت عبدالبهاء بگشاید و درین کوشش، پیوسته به خاطر خواهد بود که سخن از کسی است که در کودکی به تبعید و حبس شدید گرفتار آمد و فقط در سن کهولت به آزادی دست یافت که با توجه به متوسط سن در یک قرن پیش شصت و پنج سالگی زمانی است که فرد باید از تلاش و کوشش دست بدارد و در آرامش به سر برد. اما حضرت عبدالبهاء تا پایان حیات لحظه‌ای آرام نگرفت و پنج سال بعد از رهایی از زندان، سفری سه ساله را به خطه‌ی مصر و قاره‌ی اروپا و آمریکا در پیش گرفت.

گرچه مورخان و وقایع‌نگاران هدف از سفرهای حضرت عبدالبهاء را اشاعه‌ی دیانت بهائی و تعالیم حضرت بهاء‌الله تقریر و تصویر کرده‌اند، اما هدف یگانه‌ی این سفرها ترویج صبح و اشاعه‌ی عاطفه‌ی برادری و همزیستی بین مردم جهان در شرق و غرب بود که این هدف، البته جوهر تعلیم حضرت بهاء‌الله در این عصر و زمان است.

حضرت عبدالبهاء که در خُردسالی از زادگاه خود رانده شد، در زمستانی سخت مسیر طهران تا بغداد را به همراه حضرت بهاء‌الله و خانواده‌ی خود از مناطق کوهستانی پربرف، بی‌وسيله‌ی مناسب و پوشش کافی طی کرده و در راه صدمات بسیار دیده بود. از جمله سرمازدگی پاها که اثر آن در تمام عمر دوام داشت و طبیعتاً باید خاطره‌ی تلخ از ایران و ایرانی داشته باشد و ظلم رجال ایران - سیاسی و دینی - را از یاد نبرده باشد و این بديهی‌ترین احساس برای هر انسان عادی است.

اما حضرت عبدالبهاء از همه‌ی این وقایع تلخ و ظلم و ستمی که بعداً در ایران و در طی حیات آن حضرت بر دوستداران و مؤمنان آئین بهائی وارد آمد، هیچ‌گاه عشق به ایران و اندیشه‌ی ترقی ایرانیان از ذهن و نظر ایشان دور نشد. در هر فرصتی و هر جایی که شرایط مناسب بود و احتمال پیدایی گوش شنوایی می‌رفت، از نصیحت و راهنمایی برای ترقی و به‌ورزی ایران و ایرانیان دریغ نمودند.

از جامع‌ترین سندهایی که این نصایح و راهنمایی‌ها را دربردارد، باید از «رساله‌ی مدنیه»^۱ یاد نمود که در آن به معضلات و مشکلات جامعه‌ی ایران در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ و علل و عوامل این مشکلات که سبب عقب‌ماندگی اقتصادی، سیاسی و معنوی ایرانیان شده، پرداخته‌اند و برای حل آنها مشفقانه و آگاهانه راهنمایی فرموده‌اند.

مطالعه‌ی این رساله، با دیده‌ی انصاف و نگرشی فارغ از تعصب، نشان می‌دهد که آنچه که آن حضرت فرموده‌اند، نه تنها گره‌گشای مسائل ایران در آن زمان بود، بلکه چاره‌ساز بسیاری از دردهای کنونی جامعه‌ی ایران نیز تواند شد.

۱. رساله‌ی مدنیه را حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۷۵ م. نوشتند. در سال ۱۸۸۲، تقریباً ۲۴ سال قبل از تأسیس مشروطیت، در بمبئی چاپ شد و به ایران رفت.

در این نوشته قصد بررسی مندرجات رساله‌ی مدنیه در نظر نیست، اما به نشانه‌ی قطراتی از بحر، به چند مطلب آن، به اختصار، اشاره می‌شود:

- لزوم ارج نهادن به خرد و اندیشه که اساس ترقی و پیشرفت در همه‌ی امور است (ص ۱۴) و تمدن جدید مغرب زمین محصول خردگرایی است (ص ۱۸).

- اما «خرد طبیعی» برای تأمین سعادت و هدایت جامعه کفایت نمی‌کند. (ص ۶۵). باید تعلیم و تربیت بر اساس دیانت و معنویت استوار گردد. (ص ۵۱)، زیرا تمدن نیاز به هر دو عامل - دیانت و خرد- دارد. (ص ۵۵).

- اقتباس صنایع مفید و تکنولوژی مغرب زمین به منظور رفاه جامعه با دیانت مغایرت ندارد (ص ۱۹)، من جمله احداث راه‌های ارتباطی و تأسیس و استفاده از راه آهن (ص ۳۰).

- مدارس باید در همه‌جا - در شهرها و روستاها- تأسیس گردد و در آنها حقایق دینی و علوم مفید برای زندگی تعلیم داده شود و در صورت لزوم تعلیمات اجباری شود (ص ۷۳).

- مقام علمای آگاه و متقی بسیار ارجمند است و تعلیم اخلاق و معنویات بر عهده‌ی ایشان است (ص ۳۱).

- ارج و مقام انسان عظیم است، اگر به خدمت هم‌نوع پردازد (ص ۱۴).

- امور اداری جامعه باید بر اساس «مشورت» استوار گردد و نمایندگان مجالس شور باید مؤمن، پاک و امین بوده، به رأی مردم انتخاب شوند (ص ۲۲ و ۲۶).

- عادت رشوه باید متروک گردد (ص ۲۱).

- برای اجرای عدالت در جامعه، باید دادگاه‌های مستقل ایجاد شود (ص ۳۳).

- فقر شدید برای بسیاری و ثروت هنگفت برای معدودی، باید تعدیل گردد (ص ۲۶).

از شگفتی‌های وسعت نظر و دوراندیشی حضرت عبدالبهاء این که در این راهنمایی‌ها، نه فقط پیشوایان دینی و سیاسی ایران را برای ترقی و سعادت ایران ترغیب می‌کنند، بلکه آنها را برای ایجاد ارتباط با سایر ممالک و خیرخواهی تمام اهل عالم و ایجاد صلح و صفا اندرز می‌دهند (ص ۵۳ و ۴۷).

اشتیاق حضرت عبدالبهاء به آبادی، سربلندی و عظمت ایران و آزادی و رفاه ایرانیان منحصر و محدود به نصیحت و ارشاد بزرگان و مدیران ایران نبود، هر جا با هریک از فرزندان آن سرزمین مقدس، در هر جایگاه و مقامی که بود، روبه‌رو می‌شدند و فرصت مناسب فراهم بود، به راهنمایی، نصیحت و هدایت او می‌پرداختند. چرا که آبادی و عظمت ایران را در گرو همت و بیداری فرد فرد ایرانیان می‌دانستند. اکنون نیز چنین است. یعنی راهنمایی‌هایی در ۱۳۰ سال پیش فرمودند، امروز هم منوط به همت و بیداری فرد فرد ایرانیان است.

در طی سفرهای اروپا و آمریکا که حضرت عبدالبهاء در مجامع گونه‌گون، چه دینی و چه علمی، به ایراد خطابه و سخنرانی می‌پرداختند، گزارش و گاه متن این سخنرانی‌ها که عمده در مسائل اخلاقی، لزوم محبت بین افراد بشر، اثبات وجود خدا و وحدت ادیان بود، در مطبوعات انعکاس می‌یافت و خواه‌ناخواه به گوش ایرانیان مقیم ممالک غربی می‌رسید و اکثراً - نه همه - به ملاقات آن حضرت که تا آن زمان به غیر از شایعات دروغین در مورد ایشان و آئین حضرت بهاء‌الله نشنیده و یا نخوانده بودند، علاقه‌مند می‌شدند و به هرگونه که ممکن بود، به حضورشان می‌شتافتند. در این ملاقات‌ها که البته به لحاظ زمان محدود بود، اما در همان فرصت‌های اندک، به

ملاقات‌کنندگان ایرانی اندرزهای حکیمانه برای ایجاد اتحاد و بذل همت برای بازسازی عظمت از دست‌رفته‌ی ایران می‌دادند.

این افراد، مخصوصاً در فرانسه و انگلستان، از هر صنف و گروه بودند - نمایندگان سیاسی و فرهنگی ایران در اروپا، دانشمندان، بازرگانان، دانشجویان، حتی شاهزادگان تبعیدی قاجار - اما توجه حضرت عبدالبهاء بیش از همه متوجه‌ی دانشجویان بود، چرا که اینها امید آینده‌ی ایران بودند و بالقوه با آشناسدن به صنایع و علوم جدید که در غرب گسترش یافته بود، اما ایران از آنها محروم بود، و نیز با آشناسدن با اندیشه‌های آزادی که در این ممالک رایج بود و در ایران تازه جوانه می‌زد، می‌توانستند بعد از اتمام تحصیلات و مراجعت به وطن خود، آنچه را که آموخته بودند و آنچه را که از آزادی و اثرات آن در رفاه و سعادت مردم فهمیده بودند، به هموطنان انتقال دهند که شاید جوانه‌های نورسته‌ی حرّیت، امکان رشد و بالیدن یابد و جوانان ایران از تاریکی و جهل و خرافات به روشنایی خرد و حقیقت قدم گذارند.

بر پایه‌ی همین اعتقاد، حضرت عبدالبهاء در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۲ در لندن، در مجلسی در موضوع اهمیت مسائل معنوی و روحانی و ناپایداری امور مادی سخن می‌گفتند که در بین جمعیت حاضر ادوارد براون نیز حضور داشت در خاتمه‌ی سخنرانی تقاضای ملاقات خصوصی نمود، قبول شد. در این ملاقات، براون نظر حضرت عبدالبهاء را در مورد کشورهای عثمانی و ایران پرسید. در جواب او فرمودند:

باید کوشید، تا اختلاف ملت تبدیل شود و استعداد مشروطه و امور سایر حاصل گردد، والا هر روز مشکلاتی روی دهد و یأس و پریشانی بیشتر شود. ملاحظه نمایید،

که حتی علوم اکتسابی بدون تحسین و تعدیل اخلاق سبب ضَرّ شود. فقط ترقی و

تمدن مادی کفایت نکند.^۱

مسئله‌ی اخلاق در نظر حضرت عبدالبهاء اهمیتی خاص داشت، برتر و مهم‌تر از مسائل

علمی و فنی.

در جلسه‌ی دیگری در لندن که در آن عده‌ای از رجال ایرانی حضور داشتند، در خصوص

اوضاع آشفته‌ی ایران در آن زمان سخن می‌گفتند. از جمله فرمودند: «حال باید در ترقی زراعی و

صناعی و تجاری ایران بکوشیم...»^۲، اما این ترقی را منوط به تغییر افکار و کسب فضایل انسانی

فرمودند، زیرا معتقد بودند که:

چون به تحسین (بهبودی) اخلاق پردازیم، هر قسمی ترقی در آن هست.^۳

بدیهی است، این سخنان نافی و مباین با لزوم کسب علم و فراگیری فنون مفید و سازنده نباید

تلقی و تعبیر شود. در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۳ در پاریس، عده‌ای از محصلین ایرانی به حضور حضرت

عبدالبهاء رسیدند. موضوع سخنان مفصل ایشان زراعت، صنعت و تجارت بود. از جمله فرمودند:

برای ایران کارخانه‌ی حدّادی (ذوب آهن) لازم است، زیرا اعظم اسباب زراعت و

صناعت کارخانه‌ی آهن‌سازی است.^۴

۱. زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۲، ص ۲۶-۳۰.

۲. مأخذ فوق، ح. ۲، ص ۵-۱۰۴.

۳. همان مأخذ فوق.

۴. مأخذ فوق، ص ۱۱۵.

در همان شهر، یکی از رجال ایران با حضرت عبدالبهاء ملاقات خصوصی داشت، به او توصیه کرده، اظهار امیدواری فرمودند که ایرانیانی که در اروپا تحصیل کرده‌اند، به ایران بازگردند و «سبب آبادی شوند»، ضمناً تذکر دادند که تحصیل به تنهایی کافی نیست، انسان باید «دانا و آگاه و مؤید باشد»، منظور ایشان این بود که کسب علوم و فنون به جای خود مهم است، اما برای استفاده از این علوم و فنون، هوش ذاتی، روشن‌بینی، خرد و فراست نیز لازم است. و یاری و تأیید خداوند هم در کار است، تا به مدد الهی و با روح ایمان و نیت خیر و خدمت به خلق، این علوم و فنون به کار رود، نه برای منافع حدود شخصی و کسب جاه و مقام.

حضرت عبدالبهاء گرچه عمر خود را به تصمیم و پافشاری دولت ایران در تبعید و زندان دولت عثمانی گذرانده بودند، اما از وضع اداری و اجتماعی و سیاسی ایران به خوبی آگاه بودند، حتی سوابق مربوط به اعزام جوانان را از ایران به اروپا که از زمان سلطنت فتحعلی‌شاه آغاز شده بود، می‌دانستند که تحصیلات آنها منشأ تغییر و تحول مهمی در ایران نشده بود، زیرا برای آنها وسایل فراهم نبود، تا آنچه را که تحصیل کرده بودند، به کار برند و بیشتر آنها به کارهایی مأمور شدند که رابطه‌ای با تحصیلاتشان نداشت. در ۱۹ فوریه ۱۹۱۳ که دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه، از جمله چند نفر از جوانان بهائی، به حضور حضرت عبدالبهاء رسیدند، چون روز تعطیل بود، به دعوت آن حضرت تمام روز را در آنجا ماندند. ضمن بیانات خود به ایشان فرمودند:

محصلین مشهور سابقین (در سال‌های اولیه) که کاری از پیش نبردند، بلکه انشاءالله شما خدمتی به ایران نمایید. علمی تحصیل کنید که مفید به حال ایران باشد، تا چون مراجعت می‌نمایید، سبب حیات شوید، وسیله‌ی انتشار امرالله گردید، تعدیل اخلاق عموم نمایید و ترویج تقدیس و تنزیه کنید و در مراتب ترقی و نجات تأیید الهی و

توفیق آسمانی یابید، بلکه به تأییدات الهیه تلافی مافات شود و عزت قدیمه‌ای [ایران]

جلوه نماید.^۱

جالب است یادآور شود که اولین گروه ایرانی که برای اکتساب علوم و فنون جدید به غرب اعزام شده بود، در سال ۱۸۱۹ م. (سال تولد حضرت باب) به ایران بازگشت. این عده را عباس میرزا، نایب‌السلطنه فتحعلی شاه به انگلستان فرستاده بود.^۲

هرکس ممکن است کنجکاو شود و بپرسد که حضرت عبدالبهاء که درخردسالی به همراه پدر بزرگوار و خانواده‌ی خود از ایران تبعید شد و عمر خود را در حبس دولت اسلامی عثمانی گذراند - در زمانی که بیش از شصت سال در ایران در مخالفت با آئین بهائی کتاب و رساله‌ی ردّیه می‌نوشتند و مغرضانه تهمت‌های بی‌سند و مدرک انتشار می‌دادند و ذهن ساده و نقش‌پذیر مردم شریف ایران را می‌آلودند و همین مردم بی‌خبر از حقیقت را مکرراً تشویق و تحریک کردند تا هزاران بهائی را به خاک و خون کشیدند که ارنست رنان (۱۸۳۳-۱۸۹۲) این شهدا را با شهدای اولیه‌ی مسیحیت همانند دانسته است^۳ حضرت عبدالبهاء دیگر نه قصد بازگشت به وطن خود، ایران، را داشتند و نه امکان چنین بازگشتی فراهم بود - پس چرا و به چه منظوری تا این حد به عظمت ایران و سعادت ایرانیان دلبسته بودند و با علاقه‌ی بسیار در هر فرصتی دانشجویان ایرانی را به کسب علوم و معارف جدید نصیحت می‌کردند و ایشان را تشویق می‌کردند که به ایران بازگردند و دانش و فنون اندوخته‌ی خود را در راه آبادی ایران و سعادت مردم آن، با روح ایمان به کار برند؟

۱. مأخذ فوق، ص ۱۴۷.

۲. مجتبی مینوی: تاریخ و فرهنگ، (فصل اولین کاروان معرفت)، چاپ سوم، خوارزمی ۱۳۶۹.

۳. پرفسور الساندرو باوزانی: ایرانیان، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، ۱۳۵۳، ص ۲۵۸.

آیا جواب این سؤال محتمل می‌تواند جز این باشد که: حضرت عبدالبهاء حکومت ۱۵۰ ساله‌ی قاجاریه را می‌شناختند، به خوی استبدادی پادشاهان این خاندان پی‌برده بودند، روش قبیله‌ای و ایلداری آنها را در اداره‌ی مملکت می‌دانستند و آگاه بودند که چگونه حکومت ولایت‌های ایران را به اعضای فامیل و قبیله‌ی خود می‌دادند و یا به کسانی که رشوه‌های سنگین می‌پرداختند، می‌فروختند و جان و مال مردم بی‌پناه را در اختیار این والیان جبار می‌نهادند، تا از طریق گرفتن مالیات‌های ظالمانه، خون و رمق مردم را بگیرند - گاه با کمک و تأیید عالمان بی‌ایمان.

در کیفیت حکومت ایل قاجار بر ایران صدها کتاب نوشته شده و در این مقال قصد آن نیست که حتی به اجمال به آن اشاره شود. اما از یادآوری و نکته‌گزیری نیست. اول این که در دوران فرمانروایی این سلاطین مستبد و کاردان، بخش شمالی مملکت که به منزله‌ی «سر» برای ایران بود، به باد رفت و با از دست رفتن شهرهای آباد آن خطه‌ی وسیع و شیوع امراض و قحطی‌های متوالی، جمعیت ایران به نصف تقلیل یافت. دیگر این که با تسلط طبقه‌ای از دنیاپرستان که در لباس روحانیان بودند، و با هر تحول جدید - حتی برق و ترن- مخالف، مردم در جهل و عقب‌ماندگی و خرافات غوطه‌ور شده، راه هرگونه ترقی و پیشرفت بر آنان مسدود شد.

فتح‌علی شاه، دومین پادشاه قاجار، که «سر» ایران را به باد داد، طولانی‌ترین دوره‌ی سلطنت، وسیع‌ترین حرمسرا، پرشمارترین پسر و دختر و بازمانده را داشت و کم‌خردترین در امور مملکت‌داری بود. نمونه‌ای از میزان فهم و اندیشه‌ی او را مرحوم مجتبی مینوی نقل کرده است:

میرزا ابوالحسن شیرازی (که اولین روزنامه رادر ایران تأسیس نمود و بعدها سفیر ایران در انگلستان و حتی وزیر امور خارجه شد) یک بار به فتح‌علی شاه پیشنهاد کرده بود که اداره‌ی پست در مملکت دایر کند که کاغذهای مردم را

به یکدیگر برسانند و ضمناً عایداتی هم برای خزانه‌ی دولت حاصل شود و شاه به جهت این که خیال کرده بود که او را ریشخند کرده است، دستور داده بود، او را به قتل برسانند و اگر سرگورآوزلی، ایلچی (سفیر) انگلستان، به داد او نرسیده بود، سرش به باد رفته بود.^۱

بدیهی است که مردم ایران بالقوه و ذاتاً چنان حقیر و ناتوان نبودند که فساد و مظالم سلسله‌ی قاجار را از روی طبع بپذیرند و جور آن دودمان را تحمل کنند. ایلزادگان قاجار این حقیقت را بعد از دوران آغا محمدخان، بنیان‌گذار سخت‌دل و مقتدر این سلسله، از فتحعلی شاه به بعد دریافتند. از همین روی در کار ملک و مردم، طبقه‌ای از علما متنفذ دینی را – آنانی را که به دنیا بیشتر پای‌بند بودند تا به آخرت – با خود همراه و همقدم کردند. بنابراین، بر اثر و در نتیجه‌ی اتحاد «تاج و عبا» بود که مردم در زندان جهل اسیر بوده، چون برگ خشک در مسیر باد به هر سو حرکت می‌کردند و گاه به اعمالی دست می‌زدند که از شوون انسانیت دور بود، مخصوصاً در مظالمی که بر اقلیت‌های دینی روا می‌داشتند، گاه بر ارامنه، بیشتر از یهودیان و بیشترین بر بابی‌ها و بهائیان.

کسانی که در دوره‌ی قاجار ناظر بر جامعه‌ی ایران بوده و خواسته‌اند به علل عقب‌ماندگی مردم در آن دوره پی‌برند، به درستی دریافته‌اند که این عقب‌افتادگی به استعداد ذاتی و طینت ایرانیان مربوط نبوده است. برعکس، ایرانیان از هوش کافی و سرشت سلیم برخوردار بوده، اما زمامداران دولتی و دینی – البته برخی از ایشان – عامل اصلی بی‌خبری عامه بوده که به آسانی تحریک

۱. مینوی: تاریخ و فرهنگ، چاپ ۳، خوارزمی، ۱۳۶۹. ص ۴۳۵.

می‌شده، به کشتن و سوزاندن هم‌نوعان و غارت اموال ایشان دست می‌گشوده‌اند و یا در منج‌لاب رشوه و خیانت دست‌وپا می‌زدند. برای مثال مرحوم مینوی گفته‌ی سفیر دیگری در دربار فتحعلی‌شاه را نقل کرده است:

سر هارد جونز بریجز که ایلچی انگلیس در دربار فتحعلی‌شاه بود، می‌گوید: "اگر ایرانیان من حیث‌المجموع متهم به داشتن بعضی معایب، آن هم معایب بزرگ هستند، در عوض خصال حمیده‌ی بسیاری نیز دارند... آن‌طوری که من ایرانیان را شناخته و به‌گناه طینتشان پی‌برده‌ام، می‌توانم با کمال صراحت بگویم که قسمت اعظم عیوب ایشان ناشی از عیوب حکومت و دولتشان است و حال آن‌که خصال پسندیده‌ای که دارند، مولود آن حالت روانی و کیفیت عقلانی‌ای است که در هر مملکتی باشد، فطرت انسانی را محبوب و مطلوب دیگران می‌سازد.^۱

حضرت عبدالبهاء ایرانی بودند و به ایرانی‌بودن خود می‌نازیدند و مراسم ایران، به‌خصوص عید باستانی و دینی نوروز را گرامی می‌داشتند. از خاندانی شهیر در هنر و مشهور به درایت و امانت و کفایت بودند و با ذکاوت و بصیرتی که عطیه‌ی الهی بود (نه از تحصیل در مدارس) از تاریخ ایران و سوابق پرشکوه آن به‌خوبی آگاه بودند. از همین روی معتقد بودند که اگر ایرانیان در ذلت و بی‌خبری می‌زیستند - مخصوصاً در قرن نوزدهم - از بد حادثه بود، نه از فقدان درایت و نقصانی در طینت. و اگر پیشوایان حکومتی و دینی ایران به وظایف انسانی و ایمانی خود عمل می‌کردند، ایرانیان برای هر پیشرفت و ترقی مستعد بودند.

۱. مأخذ فوق، ص ۳۳۶-۳۳۷.

بر این اساس، در سال ۱۸۷۵ م. در پایان رساله‌ی مدنیه که قبلاً از آن سخن رفت، برای راهنمایی زمامداران از طرفی و همه‌ی مردم ایران از طرف دیگر چنین مرقوم فرمودند، و این بیان از سر صدق و مبتنی بر اعتقاد بود، نه به تعارف و برای خوش آمد مخاطبان:

ای خوشا حال نفسی که خیر ذاتی (شخصی) خود را فراموش نمود، چون خاصان درگاه حَق، گوی همت را در میدان منفعت جمهور (عموم) افکنده تا به عنایت الهیه و تأییدات صمدانیه مؤید بر آن گردد که این ملت عظیمه را به اوج عزت قدیمه رساند و این اقلیم پژمرده را به حیات طیبه تازه و زنده نماید و چون بهار روحانی اشجار نفوس انسانی را به حلیه‌ی اوراق و ازهار و اثمار سعادت مقدسه سرسبز و خرم نماید.^۱

در قرن نوزدهم مردم مغرب زمین، اروپا و آمریکا، از اسلام اطلاع چندانی نداشتند. آنچه شنیده و در اذهان خود انداخته بودند، تهمت‌ها و ردیه‌هایی بود که زعمای کلیسا در مورد شریعت اسلام و مؤسس آن، حضرت رسول اکرم، گفته یا نوشته و انتشار داده بودند. این درد بی‌درمان، یعنی انکار حقیقت و ردیه‌نویسی مرضی است مسری که از علما و زعمای هر دین، به زعما و علمای دین بعد سرایت می‌کند و علتی جز حفظ مقام و جایگاه ایشان نزد عامه نداشته است، هنوز هم ندارد. علمای یهود حضرت مسیح را به صلیب محکوم کردند، زیرا به درستی دریافته بودند که ظهور آن حضرت بساط قدرت ایشان را متزلزل نموننده، به تدریج چون سایه‌ی زایل در برابر خورشیدِ ظهور جدید، نابود خواهد کرد.

۱. حضرت عبدالبهاء: رساله‌ی مدنیه، ص ۷۶.

کشیشان مسیحی نیز در مورد ظهور اسلام به همین راه رفتند و هرچه توانستند، چهره‌ی آئین اسلام را نزد عامه دگرگون جلوه دادند. علمای مسلمان هم همین راه خطا و طی شده را پیش گرفته، با وسایل و امکانات بیشتر چون سهولت نشر و ارتباطات، تجربه‌ی بی‌حاصل پیشوایان ادیان گذشته را همچنان تکرار می‌کنند و می‌کوشند «آفتاب» را با گل و خاک از انظار اهل ایران و جهان بپوشانند. علی‌رغم این اعمال کینه‌توزانه‌ی سران دین و دولت ایران که در طی یک قرن ونیم و اکنون نیز از طریق خطابه و رساله و کتب ردیه کوشیده‌اند و می‌کوشند که پیروان حضرت بهاء‌الله را عمده‌ی بی‌خدایی و دشمن اسلام و... متهم کنند، حضرت عبدالبهاء در مسافرت به اروپا و آمریکا (۱۹۱۱-۱۹۱۳) یکی از اساسی‌ترین مسائلی که در سخنرانی‌های مکرر و مؤثر خود در مجامع عمومی، مخصوصاً در کلیساهای مسیحی و کنیسه‌های یهودی به آن پرداختند، اثبات حقانیت اسلام و قداست حضرت رسول اکرم بود. اشاره به نمونه‌هایی، اهل خرد و انصاف را کفایت می‌کند.

در سال ۱۹۰۴ بانوی آمریکایی، فرهیخته که مقیم فرانسه بود، کلیفورد بارنی، و مؤمن به آئین بهائی، در عکا برای بار سوم به دیدار حضرت عبدالبهاء که هنوز از زندان عثمانی رها نشده بودند، نائل آمد و حدود یک سال توقف داشت. در مواقع صرف ناهار، فرصتی می‌یافت، تا در مسائل روحانی و فلسفی از حضرت عبدالبهاء سؤالاتی کند و با واسطه‌ی مترجم پاسخ‌ها را بشنود و یادداشت کند.^۱

از جمله سؤالات او دلایل حقانیت پیامبران الهی بود که چگونه و با چه معیاری می‌توان ادعای کسی را که مدعی است، از جانب خداوند متعال مبعوث شده و مأمور به هدایت مردم

۱. شاپور راسخ: کیفیت تقریر و تحریر کتاب مفاوضات، سفینه‌ی عرفان، ج ۱۲ ف عصر جدید، المان ۲۰۰۹، ص ۹۱.

است، بازشناخت. حضرت عبدالبهاء مقدمه شری ممتع در لزوم مربی برای پرورش جامعه‌ی انسانی بیان فرمودند، چرا که انسان «تحفه معجونی است» که هم جنبه‌ی مادی و جسمانی دارد، هم بُعدی معنوی و روحانی.^۱ برای پروردن و تربیت جنبه‌ی معنوی و روحانی انسان، خداوند منان به مقتضای رشد طبیعی اندیشه‌ی بشر و تحولات زندگی اجتماعی رسولی، رسولانی برای این امر مهم مبعوث می‌کند و این، نشانه و لازمه‌ی عدل الهی است که خلق را به خود وانمی‌نهد. زیرا هم چنان که انسان برای حفظ و رشد جسم نیاز به مواد مادی دارد، برای ترقی و اعتلای جان و روح خود نیز محتاج مربی است، مربی الهی. این مربیان الهی پیامبرانند. بشر با اندیشه و خرد خود تمدن مادی را می‌سازد، پیامبران الهی به این تمدن رنگ عشق و زیبایی و معنویت آسمانی و الهی می‌دهند.

بعد از این مقدمه، حضرت عبدالبهاء به بحث در مشخصه‌های پیامبران راستین می‌پردازند. از حضرت ابراهیم تا حضرت بهاء‌الله و استدلال آن حضرت برای اثبات این برگزیدگان خداوند یکسان است، چرا که مأموریت ایشان واحد است، لذا حقیقت ایشان نیز واحد.

گفتنی است که توضیحات حضرت عبدالبهاء برای اثبات رسالت حضرت محمد و حقانیت اسلام نسبت به بیانات ایشان در اثبات حضرت مسیح بسیار مفصل‌تر است، احتمالاً از این نظر که مخاطب ایشان بانوی است با سوابق مسیحیت و ذهنش آلوده به اتهامات بی‌اساس که اولیای کلیسا در مورد اسلام پراکنده‌اند.

در مورد اسلام مهم‌ترین شایعه‌ای که کشیشان مسیحی در بین مردم اروپا و آمریکا پراکنده

۱. حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، چاپ لندن هلند ۱۹۰۸، صص ۵-۳۷.

بودند، این بود که دین اسلام حقیقتی نداشته، از راه جنگ و خشونت و توسل به زور، کار خود را پیش برده است و برای این جنگ و خشونت تعبیرات و کلماتی به کار می‌بردند که قلم از بازگویی آن شرم دارد. آباء کلیسا حوادث آغاز تاریخ اسلام را با دوران اولیه‌ی مسیحیت که چند بار به فرمان امپراطوران رم قتل عام شدند، مقایسه می‌کردند و پیشرفت اسلام را تنها به پیکارهای حضرت رسول ارتباط می‌دادند، نه به جنبه‌ی الهی بودن آن. عامه‌ی مردم هم که نه از تاریخ خبر داشتند نه از فرهنگ قوم عرب، سخنان کشیشان را تعبداً می‌پذیرفتند و علاقه‌ای به درک حقیقت نداشتند و تجاوزات خلفای مسلمان که در ادوار بعدی فقط به قصد کشورگشایی انجام شد و تا قلب اروپا نفوذ کردند، کار کشیشان را در ایجاد حس انزجار از مسلمانان آسان می‌کرد و درین راه، کلیسا و دولت‌ها همراه و هم‌رأی بودند.

چنان‌که قبلاً به اشاره گذشت، فقط کشیشان نبودند و نیستند که چنین کردند و می‌کنند. هر طبقه و صنفی که به نام دین مهار مردم را در دست گیرند، نسبت به سایر ادیان همین کار می‌کنند و هنوز هم حضرت عبدالبهاء در پاریس در مجمع بزرگی که چند نفر از بزرگان ایران و اروپایی هم حضور داشتند، برای دفاع از اسلام به نکته‌ی دقیقی که کم‌تر به آن توجه شده بود، اشاره فرمودند، یعنی به فرهنگ قوم عرب و رسوم و عادات این قوم در صدر اسلام. فرمودند: مردمی که حضرت رسول در میان آنان به دعوت پرداختند، «خونخوار بودند، همیشه حرب دائم در میان داشتند و به قتل نفوس و نهب اموال و اسارت عیال و اطفال افتخار می‌کردند.»^۱ این سخن حضرت عبدالبهاء متکی و مبتنی بر قرآن کریم است که می‌فرماید: «الاعرابُ اشدُّ کفراً و نفاقاً.»^۲

۱. زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۲، ص ۴-۲۰۳.

۲. قرآن کریم، سوره‌ی توبه، قسمتی از آیه ۹۷.

با احاطه‌ی حیرت‌انگیزی که حضرت عبدالبهاء به تاریخ داشتند، حتی جزئیات و وضع دوره‌ی آغاز اسلام را برای مخاطبان، چنان روشن بیان کردند که مجال انکار برای کسی نبود:

حضرت رسول سیزده سال در مکه بودند و همیشه مبتلای زجر و زحمت. معاندان، ایشان را اذیت می‌کردند، اصحاب را قتل و غارت می‌نمودند، بعضی فرار کردند و بعضی اصحاب اسیر شدند. خواستند خود حضرت را بکشند، لهذا هجرت فرمودند، ولی باز مخالفین لشکر کشیدند، بر سر حضرت آمدند، تا جمیع رجال را بکشند، نساء را اسیر کنند، آن بود که آن حضرت امر به دفاع فرمودند. این بود اساس حرب اسلام که هرچه مدافعه می‌کردند، آنها را شکست می‌دادند، باز برمی‌گشتند، با حضرت محاربه می‌نمودند.^۱

حضرت عبدالبهاء در طی مسافرت به آمریکا و اروپا صدها سخنرانی داشتند. گاه صبح در جایی، عصر در مجمعی دینی - اجتماعی و شب در دانشگاهی یا انجمنی علمی و یا فلسفی. در هر جا که مناسب می‌بود، موضوع سخن را به رهاکردن تعصبات دینی و جست‌وجوی حقیقت اختصاص داده، با بیانی ساده اما مستدل وحدت جوهر ادیان الهی را ثابت می‌کردند. در کلیساها غالباً به اثبات رسالت الهی حضرت محمد می‌پرداختند و در معابد یهودیان نه فقط حقانیت حضرت مسیح را موضوع بحث انتخاب می‌کردند، رشته استدلال را تا الهی بودن دین اسلام پیش می‌بردند.

جوهر بیاناتشان در این مجامع این بود که اگر هر فرد، به هر دینی که مؤمن است، حقایق اساسی آئین خود را باز یابد، اما به افسانه‌ها و زواید ساخته‌شده توسط رهبران دنیادوست دینی توجه نکند، به این حقیقت می‌رسد که اصول اساسی همه‌ی ادیان یکی است: تربیت معنوی انسان

۱. زرقانی: بدایع الآثار ج. ۲، ص ۵-۲۰۴.

و محبت و الفت با همه، چرا که انحصارطلبی دینی و پندارهایی که بین اهل ادیان تفرقه، اختلاف و کینه می‌پراکنند، هرزه علف‌هایی است که بذر آنها را روحانی‌نمایان افشاند، پیوسته آبیاری می‌کند، تا در جایگاه این جهانی خود باقی بمانند، برای چند صباح عمر بی‌حاصل.

در نیویورک حضرت عبدالبهاء متوجه شدند که بیشترین مردم آن کشور به دین و مسائل دینی بی‌اعتنا یا کم‌اعتنا بودند، فرمودند:

یکی از اسباب بیزاری نفوس از عالم دیانت همین تقالید و اوهام رؤسای مذاهب است که اشخاص عالم و دانا چون آن تقالید و رسومات را مخالف علم و عقل دیدند، دین الهی را ترک نمودند، دیگر ملتفت نشدند که اینها اوهام رؤسای ادیان است، هیچ دخلی به آئین الهی ندارد.^۱

چرا حضرت عبدالبهاء به این موضوع، یعنی اثبات وحدت جوهر ادیان توجه داشتند؟ جواب را در هدف اساسی آن حضرت در سراسر حیات و در هدف مسافرت ایشان به غرب جست‌وجو باید کرد. این هدف فراهم‌ساختن زمینه‌ی صلح و اتحاد در بین ملل مختلف بود، هدفی که دیانت حضرت بهاءالله بر آن بنیاد شده است. لهذا پالودن دین از خرافات و تعصبات و زواید ساخته شده توسط زمامداران دنیاپرست دین و درک این حقیقت که برخی دستورات دینی فقط برای زمانی معین و در شرایط خاص وضع شده، نهایتاً هر انسان اندیشمندی را به این حقیقت ره می‌نماید که دین «واحد» است، پیامبران الهی مأموریت «واحد» داشته و خواهند داشت، چرا که خدا «واحد» است و نوع انسان «واحد».

۱. زرقانی: ج. ۱، ص ۳۷۰.

برای ایجاد روح صلح و تفاهم و آشتی بین مردم - چه در شرق و چه در غرب- حضرت عبدالبهاء فقط به بیان دلایل وحدت ادیان، وحدت نوع بشر و توجه به اخلاق و معنویات اکتفا نمی‌کردند- اینها همه مقدمات بود- بلکه در همه‌جا و نزد همه کس از مقامات سیاسی و دینی تا مردم عادی، اندیشه‌ی همبستگی و جهانی‌بودن جامعه‌ی انسانی را القاء می‌کردند. برای هر انسان منصفی اعجاب‌آور است که قریب هشتاد سال پیش از آن‌که مسئله‌ی جهانی‌شدن امور زندگی و تمدن بشری در بین متفکران جهان مطرح شود، آن حضرت به این تحول عظیم که یکی از تأثیرات آفاقی ظهور حضرت بهاء‌الله و نیز یکی از پایه‌های نظم نوینی است که در تحت تعالیم مظهر الهی در این دور باید در پهنه‌ی جهان گسترده شود، توجهی به کمال داشتند.

در حال حاضر ملاحظه می‌شود که پدیده‌ی جهانی‌شدن، آن‌چنان‌که اکنون در جهان جاری است، به منزله‌ی نوزادی است که جسم آن با پلشتی‌هایی آغشته است و پاک کردن آن زمان می‌طلبد و تحولی در افکار و مقاصد تصمیم‌گیرندگان امور جهانی. حضرت عبدالبهاء وقتی که پیشرفت‌های صنعتی و مادی غرب را ملاحظه می‌کردند که سبب پیشرفت و آسایش غربیان شده، اما آنها را از امور معنوی و اخلاقی دور کرده، مکرراً می‌فرمودند که:

وقتی مدنیت مادیه در شرق بود و ممالک غرب از آن محروم، حال باید شرق در مدنیت مادیه از غرب استفاده نماید و غرب در مدنیت الهیه از شرق [از تعالیم حضرت بهاء‌الله] استفاده کند.^۱

آینده‌نگری و جهان‌بینی حضرت عبدالبهاء گاه مخاطبان ایشان را شگفت‌زده می‌کرد و احتمالاً

۱. زرقانی: ج. ۲، ص ۸۷.

برخی تحقق نظرات آن حضرت را با ناباوری تلقی می‌کردند. از جمله در دوازدهم ژانویه ۱۹۱۳ بعد از ایراد خطابه‌ای در موضوع مدنیت روحانی و مدنیت مادی، به حاضران که جمع کثیری از فرهیختگان غربی و شرقی بودند، رخصت داده شد که اگر سؤالی دارند، می‌توانند بپرسند. از جمله سؤالاتی که مطرح شد این‌ها بود:

یک نفر در موضوع تنبیه بدنی اطفال در خانه و مدرسه سؤال نمود. یادآوری می‌شود که در آن زمان - دهه‌ی اول قرن بیستم- به تأثیر تنبیه بدنی در تربیت باور داشتند، هم در غرب و بیشتر در شرق. مثلاً در فرانسه دستورالعملی برای انواع تنبیهات در مدارس تهیه و به معلمان ابلاغ می‌شد. حضرت عبدالبهاء جواب دادند: «ضرب برای حیوان هم جایز نه!»^۱

شخص دیگری پرسید: «اگر در مملکتی ظلم و تعدی به مردم (به حقوق مردم) بشود، آیا مملکت دیگر می‌تواند برای دفع ظلم و تعدی مداخله کند؟»

جواب فرمودند: «در این امر (آیین بهائی) جمعیت بشر یک عاقله و کره‌ی ارض یک وطن است. باید تعاون و تعاضد داشته باشند.»

پرسش‌کننده‌ی دیگری مسئله‌ی تجاوز یک کشور به کشور دیگر را مطرح کرد که: «آیا کشورهای دیگر حق مداخله دارند؟»

حضرت عبدالبهاء در پرتو الواح حضرت بهاء‌الله به سران ممالک چنین اظهار داشتند که:

حقوق بشر و دفع شرّ غیر از جنگ است. البته بشر حق انتقام ندارد، اما هیئت

۱. مأخذ فوق، ص ۸۰.

جامعه (دول جهان) باید محافظه و مدافعه نماید... دگر کسی به شما تعدی کند، باید او را عفو نمایید... اما اگر تعدی به عموم نماید، شما حق عموم را نمی‌توانید عفو نمایید. لهذا هیئت اجتماعی (دول عالم) به مدافعه برخیزد و محافظه نماید.^۱

حکایت جهان‌بینی حضرت عبدالبهاء حکایتی اعجاب‌آور است. آنچه را که در اوایل قرن بیستم فرمودند، در اواخر آن قرن - گرچه به صورتی ابتدایی- در سرزمین‌های یوگسلاوی سابق و در تجاوز عراق به کویت شاهدش بودیم.

روز ۱۹ ژانویه در پاریس، موضوع سخنرانی حضرت عبدالبهاء پیشرفت صنایع و ترقیات و وسایل مسافرت و حمل‌ونقل در ممالک غربی بود. در پایان خطابه فرمودند: «حال خوب است، اسباب مسافرت به کرات دیگر فراهم کنند.»^۲

در همان ایام که روزی این سؤال و جواب‌ها مبادله می‌شد، در ممالک شبه جزیره‌ی بالکان آتش جنگ شعله‌ور بود، جنگی که از تعصبات دینی و قومی سرچشمه داشت. درعین حال نمایندگان ممالک درگیر، در لندن جمع شده بودند تا راهی به صلح بیابند. حضرت عبدالبهاء مکرراً به این جنگ خانمانسوز اشاره داشتند، برای موفقیت مذاکرات صلح دعا کردند، درعین حال با نظری تیزبین و ملاحظه‌ی وضع کلی اروپا، صریحاً اعلام کردند، که آتش جنگ بین‌الملل شعله‌ور خواهد شد. (جنگ اول بین‌الملل ۱۹۱۴-۱۹۱۸).

۱. مأخذ فوق.

۲. مأخذ فوق، ص ۱۴۶.

در مورد جنگ بالکان فرمودند که تازه وقتی این نزاع پایان یابد، اجزای این ممالک به جان یکدیگر خواهند افتاد و دیدیم که بعد از متلاشی شدن یوگسلاوی در دهه‌ی آخر قرن بیستم، چنین شد که وضع آن منطقه هنوز هم سامان نیافته است.

اندیشه‌ی ترویج صلح یک لحظه از زبان و فکر حضرت عبدالبهاء دور نمی‌شد. اگر برای یهودیان و مسیحیان حقانیت اسلام را اثبات و ترویج می‌کردند، اگر عامه‌ی مردم را به محبت برادرانه تشویق می‌کردند، اگر پیروان همه‌ی ادیان را به جست و جوی حقیقت دعوت می‌کردند و آنها را به گذار از خرافات که مغایر عقل و خرد است، ترغیب می‌کردند، اگر خود بیش از شصت سال تبعید و زندان و زندگی در رنج و فقر مادّی و مخالفت معاندان را با صبر جمیل تحمل کردند، همه فقط به یک هدف بود: که انسان‌ها را به انسانیت نزدیک‌تر کنند و به آنان بفهماند که جوهر دین محبت است و آن ودیعه‌ی الهی در قلب انسان هاست و از این طریق آماده شوند، تا در سلم و سلام زندگی کنند و آماده‌ی پذیرش صلح و زندگی در تمدنی الهی و جهانی شوند.

تاریخ گواه است که چند سالی بعد از تبعید حضرت بهاء‌الله از طهران به بغداد (۱۸۵۳) که در آن تاریخ حضرت عبدالبهاء ۸/۹ ساله بودند، به تدریج از سن ۱۵/۱۶ سالگی تا پایان حیات زمین خود (۱۹۲۱) با افرادی بی‌شمار از هر طبقه و هر عقیده، شرقی و غربی، عالم و عامی در ارتباط بودند و شخصیت ایشان، چه از نظر ذکاء و دانش و چه از لحاظ حسن سلوک و روابط انسانی، و هم به خاطر توجه خاص به حال مستمندان و درماندگان، موجد حیرت و اعجاب همگان بود.

این اشخاص از هر طبقه و صنف بودند - نویسنده و شاعر، دانشمندان، والیان حکومت‌گران سرزمین فلسطین، علمای دینی، سیاستمداران، شرق‌شناسان، روزنامه‌نگاران و...-

اینها همه به نوعی و از جهتی از شخصیت انسانی و معنوی و روحانی حضرت عبدالبهاء تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و از این تأثیر، سخن گفته یا نوشته‌اند.

حضرت عبدالبهاء سه روز به اسکاتلند سفر کردند و در مجامع مختلف شهر ادینبورگ سخنرانی داشتند و گزارش این سخنرانی‌ها در روزنامه‌ها انعکاس یافت. آقای گراهام پُل، مدیر مجله‌ی تیا سوفیه نوشت:

به نظر من [عبدالبهاء] مرکز قوای روحانیه و عقلانیه و الهیه‌ی قرن آینده و حال‌اند.^۱

در ماه ژانویه‌ی ۱۹۱۳ حضرت عبدالبهاء در پاریس بودند و بسیاری نامداران شرقی و غربی در مجالس سخنرانی‌های ایشان حضور می‌یافتند. یک نفر از ایرانیانی که چند بار در این جلسات شرکت کرده بود، از ایرانی دیگری نامه‌ای ملامت‌آمیز دریافت کرد که چرا در سخنرانی‌های حضرت عبدالبهاء حضور می‌یابد. در جواب این هموطن معترض نوشت:

آیا از پانزده میلیون ایرانی چنین بلند همتی بیرون آمده؟... چه اعتراضی؟ ایشان

[عبدالبهاء] فخر ایران و سبب افتخار شرقیان است.^۲

گرچه نام این ایرانی بنا بر مصلحت در تاریخ نیامده است، اما کسان دیگری از مشاهیر ایران در پاریس به دیدار حضرت عبدالبهاء رفته، سؤالاتی نمودند که در تاریخ انعکاس یافته است. از جمله‌ی ایشان علامه محمد قزوینی و سید حسن تقی‌زاده بودند.^۳

۱. مأخذ فوق، ص ۷۴.

۲. مأخذ فوق، ص ۱۴۸.

۳. ر.ک. یادداشت‌های تاریخی ملاقات‌های علامه قزوینی و سید حسن تقی‌زاده، «پژوهشنامه» سال اول شماره‌ی اول، ۱۳۷۵، صص ۱۵۲-۱۶۲ (از انتشارات مجله‌ی پیام بهائی).

در آوریل ۱۹۱۳ حضرت عبدالبهاء از پاریس به مجارستان سفر کردند. در بوداپست، از جمله پرفسور آنیوس وامبری Annius Vambery استاد دانشگاه بوداپست در زبان عربی و شرق‌شناسی (۱۸۳۲-۱۹۱۳) چند بار به حضور حضرت عبدالبهاء رسید و با تعالیم آئین جدید آشنا شد و شیفته‌ی آن گشت. این پرفسور عالی‌قدر، سال‌هایی از عمر خود را در سرزمین‌های شرقی گذرانده بود - با لباس شرقیان و اسم مستعار- تا بتواند با همه‌ی اهل ادیان و رؤسای ایشان ارتباط برقرار سازد. همه جا پیروان هر دینی را مخالف پیروان دین دیگر یافته بود و رؤسا و علمای آنها را دشمن زعمای ادیان دیگر.

پرفسور وامبری با تجربه‌هایی که از ارتباط با اهل ادیان، به قول خود او، زردشتی، یهودی، مسیحی و اسلام کسب کرده بود، وقتی در بوداپست با اصول معتقدات بهائی آشنا شد، که همه‌ی ادیان منشأ الهی دارند و هر دینی در آغاز برای ایجاد وحدت و محبت بین بشر ظاهر شده، در عصر و دوره‌ی خود به ایجاد جامعه‌ای معتقد و متحد توفیق یافته، تمدن بشر را به پیش رانده، اما مرور طبیعی زمان و تکامل خرد انسانی، قوانین فرعی و ثانوی آن دین را نامتناسب و نارسا برای نیازهای جامعه‌ای پیشرفته‌تر ساخته، ضرورتاً به اراده‌ی خداوند پیامبری دیگر برانگیخته شده و قوانینی هم‌آهنگ با زمان و عصر جدید آورده و این سیر تکاملی دائمی و ابدی است و معلول ابدیت خداوند و نوع انسان، چرا که سیر بشر به سوی کمال است و توقف‌پذیر نتواند بود. لهذا معتقد شد که آئین بهائی در این عصر با تعالیمی که اساسش یکتاپرستی، وحدت بشر، وحدت اساس همه‌ی ادیان و ایجاد جامعه‌ای جهانی که نیروی محرکه و هماهنگ‌کننده‌اش «وحدت بر اساس محبت» است، مورد نیاز مردم جهان است.

او بعد از عزیمت حضرت عبدالبهاء از اروپا و توقف در مصر، نامه‌ای به ایشان نوشت که همان زمان در روزنامه‌ی رسمی مصر چاپ شد Egyptian Gazette. آغاز و انجام این نامه چنین است (ترجمه از نگارنده است):

این عریضه را به حضور مقدس عبدالبهاء عباس که کانون علم، شهر آفاق و محبوب همه‌ی دوستداران نوع بشر است، تقدیم می‌کنم. این حبیب شریف، جانم به فدایت که به هدایت اهل عالم قیام کرده‌ای... برای تحقق اصول و اهداف آن حضرت حد اعلا‌ی عشق و احترام قائلم و اگر خداوند متعال عمر طولانی به من عطا کند، در همه‌ی احوال به خدمتت خواهم پرداخت. این را از صمیم قلب مسئلت دارم.^۱

قدرت تحمل حضرت عبدالبهاء، تحمل مخالفت‌ها و ریب و ریای دشمنان دوست‌نما، چنان بی‌حدومرز بود که گاه اینان تصور می‌کردند که آن حضرت، از ضمیر آنها آگاه نیستند. کسانی هم بودند که برحسب اعتقادات دینی خود، ظهور جدید – آئین بهائی – را نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند، بپذیرند، یا اساساً پای‌بند دین نبودند، اما به لحاظ انصاف علمی به مقام والای انسانی و علمی و روحانی حضرت عبدالبهاء اعتراف داشتند و جهان‌بینی و خیرخواهی عام آن حضرت را می‌ستودند،

۱. الف- برای ترجمه‌ی انگلیسی متن نامه ر.ک. دکتر مؤمن مؤژان: The Bab'ī & the Baha'ī Religions 1844-1944 چاپ جرج رونالد، آکسفورد ۱۹۸۱، ص ۳۳۰.

ب- برای نظرات دانشمند شرقی در مورد حضرت عبدالبهاء ر.ک. مونا علی‌زاده: نظر ادبای عرب درباره‌ی شخصیت حضرت عبدالبهاء، خوشه‌هایی از حرمت ادب و هنر، سوئیس ۲۰۰۳، ص ۲۱۷.

ج- صالح مولوی نژاد: وقایع مهم حیات حضرت عبدالبهاء مأخذ ب، ص ۲۱.

د- محمود زرقانی که متن اصلی نامه را در جلد دوم بدایع الآثار، ص ۲۳۸ ثبت کرده، نوشته است که این نامه در شماره‌ی اول سال دوم مجله‌ی «البیان»، مارس ۱۹۱۴ نیز طبع و توزیع گشته (که البته حضرت عبدالبهاء در این تاریخ در مصر نبودند).

چه در غرب و چه در شرق- در جوامع اسلامی.

در زمره‌ی کسانی که پس پرده‌ی ریب و ریا با حضرت عبدالبهاء در ارتباط طولانی بود و مکرراً با خضوع و احترام بسیار به دیدار آن حضرت رفته بود، ادوارد بروان (۱۸۶۲-۱۹۲۶) استاد دانشگاه کمبریج، شرق‌شناس انگلیسی است که شاید بیشتر از هر خاورشناس دیگر در ایران نام و آوازه دارد - آوازه‌ی مثبت و منفی نیز. او به ایران سفر کرد و در مورد ایران کتاب نوشت. یک سال در میان ایرانیان، تاریخ ادبیات ایران در چهار جلد، انقلاب [مشروطیت] ایران و بسیار مقالات دیگر و نیز چند متن قدیمی فارسی را انتشار داد.^۱

براون نسبت به آئین بابی/ بهائی بسیار نوشت و ترجمه کرد و منتشر نمود، اما نه با بی‌نظری و بی‌طرفی که از صفات هر محقق منصف و بی‌طرف است. با همه‌ی کارهایی که در موضوع تاریخ نهضت روحانی بابی نوشت یا ترجمه کرد، خود به هیچ آئینی عقیده نداشت، چنان که در یکی از ملاقات‌های متعدد خود در لندن و پاریس در سال ۱۹۱۳ و شنیدن سخنرانی‌های حضرت عبدالبهاء در موضوع‌های دین، وحدت ادیان، ضرورت صلح و سازش بین پیروان ادیان، به آن حضرت گفته بود - شاید به گمان خود برای آشنایی ایشان با جامعه‌ی اروپا - که در اروپا به هیچ‌وجه دیانت منظور نظر مردم نیست.^۲ با گفتن چنین مطلبی، براون حقیقت مافی‌الضمیر خویش را آشکار نمود. معلوم نیست که او انتظار داشت، حضرت عبدالبهاء در مجامع دانشگاهی و کلیسائی به جای ضروری‌بودن صلح و محبت در بین افراد بشر و ترک خرافات و تعصبات دینی و رعایت حال فقرا و احترام به حقوق زنان، در چه موضوع‌هایی سخنرانی کنند، تا منظور نظر مردم باشد؟ براون حضرت عبدالبهاء را خوب می‌شناخت، در سال ۱۸۹۰ به ملاقات

۱. فرهنگ معین، ج. ۵، و نیز مأخذ فوق (الف) بخش 494, Biographical Notes.

۲. زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۲، ص ۱۷۶.

حضرت بهاء‌الله به عکا رفته بود. در اولین ملاقاتش چنان از عظمت و جلال آن حضرت مبهور گشت که بی‌اختیار از اوج نخوت علمی خود فرو افتاد و خود را ذره‌ای در مقابل آفتاب دید. در سال ۱۸۹۲ که جلد دوم ترجمه‌ی «مقاله‌ی شخصی سیاح» را منتشر نمود،^۱ احساس خود را از این دیدار به قلم آورد که زیباترین «تصویر کلامی» Pen-Portrait از شمایل آن حضرت است.

مقاله‌ی شخصی سیاح (جهانگردی ناشناس) به قلم حضرت عبدالبهاء بود، اما نام ایشان بر آن نبود. براون نسخه‌ای از کتاب را از حضرت عبدالبهاء دریافت نمود. بلافاصله بعد از مراجعت از عکا، بدون این که نام نویسنده‌ی آن را بداند، آن را ترجمه و در کمبریج چاپ کرد. (۱۸۹۱). سال بعد جلد دومی فراهم کرد شامل یادداشت‌ها و ضمائم بسیار بر آن کتاب.

در همین کتاب ادوارد براون در ضمن یادداشت‌های بسیار، نظر خود را در مورد حضرت عبدالبهاء نیز اظهار نموده است. آشنایی او با حضرت عبدالبهاء عمیق بود. از طرفی طی پنج روز اقامت خود در عکا، دائماً با آن حضرت در ارتباط بود، بعدها نیز بین او و حضرت عبدالبهاء مکاتبه جریان داشت^۲ و نیز در سفرهای حضرت عبدالبهاء مکرراً به حضور آن حضرت رسید، به همراه همسرش ملاقات‌های متعدد در لیورپول، پاریس و لندن داشت و در مجالس سخنرانی‌های حضرت عبدالبهاء که در کلیساها و دانشگاه‌ها انجام می‌شد، حضور می‌یافت. از طرف دیگر به شرح زندگی حضرت عبدالبهاء وقوف کامل داشت، می‌دانست که آن حضرت در خردسالی به همراه پدر بزرگوار و عائله از ایران تبعید شده، مدت شصت سال در حبس و اسیری بوده، هیچگاه وارد مدرسه‌ای

۱ . با عنوان A Traveller's Narrative.

۲ . بالیوزی: Edward Browne & Baha'í Faith.

نشده، از کسی به جز از پدر خود تعلیم نگرفته بود.

با علم به این واقعیت‌ها، در مورد حضرت عبدالبهاء نوشته است، نوشته‌ای خواندنی و ماندنی. ماندنی در تاریخ و عبرت گرفتن برای بدخواهان، متعصبان و سیاه‌اندیشانی که به غرض - به حقیقت به مرض، مرض جهل و تعصب- زبان و قلم را از آن‌چه که در مورد آن حضرت گفته و نوشته‌اند، شرمسار کرده‌اند.

این قسمتی است از آن‌چه که براون در مورد آن حضرت نوشته است (ترجمه از نگارنده است):

... به گمان من کسی فصیح‌تر از او در سخن، آماده‌تر در بحث، شایسته‌تر در تفهیم مطلب، آشناتر به کتب مقدسه‌ی یهود، مسیحی و اسلام... ندرتاً پیدا توانست شد. این مشخصه، همراه با رفتاری شکوهمند و درعین‌حال همراه با ملاطفت، مرا از حیرتی که او در جرگه‌ی پیروان پدرش و خارج از آن جرگه برخوردار است، بیرون آورد. در بزرگواری و اقتدار این مرد، هرکس او را دیده باشد، تردید نمی‌کند.^۱

ادوارد براون، دانشمند خاورشناس و استاد دانشگاه کمبریج، آن‌چه را در مورد حضرت بهاء‌الله و عبدالبهاء نوشته و در سطور بالا به اختصار ملاحظه می‌شود، به خاطر قلم‌فرسایی و زبان‌آوری ننوشته است، از سرِ ایمان و اعتقاد به معنویت نیز ننوشته است، بلکه انگیزه‌ی او تنها صداقت علمی او بوده است. دلیل این قضاوت نگارنده این است که او از سال ۱۸۶۵ که برای اولین بار از نهضت بابی و اندیشه‌های تجددخواهی بابیان، از مطالعه‌ی کتاب «دین و فلسفه در آسیای مرکزی» نوشته‌ی کنت دوگوبینو (۱۸۱۶-۱۸۸۲) آشنایی پیدا کرد، تا پایان عمر خود

۱. A Traveller's Narrative در آنجا از عبدالبهاء (به انگلیسی) تألیف بالیوزی، ج. رونالد آکسفورد، ۱۹۷۲، ص ۴.

(۱۹۲۶) با تمام رساله‌ها و کتاب‌هایی که در موضوع آئین جدید - بابی و بهائی - نوشت و نیز با آگاهی از این که تقریباً همه‌ی پیروان حضرت باب به حضرت بهاء‌الله مؤمن شده بودند، هیچگاه در آثار خود کلمه‌ی «بهائی» را به کار نگرفت و همه جا و همیشه کلمه‌ی «بابی» را به کار می‌برد!

در پس این «غفلت آگاهانه» چه چیز پنهان بود؟ این «چیز» چه بود؟ آیا ساده و فریب‌خور بود یا هدفی و مأموریتی را دنبال می‌کرد؟ در این خصوص بسیار گفته و نوشته‌اند. برخی بر اساس احساسات و شایعات و بعضی به موجب اسناد. کسی که به مدت شصت سال در مورد دیانت بابی - به اصطلاح خود او - کتاب نوشت یا ترجمه کرد و یا اسنادی کمیاب به دست آورد و منتشر نمود و نیز در طی این دوره‌ی طولانی از طرفی ناظر و شاهد گسترش آئین بهائی در شرق و غرب بود و در عین حال می‌دید که از بابیان به جز اندک باقی نمانده است، برچه انگیزه‌ای دیانت بهائی را که صلح و برادری و برابری نوع انسان هدف آن بود، ندیده می‌گرفت و به ته‌مانده‌ی بابیان که میثاق حضرت باب را شکسته با نام «ازلی» شناخته می‌شدند و سری، حتی دستی هم در سیاست داشتند، دل خوش کرده، باز هم از باب و بابی سخن می‌رانند؟

در مقاصد و نیت و هدف واقعی او دو مطلب گفتنی است: اول این که او در هر حال به تاریخ و فرهنگ دیرینه‌سال ایران و ادبیات پر بار آن دل‌بستگی واقعی داشت. گواه این، آثار اوست در تاریخ و ادبیات ایران. دوم این که نه شرط عقل است، نه انصاف که برخی بدبینان می‌پندارند که غربیان از این جهت به شرق شناسی روی آوردند، تا بهتر بتوانند بر شرقیان تسلط یابند. انکار نتوان

کرد که بسیاری از خاورشناسان خدماتی ارجمند به شناساندن و گسترش معارف شرق کرده‌اند. لهذا نوشته‌های کسانی چون ادوارد سعید^۱ که نوشته است:

شرق‌شناسی عبارت از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است،^۲

ناصواب یا آلوده به تعصب است. چگونه رواست سهم خاورشناسانی را که عمر خود را به تحقیق در فرهنگ ایران و جهان اسلام - مخصوصاً در عرفان و شعر ایران- صرف کردند، ناچیز شمرد، تحقیر کرد و در پس کارهای ایشان سایه‌ی تسلط غرب بر شرق را توهم نمود؟

به نظر این حقیر، احتمال بسیار می‌رود که ادوارد براون به انگیزه‌ی وطن‌پرستی خاص انگلیسیان علاقه‌مند بوده است، به نحوی از تحولات اجتماعی ایران در آن زمان به سود کشور خود، امپراطوری متزلزل انگلیسیان، استفاده کند (این استنباطی شخصی است و البته نیاز به تحقیق بیشتر برای هر علاقه‌مندی دارد). این استنباط از آنجا سرچشمه می‌گیرد که ملاحظه می‌کنیم که بعد از حضرت باب و اعلان دعوت حضرت بهاء‌الله که در آثار حضرت باب مکرراً به آن نوید داده شده بود و نیز پیوستن اکثر بابیان به آئین جدید و گسترش روزافزون آن در شرق و غرب، ادوارد براون دریافت که پیروان حضرت بهاء‌الله به کلی از مسائل امور سیاسی برکنارند و بیزار، برخلاف شماری از ازلیان. لهذا براون از این تحولات خوشنود نبود. از همین جهت هیچگاه در آثار خود نامی از «بهای» به میان نیاورد.

۱. نویسنده‌ی مسیحی فلسطینی‌الاصل.

۲. ادوارد سعید: شرق‌شناسی، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، نشر دفتر فرهنگ ایران، ۱۳۳۷، ص ۱۶. همچنین ر.ک. صص. ۳۸۳ و ۳۸۵.

اما دیداری را که از حضرت بهاء‌الله داشت (۱۸۹۰ در عکا) و تأثیر حیرت‌انگیزی را که از هیمنه و اقتدار و «مظلومیت» آن حضرت بر فکر و روح او باقی نهاده بود، هرگز از یاد نبرد. او خود نوشته است (ترجمه از نگارنده):

از توصیف چهره‌ای که به آن چشم دوخته بودم، ناتوانم، گرچه هرگز آن را از یاد نخواهم برد. آن چشم‌های نافذ‌گویی اعماق روح انسان را می‌خواند، قدرت و اقتدار در آن جبین وسیع متجلی بود... نیازی نیست که از من بپرسید، در حضور چه کسی ایستاده بودم. سر تعظیم نزد کسی فرود آورده بودم که مورد عشق و ستایشی است که شاهان و امپراتوران به عبث آرزوی آن دارند...^۱

در این دیدار براون از جمله این کلمات را از حضرت بهاء‌الله شنید:

... ما جز اصلاح عالم و سعادت امم مقصدی نداریم... ایا اگر تمام اقوام و ملل در ظل یک دیانت درآیند و جمیع مردمان مانند برادر شوند، روابط محبت و یگانگی میان ابناء بشر استحکام یابد و اختلاف مذهبی از میان برود و تباین نژادی محو و زایل شود، چه عیب و ضرری دارد؟^۲

براون بعد از این ماجرا و شنیدن این بیانات به درستی دریافت که بهائیان جز به برقراری صلح و برادری و استقرار وحدت در عالم نمی‌اندیشند و هرگز در راه سیاست قدم نخواهند نهاد، لذا او باز هم نوشت و سخن از بابیان گفت. در ملاقات‌هایی که در لندن و پاریس با حضرت عبدالبهاء

۱ . A Traveller's Narrative در آنجا از بالیوزی «بهاء‌الله» (به انگلیسی) جرج رونالد، آکسفورد، ص ۶۲.

۲ . بالیوزی: بهاء‌الله و شمس حقیقت، ترجمه دکتر مینو درخشان، ص ۴۷۶.

داشت، بسیار کوشید که نوعی همدلی با بهائیان نشان دهد، اما حضرت عبدالبهاء که نیت قلبی او را می‌دانستند، به او توجهی نشان ندادند، فقط با ملاطفت و بزرگواری با او رفتار کردند.

از بزرگان و مشاهیر جهان اسلام نیز بسیار بودند که با حضرت عبدالبهاء ملاقات داشتند و برخی بعد از آشنایی، با مکاتبه ارتباط خود را دوام می‌دادند. از جمله باید از شیخ محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) روشنفکر اسلامی و از مدیران دانشگاه الازهر و مفتی مصر یاد کرد که در بیروت (۱۸۷۵م.) با حضرت عبدالبهاء ملاقات داشته بود.

همچنین زمانی که حضرت عبدالبهاء در مصر اقامت داشتند (سپتامبر ۱۹۱۰ تا اوت ۱۹۱۱) مکرراً به ملاقات ایشان می‌رفت و از این رو توجه دانشمندان دیگر و ناشران جرأید به آئین بهائی جلب شد و مقالاتی منتشر کردند که موجب آگاهی مردم از تعالیم بهائی و شخصیت والای حضرت عبدالبهاء شد.^۱

همچنین باید از دانشمند شهیر اسلامی و اجتماعی، امیر شکیب ارسلان (۱۸۶۹-۱۹۴۶) عضو انجمن علمی دمشق، یاد نمود که به امیرالکتاب (امیر نویسندگان) مشهور بود. او در عکا با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرده بود. مؤلف کتابی بود در تاریخ و موقف جامعه‌ی اسلامی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ «حاضر العالم الاسلامی». در ضمیمه‌ای از این کتاب، بعد از وفات حضرت عبدالبهاء، آن حضرت را «آیتی از آیات بزرگ خدا» نامید و نوشت:

عبدالبهاء حرص عجیبی به خیرات و مبرات و خدمت به عالم انسانی داشت... منطق

محکم و وسعت علم و وفور حکمت و دانش وی انسان را متحیر و مندهش می‌ساخت.^۲

۱. مرکز جهانی بهائی، قرن انوار، ترجمه‌ی هوشمند فتح اعظم، مؤسسه عصر جدید، آلمان ۲۰۰۲ و نیز مونا علی زاده، نظر ادبای عرب درباره‌ی شخصیت حضرت عبدالبهاء، در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، سوئیس ۲۰۰۳، ص ۲۱۷ و صالح مولوی نژاد، وقایع مهم حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۲۱.

۲. محمد علی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، چاپ ۳، آلمان ص ۳۷۷. (ترجمه‌ی نوشته‌ی امیرارسلان از مرحوم سیدعباس علوی است.)

صفای دل عالمان دینی-اجتماعی سرزمین فلسطین را در سخنانی که ایشان در رثای حضرت عبدالبهاء بیان داشتند (۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ با حضور حدود ۲۰ هزار نفر) ملاحظه توان کرد. این افراد که غبار تعصب و کینه قلب‌هایشان را سیاه نکرده بود و بر اثر سال‌ها آشنایی و مصاحبت با حضرت عبدالبهاء به حقیقتِ حال و هدف‌های انسانی و شریف ایشان آشنا بودند، هر یک تأثیری را که از معاشرت و مؤانست دیرمدتِ خود با آن حضرت یافته بود، در نهایت صدق و اخلاص اظهار نمود که در خاتمه این مقال به نقل برخی از بیانات ایشان می پردازد و از خداوند یکتا می طلبد که آینه‌ی قلب انسان‌ها را از غبار جهل و تعصب و القائات کینه‌توزانِ جهان طلب پاک کند، تا خود با دیده‌ی انصاف و در پرتو نور خرد به حقایق آگاه شوند:

یوسف الخطیب، خطیب مشهور مسلمان گفت:

... برای که اشک می‌ریزید؟ ... گریه کنید برای فقدان مظهر فضل و ادب! ... برای

کسی که مدت هشتاد سال برای شما اشک ریخت.

پرفسور محمدمراد، مفتی و قاضی مسلمان حیفاً:

... امروز مصیبت عالم انسانی با هیچ مصیبتی قابل قیاس نیست، چرا که جای خالی

عبدالبهاء در احسان و خیراندیشی برای عالم انسانی، هرگز توسط هیچ کس پُر

نخواهد شد. به حقیقت او در اعمال و رفتار آیتی بود، از آیات الهی.

وادی بستانی، شاعر مسیحی، در اشاره به زندگی حضرت عبدالبهاء گفت:

تو چنان زیستی که خداوند می‌خواست، نه آن‌چنان که مردم می‌خواستند.

سلیمان بوزالگو، یکی از نواندیشان یهود، ضمن گفتار خود در مورد حضرت عبدالبهاء گفت:

... در زندگی مَثَلِ اعلای ایثار بود که سعادت دیگران را بر آسایش خود مقدم می‌داشت... فلسفه‌ی عبدالبهاء بدیع، منطقی، خردمندانه و علمی بود. عبدالبهاء، و قبل از او بهاء‌الله، ثقل عظیم و پُرشکوهی را بر شانه‌های خود حمل نمودند - تأسیس صلح جهانی. عبدالبهاء وفات نمود، بعد از آن که چهل سال را در اسارت و حبس ترک‌ها در عکا سپری نمود. قبلاً هم در بغداد... همراه پدرش در تبعید بود، زیرا ایران - گاهواری تمدن باستانی- این فرزندان خود را از خود رانده بود. آیا در همه‌ی این وقایع حکمتی نهفته نیست، تا این اراضی مقدسه به سرچشمه‌ی عالی‌ترین اندیشه‌های روحانی تخصیص یابد؟

شیخ اسد شُکیر، دانشمند علوم اسلامی، در گفتار مفصل خود به نکته‌ای اشاره کرد که هنوز هم در قرن بیست‌ویکم در سرزمین مقدس ایران مصداق دارد و موضوع غم‌انگیز دوران ماست و موجد شرمساری برای اندیشمندان ایران. شیخ شُکیر از جمله گفت:

بعضی از ایرانیان با نوشتن و توزیع رساله‌هایی به عقاید عبدالبهاء ایراد می‌گرفتند، اما او بدون توجه به این انتقادات و مخالفت‌ها و بدون آزرده‌گی از این نفرت و دشمنی، به بیان تعالیم خود می‌پرداخت. این سنت الهی است که هروقت دعوت جدیدی پدید می‌آید، گروهی آن را می‌پذیرند و ستایش می‌کنند و گروهی به رد آن می‌پردازند.^۱

خبر وفات حضرت عبدالبهاء به سرعت در خارج از سرزمین فلسطین منتشر شد و در جراید لبنان، سوریه، مصر و اسلامبول و غرب انعکاس یافت.

۱ . برای اطلاع بیشتر ر.ک. مجله‌ی نجم باختر، دوره ۱۲، شماره‌ی ۱۵-۱۹ که متن سخنرانی‌ها را در بر دارد (انگلیسی) و گراور روزنامه‌های فلسطین را (عربی) و نیز مولوی نژاد، افول کوکب میثاق مجله‌ی پیام بهائی، شماره‌ی ۳۴۸، نوامبر ۲۰۰۸.

این مقال را با ترجمه‌ی قسمتی از مقاله‌ی ادوارد براون که در شماره‌ی ژانویه ۱۹۲۲، دو ماه بعد از وفات آن حضرت در Journal of the Royal Asiatic Society انتشار داد، به پایان می‌برم. (ترجمه از نگارنده است)؟

با وفات عباس افندی، که بعد از جانشینی پدرش که در سی سال قبل اتفاق افتاد، به عبدالبهاء شناخته می‌شد، ایران یکی از شریف‌ترین فرزندان خود را از دست داد و مشرق زمین شخصیتی استثنایی را. و او احتمالاً بیش از هر اندیشمند و معلم دیگری در این عصر و زمان، نه فقط در شرق، بلکه در غرب تأثیرگذار بود... بر اساس شواهد ناظران بی‌طرف و باصلاحیت، یکی از برجسته‌ترین نتایج تعالیم اخلاقی بهائی در ایالات متحده آمریکا، در ایالت نیویورک، ایجاد برادری واقعی بین سیاه و سفید و برداشتن سدّ "رنگ" در آن جامعه بود که همان ناظران آن را کاری اعجاز‌آمیز توصیف کرده‌اند.^۱

۱. زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۲، ص ۲۹-۳۰، اشاره‌ی براون به برداشتن سدّ «رنگ» سیاه و سفید در آمریکا به چند موضوع مربوط است، از جمله:

الف- ازدواج دوشیزه لوئیزا متیو، بهائی سفیدپوست با آقای لوئی گرگوری، سیاه‌پوست امریکایی در وانشگتن که به تشویق حضرت عبدالبهاء انجام شد (بدایع الآثار، ج. ۱، ص ۱۷۴).

ب- ۲۳ نوامبر ۱۹۱۲ در نیویورک بهائیان آن شهر جشنی به افتخار حضرت عبدالبهاء با حضور سفیر ایران برپا داشته بودند. در این جشن عده‌ای از سیاه‌پوستان هم دعوت شده بودند. اما مدیر هتل از پذیرفتن مهمان سیاه‌پوست ممانعت کرد و گفت: اگر یک سیاه‌پوست وارد این هتل شود، دیگر هیچ کس به این هتل نخواهد آمد و شهرت او برباد خواهد رفت. شب بعد در خانواده‌ی بهائی همان سیاه‌پوست برای صرف شام دعوت شدند و خدمات مهمانداری و پذیرایی توسطی بانوان سفید بهائی انجام گرفت. (همان مأخذ، ص ۳۸۷).

کتاب‌شناسی

- ۱- بالیوزی: بهاء‌الله، (انگلیسی) جرج رونالد، آکسفورد ۱۹۸۴.
- ۲- بالیوزی: بهاء‌الله، شمس حقیقت، جرج رونالد، آکسفورد ۱۹۸۲۰. ترجمه‌ی دکتر مینو درخشان (ثابت راسخ)، ۱۹۸۹.
- ۳- ادوارد براون و دیانت بهائی، (انگلیسی)، جرج رونالد، آکسفورد ۱۹۷۰.
- ۴- بالیوزی: عبدالبهاء، (انگلیسی)، جرج رونالد، آکسفورد ۱۹۷۲.
- ۵- باوزانی: ایرانیان، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، روزبهان، طهران ۱۳۵۸.
- ۶- ادوارد براون: A Traveler's Narrative کمبریج ۱۸۹۱، ج. ۲، ۱۸۹۲.
- ۷- پژوهشنامه، سال اول، شماره‌ی اول، نشریه‌ی مجله‌ی پیام بهائی، فرانسه، چاپ کانادا ۱۳۷۵.
- ۸- پیام بهائی، شماره‌ی ۳۴۸، فرانسه ۲۰۰۸.
- ۹- خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر ایران- نشریه‌ی انجمن هنر و ادب ایران، سوئیس ۲۰۰۳.
- ۱۰- محمود زرقانی: بدایع‌الآثار، (سفرنامه‌ی حضرت عبدالبهاء به غرب) ج. ۱، بمبئی ۱۹۱۴ و ج. ۲، ۱۹۲۱.
- ۱۱- ادوارد ساعد: شرق‌شناسی، ترجمه‌ی دکتر عبدالرحیم گواهی، دفتر فرهنگ ایران، ۱۳۷۷.
- ۱۲- حضرت عبدالبهاء: رساله‌ی مدنی، چاپ پنجم، عصر جدید، آلمان ۲۰۰۵.
- ۱۳- حضرت عبدالبهاء: مقاله‌ی شخصی سیاح، چاپ پنجم، آلمان ۲۰۰۱.
- ۱۴- حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، لیدن ۱۹۰۸.

- ۱۵- محمدعلی فیضی: حیات حضرت عبدالبهاء، چاپ سوم، آلمان ۱۹۹۴
- ۱۶- مولوی بلخی: مثنوی معنوی، به اهتمام دکتر استعلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۹.
- ۱۷- مرکز جهانی بهائی: قرن انوار، (انگلیسی) ترجمه‌ی هوشمند فتح اعظم، عصر جدید، آلمان ۲۰۰۳.
- ۱۸- معین: فرهنگ فارسی، ج. ۵، چاپ سوم، امیرکبیر ۲۵۳۶.
- ۱۹- موژان مؤمن: The Babi and Baha'i Religions, 1844-1944 جرج رونالد، آکسفورد ۱۹۸۱.
- ۲۰- مجتبی مینوی: تاریخ و فرهنگ، چاپ سوم، خوارزمی ۱۳۶۹.
- ۲۱- مجله‌ی نجم باختر، دوره‌ی ۱۲.

تحلیلی از سبک و سیاق آثار حضرت عبدالبهاء

از هوشمند فتح اعظم

تحلیلی از سبک و سیاق آثار حضرت عبدالبهاء

از هوشمند فتح اعظم

چگونه از عهده‌ی وصف آفتاب برآییم که درخور آن باشد؟ ما در زمینیم و او در بلند آسمانم. ما کنج خاکیم و او مرکز دایره‌ی افلاک. درباره‌ی حضرت عبدالبهاء و آثار پربارش نیز آن‌چه بگوییم و بسراییم، نارساست، چه که سزاوار بزرگواریش و حق منزلت آثار گهربارش را «کس نتواند که به‌جا آورد». ما هریک چون مرغی نحیفیم، در دام این جهان اسیر و اوست سیمرغ پرکشیده در فلکِ اثیر. پس ما دل‌باختگان روی دلجویش هرچه در وصف او گوییم و شنویم چیزی نیست، مگر شرح درد اشتیاقی که حتی با آهی ضعیف اندکی تخفیف یابد.

سخن از آفتاب گفتیم که عظمتش به حدی است که تعریف جامع و مانعی درباره‌اش نتوان یافت و هرکسی بنابر دانش و استعداد خویش از زاویه‌ای وصفش می‌نماید. منجمی ماهر از قوه‌ی جاذبه‌اش سخن می‌گوید که این کرات عظمی را در هوا معلق داشت، در مسیرشان نگه می‌دارد و در مدارشان می‌گرداند. فیزیکدانی دانشمند حرارتش را تخمین می‌زند، سرعت نورش را می‌سنجد، از اشعه‌ی ماوراء بنفش و مادون قرمزش دم می‌زند. عالم ریاضی معادلات پیچیده‌ی مفصلی را حساب می‌کند و حد و حدود و روابطش را با سیر ثوابت و سیارات ثابت می‌نماید. همه‌ی اینها درباره‌ی آفتاب درست و مغتنم و سودمند است، اما برای معرفی آن مهر رخشان معمولاً چنان راه‌هایی نمی‌پوییم و کافی است که دست جوینده را بگیریم و به ایوانش بریم و نشانش دهیم که این است، همان آفتاب عالم‌تاب که قرار و حیات ما در کره‌ی زمین از برکت فیوضات اوست.

بلی، حقایق نهفته در آثار بی‌شمار حضرت عبدالبهاء درباره‌ی علوم و فنون و سیاست مدن و اخلاق و عرفان و الهیات و امثالش بسیار است که اهل دانش و بینش هریک از زاویه‌ای، روزی تازه از آن گلگشت دلگشا بر روی ما می‌گشایند و به تعمق خود، گوهر حقایق پنهان را از آن دریای بی‌کران برمی‌آورند و در طبقه‌بندی آن آثار بی‌شمار، خصایص لفظی و دقایق ادبی آنها را برمی‌شمارند، چنانکه هم اکنون دانشمندان گرانقدری این خدمت والا را تعهد کرده بر همه‌ی ما منت نهاده و راه‌گشای دیگران در این گونه مباحث شده‌اند.

آنچه به بنده محول شده، آن است که در مورد فصاحت و بلاغت و خصایص ادبی آثار گهربار مرکز میثاق چیزی بنگارم، اما به‌راستی چنین تکلیفی را برتر از طاقت خویش یافتم و ندانستم، سمند اندیشه را که در کوره راهی باریک محصور است، چگونه در پهن‌دشت خرم بی‌کرانی بدوانم و به منظری برسانم که قلم سحر عبدالبهاء بر صفحه‌ی روزگار منقوش فرموده است. پس بر آن شدم که آفتاب را دلیل آفتاب آورم و به جای آن که جواهر کلامش را با محک معمول نقادان سخن بیازمایم، آنها را چنانکه هست به پیش دیده‌ی صرافان مشتاقش بگمارم که خود بی‌هر واسطه‌ای دلرباست و آنچه دیگر بگوییم، نارواست.

به راستی بحث در آثار حضرت عبدالبهاء دشوار و باعث حیرت، بلکه دهشت است، زیرا آن آثار بی‌شمار چون دریاست (چگونه دریا کان را کرانه پیدا نیست) و از حیث کمیت و کیفیت و تنوع و بدعیت چنان وسیع است که انسان حیران می‌ماند که از کجا شروع کند و چه بگوید. از فصاحت و بلاغت بی‌نظیرش دم زند، از تعالیم والایش، از لطایف عرفانیش ذکر نماید، در عمق فلسفه‌اش غوطه‌ور شود، از کلام سرورانگیز و غمگسارش، از آهنگ موزون عبارتش و از موسیقی کلماتش سخن گوید، یا چه؟

قلم توانای حضرت عبدالبهاء از ایام نوجوانی نزدیک به شصت سال در کار بوده است، تا حقایق مکنونه در این امر اعظم را مکشوف سازد، اصول اعتقادات اهل بهاء را بیان نماید، وحدت جامعه‌ی بهائی را محافظت فرماید، با مکاتیب پرشورانگیزش حماسه آفرین و اهل ایمان را بر حرکت و خدمت برانگیزد، در مقابله با شداید و محن بلایای بی شمار پایدار و استوارشان سازد، اخلاق و کمالات انسانی را در قلوب نفوس تمکن بخشد، حدود و ثغور مدینه‌ی فاضله را معین نماید، مدنیتی بدیع را با امتزاج مبادی مادی و روحانی بنیاد نهد، آتش عشق برافروزد، علم وحدت و یگانگی برافرازد. این همه فرائد و فواید در مجموعه‌ای مرکب از قریب به سی هزار لوح و نامه و کتاب و رساله و خطابه گرد آمده است که حاصل قلم مبارکی است که شب و روز در میدان محبت به جمیع خلق در جولان بوده است، به حدی که نویسنده‌ی بی‌همتایش از روی اضطرار می‌فرماید که از شب تا سحر نوشته‌ام. گاه شکایت می‌کند که: از کثرت تحریر انگشتانم به درد آمده، یا: ایستاده پای چراغ، این مکتوب را می‌نویسم. در لوحی آمده است که:

ای بنده‌ی جمال قدم! از کثرت اوراق مترکمه از جمیع آفاق، در جواب، یک قلم سهل است، صد قلم کفایت ننماید... ملاحظه کن که این قلم بعضی شب‌ها تا به سحر در جولان است، با وجود این بسته بسته اوراق بدون جواب مانده...

و در جایی دیگر:

... روز تمام شد و آفتاب دم غروب است و خامه‌ی عبدالبهاء از بامداد تا به حال در رکوع و سجود. دیگر جواب می‌دهد و قسم می‌خورد که اگر اسب تازی بودم و یا سمنند ترکمنی، حال از پا افتاده بودم و سر از سجود بر نمی‌داشتم. من می‌گویم: ای خامه! این جناب آقا میرزا مهدی یزدی است و خاطرش نزد عبدالبهاء بسیار عزیز است، از خدا

بترس، فتور میار، سر بسپار، این ورق را رشگ باغ ارم کن، بیان اشتیاق کن، رسم

محبت آشکار نما، قدری تحریر کن، اندکی تقریر نما، آن وقت هرچه می خواهی بکن...^۱

دوستان عزیز به خاطر آورید که در دوره میثاق (۱۸۹۲-۱۹۲۱) بزرگترین جامعه‌ی بهائی

در تمام جهان، در ایران بوده است، در کشوری که در آن وسایل ارتباط مفقود بود، مسافرت

محدود بود، کتاب‌های بهائی که گاه در ممالک دیگر مانند مصر و هندوستان و گاه ترکمنستان چاپ

می شد، معدود بود و اگر چشمه‌ی جوشان عنایت عبدالبهاء، آن نهالان نوحاسته در چمنستان

هدایت را سیراب نمی کرد، چه بسا پژمرده و افسرده می گشتند. اما چنین نشد. زیرا به هر گوشه که

در ایران بروید، ملاحظه می کنید که لوحی، حتی به خط حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از بهائیان

قدیم در آن دیار رسیده است. به این نحو و آن عاشقان روی دلجویش که غالباً تحت ظلم و

عدوان مردمان ستمگر بودند، چون پیامی از حضرت دوست به یکی از ایشان می رسید، وجد و حالی

می یافتند و جانی تازه می گرفتند و آن را بارها تلاوت و به عرش اعلی پرواز می کردند. دل‌های

دردمندان درمان می یافت و بر قوه‌ی تحملشان در مقابل مشکلات افزوده و شوقشان در

عبودیت و خدمت و جانفشانی دوچندان می شد. به جرأت می توان گفت که کم‌تر گوشه‌ای از ایران

هست که جمع بهائی داشته باشد و لوحی از حضرت عبدالبهاء به فرد یا افراد آن نقطه نرسیده و

چون آب حیات هیکل نیمه‌جان آن مظلومان را زنده نکرده و «در شبان تیره‌ی ناامیدی به صبح

امید الطاف بی‌نهایتش» امیدوار نساخته باشد. آن مکاتیب دلربا ریزش باران بود که بر تشنه‌لبان

می رسید و نسیم بهاری بود که گل‌های نوخیز گلزار معرفت را مشکبیز می ساخت. مثلاً وقتی کسی

۱. مائده آسمانی، ج. ۵، ص ۳۴.

به نام عبدالحسین در گوشه‌ی دهکده‌ای نزدیک اصفهان چنین لوح دلربایی دریافت می‌کرد، خود قیاس فرمایید، چه شوری می‌یافت و چه روحی در او دمیده می‌شد:

ای عبدالحسین، ای همانم این عبد حقیر، بیا تا هر دو همدست شویم و همراز و به مقتضای این نام‌گامی پرشهاد نماییم و به عبودیت و خدمت پردازیم و حکم یک نفس یابیم. اگر من قصور نمایم، تو اکمال نمایی. اگر من فتور یابم، تو اقدام کنی. چون دو هیکل ضعیف را بر امری واحد قائم نمایی، نماید حکم یک هیکل قوی پیدا نماید، بلکه به عون و عنایت در عبودیت کاری بکنیم...^۱

تنها این کلمات دلاویز نیست که یک روستایی مهجور و مقهور را زنده می‌کند، بلکه این عبدالبهاء غصن اعظم مرکز میثاق نیر آفاق حضرت بهاء‌الله است که با محبت جبلی و فروتنی بی‌نظیرش خود را با آن روستایی که در این جهان ظاهراً مقام و مکانی ندارد، شریک و سهیم می‌شمارد و آتش ایمانش را فروزان می‌سازد. به همین شیوه، قلم سحرانگیز و مشک‌بیز حضرت عبدالبهاء جامعه‌های نوخیز بهائی ایران را آبیاری می‌فرمود، آن هم در زمانی که قاطبه‌ی اهل بهاء جز عشق جمال جانان خبری چندان از امر الهی نداشتند. در زمانی که نظم بدیع الهی هنوز جهان‌آرا نگشته و الواح و آثار مبارک - مگر معدودی - چاپ و منتشر نشده بود و جز از طریق کتابت و دست‌نویسی به دست یاران نمی‌رسید. در زمانی که تلفن نبود، پست نبود، سیر و سفر معمول و آسان نبود. در چنان زمانی گاه رهگذری می‌گذشت و لوح یا الواحی به همراه داشت. بهائیان مشتاق چون کبوتران حرم گرد او جمع می‌شدند و رزق روحانی می‌جستند و به زیارت الواح می‌پرداختند و

۱. مکاتیب، ج. ۵، ص ۲۳.

از چشمه‌ی زاینده‌ی قلم عبدالبهاء سیراب می‌شدند. مثلاً درباره‌ی عظمت و جذابیت امر الهی در لوحی این عبارت را تلاوت می‌کردند که:

جام‌اش سرشار است. باده‌اش خلار است. ساقی‌اش جمال گل‌عذار است. سرمست شوید، می‌پرست شوید. قدح به دست شوید. پرشور و وله شوید. این خمر طهور است. این جام بلور است. این حشر و نشور است...^۱

بسیاری از آنچه از قلم حضرت عبدالبهاء رقم یافته در تشویق و ستایش دوستان است. در تحسین محاسن قلیل و چشم‌پوشی از نقایص کثیر ایشان است و همین تشویق و دلداری بود که سبب تنبه و امیدورای یاران می‌گشت، نه دلتنگی و شرمساری ایشان. حتی در جایی که مقبلان نوررسیده، بعضی از عادات نکوهیده‌ی قدیم را از قبیل شراب‌خواری در کوله بار خود داشتند و در سفر روحانی خویش به جمع اهل بهاء می‌پیوستند، چون مورد خطاب قرار می‌گرفتند، حضرت عبدالبهاء به جای انذار و شماتت و اندرز و ملامت، به نحوی آنان را متوجه‌ی خطای خود می‌فرمودند که به جان پذیرا می‌شدند و ترک می‌گساری می‌کردند. مثلاً در لوحی می‌فرماید:

ای سرمست باده‌ی محبت الله، باده‌ی خلار و می خوشگوار را نشئه‌ی دمی است و دریای پرخروشش شب‌نمی، لکن باده‌ی الهی سرور و حبورش باقی و برقرار و جام پرفتوح‌اش سرشار. اگر قطره‌ای نفسی از آن صهبای الهی نوشد، از بی‌هوشی به هوش آید و از خمار غفلت و سکر جهل و ضلالت خلاص گردد. پس باید این کوثر باقی را طبیب، نه ماه تلخ فانی و البهائ علی‌الذین سکروا من خمر محبة الله. ع ع

۱ . مجموعه‌ی مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۵۹، ص ۲۴۴-۲۴۵، لجنه‌ی ملی محفظه‌ی آثار امری، طهران ۱۳۳ بدیع.

گذشته از تشویق و دلداری و نوازش و غمگساری، کسی نمی‌تواند از دامنه‌ی پهناور آثار حضرت عبدالبهاء صرف نظر کند که در عرصه‌های علمی، فلسفی، دینی، عرفانی، تاریخی، اخلاقی و اجتماعی چنان تنوعی را - چه از حیث مضمون و چه از لحاظ سبک ترسیل و انشاء - در خود جمع آورده است که انسان را حیران می‌کند که چگونه نویسنده‌ای منفرد، در مواضع متعدد و به سبک و شیوه‌های ادبی گوناگون این همه آثار بیافریند.

وقتی سخن از عرفان باشد، لحنی مخصوص دارد که فی‌المثل در لوح معروف تفسیر حدیث قدسی «کنت کنزاً مخفياً...» مشهود است که با شیوه‌ی نگارش مقاله‌ی شخصی سیاح متفاوت است. یا رساله‌ی مدنیه و رساله‌ی سیاسیہ سیاق کلامش با لوح لاهه فرق دارد و یا مسائل فلسفی را به لحنی و تفسیر آیات کتب مقدسه را به شیوه‌ای دیگر بیان می‌فرماید که تفصیلش با ذکر شواهد از حوصله‌ی این مجال بیرون است.

نکته‌ای که می‌بایست قبلاً به آن اشارت می‌رفت، آن است که آنچه در این مختصر آمده، آثار فارسی حضرت عبدالبهاء است، و الاً الواح عربی آن حضرت که خود آیت فصاحت و موجب حیرت ادبای عرب است، مقوله‌ی دیگری است که موضوع سخن ما نیست. اما باید ذکر کرد که در بسیاری از الواح فارسی حضرت عبدالبهاء و به‌طور عموم در ادبیات بهائی درج آیات قرآنی و امثله و عباراتی به زبان عربی معمول است و این دو زبان در آثار بهائی مانند شاهد شکر به هم آمیخته است.

در اعصار و قرون پیشین، یعنی از آن زمان که شاعران و نویسندگان به زبان دری نوشتن آغاز کردند، کم‌تر اثر ادبی است که از این شیوه خالی باشد و آمیختن امثال و حکم عربی در ادبیات فارسی عیب شمرده شود و عیب از آنجا برخاسته که برخی از نویسندگان در این راه افراط کرده و

فضل فروشی را سرمایه‌ی خود ساخته‌اند، و الا بزرگان ادیب فارسی از این سبک نگارش استیجاشی نداشته‌اند.

مثلاً به یکی از فصیح‌ترین نمونه‌ی شعر فارسی، یعنی دیباچه‌ی گلستان سعدی، نظر فرمایید که چنین آغاز می‌گردد:

منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیات است و چون برمی‌آید، مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید کز عهده‌ی شکرش به درآید

اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور...

یکی از بندگان گنهکار پریشان‌روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جل‌وعلا بردارد. ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند. باز اعراض کند. دیگر بارش به تضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی فرماید: یا ملائکتی قد استحست من عبدی و لیس له غیری، فقد غفرت له. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده شرم دارد.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار

عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر معترف که ما عبدناک حق عبادتک و واصفان حلیه‌ی جمالش به تحیر منسوب که ما عرفناک حق معرفتک...

دیوان حافظ با این غزل دلنشین دلربا آغاز می‌شود:

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

یا در غزل دیگر می فرماید:

کتبْتُ قصة شوقی و مدمعی باکی بیا که بی تو به جان آمدم ز غمناکی
عجب واقعه‌ای و غریب حادثه‌ای انا اضطریت قتیلاً و قاتلی شاکی
کرا رسد که کند عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی

و این نوع شعر ملمع در سایر دیوان‌های شعرای شیرین سخن ما بسیار است. آیا تمام آن شاهکارها را باید متروک یا مردود شمرد، زیرا عبارات عربی در آن درج است، یا تدبیری برای آموختن و ممارست در آنها اندیشید و میزان سواد خود را بالا برد؟

امروز ما در روزگاری هستیم که زبان فارسی رنگ دیگر گرفته و ملاحظات سیاسی و ملی و تعصبات ایران دوستی و حرص بر عرب‌زدایی از قاموس زبان فارسی سبب شده که آنچه را که در طی قرن‌ها جزئی از زبان و فرهنگ ما به حساب می‌آمد، از میدان به در کنند. از طرف دیگر عقب‌ماندگی ایرانیان از قافله‌ی تمدن و شتابشان در اکتساب علم و صنع و فنون جدید، تأکید آموزش و پرورش در ایران بر آن رشته‌ها نهاده شد و زبان ادبیات فارسی و تاریخ ایران از اولویت بیرون رفت و نیز رشته‌های ادبی جدیدی از قبیل رمان‌نویسی و داستان‌های کوتاه و طنز و زبان محاوره، حتی سیاق سخن عامیانه در نوشته پا گرفت و در این رشته قدم‌های بلندی نیز برداشته شد و آثار مطبوع و شیرینی هم به وجود آمد که باید از آن مسرور و ممنون بود.

در مقابل چنین تحولی تحصیل ادبیات و کتب ادبی فارسی کم‌زور شد و در نتیجه گنجینه‌ی گرانبهای ادب فارسی در سرداب فراموشی معطل ماند و معاصران قلک‌هایی برای خود تعبیه دیدند. تا از نقدینه‌ی جدید، سکه سکه در آن بریزند و اندک اندک گنجینه‌ی دیگر برای خود از

نو جمع آورند و گنج روان پیشن را بر باد نسیان دهند. حال آن که جمع افکار و روش‌های نوین با دستاوردهای قرون گذشته تضادی با هم ندارند، چنانکه با ظهور نویسندگان معروف و هنرمند جدید در زبان انگلیسی، ارزش ادبی آثار شکسپیر فراموش نمی‌گردد. این است که به نظر این بنده جامعه‌ی بهائی، مخصوصاً جوانان بهائی ایرانی که بر خواندن آثار مقدس خویش متعهد گشته‌اند، عامل مهمی در حفظ اصالت زبان فارسی به شمار خواهند آمد و پس از اندکی ممارست جاذبه‌ی کلمات فارسی دل‌بند خواهد ساخت که در آموختنش از پای نشینند.

حضرت بهاء‌الله زبان فارسی را زبان نورا خوانده و از جمله فرموده است:

... درباره‌ی زبان نوشته بودید. تازی و پارسی هر دو نیکوست، چه که آن چه از زبان خواسته اند، پی‌بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو برمی‌آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است، هرچه این زبان را ستایش نمایید، سزاوار.

اکثر آثار حضرت عبدالبهاء به صورت مکاتیبی است که به افراد -بهائی و غیربهائی- صادر گشته و از این روی بدیهی است که تفاوت مشرب مخاطبان و ذوق و استعداد و درجات علمی آنان سبب می‌شده که تنوعی بسیار در طرز خطاب به وجود آید و «مکاتیب عبدالبهاء» عبارات و سیاق کلامش متناسب با حال و استعداد مخاطبانش باشد. مثلاً به تاجری بازاری چنین می‌فرماید:

ای بنده‌ی الهی! بازرگان ربانی شو و از اقلیم امکان با متاعی مقبول در ساحت رحمن به کشور لامکان حرکت نما، تا هر زیان، سود بی‌پایان شود و هر خسران، ربح روضه‌ی رضوان گردد، زیرا عالم امکان، به پایان سودش زیان است و ربحش خسران. اما در جهان الهی چون به بازار رحمانی درآیی، مظهر فضل و احسان گردی و به متاع

خسروان پی‌بری و از جوهریان گردی. لئالی لئلاء به دست آری و یاقوت و مرجان
مبذول داری. تجارت این است و بازرگانی آن. پس تا توانی ربح عظیم جو و این کنز
جلیل طلب، تا ثروتی باهظه بینی و غنایی طافح.

یا به درویش جهان گردی که قبل از ایمانش آوارهی بلاد بوده و در کوچه و بازار اشعار عرفانی
می‌خوانده، این لوح دل‌ریا را عطا می‌فرماید که با شیوه‌ی زندگی درویشی‌اش چقدر تناسب دارد:

ای مونس یار! سال‌های چند در لباس مستمند، سرگشته‌ی کوه و صحرا و گم‌گشته‌ی
دشت و دریا بودی و لب تشنه‌ی چشمه‌ی حیات و پُرنشئه‌ی باده‌ی ثبات گشتی، تا
به عین تسنیم پی‌بردی و از باده‌ی الست سرمست گردیدی و از نیست و هست
گذشتی. حال یک قدحی از صهبای محبة‌الله به دست گیر و بر رندان می‌پرست صلا
زن و بگو: تا چند سرگشته و سرگردانید؟ تا چند بی‌سروسامانید؟ تا چند گم‌گشته‌ی
دشت و بیابانید؟ وقت وصول است این، هنگام حصول است این، بل اصل اصول
است این. آسوده شو، آسوده شو. وقت پریشانی گذشت، ایام نادانی گذشت، دشت
و بیابانی گذشت. آسوده شو، آسوده شو. شمس حقیقت زد علم بر کوه و دشت در
صبحدم، مقصودِ کل، شاهِ قَدَم، ماه ملل، میر امم. آسوده شو، آسوده شو. حال
وقت آن است که درگاه احدیت را ملجأ و پناه کنیم و بیدار و پُرنشئه‌ی گردیم. در جهان
شوری افکنیم و حشر و نشوری ظاهر سازیم...

یا به معماری خانه‌ساز مرقوم می‌دارد:

ای بنده‌ی حق! اگر توانی طرح بدیع در این جهان افکن و بنیانی وسیع بند که پایه‌اش در

ارض ادنی و عرفاتش متصل به ملکوت ابھی گردد... این بنیان، ایوانش از کیوان بگذرد و کنگره‌اش از مجرّه درگذرد و آن اساس، ثبوت و رسوخ و استقامت در امرالله است.

یا به موسیقی‌دانی چون میرزا عبدالله فراهانی معروف که احیاکننده‌ی موسیقی اصیل ایرانی است، چنین لوح زیبایی را خطاب می‌فرمایند که در آن به تلمیح و تصریح نام دستگاه‌ها و آلات موسیقی با مهارت و زیبایی خاصی ذکر شده و لابد دل آن استاد را ربوده است:

ای بارید الهی! هرچند سلف در فن موسیقی مهارتی نمودند و الحانی بدیعه سرودند، شهیر آفاق گشتند و سرور عشاق، ابیات عاشقانه به الحان بیات نواختند و در انجمن عالم نوایی بلند نمودند و در صحرای فراق به آهنگ حجاز ولوله در عراق انداختند، ولی نغمه‌ی الهی را تأثیری دیگر و آهنگ آسمانی را جذب و ولهی دیگر. در این عصر طیور انس در حدایق قدس باید آواز شهنازی بلند کنند که مرغان چمن را به وجد و پرواز درآرند. چنان عود و رودی به سرود آرند و چنگ و چغانه بنوازند که شرق و غرب را به سرور و شادمانی دهند و حبور و کامرانی بخشند. حال تو آهنگ آن چنگ را بلند کن و سرود آن عود بزن که بارید را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی بخشی و فاریاب را بی‌تاب کنی و ابن سینا را به سینای الهی دلالت نمایی...

در این سطور معدود نام گوشه‌هایی از دستگاه‌های موسیقی ایران: عشاق، نوا، حجاز، عراق و نیز آلات موسیقی: چنگ، عود، چغانه و سرود رود و نام استادان موسیقی در تاریخ چون بارید، رودکی، فاریاب و دیگران به چشم می‌خورد. احاطه‌ی حضرت عبدالبهاء به ادبیات ایران و لطایف و ظرایف آن خارق‌العاده است و صنایع بدیعی از قبیل استعاره، تشبیه و ایهام و تلمیح و درج شعر و مراعات نظیر و تمثیل و غیره در الواح ایشان فراوان است که بر آن نکته‌گواهی می‌دهد.

اطلاع بر قهرمانان اساطیری و داستان‌های حماسی ایران در الواح ایشان نمایان است. برای نمونه:

ای رستم دستان! همانم تو با شمشیر، جهانگیر گشت، ولی آن جهانگیری منتهی به
اسیری در چاه عمیق شد... زیرا برادر نامهربان به نهایت بغض و عدوان برخاست.

یا:

... ایرانیان در ماتم سیاوش سیاه‌پوش شدند و جوش و خروش برآوردند، تا عاقبت
بنیاد افراسیاب برانداختند...

یا:

گویند، اسفندیار روپین تن بود، ولی پایان، از تیر پران چشم جهان بین تاریک شد...
در الواح خویش مرکز میثاق فقط اکتفا به ذکر قهرمانان مشهور حماسه‌ی ایرانی
نمی‌کنند، بلکه از قهرمانان درجه دوم از قبیل طوس، گودرز، گیو، فرامرز، فرود و
دیگران ذکر می‌فرمایند و گاه عین اشعار شاهنامه را نقل می‌کنند. چنان‌که به یک
پارسی بهائی به نام کیومرث می‌فرمایند:

ای مهربان! کیومرث فردوسی می‌گوید،

نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان، کیومرث بود

عجب آن است که حضرت عبدالبهاء چنان‌که اشاره کردیم، صنایع بدیعی را به انواع

گونگون در اکثر آثار خویش به کار می‌برند، با این تفاوت که از تکلف و تصنع خالی است و لهذا

شورانگیز است:

ای خسرو! پرویز را جام لبریز و شیرین شکر بیز و سمند شب‌دیز فایده‌ای نبخشید.

عاقبت در دست ستمکار خونریز افتاد...

در این عبارت کلمات مقفایی که به کار رفته، هیچ یک تصنعی و زاید نیست و موسیقی

کلماتش دلاویز است.

یا به این لوح مبارک بنگرید که در تسلیت به فرزند کسی است که ظاهراً در راه عشق جمال

ابهی کشته شده و به مقام شهادت رسیده است، خطاب گشته:

ای شاخ پُربار آن شجره‌ی محبت‌الله! پدر بزرگوارت رخی داشت چون شمع افروخته

و قلبی داشت به آتش عشق سوخته و چشمی داشت از غیر حق دوخته و حلاوتی

داشت از شکرستان الهی اندوخته و نطقی داشت از دبستان معنوی آموخته. پس،

افروخته و سوخته و اندوخته و آموخته به میدان فدا در سبیل جمال ابهی شتافت

و جان باخت و بتاخت، تا عَلم در ملکوت ابهی افراخت. تو که یادگار آن بزرگوار باید

پی او گیری و به روش و سیرت او حرکت نمایی، تا آیت رحمت شوی و نهایت عنایت

بینی. والبهاء علیک ع ع

وقتی این عبارات جانفزا، کلمات افروخته و سوخته و اندوخته و آموخته را می‌خوانیم، به

خوبی تشخیص می‌دهیم که اگر هم آهنگ و دارای یک قافیه‌اند، اما هیچ‌یک مانند شیرین‌کاری‌های

منشیانه زاید و ناشیانه نیست، بلکه آن کلماتی هم‌آهنگ، همه روحیه و خصایل آن جانباخته را

تصویر می‌کند و با استعانت از آن کلمات، از اطناب و تفصیل خودداری شده و در عباراتی کوتاه،

خصایل و خصایص او مذکور گردیده است.

ساده‌نویسی از امتیازات مکاتیب و الواح حضرت عبدالبهاء است که مفاهیم بسیار مشکل را با عباراتی بسیار ساده به ذهن خواننده و شنونده منتقل می‌فرماید. مثلاً راجع به فدا و فنا که امری بسیار مهم و بیانش بسیار مشکل است، ملاحظه کنید، به ساده‌ترین وجهی چنین فرموده:

ای اسماعیل جلیل! جمیع یاران باید ذبیح الهی باشند. یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربان جمال یزدان نمایند و آن ترک اراده و رضا و خواهش خود و عبودیت بندگان جمال ابهی روحی لاحبائۀ الفدا است، چه که ذات اقدسش مقدس از عبودیت بشریت است و غنی از رقیّت مادون است. پس باید به عبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت است.

اشارت‌هایی که از قلم حضرت عبدالبهاء به ادبیات کلاسیک فارسی و تشبیهات و استعارات و نمادهای رایج در شعر توانگر فارسی جاری گشته، نمایان می‌سازد که آن بزرگوار چه احاطه‌ی وسیعی و تعلق خاطری به شعر و ادب ایران داشته است. به این لوح خطاب به شخصی به نام جمشید توجه فرمایید:

ای جمشید! سپیده دمید و خورشید درخشید. بهار رسید. ابر فرودین گریست. سرو ببالید. مرغ بامداد بنالید. گل بشکفت و سوسن آزاد با زبان خوش، گوهر راز پنهان سفت...

دمیدن سپیده، گریه‌ی ابر و بالیدن سرو و ناله‌ی مرغ سحر و سخن گفتن سوسن آزاد که با ده زبان خموش آید، همه مؤید این مطلب است که حضرت عبدالبهاء چه عنایتی به شعر و ادب فارسی و شاهکار شاعران بزرگ ایران داشته‌اند در بسیاری از الواح نیز ابیاتی از اشعار فارسی را در

متن لوح می‌آوردند. درج شعر خود هنری است از صنایع بدیعی و حضرت عبدالبهاء در این هنر نیز به حد اعلی رسیده اند.

به شخصی به نام حسین علی که به مناسبت تشابه اسمش با حضرت بهاء‌الله به دریافت این لوح بسیار شیرین و فصیح و بلیغ مفتخر گردیده می‌فرماید:

ای سمی حضرت مقصود! جانم فدای نامت باد، دنیا به کامت باد! نام تو می‌رفت و

عاشقان بشنیدند. هر دو به رقص آمدند، سمع و قائل والبهاء علیک. ع ع

این لوح پرحلاوت و شیوا، ایجاز را به حد اعجاز رسانده است و نمونه‌ای است از مقوله‌ی سهل و ممتنع که در آثار قلم حضرت عبدالبهاء بسیار آمده.

لطیفه‌ی دیگری نیز در آثار مبارک آن جوهر وجود مشهود است که به کاربردش از هر نویسنده‌ای بر نمی‌آید. مثلاً تکرار حرف رابط «است» که معمولاً ادیبان آن را فصیح نمی‌دانند. در لوحی خطاب به گروهی از زرتشتیانی که به امر بهائی ایمان یافته‌اند، می‌فرماید:

ای بندگان دیرین خسرو چرخ برین! چراغ یزدان روشن است و پرتو مهر آسمان
روشنی‌بخش گلزار و گلشن. بانگ سروش است که بلند است و مژده‌ی پرچوش و
خروش است که جان‌بخش هر ارجمند و مستمند. بخشش یار مهربان است که
نمودار است و ریزش ابر بهاران است که گوهر بار است. دریای دانش و هوش است
که گوهر فشان است و آتش جهانِ دل و جان است که زبان‌هاش تا دامنه‌ی آسمان
است. پس ای یاران یزدانی و دوستان جانی، ستایش پاک یزدان را که از کشور ایران
چنین آفتابی آشکار نمود و از خاک پاک پارسیان چنین دار پربراری نمودار فرمود. دست

نیاز به درگاه خداوند بی انباز دراز کنید که: ای پروردگار، آمرزگار، نیکوکار، ستایش و نیایش تو را سزاوار است که این کشور خاموش را پر آتش نمودی و این افسردگان بیهوش را به جوش و خروش آوردی. ناامیدان را نوید امید دادی و مستمندان را به گنج روان راه نمودی. بی‌نوایان را پرنوایان نمودی و بیچارگان را سروسامان بخشید...

ملاحظه می‌فرمایید که تکرار فعل رابط «است» در این عبارت موزون و خوش‌آهنگ چقدر بر تأثیرش در دل‌ها می‌افزاید. شاید جای آن دارد که در این مقام مذکور داریم که در این لوح مبارک که ذکر شد، کلمه‌ای که از عربی وارد زبان فارسی شده باشد، وجود ندارد. سراسر فارسی سره است. اما همه‌ی آن کلمات فارسی ناب با فصاحتی و مهارتی برگزیده شده است که هرگز به گوش ما ایرانیان که زبان‌مان آمیخته با کلماتی از ریشه‌ی عربی است، سنگین نمی‌آید و فصاحتش به حدی است که شاید شنونده حتی متوجه نشود که تمام کلمات در آن لوح، فارسی ناب است. پیروی از این شیوه‌ی شیوا از هرکسی ساخته نیست چنان‌که برخی از ایرانیان در این سبک نگارش تفنن کرده و کامیاب نگشته‌اند.

دیگر از لطایف نثر حضرت عبدالبهاء حذف فعل و به‌کاربردن شیوه‌ی افعال مقدر است.

مثلاً در مناجاتی می‌فرماید:

پاک یزدانا، خداوند مهربانا، آورگان کوی توایم و مشتاقان روی تو... بیچاره‌ایم، افتاده‌ایم... رحمتی فرما... از قصور درگذر و خطایای بی‌پایان بپوش. هرچه هستیم، از توایم... تو خداوند مهربانی و ما گنه‌کار بی‌سر و سامان. پس ای ابررحمت رشحاتی، ای گلشن عنایت نفحاتی، ای بحر موهبت موجی و ای آفتاب عنایت پرتویی. رحم فرما، عنایت کن...

ملاحظه فرمایید که این قلم توانای عبدالبهاء است که با حذف افعال نه تنها در فهم معانی عبارات خللی وارد نساخته، بلکه بر تأکید کلام افزوده است. اگر مثلاً می فرمود: ای ابر رحمت رشحاتی ارزان کن، ای گلشن عنایت نفحاتی بفرست، ای بحر موهبت موجی بزن، باز زیبا بود، اما آن فصاحت و تأکید و ملاحظتی را که حذف افعال به وجود آورده، نداشت.

گاه با یک کلمه‌ی تنها که در متن مکتوب اضافه می فرماید، تأثیرش را دوچندان می کند. لوحی را معروف به «لوح عمه» مثال می آوریم. باید گفت که این عمه مورد عنایت برادر مهرپرور خویش حضرت بهاءالله بوده که متأسفانه به دشمنان می پیوندد و راه دشمنی می پوید. حضرت بهاءالله بنا بر رأفت و محبت همیشگی خویش مکتوبی به او می فرستند و در نهایت مهربانی حتی با الحاح و التماس از او می طلبند که حجاب غلفت را از دیده بردارد و از راه وفا منحرف نگردد. در این لوح مفصل از جمله می فرماید.

چون جمال مبارک ذکر آن عمه را می فرمودند، آثار عنایت از چهره مبارک ظاهر می شد. آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه‌ی الهی را از گوش هوش بیرون مفرما!
الحمدلله آن موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسم‌های جانافزا را دیدی و
آن بیان را شنیدی، بگو، چگونه دل بریدی؟

به این کلمه‌ی «بگو» توجه فرمایید: «...بگو، چگونه دل بریدی؟» در این یک کلمه، یک جهان شوق و محبت نهان است و درعین حال در آن، خطاب و عتاب است، حیرت و شکایت است که اگر این همه در سطور مفصل نوشته می شد، تأثیر آن کلمه‌ی واحد را نداشت.

از تناسب انشای « مکاتیب حضرت عبدالبهاء » با ذوق و حرفه و پیشینه‌ی مخاطبان سخن

راندیم. بد نیست، چند نمونه از این مقال بیاوریم.

کسی بوده است که به مناسبت شغلش به نام جناب میرآخور معروف بوده است. لوحی

که به او خطاب می شود، این است:

ای بنده‌ی الهی! سمند همت بران و عنان بگشا و در میدان عرفان بتاز، تا شهسوار

این دشتِ چون بهشت گردی و مضمار موهبت عالم انسان شود. رخس و شب‌دیز

هرچند مطایای عزیز بودند، ولی در ساعتی فرسنگی پیمودند، ولکن سمند همت

انسانی به عون و عنایت الهی در نَفَسی از عرصه‌ی امکان به فضای لامکان بتازد...

خطاب به کسی که پیشه‌اش خیاطی بوده است، می‌فرماید:

ای خیاط! جامه‌ای که بر هیکل عالم وافق و موزون و برازنده است، خلعت میثاق است

و تشریف عهد محبوب آفاق، چه که خیاط الهی آن جامه را بریده و سلطان حقیقی

بخشیده. حال کهنه‌دوزانی چند کمر همت بر بسته که از قماش‌های عتیق مدرس که تار

و پودش از او هام صرف است، جامعه‌ی آلوده‌ای به جهت هیکل عالم دورزند و از این

خلعت تقدیس رحمانی عاری و بری نمایند. فبئس ماهم یفعلون. این قمیص از حریر

ملکوت است و دستگاهش در جهان لاهوت و صانعش سلطان جبروت...

دیگر از شاهکارهای قلم حضرت عبدالبهاء صدها مناجات است که برای افراد یا برای تلاوت

در اجتماعات صادر شده، مضامین‌اش دربارهی شکرگزاری از نعمت‌های نامحدود الهی یا طلب عفو

و بخشایش و تسلیم و رضا و کسب فضایل و کمالات انسانی است. بسیاری از آن مناجات‌ها در

مجموعه‌های متعدد به چاپ رسیده. بعضی از آن مناجات‌ها کوتاه، که گاه مرکب از یک یا دو سطر است و گاه بلند است که همه برای تزکیه‌ی نفس و تصفیه‌ی روح افراد یا طلب تأیید برای اجتماعات است. مثلاً:

پروردگارا، مهربانا، این جمع توجه به تو دارند. مناجات به سوی تو نمایند. در نهایت تضرع به ملکوت تو تبتل کنند و طلب عفو و غفران نمایند. خدایا این جمع را محترم کن. این نفوس را مقدس نما. انوار هدایت تابان کن. قلوب را منور فرما نفوس را مستبشر کن. جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو جهان کامران نما. خدایا، ما ذلیم، عزیز فرما؛ عاجزیم، قدرت عنایت فرما، فقیریم، از کنز ملکوت غنی نما علیلم، شفا عنایت کن. خدایا، به رضای خود دلالت فرما و از شئون نفس و هوی مقدس دار. خدایا، ما را بر خدمت خود ثابت نما و بر جمیع خلق مهربان فرما. موفق بر خدمت عالم انسانی کن، تا به جمیع بندگان خدمت نماییم. جمیع خلقت را دوست داریم و به جمیع بشر مهربان باشیم. خدایا، تویی رحیم، تویی غفور و تویی بزرگووار.

یا چون کودکان در خانه و در کلاس‌های درس اخلاق و مجامع، امثال این مناجات را از حفظ می‌خوانند، چگونه روح معصوم‌شان را تلطیف می‌نمایند:

ای پاک یزدان، این نهالان جویبار هدایت را از باران ابر عنایت تروتازه فرما و به نسیم ریاض احدیت اهتزازی بخش و به حرارت شمس حقیقت جانی تازه عطا نما، تا نشوونما نمایند و روزبه‌روز ترقی کنند و شکفته گردند و پر بار و برگ شوند. ای پروردگار، جمله را هوشیار کن و قوت و اقتدار بخش و مظاهر تأیید و توفیق فرما که در نهایت برازندگی در بین خلق محشور شوند. تویی مقتدر و توانا.

با کسی که از بار گناه پشتش خمیده، چون دست بر دامان خداوند مهربانش با این مناجات
شود، چه آسایش خاطری می‌یابد:

ای خداوند مهربان، ما گنه‌کاریم و تو آمرزگار و ما تبه‌کاریم و تو عفو غفار. هرچند
موج گنه اوج گرفته است، ولی به عفو و غفرانت معتمدیم و هرچند سیل عصیان در
نهایت طغیان است، ولی به بخشش و احسانت متوسلیم. ای خدای پرعطا، خطا
بپوش، دریای رحمت به جوش آور و جام مغفرت بنوشان. هرچند ظلمت ذنوب
شدید است، ولی مه تابان مغفرتت بس منیر. ای خداوند، این مستمند را در ایوان
بلند جای ده و ارجمند فرما و در فلک غفران اختر تابان کن و در سایه‌ی درخت امید
مسکن و مأوی بخش. تویی غفور و توانا.

باری، اگر بخواهیم از هر مقوله‌ای از آثار حضرت عبدالبهاء نمونه‌ای بیاوریم مثنوی هفتاد
من کاغذ شود.

در پایان سخن، از ذکر یک نکته ناگزیم که حضرت عبدالبهاء آن خورشید تابان معرفت، با
همه‌ی افاضات بی‌شمارش و با آن احاطه‌ی وسیع و جامعی که در شئون اجتماعی و فلسفی و علمی
و ادبی و دینی و روحانی داشته، خود هرگز در مدرسه‌ای داخل نشده و معلمان متخصصی را ندیده
است. چنان‌که می‌دانید، از ده سالگی با پدر بزرگوار از ایران تبعید شد و روی وطن را ندید. جز چند
سال آخر زندگی، پیوسته آواره و دریه‌در بود. هرگز به کتاب‌خانه‌های بزرگ دسترسی نداشت. فرصت
مصاحبت با دانشمندان در عرصه‌های گوناگون نداشت. محدودیت‌هایی شدید بر حیات روزانه‌اش
حکفرما بود. مشاغل روزافزونی آزادی عملش را سلب می‌نمود. پس سرچشمه‌ی این همه فضایل
از کجاست و این خرمن دانش و بینش را چگونه در وجود یکتای خویش جمع آورده است؟

این پرسشی است که این بنده خود جوابی به آن ندارم، مگر آن که به اشارتی که حضرت بهاء‌الله از قلم اعلی در وصف این وجود ذی‌جود فرموده، توجه نمایم و به القاب و اوصاف مهیمنی که در حقش نازل فرموده، تمسک جویم که همه در کلمه‌ی «سرالله» خلاصه می‌شود، یعنی رازی سر به مُهر که او را در عالم امکان و تاریخ ادیان بی‌نظیر و مثیل می‌سازد.

حضرت عبدالبهاء مرکز و محور عهد و میثاق الهی به شهادت قلم اعلی در سوره‌ی غصن، شاخه‌ی پر بار و بری است که از سدره‌ی منتهی روییده و به اثمار حکمت و علم الهی «من لدن عزیز علیم» بارور شده و آن هیکل بدیع را «صنع المتعالی المبارک العزیز المنیع» خوانده و ما مشتاقان روی دلجویش را سفارش فرموده، تا در سایه‌اش بیارمیم و آسایش یابیم. «طوبی لمن استظل فی ظلّه و کان من الرّاقدین.»

کتاب‌شناسی

۱- حضرت عبدالبهاء: مجموعه مکاتیب، لجنه‌ی ملی محفظه‌ی آثار امری، طهران

۱۳۳ بدیع،

۲- عبدالحمید اشراق خاوری: مائده آسمانی، ج.۵.

۳- شاپور راسخ:

- صنایع لفظی و بدیعی در آثار پارسی حضرت عبدالبهاء، خوشه‌هایی از خرمن

ادب و هنر، شماره ۱، آلمان ۱۹۹۰-.

- صور خیال در نثر پارسی حضرت عبدالبهاء، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر،

شماره ۱۴، آلمان ۲۰۰۳.

۴- مونا علی‌زاد: نظر ادبای عرب درباره‌ی شخصیت و آثار عربی حضرت عبدالبهاء،

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، شمار ۱۴.

۵- بهروز جباری: اشعار حضرت عبدالبهاء، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، شماره ۱۴،

آلمان ۲۰۰۳.

سفرهای حضرت عبدالبهاء به جهان غرب

باهر فرقانی

سفرهای حضرت عبدالبهاء به جهان غرب

باهر فرقانی

مقدمه

حضرت بهاءالله بنیان‌گذار آئین بهائی، در زمان زندگانی خود، فرزند ارشدشان عباس افندی را که بعدها به نام عبدالبهاء شهرت یافت، به عنوان جانشین و مرکز امر بهائی تعیین و در وصیت‌نامه‌ی خود، کتاب عهدی، به عموم اعلان نمودند و با این تدبیر، آئینه بهائی را از خطر انشعاب که دامنگیر همه‌ی ادیان شده، حفظ کردند.

عباس افندی از سن نه سالگی در تمام سال‌های تبعید و زندان همراه پدر بزرگوار و سهیم و شریک آن حضرت در تحمل سختی‌ها و بلاها بودند و پس از درگذشت پدر نیز همچنان مدت‌ها در اسارت زندان عثمانیان باقی ماندند.

در دوران رهبری حضرت عبدالبهاء امر بهائی که هنوز در شرق، در زادگاه آن، در ایران با فشار و تضییقات روبه‌رو بود، به‌تدریج در جهان غرب منتشر شد و عالم غرب از تابش آفتاب حقیقت روشن گردید.

نیت قلبی حضرت عبدالبهاء همیشه این بود که خود سفری به غرب کنند و شخصاً پیام پدر بزرگوار را در آن خطه اعلان نمایند، ولی با اسارت در زندان عثمانیان و مصائب وارده از آن ظالمان، اجرای این نیت مبارک امکان‌پذیر نبود.

پس از انقلاب جوانان ترک، وقتی در سال ۱۹۰۸ همه‌ی زندانیان سیاسی و دینی از جمله حضرت عبدالبهاء از زندان عثمانی آزاد شدند، آن حضرت نقشه‌ی سفر را برای اجرای این نیت طرح کردند و در یک صد سال پیش در ۱۹۱۰ پس از چهل سال تبعید و زندان این سفر تاریخی را آغاز نمودند.

مرکز خبری جهانی بهائی در ۳۰ اوت ۲۰۱۰ در آغاز اطلاعیه‌ای که درباره‌ی این واقعه‌ی تاریخی منتشر ساخته، به این سفرها چنین اشاره نموده است:

یک صد سال پیش عباس افندی، عبدالبهاء پسر ارشد حضرت بهاء‌الله و جانشین برگزیده‌ی او، برای رهبری آئین بهائی سفرهایی را آغاز کرد که در طی سه سال، او را از اراضی مقدسه تا دلتای نیل و از سواحل اقیانوس آرام در امریکای شمالی تا کرانه‌های رود دانوب برد.^۱

از نظر موازین بشری حضرت عبدالبهاء در آن زمان آمادگی برای این سفر طولانی نداشتند. بیت‌العدل اعظم، عالی‌ترین مؤسسه‌ی جهانی بهائی، در پیام ویژه‌ای که در ۲۹ اوت ۲۰۱۰ به مناسب گذشت یک صد سال از این سفرهای تاریخی صادر نموده، به این حقیقت اشاره کرده است:

آن حضرت از کودکی در تبعید زندگی کرده بود، آموزش رسمی ندیده بود، چهل سال از عمرش را در زندان گذرانده بود، از سلامتی جسمی برخوردار نبود و با آداب و زبان‌های غربی آشنایی نداشت، با این همه در سن شصت و شش سالگی بی‌توجه به آسایش خویش، و بدون نگرانی از مخاطرات برای خودشان، قیام نمود.^۲

۱ . اطلاعیه‌ی جامعه‌ی جهانی بهائی، در مجله‌ی پیام بهائی، شماره‌ی ۳۷۱، ص ۱۱.

۲ . مأخذ فوق.

همه‌ی اینها به ظاهر مشکلاتی بودند که وجود داشتند، ولی ایشان با اتکای به تأییدات الهی، قدم در این راه طولانی نهادند.

نگاه کلی به این سفرها

حضرت عبدالبهاء در این سفر از سه قاره‌ی افریقا، اروپا و امریکا و از نه کشور مصر، انگلیس، امریکا، کانادا، فرانسه، آلمان، اتریش، مجارستان و اسکاتلند دیدن کردند.

شهرهایی که حضرت عبدالبهاء در این سفرها یکی پس از دیگری بازدید نمودند، نه چندان است که اسامی‌شان در این مختصر بگنجد، در سطور آینده هر جا که اقتضا نماید، به بعضی از آنها اشاره خواهد شد.

سفر طولانی حضرت عبدالبهاء در ماه اوت ۱۹۱۰ (شهریور ۱۲۸۹) از حیفا آغاز شد. نخستین مقصد آن حضرت کشور مصر بود که در حدود یک سال در آنجا اقامت نمودند.

در اوت ۱۹۱۱ (شهریور ۱۲۹۰) حضرت عبدالبهاء با کشتی به اروپا حرکت کردند و پس از گذراندن زمستان در آنجا، در ماه مارس ۱۹۱۲ سفر هشت ماهه به امریکای شمالی را آغاز نمودند که بعد با سفر دوم به لندن و پاریس و سفرهای بعدی به اتریش و آلمان و مجارستان و اسکاتلند ادامه یافت و سرانجام از راه مصر به حیفا بازگشتند.

سفر اول به مصر

حضرت عبدالبهاء در مصر مدت یک ماه در پورت سعید اقامت گزیدند و پس از آن به قصد اروپا آن شهر را با کشتی ترک نمودند، ولی بعد معلوم شد که سلامتی ایشان برای چنین سفری مساعد نبود. بنابراین در اسکندریه کشتی را ترک کردند و در رمله‌ی اسکندریه اقامت گزیدند.

حسن بالیوزی در کتابی که به زبان انگلیسی درباره‌ی حضرت عبدالبهاء نوشته، به تفصیل درباره‌ی سفر آن حضرت به مصر مطالبی نگاشته. به طوری که از این نوشته برمی آید، با سفر آن حضرت به اسکندریه لحن روزنامه‌های آن شهر نسبت به امر بهائی که تا آن زمان غیردوستانه بود، یک‌باره تغییر یافت و به ستایش و تجلیل تبدیل شد.

از جمله شیخ علی یوسف سردبیر جریده‌ی عربی زبان المؤید که پیش از آن در مقالات خود حمله‌های سختی بر امر بهائی کرده بود، به ملاقات حضرت عبدالبهاء رفت و به دنبال آن مقاله‌ای در تجلیل از ایشان نوشت. روزنامه فارسی‌زبان چهره‌نما نیز که ناشرش میرزا عبدالمحمد ایرانی معروف به مؤدب‌السلطان بود و قبلاً روش غیردوستانه با آئین بهائی داشت، خبر سفر حضرت عبدالبهاء را با ستایش و احترام منتشر ساخت. زعیم‌الدوله هم چندین بار با آن حضرت ملاقات کرد و در ابراز احترام کوتاهی ننمود.

بالیوزی در دنباله‌ی این نوشته به بسیاری از علمای دین، اشراف، مدیران، اعضای مجالس شورا، نویسندگان، روزنامه‌نگاران از عرب و ترک و ایرانی که در جریان سفر مصر به حضور حضرت عبدالبهاء رسیدند، اشاره می‌کند.^۱

سفر اول اروپا

حضرت عبدالبهاء در ۱۱ اوت ۱۹۱۱ با کشتی کورسیکا به سمت اروپا حرکت کردند و در تاریخ ۴ سپتامبر به لندن رسیدند.

محمود زرقانی، منشی حضرت عبدالبهاء که از قریحه‌ی شاعری نیز بهره داشت، قطعه

H.M. Balyuzi: Abdul-Baha, p.137-139. . ۱

شعر مفصلی به مناسبت سفر حضرت عبدالبهاء به اروپا سروده که به دنبال هر دو بیت از آن شعر این بیت تکرار می‌شود:

شاهد پیمان به اروپا رسید شمس رخ یار ز مغرب دمید^۱

خبر ورود حضرت عبدالبهاء به لندن بلافاصله در روزنامه‌ها منتشر شد و بسیاری از رؤسای کلیساها به دیدن آن حضرت شتافتند و از ایشان دعوت کردند که در مجامع آنها سخنرانی نمایند. از جمله‌ی آنان کشیش بزرگ کلیسای سیتی تمپل، مستر کمپل بود وی در ملاقات خود از حضرت عبدالبهاء درخواست کرد که به کلیسای او بروند و بیاناتی ایراد نمایند. حضرت عبدالبهاء این دعوت را قبول کردند و در ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۱ به کلیسای او رفتند.

مجله‌ی «نجم باختر» به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۱۱ در شرح مفصلی که در این باره نوشته، چنین خبر داده است:

جمعیت کثیر از مرد و زن حاضر. بعد از ادای مناجات و دعا مستر کمپل بیان نمود:
"من امشب کمتر حرف بزنم، زیرا که مهمان عزیز ما عبدالبهاء که رئیس سه ملیون طایفه‌ی بهائیه هستند و هیچ‌وقت تا کنون در مجامع عمومی برای نطق حاضر نشده‌اند، امشب محفل ما را زینت داده‌اند که برای ارتباط شرق و غرب و وحدت عالم انسانی نطق بفرمایند."^۲

۱. نجم باختر، نوامبر ۱۹۱۱، ص ۲.

۲. مأخذ فوق، ص ۴.

در حقیقت هم این نخستین سخنرانی عمومی حضرت عبدالبهاء در جهان عرب بود که در لندن در کلیسای سیتی تمپل ایراد شد.

به نوشته‌ی حسن بالیوزی، روزنامه کریستیان کامنولت در شماره ۱۳ سپتامبر در یک مقاله‌ی شش ستونی، شرح مفصل این مجلس را نگاشت و در شماره‌های بعد هم اخبار مربوط به دیدار حضرت عبدالبهاء از لندن را منتشر ساخت.^۱

این کتاب مقدس الهی و وحی صمدانی است. توراة نجات است و انجیل جلیل، اسرار ملکوت است و انوار لاهوت. فیض الهی است و آثار هدایت ربّانی است. عبدالبهاء عباس.^۲

در مدت یک ماهی که حضرت عبدالبهاء در لندن اقامت داشتند، از طرف کلیساها و مجامع مختلفه برای ایراد سخنرانی از ایشان دعوت به عمل می‌آمد و آن حضرت نیز با قبول دعوت در هر موردی به مقتضای زمان و مکان، بیاناتی درباره‌ی تعالیم حضرت بهاء‌الله ایراد می‌نمودند که با احترام و ستایش‌شوندگان استقبال می‌شد.

حضرت عبدالبهاء به فارسی صحبت می‌کردند که بعداً به انگلیسی ترجمه می‌شد. آخرین خطابه‌ی عمومی حضرت عبدالبهاء در لندن در ۳۰ سپتامبر در انجمن تیا سوفی‌ها بود.

حضرت عبدالبهاء پس از یک ماه اقامت در لندن که همه به ملاقات علاقمندان و ایراد نطق و خطابه در مجامع مختلفه گذشت، در ۳ اکتبر به سوی پاریس توجه نمودند. لیدی بلامفیلد می‌نویسد که:

۱ . . Balyuzi: Abdul-Baha, p.144.

۲ . نجم باختر، نوامبر ۱۹۱۱، ص ۵.

ایشان در بامداد آن روز، پیش از حرکت، مشغول نوشتن بودند و وقتی ایشان را به نزدیک شدن حرکت ترن یادآوری کردیم، نگاهی به ما کردند و گفتند: "کارهای مهم‌تر از ترن وجود دارد." و دوباره به نوشتن ادامه دادند. در این لحظه به ناگهان مردی نفس‌زنان با یک تاج گل سفید وارد شد، آن را به گردن حضرت عبدالبهاء انداخت و در برابر دیدگان حیرت‌زده‌ی ما، ایشان را به عنوان شاه بهرام موعود تهنیت گفت.^۱

حضرت عبدالبهاء نه هفته در پاریس که در حقیقت نخستین مرکز بهائی در اروپا بود، اقامت داشتند و در این مدت هر روز در محل اقامت خود و منازل بهائیان و مجامع عمومی از جمله کلیساها و انجمن تیا سوفی‌ها هر روز درباره‌ی یکی از تعالیم حضرت بهاء‌الله صحبت می‌نمودند.

در این کنفرانس‌ها افراد از ملیت‌های مختلف حاضر می‌شدند و بعضی اوقات شخصیت‌های مختلف به ملاقات ایشان می‌رفتند. از جمله‌ی اینها شاهزاده ظل‌السلطان بود که در آن زمان به عنوان پناهنده در پاریس به سر می‌برد و در ملاقاتش سعی می‌کرد که خود را از مصائبی که هنگام زمامداریش در ایران برای بهائیان فراهم ساخته بود، تبرئه نماید.

حضرت عبدالبهاء در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۱ در کلیسای پاستور واگنر به صراحت درباره‌ی رسالت

الهی حضرت محمد، رسول اکرم، در برابر پیروان کلیسای مسیحی سخن گفتند. ایشان در یکی از سخنرانی‌های خود مخصوصاً از اهل پاریس خواستند که: «تنها در فکر خود نباشند، بلکه به بیگانگان هم مهربانی نمایند.»^۲

1 .Balyuzi: Abdul-Baha, p.154.

2 . Balyuzi: Abdul-Baha, p.160.

و در موقع دیگر فرمودند که: «اگر کردار جای گفتار را بگیرد، به زودی ناراحتی‌های جهان به راحتی تبدیل خواهد شد.»^۱

در اول دسامبر نیز در آخرین نطق، ضمن وداع درباره‌ی وحدت قلبی بین مردم شرق و غرب صحبت کردند.

بازگشت به مصر

حضرت عبدالبهاء در دسامبر ۱۹۱۱ به مصر بازگشتند و در رمله‌ی اسکندریه اقامت نمودند و پس از گذشتن زمستان، در ۲۵ مارس ۱۹۱۲ با کشتی سدریک از طریق ناپل به امریکا حرکت نمودند و در ۱۱ آوریل در بندر نیویورک پیاده شدند و مدت هشت ماه در سرزمین گسترده‌ی امریکا از کرانه تا کرانه به سفر پرداختند.

سفر امریکا

به نوشته‌ی محمود زرقانی، به محض ایستادن کشتی، چند نفر از روزنامه‌نویسان دور ایشان را گرفتند و از مقصد ایشان از سفر به امریکا پرسیدند که در جواب فرمودند که مقصدشان صلح عمومی و وحدت عالم انسانی است و حال برای ملاقات طالبان صلح به امریکا آمده‌اند. به این سبب روزنامه‌ها در مقالات خود، همه جا از حضرت عبدالبهاء به عنوان پیغمبر شرق و نبی صلح یاد می‌کردند. این بیان حضرت عبدالبهاء در پاسخ به روزنامه‌نگاران به روشنی نشان می‌دهد که هدف اصلی

۱. مأخذ فوق.

ایشان از این سفرها در کنار اعلان آئین بهائی، اشاعه‌ی صلح عمومی و وحدت عالم انسانی بود.

خبرنگار یکی از روزنامه‌ها، داستان ورود حضرت عبدالبهاء به نیویورک را به تفصیل نوشته و از آن حضرت به عنوان: «حکیم سرزمین شرق» یاد کرده است. به قرار نوشته‌ی او، نخستین سخنان حضرت عبدالبهاء در حین ورود درباره‌ی روزنامه‌ها بود. ایشان بیانی به این مضمون فرمودند:

مسئله‌ی روزنامه‌ها موضوعی عجیب و امری عظیم است. صفحات روزنامه‌ها در حقیقت آینده‌ی جهان هستند و اعمال و رفتار ملت‌های مختلف را نشان می‌دهند... ولی وظیفه‌ی ناشرین روزنامه‌ها این است که خود را از تعصب، خودخواهی و نفس‌پرستی پاکیزه و مقدس کنند و به زیور عدل و انصاف آراسته سازند.^۱

نخستین سخنرانی حضرت عبدالبهاء در نیویورک در ۱۴ آوریل در یک کلیسای مسیحی بود. ایشان در این خطابه یادآور شدند که صلح بین‌المللی که مقصد همه‌ی پیامبران الهی بوده، تنها با وسایل مادی و تدبیرهای سیاسی و اجتماعی امکان‌پذیر نیست و به نیروی روحانی و تأییدات روح‌القدس قابل حصول است و اضافه کردند که برای استقرار صلح جهانی، تمدن مادی و تمدن روحانی هر دو لازم است. کلیسا پر از جمعیت بود و در موقع خروج حضرت عبدالبهاء، همه در ابراز تشکر و ادای احترام بر یکدیگر پیشی می‌جستند.^۲

حضرت عبدالبهاء در نیویورک در مجمعی که قریب چهارصد نفر از فقرا شرکت داشتند، حضور یافتند و ضمن بیانات خود گفتند:

من امشب بسیار خوشحالم چه که اینجا آمده‌ام تا دوستان خود را ببینم. من شما را از

1 -Star of the West, 28April 1912, p.3.

2 -Balyuzi: Abdul-Baha, p.174.

خودیشان خود می‌شمارم... حضرت مسیح هم فقیر بود و نخستین کسانی که هم به او ایمان

آوردند، از فقرا بودند... من از شما خواهش می‌کنم، مرا به عنوان خادم خود قبول کنید...

در پایان این جلسه حضرت عبدالبهاء در جلوی در ورودی سالن ایستادند، دست همه‌ی

آن چهارصد نفر را فشردند و هم‌چنان که رسم ایشان در عکا بود، یک یا دو سکه در دست هریک

از آن فقیران گذاشتند.^۱

حضرت عبدالبهاء در واشنگتن هم در مجامع مختلف شرکت و سخنرانی نمودند. از جمله:

در انجمن ارتباط شرق و غرب درباره‌ی ارتباط شرق و غرب و اتحاد امم، در کلیسای سیاهان و

دانشگاه هوارد در الفت و اتحاد سیاه و سفید و در محفل خانم‌ها درباره‌ی تعلیم و ترقی زنان

صحبت کردند که در هر موردی با ستایش و احترام حاضرین استقبال شد. آن حضرت به دعوت

هیئت علمیه در مجمع آنها که در منزل مستر گراهام بل، مخترع مشهور تلفن تشکیل شده بود،

شرکت نمودند و با ایشان و خانم و دخترشان ملاقات نمودند.^۲

حضرت عبدالبهاء در یکی از جلسات عمومی که در واشنگتن تشکیل شد، در برابر جمعیت

زیاد حاضرین به سانحه‌ی اسفناک غرق شدن کشتی تیتانیک اشاره کردند و گفتند:

در چند روز گذشته واقعه‌ی وحشتناکی روی داد که روح و قلب هر انسانی را غرق

حزن و اندوه نمود. در این حادثه بسیاری از هم‌نوعان ما در دریا غرق شدند. من از

این واقعه بسیار متأثرم. بعضی از نفوسی که غرق شدند در کشتی سدریک تا ناپل با

۱. Balyuzi: Abdul-Baha, p.177.

۲. زرقانی، بدایع الآثار، ج. ۱، ص ۳۹-۵۰.

ما همسفر بودند. وقتی من به آنها فکر می‌کنم، واقعاً بسیار محزون می‌شوم.^۱

در شیکاگو هم روزنامه‌نویس‌ها به ملاقات حضرت عبدالبهاء رفتند و از تعالیم بهائی سؤال می‌کردند و ایشان جواب می‌دادند. زرقانی یکی از این خطابات را ضمن یادداشت‌های روزانه‌ی خود آورده است که حضرت عبدالبهاء در آن، بیانات مفصلی درباره‌ی شدت تعصبات نژادی در امریکا ایراد و لزوم وحدت بین سیاهان و سفیدان را تأکید نمودند.^۲

خاطره‌ی دیگری از شیکاگو، تشریف اعضای انجمن هندوستانی‌های آن شهر به حضور و دعوت ایشان به هندوستان بود. زرقانی ترجمه‌ی نامه‌ی تقدیمی آنها را در یادداشت‌های خود آورده که خلاصه و مضمون آن این است: نزول قدوم مبارک شما را به این اقلیم تهنیت و تبریک می‌گوییم... ما که اهالی هندوستانیم، می‌دانیم که منافع زیاد از مسافرت آن حضرت به وطن ما عاید خواهد شد.^۳

سخنرانی حضرت عبدالبهاء در هتل پلازای شیکاگو شایسته‌ی توجه است. ایشان در آن مجمع با اشاره به اهمیت مشورت، از بازدید خود از مجلس سنای فرانسه یاد کردند و از آن اظهار تأسف نمودند و گفتند:

هدف مشورت پارلمانی باید رسیدن به حقیقت مسائل طرح‌شده باشد، نه زمینه‌سازی برای ابراز مخالفت و اظهار نظریات شخصی... در جلسه‌ی پارلمان فرانسه، مجادله

1 . Balyuzi: Abdul-Baha, p.180.

۲ . زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۱، ص ۶۱.

۳ . مأخذ فوق.

و مباحثه و سخنان بیهوده فراوان بود و حتی در یک مورد به برخوردهای بدنی بین دو

تن از اعضا منتهی شد. در حقیقت این جریان یک نمایش خنده‌دار بود، نه مشورت.^۱

بالیوزی در کتاب خود از ۲۳ ماه مه آن سال که مصادف با سالگرد اظهار امر حضرت باب

و تولد حضرت عبدالبهاء بود، یاد می‌کند. گرچه ایشان بارها تأکید کرده بودند که مراسم این روز

صرفاً می‌بایستی به حضرت باب تخصیص داده شود، ولی بهائیان محل، در آن روز مراسم دو

جانبه‌ای در کمریج ترتیب داده بودند. حضرت عبدالبهاء درباره‌ی حضرت باب و فدارکاری عظیم

آن حضرت صحبت کردند. بعد دوستان آنجا کیک تولدی که ۶۸ شمع بر رویش بود، بر سر میز

آوردند. حضرت عبدالبهاء که نمی‌خواستند، دوستانی را که این کیک را با خلوص و محبت هدیه

می‌کردند، مأیوس کنند، یکی از شمع‌ها را با دست خویش روشن نمودند و بقیه‌ی آنها را هریک از

حاضرین روشن کردند. معلوم است که بهائیان حاضر از این که می‌توانستند، هریک سهم کوچکی

از آن شیرینی را داشته باشند، تا چه اندازه غرق سرور و شادمانی بودند.^۲

در بروکلین، در یکی از کلیساهای مسیحی، پس از صحبت درباره‌ی وحدت ادیان و لزوم

جست‌وجوی شخصی حقیقت، به بیان حقانیت رسالت حضرت رسول اکرم پرداختند. آیات قرآنی

را که در عظمت مقام حضرت مسیح در آن کتاب مقدس نازل شده، برشمردند و نتیجه گرفتند که

تعصب و تقلید و نادانی و سوء تفاهم سبب جنگ و دشمنی بین مسیحیان و مسلمانان شده است.^۳

1 .Balyuzi: Abdul-Baha, p.187.

2 .Balyuzi: Abdul-Baha, p.199.

3 . Balyuzi: Abdul-Baha, p.217. .

سفر حضرت عبدالبهاء به شیکاگو با زمانی مقارن شد که بهائیان امریکا زمینی برای بنای معبد بهائی خریدار بودند. آن حضرت به آنجا رفتند و ضمن مراسم باشکوهی سنگ بنای آن را به دست خود گذاشتند. این معبد که امروز به نام مشرق‌الاذکار قاره‌ی امریکای شمالی شناخته می‌شود و نخستین معبد بهائی در جهان غرب به شمار می‌رود، با این خاطره‌ی تاریخی، مخلد و جاودان است. یکی از پیش‌آمدهای گفتنی سفر حضرت عبدالبهاء در امریکا مهمانی باشکوهی بود که به افتخار ایشان در کنسولگری ایران در نیوجرسی داده شد. در این مهمانی حضرت عبدالبهاء درباره‌ی الواح حضرت بهاء‌الله خطاب به رؤسا و پادشاهان جهان در آن زمان از جمله سلطان ایران صحبت کردند و گفتند که چگونه حضرت بهاء‌الله او را به اجرای عدالت دلالت و به عواقب عدم توجه به آن، انداز فرمودند و او چون به این خطابات اعتنا نکرد، سلطنتش از بین رفت. ایشان هم‌چنین به عاقبت ناخوشایند سلطان عثمانی و از بین رفتن امپراطوری او و به آزادی خویش از زندان عثمانی اشاره نمودند.^۱

سفیر دولت ترکیه در امریکا، ضیاء پاشا، نیز ضیافت شام باشکوهی در واشنگتن به افتخار حضرت عبدالبهاء ترتیب داد. جناب سفیر پس از بیانات آن حضرت، خطابه‌ای که در تمجید مبارک به ترکی نوشته بود، به ایشان تقدیم کرد که در آن، به حضرت عبدالبهاء به عنوان «فرید عصر و زمان که برای انتشار جلال و کمال خود در میان ما، آمده‌اند»، اشاره نموده بود.^۲

باید به یاد داشت که این مهمانی‌ها به نشانه‌ی تجلیل و تکریم از حضرت عبدالبهاء به

1 Star of the West, 27. September 1912, p.8. .

2 -Balyuzi: Abdul-Baha, p.183.

وسیله‌ی نمایندگان رسمی دو کشوری ترتیب داده شده بود که دو سلطان ظالم و مستبد آنها مسئول تبعید حضرت بهاء‌الله و زندانی شدن حضرت عبدالبهاء و اذیت و آزار بهائیان بوده‌اند و نیز شایسته توجه است که چگونه حضرت عبدالبهاء در مهمانی سفارت ایران به صراحت تمام درباره‌ی خطابات و انذارات پدر بزرگوارشان، حضرت بهاء‌الله به آن دو سلطان مقتدر سخن گفتند.

در سفر کانادا که در ۳۰ اوت آغاز شد، حضرت عبدالبهاء سخنرانی‌های متعددی در مونترآل در منزل مستر و مسس ماکسول و در مجامع مختلف دیگر نمودند. از جمله روز بعد از ورود، در کلیسای موحدین پس از استقبال شایسته که از طرف کشیش کلیسا به عمل آمد، نطق مفصلی درباره‌ی وحدت اساس ادیان و لزوم ترک تعصبات و بعضی دیگر از تعالیم بهائی ایراد کردند که سبب سرور و هیجان عمومی شد. شب دیگر در کلیسای متودیست خطابه‌ای درباره‌ی عدم انقطاع (ناگسسته‌بودن) فیوضات الهیه ایراد کردند و در منزل ماکسول‌ها هم در حضور جمعی از پروفیسورها و کشیش‌ها و نویسندگان روزنامه‌ها در خصوص لزوم توأم بودن مدنیت جسمانی و مدنیت الهی صحبت نمودند.

حضرت عبدالبهاء در بازگشت به امریکا از سانفرانسیسکو دیدن نمودند. از جمله محافل که در این شهر تشکیل شد، مجمع مهمی در کلوب ژاپنی‌ها بود که در آن حضرت عبدالبهاء درباره‌ی مضرات تعصبات و اثبات نبوت انبیا صحبت کردند و بیانات ایشان از فارسی به انگلیسی و بعد از انگلیسی به ژاپونی ترجمه می‌شد.

حضرت عبدالبهاء در یکی از سخنرانی‌های پایانی خود در امریکا در جواب مدیر یکی از روزنامه‌ها که درخواست پیامی خطاب به عالم انسانی از آن حضرت کرده بود، بیاناتی درباره‌ی تجدد ادیان نمودند و در خاتمه افزودند:

...ای اهل عالم بیدار شوید! بیدار! ای احزاب و امم هشیار گردید! هشیار! بنیان نزاع و جدال

را براندازید. از تقلید و تعصب که سبب درندگی است، بگذرید تا به حقیقت پی برید...^۱

حضرت عبدالبهاء پس از سیروسفر در ۳۸ شهر از شهرهای امریکا و طی مسافتی بیش از

پنج هزار میل و صحبت در مجامع مختلفه، در ۵ دسامبر با کشتی سلطیک امریکا را به قصد اروپا

ترک کردند. در نیویورک درحالی که به کشتی درآمده بودند، به عنوان تودیع در عرشه‌ی کشتی

بیاناتی ایراد نمودند و دوستانی را که به مشایعت آمده بودند، بار دیگر به وحدت و یگانگی و محبت

و مهربانی با جمیع بشر دعوت کردند و اضافه نمودند:

این روز آخر و ملاقات آخری است... این آخرین وصیت من به شماست... با جمیع

خلق یگانه باشید. جمیع را خویشان خود شمردید... شماها باید همت را بلند نمایید،

به دل و جان بکوشید، بلکه نورانیت صلح عمومی بدرخشد، این ظلمت بیگانگی زائل

گردد، جمیع بشر یک خاندان شوند...^۲

سفر دوم اروپا

حضرت عبدالبهاء پس از ترک امریکا در ۱۳ دسامبر ۱۹۱۲ در لیورپول انگلستان از کشتی

پیاده شدند و مورد استقبال جمعی از دوستان و روزنامه‌نگاران قرار گرفتند.

در لیورپول حضرت عبدالبهاء به دعوت رئیس تیاسف‌ها در انجمن آنها شرکت کردند. شب دیگر

به دعوت کشیش کلیسای پیمبرک به آن کلیسا رفتند و در هر دو دریا‌هی تعالیم بهائی سخن گفتند.

۱. زرقانی: بدایع الآثار ج. ۱، ص ۳۵۱.

۲. مأخذ فوق، ص ۴۱۲-۴۱۴.

ایشان پس از اقامت کوتاه در آن شهر به لندن عزیمت نمودند. در بدو ورود در لندن در مجمعی که برای تبریک ورود آن حضرت ترتیب داده شده بود، درباره‌ی سفر خود در امریکا بیاناتی ایراد کردند.

حضرت عبدالبهاء در سفر دوم خود به لندن از صبح تا شام مشغول ملاقات افراد بودند. در منزل مبارک درباره‌ی فنای مادیات و بقای روحانیات و در انجمن حقوق بانوان در خصوص ترقی نسوان صحبت کردند. جلسه‌ی بزرگی هم در هتل وست مینستر تشکیل شد که در آن درباره‌ی تعالیم بهائی سخنرانی نمودند.

حضرت عبدالبهاء در این سفر از پروفیسور چینی که از فلاسفه و نویسندگان مشهور انگلستان و در بستر بیماری بود، دیدن کردند. این شخص در اثر خواندن روزنامه‌ها با امر بهائی آشنا شده و ایمان آورده بود و پس از ورود حضرت عبدالبهاء به لندن، ایشان را برای سخنرانی در دانشگاه اکسفورد دعوت نمود. حضرت عبدالبهاء با قبول دعوت در آن دانشگاه حضور یافتند و خطابه‌ی مفصلی درباره‌ی مقام و منزلت علم و تعالیم آئین بهائی القا نمودند. ایشان در ایام اقامت در لندن سفری هم به اکسفورد، ادینبورگ و بریستول نمودند.

مقصد بعدی حضرت عبدالبهاء در اروپا، پاریس بود. آن حضرت در پاریس چه در محل اقامت خود و چه در مجامع عمومی، مورد استقبال عده‌ی کثیری از مردم قرار گرفتند و صحبت‌های ایشان به‌طور کلی در حول مقام انبیای الهی، صلح عمومی، اتحاد و یگانگی و دیگر تعالیم بهائی دور می‌زد.

به‌طوری که از یادداشت‌های محمود زرقانی برمی‌آید، در پاریس بسیاری از شرقیان و ایرانیان و دانشجویان ایرانی ساکن آن شهر در محافل منعقد شده حاضر می‌شدند و بیانات حضرت عبدالبهاء

در این محافل بیشتر درباره‌ی ایران و ایرانیان دور می‌زد. در یک مقام ضمن صحبت در وقایع تاریخی ایران و عظمت گذشته و با اشاره به آئین بهائی اظهار کردند که:

اگر این امر در میان هریک از ملل و ممالک غرب ظاهر شده بود، آن ملت بر عالمیان افتخار می‌نمودند.^۱

در یک مورد در برابر دانشجویان ایرانی مقیم پاریس سفارش‌هایی درباره‌ی تحصیلات آنان نمودند و آنان را به تحصیل علومی که مفید به حال ایران باشد، مانند فلاح و صنعت و تجارت تشویق کردند و اظهار امیدواری نمودند که شاید به تأییدات الهیه، تلافی مافات شود و عزت قدیمه جلوه نماید.

در نوروز آن سال که حضرت عبدالبهاء در پاریس بودند، جشن مفصلی در حضور ایشان ترتیب داده شده بود که بیانات مسرت‌بخشی درباره‌ی عید نوروز فیروز نمودند و یادآور شدند که چگونه در زمان‌های قدیم در این روز، ایرانیان جشن عظیم داشتند. ایشان بعد از ظهر عید هم در جشن نوروزی سفارت یاران شرکت کردند و سخنرانی مؤثری درباره‌ی عید نوروز نمودند که سبب تشکر و امتنان عموم شد.

حضرت عبدالبهاء در پاریس در مجمع اسپرانتیست‌ها هم شرکت کردند و با استقبال شایسته‌ی رئیس انجمن و شنوندگان روبه‌رو شدند. در انجمن تیا سوفی‌ها نیز پس از معرفی حضرت عبدالبهاء و امر بهائی از طرف رئیس انجمن، آن حضرت به سخن پرداختند که مسیو دریفوس ترجمه کرد.

۱. زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۲، ص ۱۰۲.

حضرت عبدالبهاء در پاریس با مشاهده‌ی گرفتاری اهل آن در مادیات، بسیار متأثر و نگران بودند و طلب تأیید برای آنها می‌نمودند و بیشتر صحبت‌هایشان هم در آنجا در مسائل روحانی بود در موردی در اثبات وجود خدا بیاناتی کردند که بسیاری از شنوندگان اظهار تنبّه و اطمینان نمودند. در جلسات دیگر هم سخنرانی‌های ایشان در حول مطالبی چون احتیاج به قوه‌ی قدسیه‌ی الهی و روابط رحمانی و انجذبات روحانی دور می‌زد.

حضرت عبدالبهاء در ۳۰ مارس به آلمان وارد شدند. نخستین شهری که در آلمان مورد بازدید ایشان قرار گرفت، اشتوتگارت بود. در آنجا روزها در منزل مسکونی و شب‌ها در مجامع عمومی، محافل سخنرانی برپا بود و بیانات ایشان اول از فارسی به انگلیسی و بعد از انگلیسی به آلمانی ترجمه می‌شد. در این شهر تیاسفی‌ها و اسپرانتیست‌ها بارها از ملاقات حضرت عبدالبهاء بهره‌مند شدند.

حضرت عبدالبهاء در بوداپست هم به دعوت انجمن تیاسفی‌ها به انجمن آنها رفتند و پس از معرفی شایسته‌ی که از طرف رئیس انجمن به عمل آمد، خطابه‌ی مفصلی درباره‌ی سطوع انوار مدنیت الهی از شرق به غرب، ایراد نمودند. در مجمع دیگر هم درباره‌ی ارتباط شرق و غرب سخن گفتند.

به‌طوری که از بررسی گزارش‌های سفر بوداپست برمی‌آید، بیشتر اوقات ایشان در آن شهر، به ملاقات تیاسفی‌ها و اسپرانتیست‌ها و جواب و سؤالات آنها گذشت، ولی در مجامع دیگر هم درباره‌ی تعالیم بهائی خطابات ایراد کردند. از جمله در مجلس باشکوهی که در تالار پارلمان سابق شهر تشکیل شد، در حضور اعیان شهر درباره‌ی وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و اتحاد شرق و غرب سخنرانی نمودند.

در اطریش، شهر وین مورد بازدید حضرت عبدالبهاء قرار گرفت. ایشان در آن شهر به دیدن سفیر عثمانی که ابراز علاقه به ملاقات ایشان نموده بود، رفتند. به نوشته‌ی زرقانی، این شخص گرچه مسلمان متعصبی بود از استماع بیانات آن حضرت در خصوص سفر امریکا اظهار تشکر کرد و از شنیدن داستان شداید ایامِ اخیرِ عکا بسیار متأثر شد و به اصرار، ایشان را برای نهار نگه داشت.

در وین هم حضرت عبدالبهاء بارها با اعضای انجمن تیاوسی‌ها ملاقات کردند و در یک مورد درباره‌ی برتری دیانت بر طبیعت و مقایسه‌ی مقام فلاسفه مادی و پیامبران الهی صحبت نمودند. در جلسه‌ی دیگری بعضی از ایرانی‌ها به ملاقات حضرت عبدالبهاء آمدند و ایشان در برابر آنان به غفلت ایرانیان از شناسایی امر بهائی اشاره کردند.

حضرت عبدالبهاء پس از وین به اشتوتگارت بازگشتند و پس از اقامت کوتاه در آن شهر به پاریس رفتند. به طوری که از یادداشت‌های زرقانی برمی‌آید، اوقات حضرت عبدالبهاء در این سفرِ آخر به پاریس، بیشتر به صحبت با شرقیان، به‌ویژه ایرانیان مقیم آن شهر مصروف بود. در یک مورد خود آن حضرت فرمودند:

پاریس چندان استعدادی ندارد. لهذا در آنجا باید به شرقی‌ها پرداخت.^۱

بازگشت به مصر

حضرت عبدالبهاء در ۱۳ ژوئن ۱۹۱۳ پاریس را به قصد مصر ترک کردند. در ۱۷ ماه در پرت سعید قدم در اقلیم مصر نهادند و پس از تقریباً شش ماه اقامت در مصر، به حیفا حرکت و در ۱۰ دسمبر به حیفا وارد شدند و بدین ترتیب سفر سه ساله‌ی آن حضرت در اقلیم مصر و دو

۱. مأخذ فوق، ص ۳۲۳.

قاره ی اروپا و امریکا به پایان رسید.

رئوس مطالبی که حضرت عبدالبهاء در سفرهای غرب در مجامع مختلفه

بیان کردند

حضرت عبدالبهاء در این سفرها در انجمن‌ها، دانشگاه‌ها و معابد و کلیساها و حتی هنگام سفر در کشتی، به مقتضای زمان و مکان سخنرانی‌های مفصل نمودند. آن حضرت در این مجالس، مسائل بسیار گسترده‌ای مطرح نمودند و ضمن اعلام پیام وحدت‌بخش پدر بزرگوار، با توجه به مشرب و مرام حاضرین، در مسائل گوناگون روحانی و جهانی بیاناتی ایراد کردند.

ذکر رئوس مطالب بیان‌شده در این انجمن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد، ولی به‌طور کلی می‌توان گفت که تأکید آن حضرت در تمام سخنرانی‌ها مسئله‌ی صلح جهان و وحدت عالم انسان بود. سخنرانی‌های حضرت عبدالبهاء را شاید بتوان در کنار این مطلب اساسی، این چنین دسته‌بندی نمود:

۱. مواضع روحانی مانند اثبات وجود خداوند، مقام انبیای الهی
۲. تعالیم بهائی چون وحدت اساس ادیان، صلح عمومی، برابری حقوق زنان و مردان و تعلیم و ترتیب کودکان.
۳. اثبات شریعت حضرت رسول اکرم در کلیساهای مسیحیان و اثبات حقانیت حضرت مسیح در کنائس یهودیان.
۴. مسائل فلسفی، به ویژه در ملاقات‌هایی با اعضای انجمن‌های تیا سوفی‌ها از قبیل برتری انسان بر طبیعت و لزوم توأم بودن مدنیت مادی و معنوی.

۵. درباره‌ی اوضاع ایران و لزوم بذل همت در بازگرداندن عزت گذشته‌ی آن و اشاعه‌ی فرهنگ ایران.

۶. پیش‌بینی انقلابات آینده‌ی جهان.

۷. در اهمیت زبان بین‌المللی، مخصوصاً در مجامع اسپرانتیست‌ها.

۸. در بیان اهمیت و نتایج سفر امریکا در مجامعی که در اروپا تشکیل شد.

به‌طور کلی یک نگاه به سخنرانی‌های حضرت عبدالبهاء در سفرهای غرب نشان می‌دهد که تکیه‌ی آن حضرت در مجامع اروپا بیشتر درباره‌ی لزوم توأم‌بودن مدنیت مادی و معنوی و در امریکا بیشتر در ترک تعصبات و اتحاد بین سیاه و سفید بوده است.

سخنرانی‌های حضرت عبدالبهاء در اروپا و امریکا به زبان فارسی انجام می‌گرفت و توسط مترجمین برگزیده به زبان‌های محلی ترجمه می‌شد. خوشبختانه شرح تفصیلی تمام این بیانات به وسیله‌ی تعدادی از بهائیان ایرانی و انگلیسی‌زبان به زبان‌های فارسی و انگلیسی یادداشت و گردآوری شده و بعداً در این دو زبان طبع و انتشار یافته و به تدریج به زبان‌های دیگر ترجمه گردیده است. متون فارسی این سخنرانی‌ها هم در مجموعه‌ی خطابات حضرت عبدالبهاء در سه جلد منتشر شده و در دسترس محققین و علاقه‌مندان قرار دارد.

محمود زرقانی، منشی حضرت عبدالبهاء نیز که در همه‌ی این سفرها همراه آن حضرت بوده، یادداشت‌های روزنگاری تهیه کرده که در دو جلد با عنوان «بدایع الآثار» منتشر گردیده است. این اثر گرانبها در سال‌های اخیر در یک جلد به زبان انگلیسی نیز ترجمه و با عنوان Mahmud's Diary انتشار یافته است.

شخصیت حضرت عبدالبهاء

جالب‌ترین نکته‌ای که از بررسی این سفرها به دست می‌آید، شخصیت نافذ و قدرت بیان و روش و رفتار حضرت عبدالبهاء بوده که در طی این سفرها توجه خاص و عام را به خود جلب می‌کرده است.

گرچه حضرت عبدالبهاء لباس شرقیان داشتند و به ظاهر آشنایی با فرهنگ غربیان نداشتند و به زبان فارسی صحبت می‌کردند، با وجود اینها، در همه جا با استقبال حیرت بخش مردم از تمام طبقات اجتماع، کشیش‌های عالی‌رتبه کلیساها، رؤسای به نام دانشگاه‌ها، نویسندگان کنجکاو روزنامه‌ها، سیاستمداران، فیلسوفان و مردم عادی کوچه و بازار مواجه می‌شدند. شخصیت جذاب‌شان، مردان و زنان و خرد و کلان را تحت تأثیر قرار می‌داد، قدرت بیان‌شان همه را راضی و قانع می‌ساخت و روش و سلوک‌شان همه را مسرور می‌نمود.

در حقیقت علاوه بر تأثیراتی که سخنان حضرت عبدالبهاء در مجامع گوناگون در افکار حاضرین می‌گذاشت، شخصیت و روش و رفتار آن حضرت نیز خود جالب انظار همگان بود. نظر کوتاهی به گزارش‌های روزنامه‌های آن زمان در اروپا و امریکا، نشان می‌دهد که سفرها و بیانات ایشان، چه شهرت گسترده‌ای در میان آنها یافته و شخصیت ایشان تا چه اندازه مورد تعظیم و تکریم قرار گرفته است. رؤسای کلیساها و مجامع مختلف در دعوت آن حضرت به مجامع خود بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و از تشریف‌فرمائی ایشان در جمع خود اظهار سرور و افتخار می‌نمودند.

حکمت و شخصیت، روش و سلوک و نطق و بیان مبارک در این مجامع خصوصی و عمومی چنان بود که هر شخصی را راضی و قانع می‌ساخت و آنها را منقلب و منجذب می‌نمود.

از جمله‌ی این موارد، سخنرانی‌هایی بود که آن حضرت با اقتدار بیان و قوت برهان در اثبات حقانیت دیانت مسیح در معابد یهودیان و حقانیت اسلام در کنائس مسیحیان ایراد نمودند. در یک مورد حضرت عبدالبهاء خود به این حقیقت چنین اشاره کردند:

ببینید، ما چگونه در کنائس یهود و نصاری اثبات حقیقت اسلام نمودیم، باوجود این مسلمین چه افتراها زدند، چه چیزها گفتند که بهائیان دشمن دولت و ملت‌اند چنین و چنانند و حال آن که اگر ما مداخله در فساد داشتیم، چه بهانه و وقتی بهتر ازین بود؟^۱ برتر از همه‌ی این مراتب، محبت و عطوفتی بود که آن حضرت به کمال صمیمیت و خلوص نیت نسبت به همه از بیگانه و آشنا ابراز می‌داشت و این اظهار عنایت محدود به زمان و مکان خاصی نبود. محبتی بود بی‌قید و شرط که همه مشمول آن می‌شدند.

حضرت عبدالبهاء با وجود مقام شامخی که در نزد آشنا و بیگانه داشتند و با وجود رسالت بزرگی که بر دوش گرفته بودند، روش و سلوکشان نوعی ساده و بی‌تکلف بود که همه در برابر آن حضرت احساس راحتی می‌نمودند از جمله شبی در نیویورک دوستان را به شام دعوت کردند و به نوشته‌ی زرقانی، با دست خود برای آنها خوراک پختند.

زرقانی در جای دیگر می‌نویسد که روزی در سفر امریکا با بعضی همراهان برای خرید لوازم آشپزی به بازار رفتند... در این سفر اغلب اوقات چنین بود. مخصوصاً وقتی که مهمان مخصوصی داشتند، خود به تهیه‌ی خوراک می‌پرداختند.

۱. مأخذ فوق، ص ۱۱۵.

حضرت عبدالبهاء در این سفرها- به همان روشی که در حضر داشت - از حال فقیران و بیماران هرگز غافل نبود و با وجود وقت کم که داشت، از ملاقات فقیران و عیادت و دلجویی از بیماران خودداری نمی نمود.

بیان لطیفه‌های زیبا و مزاح آمیز و شادکردن اطرافیان که یکی از خصوصیات بارز و جزیی از شخصیت محبوب ایشان شمرده می شد، در سفر هم از آن حضرت مشهود بود. در مواقع بسیاری در اروپا و امریکا به مقتضای زمان و مکان با بیانات و لطیفه‌های دلنشین، شنوندگان خود را شاد و مسرور می ساختند.

از جمله در ایام اقامت در لندن، شبی در مهمانی خانم لیدی بلامفیلد در سر میز شام فرمودند:

من گرسنه نیستم، اما سر میز می نشینم، محض خانم لیدی بلامفیلد که اصرار دارد، انسان را مجبور می کند. دو پادشاه مستنبد شرق بر من تحکم و غلبه نتوانستند، اما خانم‌های امریکا و اروپا، چون آزادند، بر من تحکم می نمایند.^۱

در نیویورک شخص جوانی که از قوانین مالیات شکایت داشت، از حضرت عبدالبهاء سؤال کرد:

من چه پیامی می توانم از شما به دوستان خود ببرم؟ ایشان خنده‌ی مسرت بخشی کردند و گفتند: "به آنها بگویید به ملکوت الهی بیایند، در آنجا زمین فراوان است و مالیات بر زمین هم وجود ندارد."^۲

۱ . مأخذ فوق، ص ۴۰.

2 .Vignettes from the Life of Abdul-Baha, p.155.

نویسندگان و پژوهشگران بهائی مطالب زیادی درباره‌ی تأثیر شخصیت نافذ حضرت عبدالبهاء در غرب گفته و نوشته‌اند که نقل همه‌ی آنها در این مقاله نمی‌گنجد. شاید اشاره به گفته‌های دو تن از محققین معاصر به عنوان نمونه کفایت نماید. دکتر فیروز کاظم‌زاده، استاد بازنشسته‌ی دانشگاه ییل امریکا، می‌گوید:

این که حضرت عبدالبهاء به راحتی می‌توانست در گفتمان‌هایی خارج از حیطه‌ی تجربه‌ی اهالی خاورمیانه نیز مشارکت کند، شگفت‌انگیز است.^۱

کنت ای باورز منشی فعلی محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده‌ی امریکا می‌گوید:

او [حضرت عبدالبهاء] در کمال راحتی در فرهنگ‌هایی که کاملاً با آنها بیگانه بود، جا می‌افتاد. فکر می‌کنم، یکی از چیزهایی که باید درباره‌ی ایشان به یاد داشته باشیم – که گاهی به عنوان بخشی از خصوصیات یک شخص "روحانی" فراموش می‌شود.. این است که او فردی بسیار شوخ و جذاب بود.

آقای باورز در جای دیگر می‌گوید:

آنچه تکان‌دهنده است آن که حضرت عبدالبهاء در عین تحسین فراوان متفکران پیشرو، در ارزیابی نارسایی‌های آنان در تحقق آرمان‌هایشان بسیار روشن و صریح بود. او مردم را برای فرارفتن از محدوده‌ی درک خودشان از حقیقت و رسیدن به سطح بالاتری از معرفت، اعم از روحانی و اجتماعی به چالش می‌خواند.^۲

۱. اطلاعاتی جامع‌ی جهانی بهائی، در مجله‌ی پیام بهائی، شماره‌ی ۳۷۱، ص ۱۲.

۲. مأخذ فوق، ص ۱۳.

تجلیلی که رؤسای کلیساها در معرفی حضرت عبدالبهاء به شنوندگان خود نمودند و مقالات بسیاری که روزنامه‌های وقت در عظمت مقام ایشان و اهمیت تعالیم بهائی نگاشتند، از پیش به بعضی از آنها در این مقاله اشاره شد. در اینجا هم چند مورد از این شواهد نقل می‌شود. باشد که شمه‌ای از سر دلبران در حدیث دیگران هم گفته آید.

یکی از نویسندگان که آثار و وقایع سفر حضرت عبدالبهاء را در امریکا مورد بررسی قرار داده، عبارتی به این مضمون نوشته است:

در ورای کلماتی که از زبان حضرت عبدالبهاء جاری می‌شد، حقیقت غیرقابل توصیفی در شخصیت آن حضرت وجود داشت که همه‌ی کسانی را که به محضرشان می‌رسیدند، تحت تأثیر عمیق قرار می‌داد. جبین گشاده، چشم‌های نافذ، لحن شیرین و مؤثر، خضوع و خشوع، رأفت و مهربانی و از همه بالاتر جلال و عظمت آمیخته با لطافت و مهربانی که از یک سو ایشان را از دیگران ممتاز می‌نمود و از سوی دیگر به نفوس افتاده و حقیر نزدیک می‌ساخت، این صفات و کمالات و فضائل بی‌شمار دیگر که غیرقابل توصیف‌اند، در قلوب دوستانش خاطرات فراموش‌نشدنی و بس گرانبها به یادگار گذاشته است.^۱

در یکی از جلسات نیویورک مستر فردیک لینچ که مؤلف کتاب «صلح بین ملل» و از اعضای فعال انجمن صلح بود، گفت:

من خوشامد می‌گویم این شخص عزیز را که حضورشان سبب انجذاب قلوب اهالی

امریک شده، چه ملهم به نفثات روح الهی هستند و روح ایشان بسیط و غیرمحدود و جاذبِ نفوس است.^۱

در همان جلسه یک حاخام موسوم به سیلورمن گفت:

این شخص جلیل با قلب سلیم و روح لطیف قلوب اهالی امریک را جذب کرده و جمیع را واله و شیدای خود فرموده و تعلیمات و محبت او در دل‌ها به شدت نافذ و مؤثر.^۲

پرفسور چینی که از پیش ذکرش گذشت، در یکی از نوشته‌های خود که در روزنامه‌ی کریشن کامن ولت در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۳ درج شده، از آن حضرت چنین یاد می‌کنند:

حضرت عبدالبهاء رئیس امر بهائی، در میان ما سفری نموده و ما را بر خطایا و تقالیدی که سایر ادیان را غرق کرده، آگاه فرموده‌اند... می‌توان گفت، حضرت بهاء‌الله والدشان، خیمه‌ی امر عظیمی را بلند نموده و تعالیمی مخصوص به جهت این قرن مبین تأسیس فرموده‌اند.^۳

۱. زرقانی: بدایع الآثار، ج. ۱، ص ۱۰۸.

۲. مأخذ فوق، ص ۱۰۹.

۳. مأخذ فوق، ج. ۲، ص ۵۳.

اهمیت سفرهای حضرت عبدالبهاء

سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب در تاریخ ادیان بی سابقه و نظیر است. هرگز در تاریخ ادیان دیده نشده که رهبر یک دیانت جهانی از شرق عزم غرب نماید و در مجامع عمومی اهل جهان غرب را از خاص و عام مورد خطاب عمومی قرار دهد.

بسیار بوده‌اند از بزرگان زمان که برای پیشبرد مقاصد مختلف گوشه‌های جهان را درنوردیده. به طوری که نوشته‌اند، مارکوپولو که در طول جاده‌ی ابریشم تا سرزمین چینه پیش رفت، تاجرپیشه بود. کریستف کلمب هم که کاشف قاره‌ی امریکا شناخته می‌شد، به خاطر دست‌یافتن به سرزمین‌های جدید، به سفرهای طولانی پرداخت.

در زمان ما هم بسیارند زمامداران و سیاستمداران جهان که با تحمیل مبالغ گزافی به بودجه مالی کشورشان، برای گفت‌وگوهای سیاسی و پیشبرد مصالح و برنامه‌های ملی خود به کشورهای دور و نزدیک سفر می‌کنند. گردانندگان مؤسسات تجاری به قصد بازاریابی و فروش کالاهای خود از این سو به آن سو می‌شتابند.

صاحبان افکار فلسفی و اجتماعی برای انتشار افکار خود رنج سفر را بر خود هموار می‌سازند. گروه‌های هندی را هم می‌توان ذکر کرد که برای تبلیغ افکار فلسفی و اجتماعی خود به دور دنیا سفر می‌کنند. به این گروه‌ها تعداد بی‌شماری از مردم عادی را که صرفاً به خاطر سیر و سیاحت و گذراندن تعطیلات سالیانه سفر می‌کنند، می‌توان افزود.

ولی در عالم روحانیت و دیانت نظیر سفرهای حضرت عبدالبهاء کم‌تر دیده شده و می‌شود. پاپ رهبر کاتولیک‌های جهان هر از چندی سفرهایی به کشورهای مختلف می‌کند. ولی اهمیت

سفرهای حضرت عبدالبهاء در این است که هدف آن، فارغ از مقاصد فوق و تنها برای بسط تعالیم الهی و اشاعه‌ی اصول معنوی و روحانی و از همه مهم‌تر ایجاد و وحدت و یگانگی و حسن تفاهم بین دول و ملل و ادیان و اجناس و نژادهای گوناگون بود. یک نگاه مختصر حتی زودگذر به رؤس سخنرانی‌هایی که حضرت عبدالبهاء در این سفرها نموده‌اند، شاهد گویایی بر این حقیقت است.

مطالعه‌ی یادداشت‌های روزانه که زرقانی نوشته، نشان می‌دهد که این سفرها در نهایت قناعت و دور از تکلفات و تجملات ظاهری انجام گرفته و مراتب استغنائی حضرت عبدالبهاء در این سفرها جالب انظار همگان بوده است. آن وجود مبارک از قبول هدایای یاران و اعانات دوستان که به طیب خاطر جهت هزینه‌های ایشان و راحتی آن حضرت تقدیم می‌کردند، امتناع می‌ورزیدند. توجه به راحت و آسایش شخصی خود نداشتند و تمام وقت و نیروی خود را صرف اشاعه و نشر تعالیم الهی می‌نمودند. گرچه در این سفرها برای نخستین بار با مناظر بدیع و زیبای‌های جهان غرب روبه‌رو می‌شدند و گرچه به مقتضای زمان و مکان زبان به ستایش آنها می‌گشودند، ولی هرگز وقت‌شان را به سیر و سیاحت نمی‌گذرانند و تمام توجه‌شان به اجرای هدف مقدسی بود که به خاطر آن، این سفرها را آغاز کرده بودند.

توجه به نکات فوق نشان می‌دهد که سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب با سفرهای دیگران تفاوت‌های بارز داشته است. تنها مورد مشابه آن، شاید سفرهای سنت پل باشد که به شهادت اطلاعیه‌ی جامعه‌ی جهانی بهائی: «نقش قابل ملاحظه‌ای در انتشار مسیحیت داشت.»^۱

۱. اطلاعیه‌ی جامعه‌ی جهانی بهائی، در مجله‌ی پیام بهائی، شماره‌ی ۳۷۱، ص ۱۸.

نتایج و آثار سفرهای حضرت عبدالبهاء در غرب

حضرت شوقی ربانی، ولی امر الهی و رهبر جامعه‌ی جهانی بهائی پس از درگذشت حضرت عبدالبهاء در اثر جاودانی «گاد پاسز بای» که از خود به یادگار گذاشته، درباره‌ی نتایج سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب، مطالبی به این مضمون نگاشته است:

سفر حضرت عبدالبهاء به غرب فصل درخشانی در تاریخ قرن اول بهائی گشوده و دوره‌ی جدیدی در گسترش و ترقی آئین الهی ایجاد کرده است... بر اثر این سفرها قوای نافذهای به وجود آمد که اکنون، هنوز پس از گذشت سالیان زیاد، تصور اهمیت و درک عظمت آن چنان که باید و شاید مقدور نیست.^۱

نتایج سفرهای حضرت عبدالبهاء را از دو جهت می‌توان مورد بررسی قرار داد: نتایج کلی که در افکار و اذهان جامعه‌ی عمومی غرب بر جای گذاشته و اثرات مستقیم که در انتشار آئین بهائی در سرزمین‌های غربی داشته است. حضرت ولی امرالله به نتایج این سفرها چنین اشاره کرده است: در این سفرها تخم استعدادهای غیرقابل تصور به دست حضرت عبدالبهاء در اراضی حاصل‌خیز عالم غرب افشانده شد...^۲

دکتر دیوید استار جردن دانشمند امریکایی و رئیس دانشگاه که عمیقاً تحت تأثیر حضرت عبدالبهاء قرار گرفته بود، اطمینان داده است که:

عبدالبهاء قطعاً شرق و غرب را متحد خواهد کرد، چون مسیر معنا را با گام‌های عمل می‌پیماید.^۳

1 .Go Passes By, p.294.

2 .God Passes By, p.294.

۳. اطلاعاتی جامع‌ی جهانی بهائی، در مجله‌ی پیام بهائی، شماره‌ی ۳۷۱، ص ۱۸.

آثار و نتایج سفرهای حضرت عبدالبهاء در گسترش آئین بهائی و تحکیم مبانی روحانی و مؤسسات اداری آن در عالم غرب را می‌توان با پژوهش در تاریخ امر در آن دوره و دوره‌های پس از آن جست‌وجو نمود. به گفته‌ی مؤثران مؤمن، پژوهشگر تاریخ ساکن انگلستان.

سفرهای عبدالبهاء نه فقط اسباب گسترش اعلان عمومی تعالیم بهائی شد. بلکه موجب تحکیم نفوذ این دین در فرهنگ‌های تازه نیز گردید.^۱

حضرت عبدالبهاء در یکی از سخنرانی‌های پایانی خود در امریکا چنین اظهار امیدواری نمودند:
ما آمدیم تخمی افشاندیم. امیدواریم پرتو آفتاب عنایت برویاند، باران رحمت ببارد، نسیم موهبت بوزد...^۲

هنوز شاید زود باشد که نتایج سفرهای حضرت عبدالبهاء در جهان غرب مورد ارزیابی قرار گیرد، ولی شواهد موجود نشان می‌دهند که بیانات الهی و انفاس رحمانی آن حضرت که در فضای سرزمین‌های غرب منتشر شده و قلوب شنوندگان را به هیجان آورده، بی‌نتیجه نبوده و اثرات کلی آنها دیر یا زود در عالم غرب به ظاهر نیز آشکار خواهد شد.

۱. مأخذ فوق.

۲. خطابات مبارکه در سفر امریکا، ص ۳۳۰.

کتاب‌شناسی

- بدایع الآثار، مجموعه‌ی یادداشت‌های روزانه از سفرهای حضرت عبدالبهاء به وسیله‌ی محمود زرقانی، جلد ۱.
- بدایع الآثار، مجموعه‌ی یادداشت‌های روزانه از سفرهای حضرت عبدالبهاء به وسیله‌ی محمود زرقانی، جلد ۲.
- خطابات مبارکه در سفر امریکا.
- اطلاعیه‌ی جامعه‌ی جهانی بهائی، از مجله‌ی پیام بهائی، شماره‌ی ۳۷۱.
- Star of the West، مجله‌ی بهائی که از مارس سال ۱۹۱۰ تا مارس سال ۱۹۲۴. به زبان انگلیسی در امریکا منتشر می‌شده، از ماه اوت ۱۹۱۰ بخش فارسی به آن افزوده شده است.
- مجله‌ی نجم باختر، بخش فارسی از Star of the West.
- Shoghi Effendi: God Passes By.
- Vignettes from the Life of Abdul-Baha.
- H. M. Balyuzi: Abdul-Baha.

بخش دوم

جلوه‌هایی از دانش و بینش حضرت عبدالبهاء

شناخت‌شناسی (علم المعرفة) از دیدگاه

حضرت عبدالبهاء

بهر روز ثابت

شناخت‌شناسی (علم المعرفة) از دیدگاه حضرت عبدالبهاء

بهر روز ثابت

مقدمه:

مطالعه و تحقیق در شناخت‌شناسی بهائی از دیدگاه حضرت عبدالبهاء بایستی در قالب بینش و جهان‌بینی کلی آئین بهائی و در زمینه‌ی تمامیت متون اصلی آن صورت گیرد. جمع‌آوری، طبقه‌بندی، تنظیم و ترتیب و ترجمه‌ی این آثار، در حال حاضر با دقت در جریان است. این جریان را بایستی به صورتی ارگانیک و در حال رشد در نظر گرفت. شناخت‌شناسی بهائی دارای کیفیتی ثابت و جامد نیست. در حال پویایی و تحرک مداوم است. مثل جنینی است که در عالم متولد شده و رشد آن از یک طرف به معنای رشد کیفیت و قوای درونی آن است و از طرف دیگر به معنای افزایش ارتباطات آن با محیط پیرامونش است.

دیانت تنها به آداب و رسوم و تشریفات مذهبی خلاصه نمی‌شود. با بررسی تاریخ تمدن، ملاحظه می‌شود که ادیان در ابتدای ظهور و مراحل نخستین خود شناخت و معرفت نویی را آورده‌اند که در بستر ارتباطات متقابل فرهنگی، رشد و نمو کرده و به احیای تمدن، مدد رسانده است. تفکر جدید از ادیان تراوش کرده و سپس با تفکرات علمی و فلسفی فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر در هم آمیخته تا سرانجام به صورت یک نظام فکری جدید ترتیب و تنظیم یافته است.

مثلاً وقتی به تاریخ اسلام توجه می‌کنیم، می‌بینیم که تفکرات، مطالعات و تعلیم و تربیت اسلامی در ابتدا حالت جنینی داشته و با گذشت زمان و بسط دادوستد فرهنگی تحول پیدا کرده است. به مرور از هسته‌ی ابتدایی خود خارج شده، و از علم و هنر و فلسفه‌ی پیرامونش تأثیر

پذیرفته و آنها را متأثر نیز ساخته است.

در مراحل اولیه تاریخش، اسلام فاقد تبیینات علمی و فلسفی بود و آموزش و فراگیری صرفاً بر حفظ قرآن و احادیث و سیستم کتبی تأکید داشت. حتی به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء خود مسلمین هم از درک مفاهیم علمی و فلسفی قرآن عاجز بودند. این سیستم به مرور تغییر کرد. حدود بیشتر از دویست سال بعد از هجرت پیامبر در دوره‌ی عباسیان که اسلام پایه‌های مدنی و اجتماعی خود را ریخته و امپراطوری وسیعی تشکیل داده بود، تحولات کیفی و کمی فرهنگی رو به نفوذ گذاشت و چهره‌ی تحقیقات و مطالعات تغییر کرد.

یکی از دلایل مهم این تغییر، ارتباطات فرهنگی دیانت جدید با فرهنگ‌ها و شاخه‌های مختلف علوم زمان خود بود. آثار علمی در پزشکی، نجوم و ریاضی و فلسفه از زبان‌های دیگر مثل یونانی و ایرانی به عربی ترجمه شدند و به غنای فکری تمدن اسلام مدد رساندند. ترجمه‌ی این آثار، به مسلمین دیدگاه بهتری برای درک حقایق مکنون در کتاب مقدسشان بخشید. بسیاری از آثار قدیم پونانی بعدها در اروپا از عربی به لاتین ترجمه شدند و مورد استفاده قرار گرفتند.

آثار دانشمندانی از قبیل خوارزمی در ریاضی و نجوم و جغرافیا و خواجه نصیرالدین طوسی در نجوم و ابن سینا و رازی در پزشکی، خدمات برجسته‌ای به رشد و استحکام تمدن اسلامی و تمدن جهانی نمودند. مدرسه از مسجد جدا گشت و به عنوان یک واحد مستقل علمی تأسیس و شناخته شد. در سیستم آموزشی، علاوه بر قرآن، مطالعه‌ی ریاضیات و علوم طبیعی و فلسفه و آثار ترجمه‌شده الزامی گردید. این مرحله انتقالی کم‌کم بدانجا رسید که اسلام و پایتخت‌های اسلامی مرکز مطالعات علمی و فلسفی زمان خود شدند و تحولات علمی و نوآوری فکری در اروپا را نیز از خود متأثر ساختند.

مطالعه‌ی سیر ظهور و شکوفایی ادیان کم‌وبیش جریان تاریخی مشابهی را در تحول شناخت‌شناسی دین عرضه می‌کند که با بذر فکری گرایشی قدسی و آسمانی آغاز شده و در بستر ارتباطات فرهنگی با فلسفه و کلام آمیزش یافته و به مرور به صورت انگاره‌های تمدنی عینیت‌یافته است.

دیانت بهائی نیز خارج از این جریان قرار نمی‌گیرد و لذا شناخت‌شناسی بهائی هم بایستی در چهارچوب روابط دو جانبه دیانت و تمدن سنجیده شود. نمودار صفحه‌ی مقابل ارتباطات متقابل دیانت و محیطش را به تصویر می‌کشد.

جهان‌بینی هر دیانت و آئینی نمود یک جریان زنده است که با مقدرات تألیف و تحلیل تمدن، تحول می‌یابد، با تمدن زاییده می‌شود، با تمدن اوج می‌گیرد و در اثر روابط متقابل تمدنی با سایر آراء و اندیشه‌ها در هم می‌آمیزد. از این رو در چنین رابطه‌ی متقابل و متحولی است که وجوه فکری و جلوه‌های فلسفی در شناخت‌شناسی بهائی بارور خواهد شد.

مقام فلسفه و جلوه‌های شناخت‌شناسی

در آثار حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در نامه‌ی خود به دکتر فورل سوئسی به ستایش علم و فلسفه پرداخته و مقام فلاسفه را بزرگ می‌شمارند: «ما علم و حکمت را اساس ترقی عالم انسانی می‌دانیم و فلاسفه وسیع‌النظر را ستایش می‌نماییم.»^۱ و در ادامه می‌فرماید: «فلاسفه‌ی الهیون نظیر سقراط و

۱. برای مطالعه‌ی این لوح ر.ک. دکتر علیمراد داودی: ملکوت وجود، به اهتمام دکتر وحید رأفی، عصر جدید، دارمشات - آلمان ۱۹۹۸، ص ۳۳.

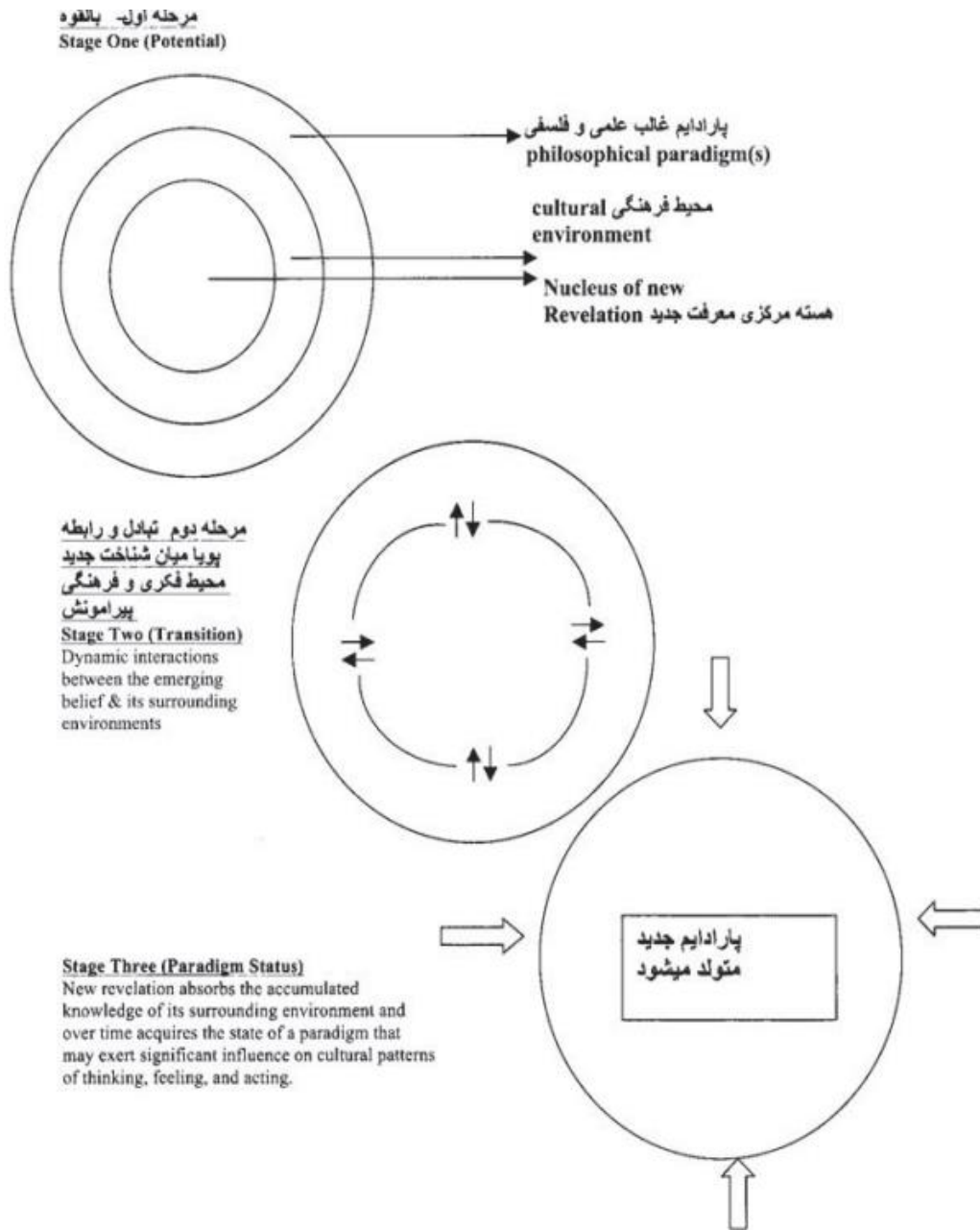
افلاطون و ارسطو فی الحقیقه شایان احترام و مستحق نهایت ستایشند، زیرا خدمات فائده به عالم انسانی نموده‌اند.^۱ ذکر و ستایش این سه فیلسوف در آثار بهائی به این نامه خلاصه نمی‌شود. در کتاب مفاوضات عبدالبهاء نیز به این بزرگان فلسفه اشاره شده است. همچنین حضرت بهاء‌الله، شارع آئین بهائی، در لوح خود موسوم به «لوح حکمت» که در مواضع فلسفی نازل گشته، به آراء این سه تن اشاره کرده، با احترام از ایشان یاد می‌فرماید.

می‌دانیم سقراط معلم افلاطون و افلاطون استاد ارسطو بود و در این رابطه، ذهن پویای سقراط به اندیشه‌ی افلاطون منتقل و سپس ارسطو در ادامه‌ی تفکر یونانی، با استفاضه از مکتب آرمان‌گرای افلاطون، نظام فلسفی واقعیت‌گرای خود را تکمیل کرد. در این جریان، اساس نظراتی ریخته شد که برای قرن‌ها و تا به امروز تحولات علم و فلسفه را از خود متأثر ساخت. حتی در قرون بعد علمای مسیحی و مسلمان از افکار ایشان بهره بردند و از اصول و تکنیک فلسفی‌شان استفاده کردند تا زبان دین و فلسفه را به یکدیگر نزدیک سازند و میان‌شان رابطه برقرار کنند. سقراط به خدا و معنویت معتقد بود و به عالم بعد و بقای روح ایمان داشت. افلاطون و ارسطو نیز هرچند بانی دو حوزه‌ی متفاوت فلسفی بودند، اما وجود خدا و عالمی مافوق و ماورای عالم ناسوتی و مادی در مرکز نظام فلسفی‌شان قرار داشت. از این رو حضرت عبدالبهاء از این سه به عنوان فلاسفه الهی یاد می‌کند.

۱. ملکوت وجود، ص ۳۳.

تصویری کلی از سه مرحله تاریخی در تحول شناخت‌شناسی دین

A General Perspective on Stages of Historical Development of Epistemology and Scholarship in Religion.



حضرت عبدالبهاء در جایی، مطابق شیوه ارسطو، اهمیت مشاهده و تجربیات حسی را تأکید می‌کند و در جایی دیگر، همچون افلاطون، به ستایش عقل می‌پردازد. در مقامی، مشابه ارسطو به مبدأ واحد در عالم وجود اشاره کرده و آن را جوهری می‌داند که تمام صور متنوعه‌ی حیات به صورت بالقوه در آن نهفته بوده است و همه‌ی کائنات از آن منشأ اولیه صادر شده‌اند. و نیز در مقامی، همچون اندیشه افلاطونی، عقل و ایده‌آل کمال انسانی را ماورای مقتضیات طبیعی دانسته و عقل را کیفیتی روحانی و نه جسمانی محسوب می‌دارد.

به نظر می‌رسد که شناخت فلسفی حضرت عبدالبهاء از جهت‌گیری به سمت یک مکتب فلسفی خاص پرهیز می‌کند و به نوعی فلسفه‌ی جامع معطوف است که بتواند به نحوی منسجم ابعاد ایده‌آلیسم و رئالیسم فلسفی را در خود داشته باشد و تضاد میان روح و جسم و فکر و ماده را آشتی دهد. حضرت عبدالبهاء معتقد است که می‌توان حقیقت را از زاویه‌های مختلف نگریست و از این رو آنچه مورد تأیید و ستایش ایشان قرار می‌گیرد جامعیت و وسعت نظر این فلاسفه است که پس از دو هزار سال همچنان صلابت فلسفی و جامعیت نظری خود را حفظ کرده است.

حضرت عبدالبهاء فلسفه‌ی مادی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. این را چه در کتاب مفاوضات و چه در خطابات و نیز در الواح و توابع دیگر می‌توان ملاحظه کرد. آن حضرت در لوح دکتر فورل به صورت مشخص اشاره می‌کند که منظور از فلاسفه‌ی مادی و یا طبیعی آن دسته از:

طبیعیون تنگ نظر محسوس پرست است که به حواس خمسہ مقید و میزان مهم ادراک نزدشان میزان حس است که هر محسوس را محتوم شمرند و غیر محسوس را معدوم و یا مشبوه دانند، حتی وجود الوهیت را به کلی مزنون نگرند. مراد جمیع

فلسفه عموماً نیست، مقصود تنگ نظران طبیعیونند.^۱

۱. ملکوت وجود، ص ۳۳.

حضرت عبدالبهاء در ادامه‌ی مطلب قدم را فراتر گذاشته، «فلاسفه طبیعیون متفنون معتدل را که خدمت کرده‌اند»،^۱ نیز شایسته‌ی احترام و ارج می‌داند. این بیان وسعت نظر ایشان و دیدگاه فراگیر بهائی را نشان می‌دهد، دیدگاهی که از قضاوت تنگ‌نظرانه و آلوده به تعصب به‌دور است. برای شناخت دقیق‌تر این دیدگاه باید دید که منظور حضرت عبدالبهاء از فلاسفه‌ی وسیع‌النظر چیست؟

هر نظام فکری- چه منشعب از دین و چه برگرفته از فلسفه- بر یک طیف نظری استوار است که حدود و دامنه‌ی اصول و مبانی آن را مشخص می‌سازد. این طیف از یک نقطه و مبدأ شروع و در جایی دامنه‌ی مرزهای نظری آن خاتمه می‌یابد. در مرکز این طیف، نظریه‌هایی که منشأ و مصدر عقاید در آن نظام فکری هستند، قرار می‌گیرند و در پیرامون آن هسته‌ی مرکزی، آراء و نظرات جنبی به‌صورت دوائر متحد‌المركز رشد می‌کنند. آرائی که داخل این طیف و محدوده قرار می‌گیرند، ساختار فکری یک عقیده را تشکیل می‌دهند و طبیعتاً آرائی که در خارج آن هستند، با آن تناقض پیدا می‌کنند. این حکم که هر آئین و فلسفه‌ای دارای حد و مرز نظری است، از مصادیق شناخت‌شناسی محسوب می‌شود و نشانه‌ی متغیربودن شناسایی علمی و فلسفی و تکثر آراء در جریان تاریخی تلاش انسان برای کشف حقیقت است.

هسته‌ی مرکزی فلسفه‌ی سقراط بر الوهیت و بقای روح استوار بود و فرد را تشویق به خودشناسی می‌کرد موظف به کشف حقیقت می‌دانست. افلاطون و ارسطو نیز مبانی فلسفی خود را با متافیزیک و اعتقاد به وجود خالق آغاز کردند. افلاطون به دنبال کشف حقیقت و آرمان‌های

۱. مأخذ فوق.

مدینه‌ی فاضله‌ای بود که عدالت را در جامعه برقرار سازد. در این راستا پایه‌های یک نظام جامع تربیتی را پیشنهاد کرد که هم اخلاق و هم سیاست و حکومت را در نظر داشت. ارسطو نیز در پی کشف حقیقت طیف و دامنه‌ی فلسفه‌اش را با تأکید بر منطق و فکر علمی و تجربی گسترش داد و ایجاد نظامی متکی بر تعادل و هماهنگی فضایل اخلاقی را ترویج کرد.

عقاید افلاطون و ارسطو دارای وجوه مشترکند و نیز از تفاوت‌های اساسی برخوردارند. ارسطو بر جزء و افلاطون بر کل تأکید می‌کند. ارسطو حس را مقدم می‌داند و افلاطون فکر را اولویت می‌دهد. ارسطو به حال معطوف است و به واقعیت موجود توجه دارد. افلاطون به آینده می‌نگرد و به ایده‌آل مطلوب رغبت دارد. از دو سو، هر دو در پی کشف حقیقتند. طیف و دامنه‌ی فکریشان در مقاطعی پیوند می‌خورد و در جایی مرزهای مشترکشان خاتمه می‌یابد و از هم فاصله می‌گیرند. افلاطون و ارسطو به جهت جامعیت فلسفه‌شان تأثیرگذار بودند. این تأثیر امروز هم احساس می‌شود. افلاطون فکر فلسفی را برای دو هزار سال به جوش و خروش آورد. داستان غار و تلاش زندانیان محبوس آن برای خروج و کشف نور تمثیلی بوده است از تلاش عمومی و جهانی انسان برای کشف حقیقت و گسستن بندهای اسارت و نادانی.

فلسفه او دیدگاه مذهبی اگوستین و نیز فلسفه‌ی اشراق را از خود متأثر ساخت. به همین نوع ارسطو نیز برای قرن‌ها فکر فلسفی را هدایت کرد و بینش فلاسفه مسیحی را کمال و جامعیت بخشید و حتی در میان فلاسفه‌ی مسلمان به معلم اول شناخته شد. با این همه، گذشت زمان و تحول فکر و پیشرفت علم، طیف و دامنه‌ی فلسفه‌ی افلاطون و ارسطو را به مرور کاهش داده است. کسی دیگر به جهانی مطابق طبقات کیهان‌شناسی ارسطویی معتقد نیست. کشفیات گالیه و مکانیک نیوتن سال‌ها قبل، اساس آن فرضیات را به هم ریخت یا نظرات ارسطو در توجیه بردگی

و یا تخفیف مقام زن، اعتبار خود را از دست داده است. منظور این است که هر نظام فکری دارای طیفی نظری است و این طیف در بستر زمان جاریست و به مرور دامنه‌ی نفوذش را از دست می‌دهد و لاجرم بایستی مورد تجدید نظر قرار گیرد، تا با مقتضیات لایزال تحول همگام گردد.

ادیان نیز از این قاعده برکنار نیستند. آنها نیز طیف و محدوده‌ای دارند و در بستر زمان جاریند. در طول تاریخ دو منشأ فکری ملاک شناخت در ادیان بوده‌اند: یکی کتاب مقدس که توسط شارع و پیامبر نازل شده و دوم تفاسیر و تبیینات علمای مذاهب که خواسته‌اند، آیات الهی را توضیح دهند و یا معانی باطنی آنها را مشخص سازند.

مثلاً مذاهب مختلف مسیحی با وجود آن که همه معتقد به خدا بوده‌اند، تفاسیر متعددی از خدا کرده‌اند و این تفاسیر، مرزهای عقیدتی‌شان را مشخص ساخته است. شعب و مذاهب پر دامنه‌ای، مفهوم خدا را صرفاً در ظهور و قیام جسمانی مسیح تعریف می‌کند و سپس آن تعریف را اساس قرار می‌دهند تا برگمان خود، مبانی حقیقی آئین مسیح را مشخص سازند. بر اساس این تفسیر خدای مسیحیان با خدای سایر ادیان تفاوت ذاتی دارد. فقط اسم خدا نیست که بر اساس تنوع زبان‌ها متفاوت است، بلکه هر عقیده‌ای دایر بر وجود خدا که با آن تفسیر خاص موافقت نداشته باشد، دلالت بر وجود خدای دیگر می‌کند و لذا در خارج طیف و محدوده‌ی عقیدتی مسیحیت قرار می‌گیرد و لاجرم باطل است.

در عین حال شعب دیگری نیز بوده‌اند که خدای انجیل را همان خدای قادر متعالی دانسته‌اند که خود را بر سایر ملل و ادیان نیز ظاهر ساخته است. این شعب چون مدار فکر خود را بر این اساس قرار داده‌اند، طیف دامنه‌ی عقیدتیشان به نحوی وسیع تر رشد کرده است. گروه اول با انحصارگرایی، حصار تنگ نظرانه‌ای را بر خود تحمیل کرده، درحالی که گروه دوم به افق‌های

وسیع‌تری ناظر بوده و لذا فضای وسیع‌تری را برای مکالمه و تعامل با سایر عقاید فراهم ساخته است.

تاریخ نشان می‌دهد که هم در فلسفه و هم در دین، هرگاه طیف فکری و محدوده‌ی عقیدتی وسیع‌تر و عمومی‌تر بوده، امکان تحول و ارتباط فرهنگی بیشتر فراهم گشته است. اما هرگاه حوزه‌ی فکری محدود گشته، دیانت و فلسفه به سمت دگماتیسم و یا جزمیت فکر کشیده شده‌اند. در همین راستا اگر بگوییم که در جریان لایزال وحی، تعطیل پیش آمده و آئینی حرف آخر را می‌زند، تمام مجموعه‌ی آراء و عقاید دین را در قالبی قرار می‌دهیم که تحول دین را مسدود می‌سازد و جریان نباضه‌ی آن را به تعویق می‌کشاند.

اگر آئینی بنیادگرا مبنای فکری و طیف عقیدتیش را این باور بگذارد که خدا جهان را به صورت ظاهر در شش روز آفرید و روز هفتم به استراحت پرداخت و عتر زمین از شش هزار سال بیشتر نیست و تحول و تکاملی صورت نگرفته، در این حال امکان مکالمه و تفاهم را با علم تجربی جدید نخواهد داشت. از طرف دیگر اگر فلسفه‌ی مادی نیز منکر تمام پدیده‌های ذهنی هستی شود و پیچیدگی عقل و فکر و اراده را به فعل و انفعالات صرف شیمیایی تقلیل دهد و فکر را نوعی ترشح شیمیایی مثل صفرا بداند و یا تعبیری کاملاً مادی را بر جریان تکامل تحمیل کند و یا تمام جلوه‌های اخلاق و فداکاری و تعاون را در حیات انسانی به محرکات و سائقه‌های طبیعی رجعت دهد، آن فلسفه نیز طیف محدودی را برای خود ایجاد می‌کند که شبیه همان جزمیت مذهبی خواهد بود. یعنی جزمیت فکر و عواقب مخرب اخلاقی و اجتماعی آن یک مسئله‌ی شرعی و یا عرفی نیست.

یک گرفتاری فکر و یک اختلال در نظام ارزش‌ها است. استبداد فکر به همان قدر که حالت

مذهبی داشته، دارای جنبه‌های مادی نیز بوده است. در طول تاریخ، آراء و عقایدی که طیف محدود فکری داشته‌اند، در صحنه‌ی عمل نیز پیروانشان را به بحران اخلاقی کشانده‌اند، چرا که تعصب نشانه‌ی عملی محدودیت طیف فکری بوده است.

اشاره‌ی حضرت عبدالبهاء به فلاسفه‌ی وسیع‌النظر، منظور فلاسفه‌ای است که از جزمیت فکر پرهیز کرده‌اند. این جزمیت چه قالب مادی و طبیعی داشته باشد و چه قالب مذهبی، نتایج و عواقب اجتماعی آن یکیست. یعنی در مکالمه میان دین و علم و فلسفه باید طیف وسیعی را استوار ساخت که مرزهای آن از حوزه‌ی تفکرات جزئی فراتر رود. دین، فلسفه و علم روش‌هایی بوده‌اند که انسان را در مراحل شناخت و درک حقیقت راهنمایی کرده‌اند. هر سه در عین حال نوعی فعالیت اجتماعی هستند و در کنار هم جهان‌بینی یک قوم و یا فرهنگ را تشکیل می‌دهند. آنچه راه و رسم زندگی را برای یک جامعه فراهم می‌کند، ترکیب موزونی است از معنویت دینی، شناخت فلسفی و تجربه‌ی علمی. آنچه دارای اهمیت است تعمیم‌دادن طیف فکری دین، فلسفه و علم است. این به آن معنا نیست که یکی وظیفه‌ی دیگری را به عهده‌گیرد و یا فرقی میان علم و دین قایل نشد و یا دین را به علم و یا علم را به دین تحمیل کرد، بلکه منظور عمومیت‌دادن و گسترش افق‌های هر سه است، تا بتوان شناختی جامع و مرتبط و منظم ایجاد کرد.

تعادل فکر و نظر از نقطه نظر حضرت عبدالبهاء ترکیب موزونی است از رابطه‌ی متقابل جنبه‌ی طبیعی و جنبه‌ی ذهنی و معنوی و اخلاقی انسان. دین و فلسفه، هر دو، در تحقق متعادل این رابطه کوشیده‌اند. حال برخی فلاسفه بیشتر به جنبه‌ی معنوی و برخی بیشتر به جنبه‌ی مادی ناظر بوده‌اند، اما تا زمانی که هر دو گروه طیف فکریشان از جامعیت برخوردار و معطوف و به آن تعادل مطلوب بوده، می‌توان و بایستی هر دو را در زمره‌ی فلاسفه وسیع‌النظر محسوب داشت.

موازن ادراک

مسائل روش‌شناسی و شناخت‌شناسی و وجوه مختلف رابطه‌ی دین با علم و عقل و سنت فرهنگی در آثار حضرت عبدالبهاء از جمله خطابات، مکاتیب، رساله مدنیه، لوح دکتر فورل، رساله در تفسیر حدیث قدسی کنت کنزاً مخفياً و علی‌الخصوص مفاوضات مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این مباحث حقیقت روحانی دین به عنوان یک واقعیت زنده و خلاق و متحول مطرح می‌شود که می‌تواند علم و آگاهی انسان را با ملاک حقیقت تطابق دهد، همچنین مفهوم شناخت دینی را از مفاهیم قشری و موهومات جدا می‌سازد و آن را پدیده‌ای می‌داند که در روابط متقابلش با تمدن رشد می‌کند و مقتضیات عملی آن بایستی به دگرگونی جامعه‌ی انسانی بیانجامد.

برای ورود به این بحث سؤالاتی از قبیل زیر را می‌توان مطرح ساخت:

- چه شرایط و خصوصیتی یک اندیشه و آئین را با ملاک حقیقت منطبق می‌سازد؟
- چه روش و میزانی برای درک حقیقت لازم است؟
- آیا حقایق حسی و یا میزان عقل معیار کامل و مناسبی برای درک حقیقت است؟
- نقش آگاهی و شناخت دینی در کشف حقیقت چیست؟
- آیا تضادی میان مشاهدات حسی و استدلالات عقلی و میزان الهام و یا به اصطلاح روش اشراقی موجود است؟
- نقش فیض روح‌القدس در شناخت انسان چیست؟

حضرت عبدالبهاء شناخت حقایق اشیاء و یا جریان آگاهی انسان را بر چهار میزان و یا ملاک و معیار استوار می‌داند. این چهار میزان عبارتند از: میزان حس، میزان عقل، میزان نقل و میزان روح‌القدس. در وهله‌ی اول آن‌چه در این بحث به چشم می‌خورد، آن است که حضرت عبدالبهاء

با بیان مختصات و کمبودهای سه میزان حس و عقل و نقل، آنها را محتمل‌الخطا می‌داند و شرط یقین را در میزان روح‌القدس بیان می‌کند.

میزان حس ناقص است، چرا که حواس پنجگانه خطاکارند. میزان عقل را نیز جایزالخطا می‌داند، چرا که بنا بر شواهد تاریخی فلاسفه و متفکرین در موضوع واحد اختلاف نظر داشته‌اند و یک مسئله به دلایل عقلی اثبات و پس از مدتی به دلایل عقلی نفی شده است. لذا اختلاف آراء و تبدیل فکر نشان می‌دهند که میزان عقل تام نیست. بالأخره میزان نقل را مطرح می‌کند که اشاره به نصوص کتب مقدسه و احادیث و روایات مذهبی است که بر اساس آن، علمای دین تعابیر و تفاسیری عرضه کرده‌اند و آن تعابیر و تفاسیر را ملاک صحت و سقم حقیقت دانسته‌اند. حضرت عبدالبهاء میزان نقل را نیز محتمل‌الخطا می‌داند، چرا که نقل بر عقل متکی است و تعابیر آن بنا به تناسب عقل تعبیه می‌شود. لذا میزان نقل نیز نمی‌تواند ملاک حقیقت قرار گیرد. در نتیجه میزانی فراتر و جامع‌تر لازم است تا ادراک انسان به مدد آن به جلورود و مطابق ناموس طبیعی‌اش تحول یابد.

انتقاد حضرت عبدالبهاء از ضعف و نقصان این روش‌ها نباید به این صورت تعبیر شود که مثلاً روش حسی و یا عقل از اعتبار برخوردار نیست و یا دیانت بهائی مخالف روش علمی است. همان‌طور که خواهیم دید، هدف ایشان آن است که اگر روش تحقیق و مطالعه و جریان جست‌وجوی حقیقت به یکی از این روش‌ها تقلیل یابد- چنان‌که در گرایش‌های افراطی فلسفی دیده‌ایم- شناخت کامل از واقعیت هستی امکان‌پذیر نخواهد بود. و نیز هرچند این چهار روش جدا و مستقل تقسیم و تعریف شده‌اند، اما چون آنها را در کلیت تبیینات نظری و شناخت‌شناسی حضرت عبدالبهاء قرار دهیم، روشن می‌شود که روابط ضروری‌ای مابین آن چهار میزان برقرار

است و اتحاد آنها لازمه‌ی یک روش جامع متحدالقوی می‌باشد تا اسباب گفت‌وگو و تطابق علم و دین فراهم آید.

حضرت شوقی ربانی، جانشین حضرت عبدالبهاء در بیانی مهم درباره‌ی مبانی اصولی و عقیدتی آئین بهائی تأکید می‌نماید که روش شناخت و تحقق در امر بهائی بر روش علمی استوار است.^۱ پس لازم می‌آید که ببینیم مفهوم و منظور از روش علمی چیست و چگونه ملاک روح القدس می‌تواند بخشی از نظام فکری امر بهائی باشد، ضمن آن که روش تحقیق بهائی علمی بودن خود را حفظ می‌نماید. می‌توان فرض کرد که اشاره‌ی حضرت شوقی ربانی به علمی بودن روش تحقیق بهائی تلاشی است، برای جداکردن مفهوم روح القدس از مفاهیم قشری دیانت و تعبیرات انتزاعی از متافیزیک و ترکیب آن با جریان کلی شناخت که به مرور زمان در بستر تاریخ و تحول جامعه تعمیم یافته است.

1 . The Revelation proclaimed by Baha'u'llah, His followers believe, is divine in origin, all-embracing in scope, broad in its outlook, scientific in its method, humanitarian in its principles and dynamic in the influence it exerts on the hearts and minds of men. The mission of the Founder of their Faith, they conceive it to be, to proclaim that religious truth is not absolute but relative, that Divine Revelation is continuous and progressive, that the Founders of all past religions, though differing in the non-essential aspects of their teachings, "abide in the same Tabernacle, soar in the same heave, are seated upon the same throne, utter the same speech and proclaim the same Faith". His Cause, they have already demonstrated, stands identified with, and revolves round, the principle of the organic unity of mankind as representing the consummation of the whole process of human evolution. This final stage in this stupendous evolution, they assert, is not only necessary but inevitable, that it is gradually approaching, and that nothing short of the celestial potency with which a divinely-ordained Message can claim to be endowed can succeed in establishing it.

The Baha'i Faith recognizes the unity of God and of His Prophets, upholds the principle of an unfettered search after truth, condemns all forms of superstition and prejudice, teaches that the fundamental purpose of religion is to promote concord and harmony, that it must go hand-in-hand with science, and that it constitutes the sole and ultimate basis of a peaceful, an ordered and progressive society. It inculcates the principle of equal opportunity, rights and privileges for both sexes, advocated compulsory education, abolishes extremes of poverty and wealth, exalts work performed in the spirit of service to the rank of worship, recommends the adoption of an auxiliary international language, and provides the necessary agencies for the establishment and safeguarding of a permanent and universal peace. (June 1933, from a letter written by Shoghi Effendi to the High Commissioner for Palestine).

چهار میزان شناخت - هرچند متمایز - ولی هدف اصلیه‌ای در میان آنان برقرار است که با آن یگانگی کلی که در واقعیت هستی و شناخت جاری است، معطوف می‌باشد. هر یک از این موازین به تنهایی ملاک شناخت و واقعیت در مرحله‌ای مشخص از مراحل هستی است، اما هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانند، تمامیت واقعیت هستی را منعکس سازند. مثلاً معیار حس موثقت‌ترین معیار برای مشاهده و تجربه‌ی طبیعت و متحیزات و مادیات است. اما معیار حس قابل تعمیم به مقوله مجردات نیست. زمینه را برای جهش به مقولات عقلانی و مجردات فراهم می‌سازد، اما خود به تنهایی قادر نیست، به صورت فعال و در حوزه‌ی مجردات به کشف و شهود پردازد. یعنی هر معیار شناخت در مرحله‌ی خود جلوه‌ای از واقعیت را منعکس می‌سازد و سپس زمینه را فراهم می‌آورد تا معیاری دیگر وارد میدان شود و این بار با جمع دو معیار لایه‌ی وسیع‌تر از واقعیت عیان و در پرتو اتحاد آنها شناخت جدیدی ظاهر می‌گردد.

می‌توان گفت که موازین ادراک، هرچند متفاوت و این تفاوت در مرحله‌ای از مراحل تحقیق علمی لازم و ضروری است، درغایت شناخت و در کلیت هستی یگانه و واحدند. ارتباط این چهار روش بر نوعی از جهان‌بینی استوار است که هستی را مجموعه‌ای واحد و پیوسته می‌بیند که در کلیت‌اش به سمت غایتی روحانی متوجه و از معنا و ارزشی معنوی برخوردار است.

بر اساس دیدگاه حضرت عبدالبهاء میزان حس ناقص است، چرا که میزان حس بر آن است تا از مشاهدات جزئی و محدود به حقایق کلی دست یابد. اما حقایق کلی را هیچگاه نمی‌توان از جمع‌بندی جزئیات استنباط کرد. لذا شناخت حسی نیازمند جامعیت استدلالات عقلی است. از جهت دیگر حضرت عبدالبهاء اشاره می‌کند که عقل نیز اگر در برهه‌ای از زمان و در حوزه‌ی محدود فرهنگی اسیر شود، قابل اعتماد نخواهد بود. می‌گوید:

میزان عقل تام نیست، چه که اختلاف فلاسفه اولی و عدم ثبات و تبدیل فکر دلیل بر این است که میزان عقل تام نیست، چه اگر میزان عقل تام بود، باید جمیع متفق‌الفکر و متحد‌الرأی باشند.^۱

سپس اشاره به تحول نظریه‌ی افلاطون دایر بر مرکزیت شمس و حرکت زمین می‌نماید که با فکر بطلمیوس به فراموشی افتاد و سپس با مشاهدات و تجربیات گالیله به اثبات رسید. از این بحث می‌توان این نتایج را گرفت که میزان عقل قادر است، ادراک حقایق کند، اما حکم تام نمی‌تواند بدهد و نیز میزان عقل اگر با میزان حس توأم شود، از اعتبار و قاطعیت بیشتری برخوردار می‌شود. چنان‌که استدلال‌ات عقلی در مورد سکون و حرکت شمس هم‌چنان در حوزه‌ی ذهنیات باقی‌اند تا سرانجام با مشاهدات گالیله و استفاده از رصد (یعنی مشاهده و تجربه علمی) از بند خیال و ذهن رها شد و فکر فلسفی و ریاضی سرانجام به یقین علمی انجامید.

حضرت عبدالبهاء در مقامی دیگر عقل را به عنوان ثمر و کمال و صفت متلازمه‌ی روح تعریف می‌کند.^۲ در عین حال ظهور قوای عقل را مشروط به تطورات کمالیه می‌دانند. لذا جایز‌الخطاب بودن عقل از آنجا ناشی می‌شود که آن را امر ثابتی بدانیم. ولی اگر آن را پدیده‌ای متحول منظور داریم، شرافت و اصالت بالقوه‌ی آن را محفوظ می‌داریم. هم‌چنین شناخت عقلی کامل‌تر می‌شود، چون با معیار حس و مشاهده و تجربه توأم شود و این امتزاج در زمینه‌ی حرکت و تحول لایزال جهان، یعنی حرکتی که لازمه‌ی وجود است، ارزیابی گردد. رابطه‌ی حس و عقل، حالت ثابت نداشته و دائماً تغییر و تحول یافته است. چنان‌که در ۴۰۰ سال گذشته با رشد مطالعات تجربی و پیشرفت

۱. مفاوضات، ص ۲۲۰.

۲. مأخذ فوق، ص ۱۵۹.

ابزار مشاهده‌ی علمی قوه‌ی عقل از توانایی خارق‌العاده برخوردار گشته است. تحولات علمی و انقلابات فکری جدید، به طرز بی‌سابقه‌ی روش حسی و تجربی را با روش عقلی و فلسفی امتزاج داده و مشاهدات جدیدتر به تعابیر عقلی وسیع‌تر انجامیده و چرخ تکامل علم با سرعت در عرصه‌ی وحدت نظریه و تجربه به حرکت درآمده است. اما این امتزاج نیازمند عامل دیگری است که آن را بایستی در مناسبات و روابط میزان نقل و میزان روح‌القدس جست.

گفتیم که میزان نقل بر اساس نصوص کتب مقدسه و معارف ادیان پیشین است که سنت و فرهنگ یک جامعه را تشکیل می‌دهد و میزان روح‌القدس عبارت از میزانی است که از حرکت نباضه و قوه‌ی وحی مظهر ظهور سرچشمه می‌گیرد و تجلی آن فیض روحانی، حیات، فردی و اجتماعی انسان را دچار تحول می‌سازد. برای بررسی رابطه‌ی این دو میزان باید یک سؤال اساسی را مطرح کرد: با توجه به این که حضرت عبدالبهاء فیض روح‌القدس را منشأ تمام ادیان می‌داند، چرا نصوص سنتی را جدا از قوه‌ی روح‌القدس و به عنوان روشی متفاوت و جایز الخطا معرفی می‌نماید؟ آیا قوه‌ی روح‌القدس محرک و موجد این نصوص نبوده است؟

از نظر ایشان نصوص سنتی قوه‌ی خلاقه‌ی خود را از دست داده‌اند و با تفسیر علما قالب‌های فرهنگی و بشری یافته‌اند. اما قوه‌ی روح‌القدس اشاره به آن نیروی حیات‌بخشی است که در مراحل از تاریخ از افق اعلی، عالم ادنی را روشن ساخته و زمینه را برای تحقق مرحله‌ی جدیدی از کمال انسانی فراهم ساخته است. قوه‌ی روح‌القدس دو هزار سال قبل مسیحیت و هزار و چهارصد سال پیش اسلام را تأسیس کرد. اما تا امروز این ادیان دستخوش تحولات بنیان‌کن تاریخی شده‌اند و هریک به صدها فرقه تقسیم گشته‌اند و هزاران تعبیر و تفسیر متفاوت از آنها صورت گرفته است. هم‌چنین چون در بستر تاریخ جاری شده‌اند، به مرور خلاقیت‌های بالقوه‌ی

آنها تحلیل رفته و به جای تنویر افکار و تهذیب وجدان به ابزار قدرت تطلق و جاه طلبی‌های نفسانی تبدیل گشته‌اند. لذا مقصود حضرت عبدالبهاء در جدا دانستن میزان نقل از میزان روح القدس اشاره به جریان کلی و لایزال ترکیب و تحلیل ادیان و تجدد و تحول ادوار الهیه است. به زیان دیگر چون قوه‌ی محرکه و حیات بخش ادیان در تاریخ جاری می‌شود و در بعد زمان و مکان قرار می‌گیرد، قوانین کلیه ضعف و تحلیل بر آن شامل می‌شود و احتیاج به تجدید حیات می‌یابد. تضاد میزان نقل و میزان روح القدس سمبلی است از تضاد میان دو جلوه‌ی تمدن. یکی تمدنی که در گذشته پا گرفته و دیگری تمدنی که با رجوع بهار روحانی و تجلیات روح القدس در حال ظهور و شکوفایی است. یعنی شناخت حقیقی در جریان نباض دور و تسلسل فرهنگ و تمدن، شکل می‌گیرد. آنجا که ارزش‌ها و معانی پژمرده و افسرده‌ی تمدن با آرمان‌ها و آرزوهای معطوف به کمال تمدن به چالش کشیده می‌شوند، خلاق‌ترین جلوه‌ها و انعکاسات علم و معرفت از چشمه‌ی وحی تراوش کرده، موجب نوآوری اجتماعی و فرهنگی می‌گردند.

بحث حضرت عبدالبهاء در مورد نقش روح القدس در شناخت حقیقت، معرفت دینی، آگاهی علمی و وجدان اخلاقی، با آراء برخی از متفکرین عصر جدید دارای وجوه تشابه است که در آینده بایستی توسط محققین مورد بررسی دقیق قرار گیرد. مثلاً از زاویه‌ای می‌توان گفت که تعریف حضرت عبدالبهاء از میزان نقل و میزان روح القدس به تعریف هنری برگسون، فیلسوف برجسته‌ی فرانسوی، از مفهوم دیانت نزدیک است. برگسون واقعیت دیانت و اخلاق را به دو مقوله ایستا و پویا تقسیم می‌کند. دیانت ایستا نوعی مکانیسم دفاعی است برای مقابله با اضطراب فرد و از هم گسستگی جمع. دیانت ایستا با آداب و رسوم و اسطوره‌های فرهنگی جامعه در هم می‌آمیزد و نوعی از سیستم ارزش‌ها را پدید می‌آورد که هدف آن دفاع از سنت‌هایی است که فرد را به آباء و

اجدادش پیوند می‌زند و به او احساس ثبات و تداوم بقا می‌دهد. دیانت ایستا تعلق به جوامع بدوی دارد. اما این به آن معنا نیست که جلوه‌های ایستای دیانت در زمان حاضر موجود نیست. به نظر برگسون در حال حاضر در جنگ گروه‌ها و یا ملت‌هایی که مدعی‌اند، خدا با آنها است، می‌توان جلوه‌ی ایستای دیانت را به نحو آشکار دید. هرچند آنها ظاهراً خدای واحدی را به کار می‌گیرند، اما این خدا در قالب مرزهای ملی و عقیدتی محصور مانده است.

اما جلوه‌ی پویای دیانت، به تمام نوع انسان نظر دارد. از حصار محدودیت خارج است. جلوه پویای دین به جریان لایزال ظهورات الهی که همچون چشمه‌ای جوشنده عالم را به تحرک می‌آورد، معطوف است. این جنبه‌ی پویای دیانت است که سبب حرکت و تحول عالم می‌گردد و به اخلاق قوه‌ی حیات و تجدد می‌بخشد. دیدگاه عرفانی برگسون بر آن است که پیشرفت تکنولوژی مقدمات وحدت نوع انسان را در حد مادی فراهم ساخته و حتی پیکر مادی تمدن نیازمند نیروی حیات‌بخش روح است که آن را به جهش و تحول درآورد.

میزان نقل، اشاره به روش سنتی ادیان است که در بستر فرهنگ و جامعه ته‌نشین شده و میزان روح‌القدس، مبتنی بر قوه‌ی مظهر ظهور و معطوف به جریان ظهورات کمالیه و خلق جدید و حرکت دوریه می‌باشد که موجب پویایی و حرکت ادیان می‌گردد. مذهب اگر از خلاقیت معنوی محروم شود، نبض و اندامش از تپش روح‌القدس بی‌بهره می‌ماند و تبدیل به یک ایدئولوژی اجتماعی می‌گردد و اعتبارش به عنوان میزانی کامل ساقط می‌شود. واقعیت دین تنها در ظاهر و قوانین آن نیست، بلکه در روح و قوه‌ای است که در آن جاری است. این روح مفهومی صرفاً تمثیلی و مجازی ندارد، خلاق علم و فلسفه است و تأثیرات آن در عالم محسوسات قابل مطالعه و با ملاک‌های

حسی و عقلی می‌باشد. لذا می‌توانیم بگوییم که میزان روح‌القدس و ملاک حسی-عقلی دارای ارتباطات ضروریه می‌باشند، هر دو در تاریخ جاری می‌شوند و از فراز و نشیب برخوردارند.

محور دیدگاه حضرت عبدالبهاء در باب مفهوم روح‌القدس بر این اصل قرار دارد که روح‌القدس که حامل وحی و پیام الهی است، حقیقتی است که تصرفاتش لایزال است. روح‌القدس در جریان تاریخ به صورتی ارتقایی تأثیرات خلاقه‌اش را ظاهر می‌کند. این دیدگاه، روح‌القدس (پیام وحی) را نه محصور در زمان می‌داند و نه محدود در مکان و نه منحصر به قومی خاص. روح‌القدس را امری کلی و عمومی و سر منشأ معنویت عالم محسوب می‌دارد.

چنین معنویتی تمدن را از دو خصیصه برخوردار می‌سازد: خصیصه اول به تمدن، ماهیتی پویا و متحول می‌بخشد که به صورت متناوب تغییر می‌کند و هر مرحله‌ی آن با رجعتی دیگر دچار تجدد و نوآوری می‌شود و به مرحله‌ی بالاتری ارتقاء می‌یابد. در نتیجه، قشری‌گرایی و تصلب فکر اجازه‌ی رشد نمی‌یابد و تجربه‌ی علمی و استدلالات عقلی امکان می‌یابند، شناخت علمی را به جلو برند.

خصیصه‌ی دوم تمدن را دچار تهذیب درونی می‌کند و از آن طریق، معیار شناخت و موازین حس و عقل کم‌تر تحت تأثیر وسوسه‌های مادی و خواهش‌های نفسانی قرار می‌گیرند.

چون سؤال شود: چگونه می‌توان واقعیت روح‌القدس را در عینیت تجربه انسانی ادراک کرد؟ باید گفت: فیوضات روح‌القدس در حدود و شروط سه پدیده‌ی تاریخی قابل مطالعه است:

- اول در مراحل انعقاد و رشد ادیان،
- دوم در نقش ادیان در تجدید حیات تمدن،

- سوم در تأثیرات تهذیبی و معنوی ادیان در شخصیت فرد و نظام ارزش‌های اخلاقی.

در آثار بهائی تأکید شده که هرچند سلسله مراتب وجود به سمت مدارج روحانی معطوف است، اما پایه‌ی اولیه‌ی آن را عالم حس و یا دنیای مادی و ناسوتی تشکیل می‌دهد و لذا در هستی‌شناسی، عالم حس از موقعیت خاصی برخوردار است. میزان حس از عقل مدد می‌جوید، اما با ملموس کردن تجربه و قوه‌ی مشاهده، استنتاجات عقلی را با واقعیت مادی هستی تطابق می‌بخشد. قوه‌ی روح‌القدس نفی حس و عقل نمی‌کند، بلکه آن را به مداری بالاتر می‌کشاند. قوه‌ی روح‌القدس ابعاد جدیدی را به مشاهدات حسی و اکتشافات عقلی می‌گشاید. حامی آنها است، نه نافی آنها. میزان روح‌القدس جایگزین روش حس و عقل نمی‌شود، نیروی است که به آنها معنا و جهتی دیگر می‌بخشد.

آنچه که اصالت عقل را از اعتبار می‌اندازد، ایستادگی و بی‌حرکت انگاشتن آن است. اما اگر اصالت عقل را در پهنه‌ی تکامل ذهن و در فراخوانی تمامیت حرکت وجودی بررسی کنیم، یعنی به عقل بُعدی متکامل بخشیم و قوانین تحول را بر آن جاری سازیم، اصالت عقل پابرجا و استوار می‌ماند. به همان دلیل اگر پدیده‌ی ظهور (ارتباط روح‌القدس با پیامبر از طریق وحی) را نیز از حرکت و تحول و تطورات کمالیه بری دانیم، ادیان را به پدیده‌ای منجمد مبدل می‌سازیم.

میزان جامعی که در آثار حضرت عبدالبهاء ملاک شناخت قرار گرفته، بر سلسله‌ی مراتب حسی و عقلی و اخلاقی استوار است. در چنان نظامی نقش میزان روح‌القدس آن است که مشاهدات علمی و عقل انسانی را تهذیب کند و عقل جزئی را با قوت ایمان به عقل کلی قدسی که از وجود مظهر ظهور تجلی می‌کند، پیوند زند. قوه‌ی روح‌القدس حالت تزکیه برای میزان حس و عقل ایجاد می‌کند. تفاوت منطق الهی و منطق بشری به خاطر آن نیست که دو واقعیت و دو

حقیقت در عالم موجود است، بلکه منطق بشری، اگر از تقوی و تهذیب برخوردار شود، مطابق با منطق الهی می‌شود. پس تفاوت در ضعف عقل نیست، بلکه عقل چون تحت نفوذ کشش‌های طبیعی نفس انسانی قرار می‌گیرد، قوای آن به تحلیل می‌رود.

فیض روح القدس شرایطی اخلاقی ایجاد می‌کند که در آن، جریان مشاهده و تعقل و تحرّی حقیقت و شناخت قواعد کلی حاکم بر اشیاء و روابط انسانی از خواهش‌های نفسانی مبری می‌شود و از خلوص و صداقتی برخوردار می‌گردد که در نتیجه، واقعیات هستی را بدون مداخله‌ی الوان شخصی و یا فرهنگی منعکس می‌سازد.

به‌طور خلاصه، چون تهذیب اخلاق از طریق قوه‌ی روح القدس حاصل گردد، عقل فرصت می‌یابد، تا شرافت و اصالتش را در تطوّرات کمالیه‌ی وجود ظاهر سازد. لذا تهذیب اخلاق لازمه‌ی هستی‌شناسی و جزء لایتجزای موازین ادراک می‌باشد.

عقل و روح

بر اساس دیدگاه حضرت عبدالبهاء

قوای عقلیه از خصایص روح است، نظیر شعاع که از خصایص آفتاب است. اشعه‌ی آفتاب در تجدد است، ولیکن نفس آفتاب باقی و برقرار. ملاحظه فرمایید که عقل انسانی در تزاید و تناقص است و شاید عقل به کلی زائل گردد، ولیکن روح بر حالت واحده است. و عقل ظهورش منوط به سلامت جسم است... عقل به قوه‌ی روح ادراک و تصور و تصرف دارد، ولی روح قوه‌ی آزاد است... عقل به تعطیل حواس

خمسه از ادراک باز می‌ماند و در حالت جنین و طفولیت عقل به کلی مفقود، لکن

روح در نهایت قوت.^۱

در ادامه‌ی این بحث که میان روح و عقل تفاوت می‌گذارد و عقل را از قوای روح محسوب می‌دارد، حضرت عبدالبهاء به تعریف مراتب و مقامات روح می‌پردازد و آن را حقیقت غیرمرئی‌های می‌داند که محیط بر کائنات است و در هر رتبه‌ای از مراتب، ظهور و بروزی دارد، ولی حقیقتش فوق ادراک عقول. این حقیقت در عالم جماد و عالم نبات و عالم حیوان نیز به درجاتی کم‌تر مشهود است، ولی در انسان به صورت قوه‌ی کاشفه که محیط بر طبیعت است، جلوه می‌کند.

حضرت عبدالبهاء در لوح فورل و مفاوضات به سلسله مراتب و یا یک جریان ارتقائی در عالم وجود قائل می‌شود. چنانکه هر رتبه‌ی آن دارای روح و یا قوای مخصوصه‌ای است که نوعیت و ماهیت آن را مشخص می‌کند. روح هر طبقه، عبارت است از مجموعه‌ی قوایی که آن را از طبقات ادنی متمایز می‌سازد. مثلاً مشخصه‌ی عالم نبات، قوه‌ی نامیه یاد شده است. اما مرحله‌ی بالاتر – یعنی عالم حیوان – هم دارای قوه‌ی نامیه است و هم از قوه‌ی حساسه برخوردار است. این قوه‌ی حساسه در عالم نبات موجود نیست. یعنی چون ترکیبات وجود کامل‌تر می‌شود، به آن قوه‌ی معنویه و حقیقت غیرمرئی‌های عالم، امکان می‌دهد، تا قوای مکنونه‌اش را به حیز شهود درآورد.

بر همین روال، عالم انسان اضافه بر قوه‌ی نامیه و قوه‌ی حساسه، دارای قوه‌ی مخصوصی است که موجب امتیاز انسان از حیوان می‌گردد و نوعیت و شخصیت انسانی او را تشکیل می‌دهد. حضرت عبدالبهاء این حقیقت را به روح انسانی تعبیر و عقل را از اعظم قوه‌ی آن به شمار می‌آورد

۱. ملکوت وجود، ص ۳۳-۳۴.

و همین قوه است که انسان را محیط بر طبیعت می‌سازد. در این راستا حضرت عبدالبهاء در لوح
دکتر فورل می‌نویسد:

حیوان اسیر طبیعت است... ولی در انسان قوه‌ی کشفه‌ای است که محیط بر
طبیعت است... این آفتاب به این عظمت چنان اسیر طبیعت است که هیچ اراده
ندارد و در قوانین طبیعت سر موی تجاوز نتواند و همچنین سایر کائنات از جماد و
نبات و حیوان هیچ‌یک از نوامیس طبیعت تجاوز نتواند، بلکه کل اسیر طبیعتند، ولی
انسان هرچند جسمش اسیر طبیعت، ولیکن روح و عقلش آزاد و حاکم بر طبیعت.
ملاحظه فرمایید که به حکم طبیعت، انسان ذی روح متحرک خاکی است، اما روح و
عقل انسان طبیعت را می‌شکند، مرغ می‌شود و در هوا پرواز می‌کند و بر صفحات دریا
به کمال سرعت می‌تازد و چون ماهی به قعر دریا می‌رود و اکتشافات بحریه می‌کند و
این شکستی عظیم از برای قوانین طبیعت است. و همچنین قوه‌ی کهربایی، این قوه‌ی
سرکش عاصی که کوه را می‌شکافد، انسان این قوه را در زجاجه حبس می‌نماید و این
خرق قانون طبیعت است. و همچنین اسرار مکنونه‌ی طبیعت که به حکم طبیعت
باید مخفی بماند، انسان آن اسرار مکنونه‌ی طبیعت را کشف نماید و از حیز غیب به
حیز شهود می‌آورد و این نیز خرق قانون طبیعت است. و همچنین خواص اشیاء از
اسرار طبیعت است، انسان او را کشف می‌نماید. همچنین وقایع ماضیه که از عالم
طبیعت مفقود شده، ولیکن انسان کشف می‌نماید. و همچنین وقایع آتیه، انسان به
استدلال کشف می‌نماید و حال آنکه هنوز در عالم طبیعت مفقود است. و مخابره و
مکاشفه به قانون طبیعت محصور در مسافات قریبه است و حال آن که انسان به

آن قوه‌ی معنویه که کاشف حقایق اشیاء است، از شرق به غرب مخابره می‌نماید، این نیز خرق قانون طبیعت است. و هم‌چنین به قانون طبیعت، سایه زائل است، ولی این سایه را انسان در آینه ثابت می‌کند و این خرق قانون طبیعت است.

دقت نمایید که جمیع علوم و فنون و صنایع و اختراعات و اکتشافات، کل از اسرار طبیعت بود و به قانون طبیعت باید مستور ماند، ولی انسان به قوه‌ی کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از حیز غیب به حیز شهود آورده ... خلاصه، آن قوه‌ی معنویه‌ی انسان که غیرمرئی است، تیغ را از دست طبیعت می‌گیرد و به فرق طبیعت می‌زند و سایر کائنات با وجود نهایت عظمت، از این کمالات محروم... اگر نفسی تخطر نماید که انسان جزئی از عالم طبیعت است و چون جامع این کمالات است، این کمالات جلوه‌ای از عالم طبیعت است، پس طبیعت واجد این کمالات است، نه فاقد. در جواب گوئیم که جزء تابع کل است، ممکن نیست که در جزء کمالاتی تحقق یابد که کل از آن محروم باشد.^۱

در این گفتمان حضرت عبدالبهاء قوای غیرمرئی‌های روحانی را قوه‌ای قائم به ذات و قدیم و غیرمتحیز و مافوق جهان مادی و طبیعی تصویر می‌کند که عامل و مبدع حرکت و حیات در مراحل مختلف آفرینش در عالم امکان است. این نیروی روحانی در انسان به صورت عقل و مکاشفه ظاهر می‌شود و او را قادر می‌سازد که اسرار طبیعت را ظاهر سازد و در اکتشاف نفس خود به تعمق و تفکر پردازد. درعین‌حال، جوهر آن قوای معنوی و غیرمرئی محدود به عقل نمی‌شود.

۱. مأخذ فوق، ص ۳۴-۳۵.

روح از طرفی حقیقت مجرده روحانی است و از طرفی با عالم جسمانی در ارتباط است. از یک طرف متعلق به عالم علیا است و از طرف دیگر در عالم ادنی شناور است. می‌توان گفت که دیدگاه حضرت عبدالبهاء مفهوم روح را در قالب حرکت کمالی وجود بررسی می‌کند.

این دیدگاه بر دو اصل ظاهراً متضاد تأکید می‌کند: اصل اول آن است که حقیقت روحانی، وجود را محیط بر طبیعت و ممتاز از آن می‌شمارد، یعنی روح را نمی‌توان جلوه‌ی ثانوی (Epiphenomenon) طبیعت دانست. روح از عالم ماده جداست و منزّه از دخول و خروج است. اما ترکیب و انتظام جسمانی انسانی، مثل مغناطیس جاذب روح است. روح مثل اشعه آفتاب بر آینه‌ی وجود می‌تابد و قوای مکنونه‌اش را ظاهر می‌سازد. حضرت عبدالبهاء می‌گوید:

این عناصر کونیه چون به نظم طبیعی در کمال اتقان جمع و ترکیب گردد، مغناطیس روح شود و روح به جمیع کمالات در آن جلوه نماید.^۱

و اما اصل دوم، روح را کیفیتی می‌داند که به‌صورت بالقوه در ماده‌ی اولیه‌ی وجود نهفته بوده و سپس قیام ظهوری کرده، یعنی از درون ترکیبات کمالی قیام کرده و قوایش را در هیئت مادی ظاهر ساخته است. حضرت عبدالبهاء می‌گوید:

هرچند در طفولیت آثار عقل و روح از انسان ظاهر است، ولیکن در رتبه‌ی کمال نیست، ناقص است. چون به بلوغ رسد، عقل و روح به نهایت کمال ظاهر و باهر گردد و هم‌چنین در تکون انسان در رحم عالم در بدایت مانند نطفه بود، بعد به تدریج ترقی در مراتب کرد و نشو و نما نموده تا به بلوغ رسیده. در رتبه‌ی بلوغ عقل و روح در نهایت کمال در

۱. مفاوضات، ص ۱۵۴.

انسان ظاهر و آشکار گشته. در بدایت تکون نیز عقل و روح موجود بود، ولی مکنون بود. بعد ظهور یافت. زیرا در عالم رحم نیز در نطفه عقل و روح موجود است، ولی مکتوم است، بعد ظاهر می‌شود. مانند دانه که شجره در آن موجود است، ولیکن مکتوم و مستور است. چون دانه نشو نماید، شجره به تمامه ظاهر شود.^۱

این اصل از نظر شناخت‌شناسی بهائی دارای اهمیت بیار است، چراکه به ترکیبات مادی در سلسله مراتب وجود، مرکزیت خاصی می‌دهد. در بیانی حضرت بهاء‌الله، شارع آئین بهائی، نیز می‌فرماید:

«کل عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود.»^۲ بر اساس این اصل می‌توانیم نتیجه بگیریم که هرچند روح جوهری مجرد و قابل تجزیه و تقلیل به ماده نیست، اما محیط مادی مرکز و محل شروع سفر روح در مراتب وجود است.

بر اساس مطالبی که عرض شد، می‌گفت، حضرت عبدالبهاء رابطه‌ی روح و جسم را از دو منظر مورد مطالعه قرا می‌دهد:

منظر اول (منظر دوگانگی)، روح و جسم را از هم جدا می‌داند. روح، مجرد، غیرمادی و قوه‌ی غیرمرئی معنوی است. ولی جسم از ترکیب عناصر مادی حاصل شده است. روح چون مجرد است، باقی است، ولی جسم چون نتیجه‌ی ترکیب است، معطوف به تحلیل و مرگ. جسم مثل مغناطیس جاذب روح است. روح مثل اشعه آفتاب از خارج بر جسم می‌تابد و جسم را به انوار عقل دلالت می‌کند. این منظر به دوگانگی روح و جسم معطوف است.

۱. مأخذ فوق.

۲. آیات الهی، جلد دوم ص ۲۴۸.

می‌توان گفت، این منظر مشابه تعبیرات سنتی مذهب و فلسفه از روح است. ادیان سنتی کم‌وبیش انسان را موجودی دانسته‌اند که از دو طبیعت کاملاً مجزا برخوردار است. طبیعت روحانی که متعلق به افلاک الهی و ذروه‌ی علیا است و طبیعت جسمانی که از خاک خلق شده و به خاک بازمی‌گردد. ادیان سنتی این دیدگاه را به سیر عام تکامل نوع انسان نیز بسط داده‌اند و فرض را بر آن گذاشته‌اند که انسان از ابتدای خلقت به همین شکل و صورت و هیئت خلق شده و رابطه‌ی روح و جسم، طبیعتی ثابت و لایزال است.

منظر دوگانگی بر آن است که روح و جسم از یکدیگر متمایزند و رابطه‌ی آنها رابطه‌ی علت و معلول است. یعنی روح مثل فرماندهی جسم را به کار می‌گیرد و در آن عمل می‌کند، بدون آن که بخشی از آن باشد. در این حال رابطه‌ی روح و جسم رابطه‌ای است که روح از خارج و از بالا بدن را هدایت می‌کند.

اما منظر دوم روح را - یعنی قوای ممیزه‌ی هر طبقه از موجودات را- نتیجه‌ی ترکیبات وجودی می‌داند. هرچه ترکیب عالی‌تر است، تظاهرات روح پیچیده‌تر و وسیع‌تر است. در این حال جریان نشوونما از درون باعث ظهور و بروز جلوه‌های روح گشته است.

به نظر می‌رسد حضرت عبدالبهاء هر دو دیدگاه و یا هر دو منظر را - چه داخلی و چه خارجی - مکمل هم می‌داند و هر دو تعبیر را ابعاد یک جریان واحد فرض می‌کند. ترکیبات و سازمان مادی در هر طبقه از موجودات، خواص خود را ظاهر می‌سازد تا آنکه جلوه‌های پیچیده‌تر مثل فکر و اراده ظاهر می‌شوند. در عین حال جلوه‌های پیچیده از بالا جلوه‌های پایین‌تر را نظارت و رهبری می‌کنند. روح از طرفی، مافوق و منزه از شرایط مادی است و از طرف دیگر، مبداء روابط ضروریه

در ترکیبات وجود است. حقیقت معقوله‌ای است که به مقتضای مراتب ترکیب، قوای مکنونه‌اش را ظاهر ساخته تا به احسن صور و اکمل ترکیب به ثمر و نتیجه رسیده است.

این دو منظر را بایستی مکمل هم بدانیم تا از طرفی، تفاوت مراتب محفوظ ماند و از طرف دیگر، یگانگی نشو و ترقی کائنات تأیید شود. یعنی حیات بیولوژیک را مافوق و منزه از ماده می‌دانیم و در عین حال ماده را زمینه‌ی الزامی ظهور آن تلقی می‌کنیم. فکر و شعور نیز مافوق و منزه از حیات بیولوژیک است، در عین این که حیات بیولوژیک را دربردارد. بر همین روال، روح هم مافوق عقل و شعور است و هم عقل و شعور را در خود می‌گنجاند. جمع این دو نظر زمینه‌ای را فراهم می‌آورد تا هر پدیده‌ای را هم بر اساس عملکرد آن و روابط میان اجزای آن مطالعه کرد و هم علت غائی آن را در مد نظر داشت. جنبه‌ی غائی روح به اصطلاح از خارج، مراتب وجود را به زیر نفوذ خود درآورده و روابط ضروری‌ی ترکیبات ارگانیکی از داخل، زمینه را برای ظهور روح فراهم کرده است. در این حال می‌توان گفت، جنبه داخل استمرار جنبه‌ی خارجی و جنبه خارجی ادامه‌ی جنبه‌ی داخلی است. هر دو جنبه ابعاد یک سیکل روحانی هستند.

هوش و فکر با مغز و سلسله‌ی اعصاب در ارتباطند و از مشخصات پیچیده و متعالی ارگانیسم انسانی محسوب می‌شوند. اما آنها را نمی‌توان به فیزیک و شیمی مغز تقلیل داد، چرا که روح عامل غائی و علت وجودی قوای ذهنی انسان است. فکر و سلوهای مغز، هرچند دارای تفاوت ماهوی هستند، اما با هم در ارتباطند. روابط ضروریه دارند. رابطه‌شان رابطه‌ای ارگانیکی است و نه مکانیکی. در عین حال نمی‌توان فلاسفه‌ی مادی، فکر را یک پدیده‌ی اتفاقی طبیعی دانست. مثلاً در کامپیوتر وجود سخت‌افزار یعنی وجود فیزیکی کامپیوتر لازم است تا محاسبات منطقی را

به انجام رساند. حتی می‌توان گفت مغز کامپیوتر بر اساس مدل منطق ریاضی طراحی شده است. اما مغز کامپیوتر و یا سخت‌افزار آن را نمی‌توان با نفس منطق و فکریکی دانست.

بر اساس اصل قیام و ظهور، آن قوه‌ی نامرئی روحانی که اساس وجود است، از دل ماده بیرون آمده و در همه‌ی پدیده‌ها و در همه‌ی ترکیبات وجود ظاهر شده و تجلیات آن بنا به پیچیدگی ترکیبات افزایش یافته است. دوگانگی روح و طبیعت یک امر نسبی است که بر اساس تجربه تعیین می‌شود، یعنی جلوه‌ی روح در اتم کم‌تر از جلوه‌ی روح در یک سلول است. از این رو اتم به طبیعت نزدیک‌تر است. اتم طبیعی‌تر و مادی‌تر از سلول است. بر همین قیاس، یک جنین جنبه‌ی طبیعی‌اش بیشتر از جنبه‌ی ذهنی و عقلانیش است. اما جنبه‌ی ذهنی از همان ابتدا در او موجود و به مرور ظاهر می‌شود. به‌طور خلاصه، تمام کائنات را -از جماد تا انسان- زنده و باروح و باشعور می‌دانیم، هرچند که آثار زندگی و شعور در مراحل ناپیداست. از این روست که حضرت عبدالبهاء تمام طبیعت را حقیقت معقوله می‌دانند.

از شناخت مادی و مکانیکی تا شناخت ارگانیکی

ریشه‌های فکر سیستماتیک فلسفه‌ی مادی را می‌توان در فلسفه‌ی یونان یافت. به‌صورت کلی، فلسفه‌ی مادی بر آن است که واقعیت انسان به جسم او خلاصه می‌شود و واقعیتی غیرمادی و پدیده‌ای به اسم روح در وجود او نیست. انسان ترکیبی کامل از عناصر مادی است و چون این ترکیب از هم بگسلد، هستی و حیات او از میان می‌رود، فنا او را اخذ می‌کند و بقائی بر او نمی‌توان و نباید تصور کرد. بر این اساس، تصور بقا یک واکنش روانی است که انسان در تصورش آفریده تا اضطراب ناشی از فنای وجود را آرامش دهد. فلاسفه‌ی مادی گفته‌اند، انسان چون می‌فهمد نیستی و مرگ سرانجام نهائی اوست، فکر پوچی و بیهودگی او را فرامی‌گیرد و در پی آن برمی‌آید، تا راه

حلی بجویید و رنج زندگی را کاهش دهد او از این رو فکر بقای روح و یا عالم بعد را در ذهن می آفریند. فلسفه‌ی مادی به وجود خدا معتقد نیست. دنیا را نتیجه‌ی اتفاقی و تصادفی جریانات و روابط فیزیکی و بیولوژیک می‌داند. بر این باور است که جهان، هدف و مقصودی معنوی و یا ماوراءالطبیعه را دنبال نمی‌کند. فلسفه‌ی مادی چون اساس را ماده می‌داند، لذا پدیده‌های ذهنی مثل فکر را نیز نوعی ماشین و یا پدیده‌ی مکانیکی تصور می‌کند.

فلسفه‌ی مادی در طول تاریخ مطابق شرایط اجتماعی و فرهنگی، دچار تحول و دگرگونی شده است. از جمله عقاید جدید مادی روانشناسی رفتار است (Behaviorism) که بر آن بوده، هر جنبه‌ای از رفتار انسان که حالت ذهنی داشته و یا با مشاهده و تجربه‌ی علمی قابل مطالعه و آزمایش نیست، نبایستی وارد قلمرو روانشناسی شود. روانشناسی رفتار معتقد است که می‌تواند، تمام رفتارهای انسان را به نحو مطلوب و مناسب سازمان دهد، یعنی نوعی مهندسی اجتماعی را فارغ از هرگونه تصرفات الهی و تجلیات و قوای ماوراءالطبیعه برقرار سازد.

فلسفه‌ی مارکسیسم نیز جلوه‌ای سازمان‌یافته و جامع از نگرش مادی را در مورد واقعیت هستی و نظام اجتماعی در خود جمع کرد. مارکسیسم معتقد بود، تضاد طبقاتی به صورتی پویا حرکت دیالکتیک مادی تاریخ را می‌آفریند و آینده را می‌سازد و انسان مدرن وظیفه دارد، با شناخت و آگاهی از نقش تاریخی‌اش، به ایجاد یک جامعه‌ی بی‌طبقه بپردازد. نوعی دیگر از عقاید مادی را در روانشناسی فروید می‌توان یافت که طبیعت انسان را درگیر مبارزه‌ی بی‌امان میان خواهش‌های پر قدرت مادی و هنجارهای اجتماعی می‌دانست و مذهب و باورهای روحانی را اوهامی می‌پنداشت که روان‌های رنجور برای خود آفریده‌اند.

فکر غالب در اکثر فلسفه‌های مادی بر آن بوده که فکر و پدیده‌های ذهن، جلوه‌های ثانوی ارگانسیم مادی انسان هستند. همان‌طور که هر شیئی سایه‌ای دارد، فکر نیز سایه‌ای است و یا جلوه‌ای است ثانوی، از فعل‌وانفعالات عصبی. روح قائم به ذات نیست، نتیجه و معلول جنبه‌های فیزیکی و طبیعی انسان است. شناخت علمی روابط مادی و طبیعی می‌تواند، به‌طور کامل تمام تجلیات ذهنی و روحی را توضیح دهد.

فکر مادی در قرن نوزدهم از یک جهش و خلاقیت بنیانی برخوردار گشت. نظریه‌ی تکامل، عامل این جهش و خلاقیت بود. داروین به شباهت‌های اساسی میان توانایی‌های انسان و حیوان اشاره کرد و نتیجه گرفت که تفاوت‌های انسان و حیوان زیاد است، ولی تفاوت نوعی نیست، بلکه تفاوت در اندازه و درجه است. فرضیه‌ی تکامل Evolution ساختار باورهای سنتی مذهبی و فرهنگی را که انسان و حیوان را کاملاً جدا و وابسته به دو طبقه‌ی مجزا می‌دانست، رد کرد و نتیجه گرفت که مغز انسان در یک جریان طولانی تکامل، چه از نظر اندازه‌ی فیزیکی و چه از نظر قابلیت ایجاد پدیده‌های ذهنی پیچیده، رشد کرده و به مرور قوای فکری و خلاقیت ذهنی او را ایجاد کرده است. اما در اصل انسان و حیوان از یک مبداء مشترک منتج گشته‌اند. نظریه‌ی تکامل، انسان را بخشی از طبیعت محسوب داشت و نه یک موجود ممتاز و جدا از طبیعت، معتقد بود که انسان فرآیند یک جریان چندین میلیون ساله‌ی تکاملی است که حیات مادی و تاریخ اجتماعی، او را به هم پیوند می‌زند و مغز انسان در این جریان ممتد، تمام رویدادهای بیولوژیک و اجتماعی را در خود ضبط کرده است. لذا مغز انسان امروز حاصل میلیون‌ها سال تجربه تکاملی است. در آن می‌توان هم ابتدایی‌ترین سائقه‌های حیوانی گذشته‌اش را یافت و هم پیشرفته‌ترین مسئولیت‌های اجتماعی امروزش را.

در گذشته - یعنی قبل از نظریه تکامل- فکر مادی حالت ایستا و جامد داشت. ماده دارای عرض و طول و ارتفاع محسوب می‌شد. فرض بر آن بود که ساختار اتمی و یا ذرات اتمی، همان قالب‌های کوچک مادی هستند که چون در کنار هم قرار گیرند، قالب و محتوای عالم و موجودات آن را تشکیل می‌دهند. آراء تکاملی، فکر مادی را دچار تحول ساخت. ذرات ماده، دیگر ذراتی مکانیکی و جامد محسوب نمی‌شدند، بلکه دارای حرکت شدند و قابلیت آن را پیدا کردند که تغییر هیئت دهند. انقلابی که آرای تکاملی در فلسفه مادی ایجاد کرد، زمینه‌ای را فراهم آورد تا فلسفه مادی به صورت یک جهان‌بینی فراگیر قد علم کند و چند هزار سال سنت مذهبی را به چالش کشد.

از جمله نظراتی که فلسفه مادی را با بیولوژی مدرن و فرضیه تکامل در هم آمیخت، جهان‌بینی موسوم به سوسیوبیولوژی^۱ یا جامعه‌شناسی منبعث از بیولوژی است. مطابق این فلسفه، تمامیت رفتار انسان صرفاً ناشی از قوای ژنتیک است که فرد به ارث می‌برد. برای شناخت طبیعت انسان باید به بیولوژی حیات مراجعه کرد، چرا که فقط بیولوژی و علم ژنتیک قادرند تمام جنبه‌های رفتار را توضیح دهند. فلسفه سوسیوبیولوژی بر آن است که فکر و قوای ذهنی و حتی اخلاقی، جلوه‌های ثانوی عملکرد مغز و سلسله اعصاب هستند. در این حال تمام موضوعات دانش و علم شاخه‌هایی از بیولوژی به شمار می‌روند.

یکی از نتایج تفکر مادی آن بود که توجه را از عوالم غیب و مفاهیم نامشهود به عالم جسم

۱. سوسیوبیولوژی یعنی تعمیم بیولوژی و تئوری تکامل به حوزه روابط و سازمان‌های اجتماعی سوسیوبیولوژی که از نیمه‌ی دوم قرن بیستم در آثار دانشمندانی نظیر ادوارد ویلسون (Edward Wilson) تعریف و ترویج شده است، نوع تهذیب‌شده‌ی داروینیسیم اجتماعی است که توسط متفکرینی از قبیل هربرت اسپنسر (Herbert Spencer) و توماس مالتوس (Thomas Malthus) پایه‌ریزی شد و به مرور با تعابیری نژادپرستانه درهم آمیخت. سوسیوبیولوژی هرچند که جنبه‌های نظری مشترکی با داروینیسیم اجتماعی دارد، اما سعی می‌کند، دیدگاه علمی‌اش را با آمال بشردوستانه و احترام به محیط زیست و اهداف صلح و عدالت اجتماعی پیوند زند.

و مفاهیم ملموس مادی متمرکز کرد. در فلسفه‌ی الهی و تفکر کلامی-مذهبی، مطالعه‌ی طبیعت و انسان از منظر ماوراءالطبیعه و به عنوان پدیده‌هایی تعین‌ناپذیر صورت می‌گرفت. هدف آن بود که غایت وجود را درک کرد، نه آن که وجود را شناخت. لذا جهان هستی در هاله‌ای از ذهنیات و ایهام و قداست قرار داشت. مطالعه‌ی جزئیات مربوط به زمین و رفتار حیوان فیزیولوژی انسان از اولویت برخوردار نبود و حتی برخی آن را منافی حکمت می‌دانستند.

از نتایج فکر مادی آن بود که چون پدیده‌های مادی در مرکز اندیشه‌ورزی قرار گرفت، تحولی بنیانی در علم و فن حاصل شد. وقتی سایه اسکولاستیک یا فلسفه مذهبی قرون وسطی از روی فکر برداشته شد، تحقیق تجربی محور و امکان رشد پیدا کرد. جهان‌بینی اسکولاستیک در پی کشف حقایق اشیاء نبود. هدفش محکم‌ساختن مبانی مذهب بود از این‌رو تمام مناظرات و مباحث فلسفی و علمی در حول و حوش مسائل لفظی و نقلی قرار داشت. مثلاً موضوع مباحثات عبارت بود از مسائلی چون: «آیا کبوتری که روح‌القدس به صورت او درآمد حیوان واقعی بود؟ پیش از خلقت آدم، فرشتگان کجا منزل داشتند؟ و یا حضرت آدم به هنگام هبوط به چه قد و قامت بود؟»^۱ و اگر کسی از مشاهده و تجربه حرف می‌زد، او را به کفر و الحاد متهم می‌ساختند. جنبش مادی با سست کردن این جهان‌بینی، مجوز لازم را برای رشد فکر تجربی ایجاد کرد.

واکنش دین به فلسفه‌ی مادی می‌تواند از دو مقوله باشد. یکی آن که آن را تخطئه کند و بالکل مردود بداند. این روش یک بُعدی و متعصبانه است. همان‌طور که گفتیم، فلسفه‌ی مادی چندین هزار سال سابقه دارد و در قرون جدید به نحوی وسیع در افکار فلسفی و علمی و اجتماعی

۱. ر.ک. لغت‌نامه دهخدا.

حضور داشته است. لذا اگر آن را تخطئه کنیم، به طور طبیعی خود را از یک شاخه‌ی وسیع فکر در تمدن بشر جدا می‌سازیم. به علاوه اگر اندیشه‌های مادی را مورد ملاحظه قرار ندهیم، تصور ما از دین در همان قالب سنتی باقی می‌ماند. منکر این نمی‌توان شد که فلسفه‌ی مادی تعاریف سنتی دین را مورد سؤال قرار داده است و اگر دین نسبت به آن سؤالات بی‌تفاوت ماند، نمی‌تواند پاسخگوی کنجکاوی و تفکر علمی و شکاک انسان معاصر باشد. لذا اگر دین در صدد آن است که پاسخی جامع برای اندیشه‌ی مادی بجوید، نیازمند آن است که طیف فکریش را وسعت بخشد و مرزهای نظری‌اش را چنان فراگیر کند که توافق میان علم و دین را امکان‌پذیر سازد. تنها در این صورت است که لجاجت و تعصب به وسعت فکر و شکیبایی نظر و عمل تبدیل می‌شود.

فلسفه‌ی مادی مثل دیانت، نوعی از جهان‌بینی است، نوعی نگرش فرهنگی است که جهت‌ی خاص به علم و عقل می‌دهد. حضرت عبدالبهاء در لوح دکتر فورل اشاره می‌فرماید که آئین بهائی طیف فکری جامعی را عرضه می‌کند که هدفش ایجاد تعادل و توافق میان علم و دین و عقل است. دین، فلسفه و علم اجزای ارگانیک یک درخت تناور هستند که تمدن انسانی را بارور کرده است. از دیدگاه عبدالبهاء، حقیقت واحد است. دین، فلسفه و علم هر سه در پی کشف حقیقت بوده‌اند. اگر جدایی میان آنها موجود است، از آن روست که تعریف ما از حقیقت تعریفی محدود و بسته است. اگر تعریف خود را از حقیقت گسترش دهیم به صورت طبیعی دین و فلسفه و علم در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.

گفتیم که در قرون جدید، فلسفه‌ی مادی مراحل مختلفی را طی کرده است. زمانی فلسفه‌ی مادی به حدی تنگ‌نظر بود که رابطه‌ی فکر به مغز را مثل نسبت صفرها به کبد تصور می‌کرد. در مراحل بعد، مادی‌گرایی روشن‌گراتر شد و ماده را امر متغیر و متحرکی دانست که در حرکت ماریپیچی

خود، موجب پیدایش و تکامل ذهن می‌شود. اما در همه حال هنوز ماده اصل و فکر و ادراک فرعی آن، فرض می‌شد. اما با فلسفه‌ی ظهوری¹ (Emergence) یک تغییر عظیم در طرز فکر علما و فلاسفه حاصل شد که آن را بایستی مدیون ملاحظات علمی و فکری قرن بیستم دانست.

دیدگاه ظهوری به این معناست که عالم مادی - جهان طبیعت - در خود به صورت بالقوه جهت و گرایشی کمالی دارد. ظهور و قیام جنبه‌های ذهنی و عقل، نشانه‌ی این جهت و گرایش کمالی است. قیام ظهوری، پیدایش حیات ارگانیکی و سپس ظهور قوه‌ی تفکر و کاشفه را شرط ضروری تکامل مادی و بیولوژیک می‌داند. همان‌طور که آتش به‌طور طبیعی به حرارت منجر می‌شود، ترکیب عالی مادی هیئت انسانی نیز به صورت الزامی به بروز و ظهور قوه‌ی تفکر منجر می‌گردد. در این زمینه است که حضرت عبدالبهاء نفس طبیعت را حقیقت مطلقه می‌داند که به مرور قوای بالقوه‌اش را در عالم محسوسات ظاهر ساخته است. یعنی ماده‌ی اولیه‌ی وجود نیز دلالت به ظهور و جلوه روح داشته است.

برخی می‌پرسند: اگر انسان جلوه‌ی اشرف و ممتاز تکامل بیولوژیک است، چرا در آخرین لحظات جریان تکاملی ظاهر شده است؟ اگر جریان تکامل را از مبدأ آن یک ساعت فرض کنیم، دانشمندان برآنند که انسان به مفهوم اندیشه‌ورز آن احتمالاً در دقیقه‌ی آخر به صحنه آمده است. تصورات سنتی مذهبی در مورد خلقت آدم البته پاسخگوی روند تکاملی نیست. آن تصورات برآنند که خدا انسان را شش هزار سال پیش با همین هیئت و فرم خلق کرد و سپس او را

۱. اشاره به مفهومی گسترده است که شناخت آن وابسته به مطالعات میان‌رشته‌ای (Interdisciplinary) می‌باشد. اساس آن بر پویایی و فرآیند تحول سیستم‌های پیچیده در طبیعت و موجودات زنده و سازمان‌های اجتماعی استوار است. فلسفه‌ی ظهوری در الهیات، فیزیک، بیولوژی، مطالعات انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد، الهیات و فلسفه‌ی سیاسی و رشد سازمان‌های اجتماعی از مراحل ابتدایی تا جهانی شدن مطرح شده است.

به جهت نافرمانی از بهشت بیرون راند. دیدگاه حضرت عبدالبهاء موافق با این تصورات نیست. ایشان داستان خلقت را به صورت سمبلیک تشریح می‌کند و معتقد است که هرچند انسان در آخرین مراحل درخت تکامل به ظهور آمده، اما ظهور او از ابتدا در مکانیسم تکامل ارگانیک به صورت بالقوه نهفته بوده است.

اگر ظهور و جلوه‌ی ارتقائی روح را از جریان تکامل حذف کنیم، به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء منطق حرکت کمالی و ارتقائی را منکر گشته‌ایم و این عالم وجود را از معنا تهی می‌سازد. ایشان در لوح دکتر فورل می‌نویسد: «اما فلاسفه بر دو قسم‌اند: از جمله سقراط حکیم که معتقد به وحدانیت الهیه و حیات روح بعد از موت بود. چون رأی مخالف آراء عوام تنگ‌نظران بود، لهذا آن حکیم ربانی را مسموم نمودند. جمیع حکمای الهی چون در این کائنات نامتناهی نظر نمودند، ملاحظه کردند که نتیجه‌ی این کون اعظم نامتناهی، منتهی به عالم جماد شد و نتیجه‌ی عالم جماد، عالم نبات گشت و نتیجه‌ی عالم نبات، عالم حیوان و نتیجه‌ی عالم حیوان عالم انسان. این کون نامتناهی به این عظمت و جلال، نهایت نتیجه‌اش انسان شد و انسان ایامی چند در این نشئه‌ی انسانی به محن و آلام نامتناهی معذب و بعد متلاشی، بی‌اثر و ثمر گشت، اگر این است، یقین است که این کون نامتناهی با جمیع کمالات منتهی به هذیان و لغو و بیهوده شده، نه نتیجه و نه ثمری و نه بقا و نه اثری، عبارت از هذیان می‌گردد. پس یقین کردند که چنین نیست.»^۱ حضرت عبدالبهاء ظهور و قیام و پیدایش جلوه‌های روح را غایتی می‌داند که حرکت حیات به سوی آن و برای آن است.^۲

۱ . ملکوت وجود، ص ۳۵-۳۶.

۲ . فیلسوف فرانسوی تیلهاردوشاردن (Pierre Teilhard de Chardin) هم به این حقیقت که جریان فزاینده‌ی ماده به سوی روح باشد، پی برده بود.

در سال‌های اخیر برخی از دانشمندان سؤالات و نظراتی را مطرح کرده‌اند که دیر زمانی در حوزه‌ی دین و فلسفه بود. از نظر ایشان، عالم آن چنان در حد اعلا‌ی کمال و دقت و نظم طراحی گشته که پیدایش حیات و پدیده‌های وجود را از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین آن، امکان‌پذیر ساخته است. پیدایش انسان پس از میلیون‌ها سال و جریان تکاملی را به دو صورت می‌توان معنا کرد. یکی آن که انسان در این عالم ذره‌ای بی‌مقدار است و نتیجه‌ی بی‌اهمیت یک جریان تصادفی است و دیگر این که عالم در انتظار ظهور انسان عاقل هوشیار بوده است و تحولات کونی‌هی زمینه‌دارای پرورش قوای بالقوه‌اش فراهم ساخته است. مثل میوه‌ی درخت که از ابتدا هدف و عامل محرکه‌ی نبات است، اما به چشم نمی‌آید. مدت‌ها طول می‌کشد که درخت ریشه‌دار گردد، ساقه و تنه‌اش را استوار کند، شاخه بدواند، شکوفه زند تا سرانجام در لحظه‌ی آخر نتیجه‌ی غائی که میوه باشد، تحقق یابد. فریمن دایسون Freeman Dyson دانشمند معتبر فیزیک می‌گوید:

من در این عالم احساس یک غریبه را ندارم. هرچه بیشتر طبیعت و جزئیات ترکیب آن را مطالعه می‌کنم، این حقیقت بیشتر بر من آشکار می‌شود که گویی جریان نشو و تکامل انسان، جریانی آگاهانه بوده و جهان در انتظار پیدایش و ظهور ما بوده است.^۱

حضرت عبدالبهاء انتها و خاتمه‌ای برای جریان کمالی قائل نیست. آن چنان نیست که با دخالت نیروهای ماوراءالطبیعه، سرنوشت انسان یک شبه به نحوی معجزه‌وار تغییر یابد و تاریخ به انتها رسد. جریان کمال در تاروپود تکامل بیولوژیک و تاریخ تمدن، بافته شده است. ممکن است این سؤال مطرح شود که: چگونه می‌توان پدیده‌های تصادفی و اتفاقی را که در طبیعت جلوه

1. Freeman Dyson, *Disturbing the Universe*, (New York: Harper and Rowe, 1979), p. 250.

می‌کند، با انتظام یک جریان آگاهانه ارادی آشتی داد؟ دیدگاه حضرت عبدالبهاء بر آن است که نظام عالم ترکیبی است از مشیت الهی، کنش‌ها و مکانیسم‌های طبیعی و اراده‌ی آزاد انسان. خداوند هرچند قادر است، اما مثل یک حاکم قهار بر عالم حکم نمی‌راند، به اراده‌ی آزاد انسان، اجازه عمل می‌دهد. نظام عالم را بر این مبنا قرار داده که کمال و ترکیبات عالی از میانه‌ی تجزیه و بحران برخیزد.

حیات روزمره‌ی ما تا حدودی مشابه جریان تکامل طبیعی است. در حیات روزانه هم ما شاهد تجزیه و پراکندگی در اطرافمان هستیم. اشیاء و پدیده‌ها به تحلیل می‌روند. آهن زنگ می‌زند، صخره سنگین زیر شلاق پرتلاطم دنیا جا خالی می‌کند. حیات فیزیکی انسان از بدو تولد هم رشد می‌کند، هم رو به تحلیل می‌رود. اتفاقات رخ می‌دهند، بدون آن که ظاهراً در ماورای آنها دلیل و معنایی وجود داشته باشد.

انسان چون بُرهه‌ای از حیات را مشاهده می‌کند، جز اتفاقاتی پراکنده چیز دیگری نمی‌بیند. خود را ذره‌ای می‌بیند که بی‌اراده در طوفان و غوغای رویدادها از طرفی به طرف دیگر پرتاب می‌شود. در عین حال انسان چون بینش خود را وسعت می‌بخشد و رویدادها را در تمامیت‌شان مشاهده می‌کند، وجود یک جریان آگاهانه را نیز در کار می‌بیند که مثل رشته‌ای همه‌ی رویدادها را در قالبی موزون معنا بخشیده است. غایتی را حس می‌کند که او را به سمت کمال فراخوانده و شناخت و اراده‌ای که او را در گرایش کمالیش مدد رسانده است.

آنچه که آگاهانه و ارادی به نظر نمی‌رسد و دلالت بر تصادف و پراکندگی می‌کند، در حقیقت حوزه‌ای است که قوانین طبیعی و اراده‌ی انسان در آن حوزه وارد عمل شده‌اند. این حوزه هرچند ممکن است با اراده‌ی الهی در تضاد به نظر آید، اما در مجموع و کلیت‌اش بخشی از اراده الهی

است. خداوند خود این حوزه را به وجود آورده تا زمینه را برای حرکت و فعالیت اراده‌ی آزاد انسان فراهم کند. در زندگی یک فرد، رویدادی ممکن است تصادفی و بی‌معنا به نظر آید. چون آن اتفاق را در فراخنای تمامیت حیات آن فرد بررسی کنیم، معنای بیشتری در آن می‌یابیم و چون آن اتفاق را در قالب روابط ضروری‌های بررسی کنیم که آن فرد را به محیط اجتماعی‌اش پیوند می‌زند، باز هم معنای آن را وسعت بیشتری می‌بخشیم.

خلاصه آن که چون به تمام تاریخ اجتماع و تمدن نظر می‌کنیم، آن وقت با صراحت و شفافیت بیشتر، یک مسیر آگاهانه کمالی را ملاحظه خواهیم کرد. کما این که محققان تاریخ و جامعه‌شناسی توانسته‌اند، منطق یعنی معنی و هدفی برای تحولات تاریخ جست‌وجو کنند. حرکت از نظام قبیله‌ای به سوی جامعه‌ی جهانی و یا پیدایش اخلاقیات و ارزش‌هایی به صورت هنجارهای مشترک جهانی، نشانه‌هایی از این تطور اجتماعی هستند. همین منطق را می‌توان در تکامل طبیعی به کار برد، یعنی هرچند تکامل طبیعی، دلالت بر تصادف می‌کند و رویدادهای آن غیرقابل پیش‌بینی به نظر می‌رسند، اما در کل یک محرکت تدریجی را می‌توان مشاهده کرد که انسان را از طبیعت جدا کرده، آگاهانه تجربیاتش را تعمیم داده و مدام در حال تجدد و دگرگون کردن حیات اوست.

بر اساس این دیدگاه، ماده یک واقعیت مکانیکی نیست، بلکه پدیده‌ای است که در کنار آن، جریان روحانی هستی به صورت مداوم در تلاطم است. که نیروی که در بطن ماده می‌جوشد و آن را از هیئتی ساده به هیئتی پیچیده و مکمل ظاهر می‌سازد، همان قوه‌ی معنوی است که صورت ملموس ماده را به خود می‌گیرد و سپس با تکامل هیئت مادی، تجلیات خود را بارزتر می‌سازد. تحولات علمی در فیزیک جدید اعتبار فیزیک مکانیکی و جبری را به چالش کشیده است.

اصل عدم حتمیت (Principle of Uncertainty) بحث جدیدی را در مباحث فلسفی گشوده که اجازه می‌دهد، از دیدگاه علمی نفوذ قوهی غیرمحسوسه و غیرمرئیّه وجود را در هیئت مادی عالم مورد مطالعه قرار داد. در فیزیک جدید همه‌ی پدیده‌های طبیعی به نیرو ارجاع می‌گردند و نیرو نیز از نظر فیزیک امروزی غیرقابل شناخت است. علمای فیزیک از قبیل انیشتن معتقدند که فیزیک جدید بایستی اساساً از مفهوم سنتی مکانیکی ماده چشم‌پوشد و اساس را صرفاً مبتنی بر مفهوم میدان و یا نیرو بگذارد، چرا که هرآنچه به عنوان ماده بر حواس ما تأثیر می‌گذارد، در واقع همان نیروست. حضرت عبدالبهاء نیرو را قوهی روحانی محسوب می‌دارد و جوهرالجواهر می‌نامد. حضرت عبدالبهاء هم‌چنین در لوح دکتر فورل به قوهی غیرمحسوسه‌ای اشاره می‌کند که منشأ فنومن‌های حسی است و از آثارش و تموجاتش نور و حرارت و برق ظاهر و آشکار می‌شود. نیرویی که هم مؤثر است، هم متأثر و می‌تواند در هیئت و اشکال مادی تأثیر بگذارد، بدون آن که قوانین طبیعت را بشکند.

حضرت عبدالبهاء در تعریف طبیعت می‌گوید:

طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است.^۱

تأکید ایشان در این تعریف بر «روابط ضروریه» است که میان اشیاء و نیز درون هر شیئی میان عناصر و اجزای تشکیل‌دهنده‌اش برقرار است. یعنی در طبیعت شیئی را به صورت مستقل نمی‌توان تعریف کرد. وحدت کلی و منطقی میان اشیاء و پدیده‌ها موجود است و در این سلسله روابط ضروریه است که مشخصات هر شیئی و پدیده‌ای ظاهر می‌شود. عالم وجود زمانی متضمن

۱. ملکوت وجود، ص ۳۵.

معنی می‌شود که بتوان آن را در مجموعه‌ی روابط ضروری‌اش تصور کرد. حضرت عبدالبهاء به عنوان مثال به ترکیب انسانی اشاره می‌کند که بقای آن متضمن تعاون و تعاضد میان اجزای آن و نیز قوه‌ی جامعه‌ی روح است، تا این اعضاء را ربط به یکدیگر دهد و در تحت قوانین منتظمه سازمان بخشد. می‌گوید:

مثلاً در انسان ملاحظه کن و از جزء باید استدلال به کل کرد، این اعضاء و اجزای مختلفیه‌ی هیكل انسانی ملاحظه کنید که چقدر ارتباط و ائتلاف به یکدیگر دارند. هر جزئی از لوازم ضروری‌ی سایر اجزا است و وظیفه‌ی مستقله دارد، ولی جهت جامعه که آن عقل است، جمیع را به یکدیگر چنان ارتباط می‌دهد که وظیفه‌ی خود را منتظماً ایفا می‌نمایند و تعاون و تعاضد و تفاعل حاصل می‌گردد و حرکت جمیع در تحت قوانینی است که از لوازم وجودیه است... پس ثابت و واضح شد که این کائنات نامتناهی در جهان به این عظمت، هریک در ایفای وظیفه‌ی خویش وقتی موفق گردند که در تحت اداره‌ی حقیقت کلیه‌ای باشند تا این جهان انتظام یابد... مثلاً دست و پا و چشم و گوش و فکر و تصور، معاونت به جمیع اعضاء و اجزاء می‌نماید، ولی جمیع این تفاعل‌ها مرتبط به یک قوه‌ی غیرمرئی‌ی محیطه‌ای است که این تفاعل‌ها منتظماً حصول می‌یابد و آن قوه‌ی معنویه‌ی انسان است که عبارت از روح و عقل است و غیرمرئی.^۱

حضرت عبدالبهاء از یک طرف به وحدت کلیه و روابط ضروریه میان همه‌ی اشیاء و پدیده‌ها اشاره می‌کند و از طرف دیگر به وجود طبقات و مراتب. چنان‌که هر رتبه‌ی بالا محیط

۱ . ملکوت وجود، ص ۳۸-۳۹.

بر رتبه‌ی پایین‌تر و کاشف حقیقت آن، ولی رتبه‌ی دانی یا پایین، از رتبه‌ی عالی و بالاتر پی‌خبر است، یعنی هم وحدت برقرار است و هم سلسله مراتب. هستی از ماده‌ی اولیه و اصلیه آغاز می‌شود و تمام اشیاء و پدیده‌ها از آن منشعب می‌شوند. در عین حال قوه‌ی معنویه و غیرمرئی عالم، در هر طبقه بنا به پیچیدگی ترکیب کمالی آن طبقه، ظهورات خود را جلوه‌گر می‌سازد. پس عالم یک نظام مسطح و افقی نیست که در آن همه چیز به صورت یکسان حضور داشته و یا در یکدیگر حل شده باشد. عالم در عین حال یک نظام عمودی هم نیست که در آن به صورت گسسته، طبقه‌ای بر طبقه‌ای دیگر استوار شده باشد. علم ترکیبی است از هر دو صورت، انتظامی است منبث از وحدت کلی در سلسله‌ی مراتب وجودی. یک حرکت معطوف به کمال - یک جریان ارتقائی - به صورتی لایزال در عروق عالم جاری است و به آن پویایی و زندگی می‌بخشد. پس در اصل حیات و در ماده‌ی اولیه‌ی آن، همه چیز مشترکند. اما ماده‌ی اولیه، حامل قوه‌ی پویای کمالی است که مراتب و طبقات وجود را پدید می‌سازد و در هر طبقه نیروهای مکنونش را ظاهر می‌کند. این روح کمالی تأثیرات خود را در اتم‌ها و عناصر ظاهر می‌سازد. همین روح کمالی است که ماده را به حیات ارگانیک و حیات را به عقل و عاقل را به کمالات انسانی، یعنی اخلاق، متصل می‌سازد.

دیدگاه حضرت عبدالبهاء بر توافق علم و عقل و دین تأکید می‌ورزد. علم و عقل را کوچک نمی‌شمارد و تحقیر نمی‌کند. معتقد است، اگر علم و عقل با مبانی اخلاق توأم شود، ستون فقرات روش علمی را تشکیل می‌دهند. لذا دیدگاه روحانی به معنای آن نیست که نوعی فلسفه‌ی عرفانی را جانشین روش علمی سازد، اسرارگرا شود و یا به بطون و رموز معتقد گردد. علم را در پویایی روابط ضروریه تعریف می‌کند. هدف علم تطبیق شناخت با واقعیت است، واقعیتی که ما صرفاً

از طریق روابط ضروریه مابین مؤثرات و متأثرات درک می‌کنیم. هر نوع برداشت دیگری از واقعیت، مترادف با اوهام است.

حضرت عبدالبهاء در پاسخ به سؤال دکتر فورل در مورد وجود خدا، اشاره می‌کند که اشیاء و کائنات از ترکیب عناصر مجرد به وجود آمده‌اند و بر اثر جریان مداوم ترکیب و تحلیل، کائنات نامتناهی تکثیر گشته‌اند. حضرت عبدالبهاء می‌گوید:

جون در این کون نامتناهی به نظر واسع دقت می‌کنیم، ملاحظه می‌نماییم که حرکت و متحرک بدون محرک مستحیل است و معلول بدون علت ممتنع و محال و هر کائی از کائنات در تحت تأثیر مؤثرات عدیده تکون یافته... و آن مؤثرات نیز به تأثیر مؤثراتی دیگر تحقق یابد. مثلاً نبات به فیض ابر نیسانی تحقق یابد و انبات شود، ولی نفس ابر هنوز در تحت تدبیر مؤثرات دیگر تحقق یابد و آن مؤثرات نیز در تحت تأثیر مؤثرات دیگر. مثلاً نبات و حیوان از عنصر ناری و از عنصر مائی که به اصطلاح فلاسفه این ایام اکسیجن و هیدروژن، نشوونما نماید. یعنی در تحت تربیت و تأثیر این دو مؤثر واقع، اما نفس این دو ماده نیز در تحت تأثیرات دیگر وجود یابد.^۱

حضرت عبدالبهاء سپس اشاره می‌کند که این روابط و تأثیرات علت و معلولی بایستی در نقطه‌ای خاتمه یابد، چرا که تسلسل مطابق قواعد منطق و علم، قابل پذیرش نیست. آنجاست که این مؤثرات و متأثرات منتهی به حی قدیر گردد که مطلق و مقدس از مؤثرات است و لابد این ترکیبات از منشأی ارادی و باشعور حاصل شده‌اند. یعنی چون هر ترکیب در نهایت انتظام به

۱ . ملکوت وجود، ص ۳۷.

وجود آمده و اجزای آن در کمال دقت در کنار هم قرار گرفته، نتیجه می‌گیریم که اراده و شعور در ایجاد آن دست داشته است. پس باید از این جزء استدلال به کل کرد. اگر ترکیبات جزئی وجود دلالت بر شعور و اراده می‌کند، پس لابد انتظام کلی عالم نیز دلالت بر قدرت قدیمه‌ای کند که محرک و مصدر و محور تمام این روابط و ترکیبات است.

از دیدگاه حضرت عبدالبهاء ترکیب محصور در سه قسم است: ترکیب تصادفی، ترکیب الزامی و ترکیب ارادی. ترکیب نمی‌تواند تصادفی باشد، چرا که معلول بی‌علت تحقق پیدا نمی‌کند. فلسفه‌ی علیت و خالق اولیه، برای قرن‌ها در نظرات فلاسفه و متفکرین مطرح گشته و با وجود انتقاداتی که از آن شده، هنوز از اعتبار علمی و منطقی برخوردار است. ارسطو واضع قانون چهار علت بود (علت مادی، علت فاعلی، علت صوری، و علت غائی) و پس از او شاخه‌های گسترده‌ای از تفکرات فلسفی، امکان تصادفی بودن ترکیبات وجود را نفی کرده‌اند. مطابق تئوری احتمالات نیز تصادفی بودن نظم عالم با همه‌ی پیچیدگی‌های آن، امری محتمل به نظر نمی‌رسد. حضرت عبدالبهاء هم‌چنین ترکیب الزامی را نفی می‌کند، چرا که:

ترکیب الزامی آن است که آن ترکیب از لوازم ضروریه‌ی اجزای مترکبه باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیئی انفکاک نیابد، نظیر نور که مظهر اشیاء است و حرارت که سبب توسعه عناصر و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتاب است. در این صورت تحلیل هر ترکیب، مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر کائنی انفکاک نیابد.^۲

۱. مثالی که بارها مورد بحث قرار گرفته، مثال میمون و ماشین تایپ است. گفته‌اند که مطابق تئوری احتمالات، اگر میمونی برای مدتی نامحدود به‌طور تصادفی و اتفاقی بر حروف ماشین تحریر بزند، سرانجام ممکن است کلمه‌ای و یا جمله‌ای را درست تایپ کند و ترکیبی معنادار از حروف و یا لغات، اتفاقی به وجود آید. حساب کرده‌اند که اگر میمون بخواهد، یک جمله‌ی ساده‌ی چهار کلمه‌ای را به‌صورت اتفاقی و تصادفی تایپ کند، لازم است، آنقدر صفحه‌ی کاغذ را به هدر بدهد که تعداد آن بالغ می‌شود بر عدد ۱ و ۲۷ صفر در مقابل آن.

۲. ملکوت وجود، ص ۳۶-۳۷.

نظر دیگری که در نفی ترکیب ارادی مطرح شده، تئوری تکامل طبیعی است که طرفداران آن معتقدند، اساس باور به خدا و خلقت ارادی، عالم را متزلزل کرده است. فلسفه‌ی مادی با بهره‌گیری از نظریه‌ی تکامل، قوی‌ترین استدلال خود را در نفی وجود خدا و یا لزومیت وجود یک خالق عرضه کرده است. تئوری تکامل طبیعی هم نوع دیگری از ترکیب تصادفی را مطرح می‌کند. باید توجه داشت که حتی اگر تعابیر مادی از نظریه‌ی تکامل را مورد قبول قرار دهیم و بگوییم پیچیدگی موجودات ارگانیک مطابق قوانین تنازع بقا صورت گرفته، باز هم اصل و اساس نظریه‌ی ترکیب ارادی ثابت و برقرار می‌ماند، چرا که تئوری تکامل راجع به پیدایش ماده‌ی اولیه‌ی عالم و نظم و زیبایی شکوهمند زمین و آسمان و خورشید و کهکشان سکوت می‌کنند. تئوری تکامل فرض را بر آن می‌گذارد که ماده‌ای بوده، زمینی پیدا شده، آب‌وهوای مناسب به وجود آمده، اولین جلوه‌های میکروبی حیات پدیدار گشته و از آن مرحله به بعد تکامل طبیعی پیدایش جانوران و موجودات دیگر را موجب گشته است. ولی سؤال آن است که چه نیرو و محرکی علت پیدایش جهان بوده است؟

تئوری تکامل در سطح بیولوژی و علوم زیستی عمل می‌کند. سؤال مربوط به پیدایش جهان در حوزه‌ی فیزیک مطرح می‌گردد و به نظر می‌رسد که بیولوژی از نتایج و تحولات فیزیک جدید چندان بهره‌ای نبرده است. اگر بیولوژی می‌خواهد، نظریه‌ی جامعی در مورد پیدایش عالم ارائه دهد، بایستی با فیزیک و شیمی پیوند نزدیک برقرار کند. فیزیک جدید سؤالاتی را مطرح ساخته که بیشتر در حوزه‌ی تئولوژی و فلسفه است. مثلاً اصل آنتروپیک (Anthropic) بر این باور است که جهان چنان تنظیم و ترکیب یافته که به رشد حیات و پیدایش انسان آگاه و ممتاز انجامیده است. اگر سر مویی ثوابت بنیادی فیزیک انحراف پیدا کنند، جهان و جلوه‌های حیاتش تحقق پیدا نمی‌کرد.

در مباحث علمی جدید، بحث حکمت علل غائی دوباره زنده شده و مورد نظر فلاسفه قرار گرفته است. این برداشت‌ها بر این باورند که علم جدید، عالم وجود را آن چنان در حد اعلائی کمال ترسیم می‌کند که در نتیجه، دقت و نظم حاکم بر خلقت را با عقاید دایر بر تصادفی بودن خلقت عالم، نمی‌توان تشریح و توجیه کرد.

حضرت عبدالبهاء نشوونمای انسان و تغییرات جانداران برای انطباق با محیط را در جریان ملیون‌ها سال تاریخ طبیعی و دگرگونی اجتماعی تأیید کرده و تعابیر سنتی مذهبی از پیدایش انسان را به صورت سمبلیک معنا می‌کند. آنچه که مورد سؤال است، آنست که آیا تئوری تکامل طبیعی و جهش تصادفی قادر است، تمام جنبه‌های تکامل را توضیح دهد؟ حضرت عبدالبهاء بر این عقیده است که تئوری تکامل به جای رد و نفی ترکیب ارادی، آن را تأیید و تأکید می‌کند. در عالمی که مطابق قوانین ترمودینامیک همه‌ی ترکیبات فیزیکی آن از درون به سمت از هم‌پاشیدگی معطوفند، ما شاهد نیروی هستیم که از بطن بی‌نظمی، نظم ایجاد کرده، از بطن طبیعت، حیات آفریده و از بطن حیات، تمدن و اخلاق را ظاهر ساخته و تکامل را با کمال آشتی داده است. یعنی یک نیروی ارادی غایت‌مندانه خدنگ تکامل را به جلو برده است.

روابط ضروریه و علم و بحران سنت و مادّیت

آثار حضرت عبدالبهاء زمانی نوشته شد که موج فلسفه و دیدگاه مادّی‌گرایی در اروپا جریان داشت و منظر غالب در مباحث روشنفکری بود. جریان تاریخی روشنگری و اصالت عقل و تجربه‌ی علمی، تعلیمات سنتی مذهب را به زیر سؤال کشیده بود. تحقیق علمی جای مباحث نقلی نشسته بود. اهل تفکر به سختی می‌توانستند، تحولات جدید علمی را با ایمان مذهبی و تعبیرات کلیسا در مورد پیدایش عالم و ماهیت وجود آشتی دهند.

می‌دانیم فلسفه‌ی ارسطو که با دیدگاه مسیحی آمیخته بود و برای قرن‌ها اساس فکری و فلسفی مسیحیت را تشکیل می‌داد، بر اصل علیت استوار بود و علت غائی را - یعنی همان که به نقش خدا در آفرینش تعبیر شده - کلید شناخت و درک عالم هستی می‌دانست. حکمت علل غائی شرط اساسی و ضروری درک هر پدیده‌ای محسوب می‌شد. لذا عامل حیات و جنبش و رشد هر پدیده‌ای، علت غائی آن است که در بطن آن نهفته و آن را از درون هدایت می‌کند. ظهور جلوه‌های مادی و فیزیکی نشانه‌های خارجی آن علت غائی هستند. مثلاً یک گل و یا میوه علت غائی و نهائی یک هسته است و اشکال مختلفی که به خود می‌گیرد و ریشه و ساقه و برگ‌ها که پیدا می‌کند، همه‌ی تظاهرات آن علت غائی هستند.

کار فلاسفه و علمای دین آن بود که همه چیز را بر اساس علت غائی توضیح دهند. از این رو مدل ارسطویی توجه چندانی نداشت به این که دنیا و پدیده‌های آن چگونه کار می‌کنند. هرچند فلسفه‌ی ارسطو در زمان خود یکی از غنی‌ترین جهان‌بینی‌های فلسفی را عرضه کرد و اشکال اولیه علوم از بیولوژی تا روانشناسی در آن مطرح شد، اما در سیستم معارف قرون وسطی با قشری‌گرایی مذهبی آمیخته گشت و مخالفت با آن کفر محسوب می‌شد و مستوجب مجازات، گالیله با مشاهده و تجربه‌ی خود این مدل فکری را به زیر سؤال کشید. کشفیات گالیله در فیزیک و کیهان‌شناسی تأثیر گذاشت و در عین حال دروازه‌ی تازه‌ای را در تفکر علمی و فلسفی گشود. تجربه‌ی گالیله به‌طور ضمنی می‌گفت: علت غائی هرچه هست، وظیفه‌ی دانشمند آن است که بر اساس مشاهده و تجربه توضیح دهد که طبیعت چگونه کار می‌کند و چه روابطی میان پدیده‌های آن برقرار است. وظیفه‌ی دانشمند آن نیست که فرضی را مبنای پیش‌داوری فکری قرار دهد و بر اساس آن به تحقیق علمی پردازد. فلاسفه و الهیون می‌توانند، هرگونه نتیجه‌ای را از این مشاهدات و تجربیات

و کشفیات بگیرند. مثلاً به اصل نخستین با وجود غائی معتقد شوند و یا آن را رد کنند. اما کار علم صرفاً مشاهده و تبیین پدیده‌هاست، نه ذات یا علت وجودی آنها.

بدین ترتیب گالیه عصری را گشود که به مرور مدل ارسطو و جست‌وجو برای یافتن علت غائی آفرینش خاتمه یافت. حکمت غائی، جای خود را به مطالعه‌ی مکانیسم اشیاء و پدیده‌ها داد. این تحول مهم تاریخی را می‌توان مقدمه‌ی علم و تفکر جدید دانست. بسط کشفیات علمی به مرور اسرار طبیعت را گشود و ناشناخته‌ها را به حوزه‌ی شناخته‌ها وارد کرد. آنچه که قبلاً به خدا و علت غائی ربط داده می‌شد، وارد حوزه‌ی علم شد و علم، مدعی گشت که تمام پدیده‌ها را می‌تواند بر اساس مکانیسم طبیعی‌شان مورد مطالعه و شناسایی قرار دهد.

این جریان به مرور، دامنه‌ی نفوذ مذهب و تشکیلات آن را در حیات فکری و اجتماعی کاهش داد. تحولات علمی و فکری و اجتماعی قرن نوزدهم، جنبش مادی‌گرایی را از نفوذ بیشتری برخوردار ساخت. از همه پدیده‌ها نظریات و یافته‌های داروین بود که تکامل طبیعی را مکانیسم پدیدآورنده‌ی حیات و علت ایجاد موجودات زنده از جمله انسان می‌دانست. فلاسفه‌ی مادی قرن نوزدهم تکامل طبیعی را ضربه‌ی قاطعی دانستند بر رد و انکار نیروی ارادی در ایجاد خلقت. تکامل طبیعی شواهدی را عرضه می‌کرد که نشان می‌داد، عمر زمین و موجودات آن بسیار طولانی‌تر از آن است که در داستان آفرینش و کتاب مقدس تصویر گشته. تکامل طبیعی، حقیقت فائده‌ای را حاکم بر طبیعت نمی‌دید و مکانیسم تکاملی طبیعی را در تعریف و تبیین حیات با تمام جلوه‌های پیچیده‌ی آن کافی می‌دانست. انکار وجود خدا تمام نظام متافیزیک را دچار زلزله ساخت. وجود قوه‌ای مثل روح که مافوق جهان مادی قرار می‌گیرد و پس از انهدام جسد باقی می‌ماند، نفی گشت. عالم بعد و حیات اخروی اوهای تلقی شدند که انسان‌های ضعیف به امید بقا و ترس از فنا در اذهان خود

ساخته و پرداخته‌اند. فلسفه‌ی مارکسیسم مدعی شد که رمز تحول تاریخ و جوامع را مطابق تعبیرات مادی از فکر دیالکتیک یافته است. فروید اساس روانشناسی خود را بر نفی جنبه روحانی و معنوی در شخصیت انسان قرار داد و سعی کرد، رفتار آدمی را مطابق سائقه‌های طبیعی تشریح کند.

در چنین حال و هوای فکری و فرهنگی بود که حضرت عبدالبهاء به نقد فلسفه‌ی مادی و قشری‌گرایی مذهبی هر دو پرداخت و دیدگاه فلسفی خود را در زمینه‌ی تحقق یک آشتی تاریخی میان علم و دین عرضه کرد. با مطالعه‌ی آثار حضرت عبدالبهاء به وضوح می‌توان دید که ایشان از جریانات فکری غرب مطلع بوده و استدلالات خویش را با توجه به زمینه‌ی رو به نفوذ فلسفه‌ی مادی عرضه کرده است. حضرت عبدالبهاء به تأیید و تحکیم حکمت الهی و اثبات وجود خدا پرداخت و وجود جهانی مافوق جهان مادی و حسی را لازمه‌ی تطابق شناخت با واقعیت هستی دانست. روش ایشان در این مباحثات، تحقیر فلسفه و علم و عقل و نفی متعصبانه‌ی آراء و عقاید نیست، بلکه تعمیم و بسط دیدگاه روحانی و انطباق آن با مقتضیات تاریخی است. یعنی اگر فلسفه‌ی مادی سبب شد، خدا – به قول مارتین بوبر (Martin Buber) – کسوف کند، آن را باید یک مشخصه‌ی تاریخی دانست که زمینه را برای درک وسیع‌تری از حقیقت الهی فراهم کرده و خواهد کرد.

حضرت عبدالبهاء هم تعریف دیانت و هم تعریف علم را به صورت روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء بیان می‌فرماید. این روابط ضروریه، هم دارای جنبه‌ی مادی و هم دارای جنبه‌ی معنوی هستند. یعنی مثلاً ماده، هم جنبه‌ی ظاهری و محسوس دارد و هم حقیقت معقوله است. جنبه‌ی درونی و معقول، واقعیتی بالقوه دارد که به مرور به صورت جلوه‌ها و تظاهرات بیرونی و

مادّی ظاهر می‌شود. این نیروی درونی از یک طرف مایه‌ی ائتلاف و یگانگی و به هم پیوستگی اشیاء و پدیده‌ها است و از طرف دیگر جهان را به سمت هدف کمالی‌اش، یعنی تجلی کامل کمالات روح سوق می‌دهد. از این رو دوگانگی ماده و روح که دکارت بر آن تکیه کرده بود، هرچند در مرحله‌ای لازم، اما در کلیّت شناخت به یگانگی تبدیل می‌شود. در این دیدگاه متافیزیک بر فیزیک تحمیل نمی‌شود، بلکه معتقد است، روابط ضروریه هستی به صورت طبیعی عامل روح را در بر دارد.

بر همین اساس تعریف حضرت عبدالبهاء از علم و دین به این صورت نیست که یکی را به دیگری اضافه و یا ضمیمه کنیم. بلکه برعکس، روش ایشان بر آن است که تعریف علم و دیانت را چنان تعمیم دهیم که این تعمیم به صورت خودبه‌خود شامل دیگری نیز گردد. تأکید بر این وحدت لازم است، چرا که اگر میان روش علمی و روش دینی تفاوت گذاریم و یا مطالعات خارجی را از معارف بطون جدا دانیم و عرفان را مقوله‌ای کاملاً متفاوت از مکاشفات علمی و فلسفی در نظر گیریم، هیچ‌وقت به اصل اساسی وحدت علم و دین دست نخواهیم یافت. پس باید به جای جدایی عرفان از عقل، و معرفت روحانی از مشاهدات تجربی، آنها را از محدودیت‌ها و تعاریف سنتی‌شان رهایی بخشید و در سلسله مراتب و تطورات کمالیه‌ی وجود امتزاج و آشتی‌اشان داد.

این محدودیت‌ها در طول تاریخ، موازین ادراک را به سوی یک جدایی مزمن و نفاق‌برانگیز سوق داده‌اند. عوارض این جدایی و جدال به سه صورت ظاهر شده است.

۱- چون کلیّت شناخت و به میزان حس تقلیل داده شده، تبیینات مادّی ترویج پیدا کرده و فکر و شعور و احساس و اراده فرع ماده تصور گشته است.

۲- چون کلیّت شناخت به درون‌گرایی افراطی کشیده شده و از حوزه‌ی تجربه و عمل خارج

گشته، میزان عقل در حوزه‌ی مجردات ذهنی باقی مانده و جدال لفظی و سفسطه رواج پیدا کرده است.

۳- چون کلیت شناخت تنها به میزان نقل اکتفا کرده و عقل و تجربه دستاویزی گشته تا به هر قیمتی سنت‌های قهقرایی را تحکیم کند. مذهب به جدال با علم و عقل پرداخته و مفهوم روح‌القدس به غلط در قالب اعتقادات جزئی و شعائر و مناسک بی‌روح تعبیر گشته است.

به بیانی دقیق‌تر، واقعیت هستی را می‌توان به دو طبقه تقسیم کرد: واقعیت ظاهری و مادی و واقعیت درونی و معقول. مثلاً در طبیعت، اشیاء مادی دارای طول و عرض و ارتفاعند، صورتی مشخص دارند، مکانی را در بر می‌گیرند و قابل حرکت در فضا هستند، اما گنه واقعیت اشیاء یعنی جنبه‌ی درونی آن بر ذهن پوشیده است. بشر قادر به درک روابط و مشخصات حاکم بر اشیاء است و نظریه‌های علمی نیز سعی در کشف این روابط دارند و هر تئوری جدید علمی دیدگاهی وسیع‌تر از این روابط به دست می‌دهد و طبیعتاً هر دیدگاه وسیع‌تری ما را به گنه واقعیت اشیاء نزدیک‌تر می‌سازد. اما دسترسی به ذات آنها همچنان در هاله‌ی اسرار و در قلمرو ناشناخته‌ها باقی می‌ماند. یعنی هرچه جزئیات طبیعت و روابط میان آنها را بیشتر می‌کاویم، کل آن بیشتر از دسترس شناسایی می‌گریزد. فیزیک جدید نیز تصریح می‌کند که شناخت و آگاهی مطلق واقعیت هستی امکان‌پذیر نیست. لذا فلسفه مادی مطلق‌گرا که مدعی است، همه‌ی پدیده‌ها قابل پیش‌بینی و کنترل هستند، در مقابل فیزیک نوین رنگ می‌بازد. اگر مطالعه‌ی عملی کوچک‌ترین ذرات اتم ما را به عدم حتمیت می‌رساند، چگونه می‌توانیم مدعی شویم که علم قادر است، رفتار انسان را در قالب پیچیده‌ی اجتماعی و فرهنگی و تمدنی آن توضیح کامل دهد؟

در اینجا باید مجدداً تأکید کرد که وقتی از محدودیت علم در شناخت واقعیت صحبت می‌کنیم، به آن معنا نیست که علم و روش علمی را تخطئه کنیم و مثل گذشتگان به جادو پناه بریم و یا صرفاً از طریق معجزات بخواهیم خرق قوانین طبیعت کنیم. در سال‌های اخیر عقاید جزمی مذهبی با استفاده از بحران فلسفه‌ی مادّی فرصت یافته‌اند تا با تخطئه‌ی علم و روشنگری رجعت به گذشته را ترویج کنند و با ذکر محدودیت‌های علم تحولات شگفت‌انگیز علمی و پیشروی بی‌سابقه تمدن را در دو قرن گذشته به باد انتقاد بگیرند.

در دوران پُست مدرنیسم^۱ نیز نوعی از جهان‌بینی ضد علمی رایج شده که می‌تواند به رشد خرافات دامن زند. آنچه بایستی مورد انتقاد قرار گیرد، جزمیت فکر است که می‌تواند، هم بر علم و هم بر دین تحمیل شود. غرض نفی روش علمی نیست. علم را اگر در مفهوم جهانی و عمومی‌اش در نظر گیریم، به‌طور طبیعی متحد معنویت است. علم یک عامل شناخت است، دین عامل دیگر. اتحاد آنها زمانی به‌درستی صورت می‌گیرد که هر دو را در زمینه‌ی عامل سوم، یعنی جریان مالی تمدن جهانی آشتی دهیم. لذا انتقاد از ماتریالیسم به معنای نفی علم و روش علمی نیست، به آن معنا نیست که شناخت مادّی و طبیعی و مطالعات علمی تجربی و کمی و آماری را کنار بگذاریم. یکی از نقاط ضعف ادیان سنتی آن بوده که چون باورهایشان عمیقاً با معجزات و اسطوره‌ها و باورهای مافوق تجربه‌ی مادّی در هم آمیخته، خود را مستغنی از براهین علمی دانسته‌اند و در نتیجه کنجکاوی و خلاقیت انسان را در بند احتجاجات اسطوره‌مانند اسیر ساخته‌اند.

۱. اشاره به سوءظن شدید پست مدرنیسم به اعتبار شناخت عینی (Objective truth) است که چون به افراط گراید، می‌تواند سر از خرافات در آرد.

فلسفه‌ی مادی مثل مذهب نوعی از جهان‌بینی است. نوعی نگرش فرهنگی است که جهت خاص به علم و عقل می‌دهد. در عهد عتیق، جهان‌بینی سنتی مذهبی بر علم و عقل حاکم بود و به آن جهت می‌داد. در قرون جدید، فلسفه‌ی مادی همان روش را پیگیری کرده است، یعنی به جای مذهب نشسته و تعییری مادی از یافته‌های علم و استنتاجات عقلی عرضه کرده است. این حالت چگونه به‌وجود آمد؟ جواب آن را باید در جزمیت عقاید سنتی مذهبی جست، چرا که همگام و همراه با تطور فکر به جلو نیامده‌اند. می‌دانیم واقعیت هستی یکی است، اما علم و عقل در حالت تغییر و تکامل مداوم هستند. ماه و خورشید و ستارگان و کهکشان امروز همان است که دو هزار سال پیش بود. منتهی نگاه انسان به دنیا تغییر کرده است. اگر دو هزار سال پیش فلسفه‌ی ارسطو جهان و کیهان را توضیح می‌داد، حال مکانیک کوانتم و نسبیت آنشتن منظری بس فراخ‌تر را در پیش روی ما گشوده‌اند. زمانی ماه‌ها طول می‌کشید تا از کشوری به کشور دیگر رفت. اما امروز دامنه‌ی ارتباطات، جهان را به یک واحد ارگانیک سیاسی و اقتصادی و فرهنگی تبدیل کرده است. با یک اشاره می‌توان پیغامی را از یک گوشه‌ی زمین به گوشه‌ی دیگر فرستاد. واقعیت همواره یکسان بوده، اما تعبیرات علم و عقل از آن، در تحول و تکامل دائمی است. علم و عقل هم جهان را تعبیر می‌کنند و هم به انسان اقتدار می‌بخشند تا نیروهای بالقوه‌ی طبیعت را به نفع تمدن به کار کشد و خلق جدید کند.

پس شرایط امروز جهان، نیازمند روش‌های جدیدی در برخورد با شرایط متغیر و مقتضیات عملی می‌باشد تا تکامل اجتماعی را به جلو برد. در قرون جدید تعابیر سنتی مذهب از جریان لایزال تحول علم و عقل بازماندند و نه تنها بازماندند، بلکه در مواردی به مقابله با تحول برخاستند گفتند که تحول لازم نیست، آئین ما پاسخگوی تمام نیازها از ازل تا ابد است، نوآوری و آزاداندیشی کفر و الحاد است. مذهب و تشکیلات آن بایستی از بالا بر همه چیز حاکم باشند و به

جریان علم و عقل جهت و هدف بخشند. فلسفه‌ی مادی جدید را می‌توان واکنشی دانست نسبت به جزمیت مذهبی.

برخی از فلاسفه‌ی مادی تصور کردند که چون بنیان مذهب را برکنند، علم و عقل را از یوغ جزمیت و تعصبات مذهبی می‌رهانند و انسان به آزادی می‌رسد. اما تجربیات دو قرن اخیر نشان داد که انسان برای خود بت‌های دیگری آفرید و کیش شخصیت به وجود آورد. علم نتوانست پاسخگوی نیازهای معنوی انسان باشد و وجدان او را تربیت کند. وجدان قوایی است که حس و عقل را رهبری می‌کند و نظام ارزش‌ها را مطابق یک سلسله اولویت‌ها طبقه‌بندی می‌نماید تا راهنمای عمل انسان گردد. آگاهی و ادراک متکی به وجدان است و از طریق آن، آگاهی به اراده و سپس به عمل تبدیل می‌شود. جنبه‌ی روحانی و معنوی وجود به هدف و غایتی مافوق نیازهای مادی متوجه است و به زندگی انسان معنایی برتر از جهان مادی می‌دهد. انسان را کمال‌جو می‌کند و تجربه‌ی انسان بدون وساطت این عامل روحانی معنی‌دار نمی‌شود. فلسفه‌ی مادی مثل یک عدسی دوربین بوده که سعی کرده تجربیات حسی و عقلی انسان را از یک زاویه خاص تعبیر نماید، سمبل‌های مادی را جایگزین اهداف و انگیزه‌های مذهبی سازد، و نیاز به معنویت را با محتوایی مادی پر کند.

تجربه، عقل، معنویت و اخلاق همه دارای تأثیرات متقابلند، یک مجموعه‌ی واحدند که شخصیت فرد و فرهنگ جامعه را تشکیل می‌دهند. آنها را نمی‌توان از هم جدا کرد، نمی‌توان به یکی سرعت داد و دیگری را متوقف دانست، از این‌روست که علم و عقل و دین بایستی هماهنگ با هم و همراه با جریان دینامیک هستی به پیش روند. اگر دین از مسئولیت خود سرباز زند، به تاجر رود، به تعصب نشیند، به مقابله با تحول برخیزد و به تکفیر تجددطلبی پردازد، لاجرم

تبدیل به نوعی استبداد فکری می‌شود و در این حال واکنشی طغیانی در حوزه‌ی فکر و اجتماع ایجاد می‌کند که به ضعف باورهای دینی می‌انجامد. واقعیت هستی تعادلی است از بُعد مادی و بُعد معنوی. اگر این تعادل حاصل نشود، فکر از یک بُعد افراطی به بُعد افراطی دیگر نوسان می‌کند. جنبش مادی در قرون نوزده و بیست طغیانی بود بر علیه تسلط افکار خرافاتی که به اسم مذهب مانع پیشرفت تمدن شده بود. بعد از رنسانس و نضج علوم، دایره آگاهی مردم رو به افزایش بود و نمی‌توانست، قشری از مطالب موهوم را بپذیرد. لذا نتیجه گرفتند که باید مذهب را به کنار گذاشت، خدا را منکر شد و اساس جهان را مادی دانست. گفتند عالم بالایی وجود ندارد که به کمک انسان بشتابد، انسان خود بایستی نجات و رستگاریش را در همین عالم بجوید. برخورد سنت و مادیت تقابل دو نظام فکری بود، یکی سنت که در آسمان‌ها بود و دیگری مادیت که در زمین جای داشت. سنت از ماوراءالطبیعه صحبت می‌کرد، مادیت از فیزیک و تجربه‌ی علمی.

آنچه حضرت عبدالبهاء پیشنهاد می‌کند، آنست که خدا و معنویت فراگیری را به قلب تمدن بازگردانیم. معنویتی اجتماعی که در همه‌جا حضور دارد و به همه کس - همه‌ی آحاد انسانی - متعلق است، اما به صورت استبدادی دیکته نمی‌شود و از مفاهیم اساطیری و اعتقادات جزمی مایه نمی‌گیرد. فیض آن معنویت با مقتضیات وحدت نوع بشر و یک تمدن جهانی جامع‌الاطراف آمیخته است. بایستی هم افق‌اعلی و هم عالم ادنی را در انسان تأیید کرد و توازن هر دو را اساس یک نظام فکری جدید قرار داد.

جمع‌بندی

ابعاد شناخت‌شناسی را از منظر جهان‌بینی حضرت عبدالبهاء می‌توان به صورت نتایج زیر

جمع‌بندی کرد:

- خدا خالق هستی و غایت وجود است.
- وجود دارای کثرت و تنوع است.
- میان روابط ضروریه وجود، وحدت و هماهنگی برقرار است.
- وجود دارای سلسله مراتب بر اساس اولویت‌های ساختاری نمودهای هستی و نظام ارزش‌ها است.
- وجود دارای تحرک و تحول درنگ‌ناپذیر است.
- نمودهای وجودی از ساختار و نظم ارگانیکی برخوردارند و تحول آنها از روابط ضروریه میان صور بالقوه و بالفعل، صور عمومی و خصوصی و جزء و کل حاصل می‌شود.
- انسان نتیجه‌ی سیر کمالی وجود است.
- دین نمادی از معنویت و حقیقت فائده‌ی عالم است.
- جنبه‌ی عمومی دین که در همه‌ی ادیان مشترک است و ماورای تاریخ قرار می‌گیرد، عبارت است از نوعی شناخت از ماهیت معنوی انسان و تبدیل آن شناخت در جریان عمل و تجربه به اخلاق معطوف به تعاون جمعی. جنبه‌ی خصوصی دین واقعیت و ساختار اجتماعی آن است که در بستر تاریخ جاری می‌شود و بنابر قوانین تحول اجتماعی، زوال می‌پذیرد و لذا شرط بقای آن همراهی با تجدد و مقتضیات تمدن است.

- دین یک فرآیند منظم، مستمر و پیش‌رونده می‌باشد. هیچ دیانتی نمایاننده‌ی شکل غائی و نهائی حقیقت مذهبی نیست.
- شناخت و عمل اجتماعی دو خصیصه‌ی اصلی مقام انسان است. شناخت دینی، فلسفی و علمی ابعاد به هم پیوسته، تلاش درنگ‌ناپذیر انسان برای کشف حقیقت می‌باشند. شناخت دینی، فلسفی و علمی مطلق نیست، بلکه نسبی است. عمل اجتماعی باید منبعث از وجدان و معطوف به اخلاق باشد.
- آنچه که اصالت عقل را از اعتبار می‌اندازد، ایستادگی و بی‌حرکت انگاشتن آن است. اما اگر اصالت عقل را در پهنه‌ی تکامل ذهن و در فراخنای پویایی هستی بررسی کنیم و قوانین تحول را بر آن جاری سازیم، اصالت عقل پابرجا و استوار می‌ماند. به همان دلیل اگر دین را نیز از حرکت و تحول و تطورات کمالیه بری دانیم، آن را به پدیده‌ای منجمد و متحجر مبدل می‌سازیم.
- روح‌القدس که منشأ وحی در عالم است، نشانه‌ی حضور خداوند در تاریخ و وسیله‌ی ارتباط با حقایق ماورای جهان مادی است. همان‌طور که بی‌توجهی به روح‌القدس منجر به نابینایی روحانی می‌گردد، جداکردن آن از جریان تجدد و خلاقیت تمدن نیز منجر به خاموشی نور الهی و افول چراغ دین و نفی آزادی و رستگاری انسان می‌گردد. قوه‌ی روح‌القدس حالت تزکیه و تهذیب نفس ایجاد می‌کند که در نتیجه‌ی آن جریان مشاهده و تعقل و تحری حقیقت و شناخت قواعد کلی حاکم بر اشیاء و روابط انسانی از خواهش‌های نفسانی مبری می‌شود.
- اخلاق نتیجه و ثمره‌ی شناخت علمی و فلسفی است. غایت اخلاق در عصر حاضر آنست که وحدت نوع بشر را تضمین کند، تعصبات را زائل کند، اساس صلح بین‌المللی

را بریزد و تمدنی را استوار سازد که در آن، قدرت خادم عدالت گردد. حضرت عبدالبهاء می گوید:

اعظم فضائل عالم انسانی علم است... ملاحظه کنید که جمیع کائنات کبیره و صغیره اسیر طبیعتند... ولی انسان حاکم بر طبیعت است. قواعد و احکام طبیعت را می شکند. بر طبیعت حکم می کند... با وجود آن که ذی روح هوایی و آبی نیست، قانون طبیعت را می شکند، در روی دریا جولان می دهد، محیط اکبر را قطع می کند، در هوا پرواز می نماید و در زیر دریا سیر می کند. این قوه‌ی برقیه که مشاهده می کنید، با وجود آنکه عاصی‌تر و سرکش‌تر از او قوه‌ای نیست، چون به کوه زند تا بن خرق کند، ولی انسان او را می آورد، حبس می کند. در دقیقه‌ای به شرق و غرب مخابره می نماید. صوت آزاد را در آلتی حبس نماید عکس انسان را که سایه‌ای زایل است، ثابت می کند. جمیع این امور خارق طبیعت است. این است که انسان حاکم بر طبیعت است. این فضیلت را آیا انسان از چه حاصل کرده است؟ از علم حاصل شده. پس معلوم است که علم اعظم فضایل انسانی است. خرق عادات و هتک قوانین طبیعت مختص به علم است. حالا که خدا به انسان چنین قوه و استعدادی عنایت فرموده که خرق عالم طبیعت کند، حیف است این موهبت را در امور مضره تلف نماید. حیف است در بغض و عداوت مجری دارد. حیف است در ظلم و تعدی صرف نماید. باید این قوت را در احیای نفوس مبذول دارد، در خیر عمومی صرف کند و در صلح و صلاح به کار برد، در معموریت عالم و راحت نفوس و الفت و محبت

بین بشر حصر نماید. این است موهبیت که حقیقت انسان از آن تزیین یابد.^۱

در نمای صفحه‌ی بعد می‌توان تصویری کلی را از اجزای شناخت‌شناسی که در آثار حضرت عبدالبهاء مورد اشاره قرار گرفته، ملاحظه نمود.

در این نما میدان (مربع) I را می‌توان نشانه‌ی شناخت معنوی و یا ارزشی دانست و میدان II را نشانه‌ی شناخت علمی. از ترکیب این دو شناخت بینش و یا جهان‌بینی فرد فراهم می‌آید. ارزش‌ها و شناخت علمی، هرچند در ارتباط متقابلند و ارتباطشان جلوه‌ی تفاهم معنویت و مادّیت است، اما خط پیوسته میان آنها نشانه‌ی آن است که بایستی مرزهای میان تعابیر ارزشی که جنبه‌ی درونی و کیفی دارد و طیفی تکثرگرا را در برمی‌گیرد و جریان کشف و شهود علمی که جنبه‌ی برونی و کمی و خطی دارد، محفوظ بماند و هیچ‌گونه پیش فرضی بر روند تحقیق علمی تحمیل نگردد. دو میدان I و II هم مکمل و هم مراقب یکدیگرند. یعنی چون یافته‌های علمی با ارزش‌های معنوی و اخلاق توأم گردند، فناوری (که نتیجه‌ی عملی شناخت علمی است) به سمت آرمان‌های انسانی معطوف می‌شود. از سوی دیگر شناخت علمی مؤید ارزش‌ها است و در زمینه‌ای تجربی و ملموس برای مفاهیم مربوط به ذهن‌گرایی و آرمان‌گرایی فراهم می‌سازد و آنها را از تصلب فکر و غلبه معتقدات نسنجیده می‌رهاند.

فرد و جامعه تنها از طریق تعلیم و تربیت (مربع III) به کمال می‌رسند. تعلیم و تربیت در اساس، جریانی است که با تحول شناخت آغاز می‌گردد و سپس باروری ادراک و آگاهی، عواطف و رفتار را از خود متأثر می‌سازد. از این‌رو شناخت، انعکاس جریان تعلیم و تربیت است در شخصیت فرد و

۱. خطابات جلد ۱، ص ۷۱.

محیط اجتماعی او. از دیدگاه حضرت عبدالبهاء شناخت جنبه‌ی انتزاعی ندارد و با تحول اجتماعی و مقتضیاتِ رو به تکامل تمدن در ارتباط است. لذا شناخت و بینش بایستی از طریق تعلیم و تربیت بارور شوند و در فرایند حیات، زندگی فرد و محیط اجتماعی آن را دچار تحول سازند (مربع IV).

میان چهار میدان شناخت‌شناسی، روابط متقابل برقرار است. دوایر متحد‌المركز از یک طرف نشانه‌ی ارتباط وجوه مختلف شناخت است و از طرف دیگر علامت پویایی واقعیت وجود که به صورت درنگ‌ناپذیر تعمیم می‌یابد و گسترده‌تر می‌گردد. نتایج و تجربیات هر میدان، زمینه را برای وسعت نظر میدان‌های دیگر فراهم می‌آورد و در مجموع، کلیت شناخت، پیوسته در یک پویش دایره‌وار انطباق دقیق‌تری با واقعیت وجود می‌یابد.



کتاب شناسی

- ۱- حضرت عبدالبهاء:
 - مفاوضات
 - خطابات، ج. ۱.
 - ۲- علی مراد داودی: ملکوت وجود، به اهتمام دکتر وحید رافعی، عصر جدید، دارمشتات-آلمان ۱۹۹۸.
 - ۳- آیات الهی، ج. ۲، آلمان ۱۹۹۶.
 - ۴- لغت نامه دهخدا.
- 5- Freeman Duson, Disturbing the Universe, New York: Harper and Rowe, 1979.

هستی‌شناسی در آثار حضرت عبدالبهاء

هوشنگ خضرائی

هستی‌شناسی در آثار حضرت عبدالبهاء

هوشنگ خضرائی

کلیات

هستی‌شناسی شاخه‌ای از معارف اسلامی است که به پژوهش درباره‌ی حقیقت و واقعیت هستی در قلمرو گوناگون می‌پردازد. شناخت واقعیت هستی با پژوهشی در قلمروهای گوناگون آن تحقق می‌یابد که از ذرات تحت اتمی Sub-atomic particles تا کهکشان‌های بیکران را شامل می‌شود. به عبارت دیگر هستی‌شناسی راجع به سیستم کیهانی Cosmo-System سیستم محیط زیست Eco-System یعنی جمادات، نباتات و حیوانات، و سیستم اجتماعی انسان‌ها Socio-system آن هم در نخستین مرحله‌ی ایجاد و اولین تحولات آن است.

و اما شناخت و بحث درباره‌ی "حقیقت" هستی راجع به آفریدگار و مبدأ و علت آفرینش و گستره‌ی آن که واقعیت هستی را با خود تا بیکرانی Infinity و ابدیت Eternity رهنمون می‌گردد، می‌باشد، تا بدانجا که به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء: «وجود عدم محض نگردد و عدم محض وجود نشود.»^۱ و نیز می‌فرماید: «عدم صرف قابل وجود نیست.»^۲

همچنین در تقریری دیگر می‌فرماید:

وجود موجودات نسبت به وجود حق اوهام است. اما در رتبه‌ی امکان موجودات را

وجود محقق است و ثابت و قابل انکار نیست.^۳

۱. حضرت عبدالبهاء، مذکور در کتاب امروخلق، فاضل مازندرانی، ج. ۱، ص ۱۱۸.

۲. حضرت عبدالبهاء، مذاوضات، ص ۱۲۷.

۳. مأخذ فوق، ص ۱۹۴.

این زمینه‌ی پژوهش پهناور است، زیرا در دیدگاه‌های مختلف می‌توان آن را نگرینست. ممکن است، به دنبال آن باشیم که "هستی" خود چیست و چه ماهیتی دارد و گستره‌اش را بشناسیم. در دیدگاه دیگر امکان دارد، جویای آن باشیم که هستی از کجا می‌آید و منشأ و مصدر آن کدام است. و بالأخره ممکن است بخواهیم دریابیم، که دگرگونی و دگردیسی آن در مراتب مختلف چگونه است.

باید اعتراف کرد که تمام این مناظر- چنانچه در جریان بحث خواهیم دید، آن چنان به هم پیوسته است که شناخت کامل آن موقوف به نگرش و پژوهش در همه‌ی این دیدگاه‌هاست. پیچیدگی این پژوهش همین‌جا پایان نمی‌یابد، زیرا در تعریفی که در بالا نمودیم، این مطالعه راجع به "حقیقت" و "واقعیت" هستی هر دو است و به ناچار دامنه‌ی تحقیق به عالم جوهر Essence و اعراض Existence/ Contingence هر دو می‌گردد. هر حقیقت واقعیت نیز هست، ولی هر واقعیت حقیقت نیست. در جریان این بحث بر ما معلوم خواهد شد که "واقعیت" هستی منطوقی در "حقیقت" هستی است. به سخن دیگر واقعیت هستی از حقیقت هستی نشأت می‌گیرد. بر این اساس، این واقعیت بدون آن حقیقت توهمی بیش نیست.

گستره‌ی پهناور در بحث در موضوع هستی‌شناسی و پیچیدگی آن و تنوع و گوناگونی متغیرها و شاخص‌های معادلات و توابع مربوط به تحصیل و تحقیق آن خواه‌ناخواه گوناگونی رویکردهای اندیشه‌وران و دانشمندان را به این مسئله سبب شده است.

رهنمودهای حضرت عبدالبهاء در این موضوع از چنان کلیتی برخوردار است که اگر آنها را در قالب هر کدام از معارف انسانی به کار بریم، روشنی‌بخش فهم و معرفت ما در شناخت منظر هستی در آن زمینه است.

قرن‌ها قبل از آن که دکارت بگوید: «می‌اندیشم، پس هستم» برخی از متفکرین "هستن" و اندیشیدن را مفاهیمی انگاشته‌اند که متقابلاً یکدیگر را تعریف می‌کنند. اندیشیدن حکایت از یک ایده Idea یا یک انگار دارد که صورتی ذهنی و عقلی است و "هستن" گویای یک واقعیت است. ولی چنانچه می‌دانیم، اعتقاد به اصالت اندیشه Idealism و واقعیت‌گرایی Realism از آنجا که اولی به مکتب طرفداران اصالت روح Spiritualism پیوسته است و دومی به مشرب بنیان‌گذار اندیشه‌ی مادی Materialism درآمیخته است، با یکدیگر در ستیزند. ولی در دیدگاه آئین بهائی حقیقت در واقعیت تجلی می‌نماید و از این‌روی اعتقاد به اصالت اندیشه و واقعیت‌گرایی به هم دست آشتی داده‌اند. هستی‌شناسی معرفت ماده و معنی هستی هر دو است.

این رویکرد معرفت به هستی از آن روست که اگر هستی نباشد، چیزی نیست که معرفت به آن تعلق گیرد. هستی بر پژوهنده اثر می‌گذارد و او را دگرگون می‌کند و پژوهنده بر هستی تأثیر می‌کند و اعظم اثر آن این است که به آن معنی می‌بخشد. فیزیک کوانتوم می‌گوید که دینامیسم آگاهی Consciousness پژوهنده یا شاهد Observer از دینامیسم آن بخش از هستی که مورد مشاهده‌ی وی قرار گرفته، مجزا نیست.^۱

محقق دیگری می‌گوید، ارتباط غرب و اعجاب‌آوری میان رویدادهای از هم دور موجود است که به نظر می‌رسد که تمام آفرینش به هم پیوسته‌اند.^۲

حضرت عبدالبهاء بیش از هفتاد سال قبل از این متخصصین فرمود: این جهان

1 . Wheeler, J.A.: Genesis and Observer ship in the Philosophy of Science, R., Hinifikka, J.(des.), Reide1, Boston1977.

2 . Daives, P.& Gribbin, J.: The Matter Mth. Penguin Book, London 1991.

غیرمتناهی مثل هیکل انسانی است. جمیع اجزاء به یکدیگر مرتبط، درنهایت اتقان متسلسل و از یکدیگر معنأ و جسمأ متأثر.^۱

پس آن تحولی که به آن اشاره نمودیم، دوجانبه است، یعنی شاهد و مشهود هر دو دستخوش تحول می‌شوند. اگر "علم" به مرتبه‌ی "معرفت" اعتلاء یابد، آن وقت این تحول دوجانبه به نحوی حقیقی تحقق یافته است. حال ما یا رافراتر می‌نهیم و می‌گوییم: هستی "انسان" موضوع اصلی معرفت وجود یا هستی‌شناسی است. در دیدگاهی علمی ج. ویلر J. Wheeler در نظریه‌ای به نام تئوری مشاهده Observer ship می‌گوید:

آفرینش وقتی هستی موجهی دارد که شاهدی آگاه Conscious Observer به آن معنی می‌بخشد.^۲

و حضرت عبدالبهاء هفتاد سال قبل از وی فرمود:

وجود انسانی یعنی نوع انسان، لازم‌الوجود است. بدون انسان کمالات ربوبیت جلوه ننماید... اگر انسان نباشد، عالم وجود نتیجه ندارد، چه که مقصد از وجود ظهور کمالات الهیات است.^۳

و این سخنان گهربار حضرت عبدالبهاء تأکیدی دیگر بر این معنی است، آنجا که می‌فرماید:

عالم به منزله‌ی جسد است و انسان به منزله‌ی روح. اگر انسان نبود و ظهور کمالات

۱ . حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، ص ۱۷۳.

2 . Wheeler, J.A, as above.

۳ . حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، ص ۱۴۰.

روح نبود و انوار عقل در این عالم جلوه نمی نمود، این عالم مانند جسد بی روح بود.^۱

برای مطالعه‌ی هستی لازم است، گستره‌ی آن را مشخص سازیم. چنان که قبلاً اشاره نمودیم، هستی شامل دنیای جوهر Essence و اعراض Existence می باشد و ما دو مفهوم که با آنها مترادف دارد، یعنی به ترتیب "حقیقت" و "واقعیت" را به کار می بریم. در باب رابطه میان حقیقت و واقعیت، این تعریف حضرت عبدالبهاء دربارہی هستی، این ارتباط را مشخص می نماید که می فرماید:

طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه‌ای است که منبعث از حقایق اشیاء است. این حقایق کائنات هرچند در نهایت اختلاف است، ولی در غایت ارتباط و این حقایق مختلفه را جهت جامعه‌ای لازم که جمیع را ربط به یکدیگر دهد. مثلاً ارکان و اعضا و اجزای عناصر انسان در نهایت اختلاف است، ولی جهت جامعه‌ای که آن تعبیر به روح انسانی می شود، جمیع را به یکدیگر ربط می دهد.^۲

و در آفرینش به طور کلی، چنانچه حضرت عبدالبهاء می فرماید: «روح مانند دریاست و احسام مانند امواج.»^۳

جمیع عناصر هستی – در مفهوم واقعیت در دریای روح یعنی "حقیقت" غوطه ورنند.

در اینجا همین قدر می گوئیم که عقل با همه‌ی پویایی اش ناتوان از دست یافتن به این حقیقت است و این خود دلیل آن است که همان گونه که حضرت عبدالبهاء می فرماید:

۱. همان جا، ص ۱۴۳.

۲. حضرت عبدالبهاء: لوح پرفسور فورل، مجموعه‌ی خطابات، ج.۳، ص ۱۸ ردیف ۶۹۴.

۳. حضرت عبدالبهاء: مجموعه‌ی خطابات، ج.۱، ص ۱۳۱.

میزان عقل تام نیست، چه که اختلاف فلاسفه‌ی اولی و عدم ثبات و تبدیل فکر دلیل

بر این است که میزان عقل تام نیست.^۱

منطق که برترین ابزار فلسفه است و موضوع فلسفه که "حقیقت" است و معرفت که

فرایند راه‌برد متفکر به سوی این حقیقت است، همه متحولند، یعنی سیر در طریقت کمال دارند،

آن کمالی که پیوسته در افق لایتناهی Infinity آنها را به خود می‌خواند، ولیکن وصول به آن در حد

امتناع محال است. ولی اندیشه‌ی آدمی که مانند جمیع عوامل هستی در حرکت است، از تلاش

نمی‌ایستد. تاریخ تحول منطق از زمان ارسطو و سپس هگل و آنگاه پایه‌گذاران منطق رده‌ی بالا

در بعضی دایرةالمعارف‌ها تعریف کافی و وافی برای آن ارائه ننموده‌اند، می‌رسد و معلوم می‌دارد که

میزان عقل که منطق ابزار آن است، پیوسته نسبی و ناتمام باقی می‌ماند.

ما در این مقاله در بخشی جداگانه از انسان گفت‌وگویی خواهیم داشت. در این مرحله همین

قدر می‌گوییم که از روح و روان (نفس) انسان فرایندهایی چون آگاهی، تفکر، تأثرات... برمی‌خیزد

که همگی در حکم فرآپدیده‌هایی Met phenomena هستند و محسوس نمی‌باشند. حال آیا می‌شود

حکم هستن و بودن بر آنها روا نداشت؟ متذکر می‌شویم که همگی آنها فرایندهای فرآپدیده‌ای Met

phenomenal Processes می‌باشند و دارای همتهای پدیده‌ای در جسم انسان به خصوص در

سلسله‌ی اعصاب می‌باشند. برآیند این گفتار این است که همه‌ی این حقایق و واقعیاتی که از آنها

نشأت می‌گیرند، در یکدیگر امتزاج می‌یابند و همتافتی را به وجود می‌آورند که همان هستی

۱. حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، ص ۲۰۸.

می‌باشد. با توجه به آنچه شرح دادیم، اکنون می‌توانیم هستی‌شناسی را تعریف کنیم.

تعریف:

هستی‌شناسی Ontology آن قسمت از معارف انسانی است که از موجد، مبدأ، ایجاد و متن‌های همتافت "حقیقت" و "واقعیت" اشیاء سخن می‌گوید، چه در دیدگاه عالم کبیر Macrocosm و چه در منظر عالم صغیر Microcosm یعنی انسان که حضرت بهاء‌الله او را نیز عالم کبیر تسمیه فرموده‌اند.^۱

فرآیند آفرینش

تفکر در آفرینش و تلاش برای درک فرایند آن، مستلزم نگاهی به گذشته در افق بیکران مکان و بی‌انتهای زمان است. عرصه‌ای که در آن اندیشه‌وران و دانشمندان، سخنوران و سخن‌سرایان در مقام پیشگامان جهان اندیشه و احساس حیرت‌زده به آن پرداخته‌اند و پس از هزار سال باید گفت، بیش‌وکم همگی مصداق سخن ابوسعید ابوالخیر می‌باشند و به کمال ذره‌ای راه نیافته‌اند.

در این بادیه چه بسیار از اندیشمندان و دانشمندان شتافتند و در زمان ما نیز بسیاری در این بادیه پویانند. تا آن که فرهیخته‌ای که در جهان دانش یکی از برجسته‌ترین پژوهندگان است، به آنها که به شکافتن ذرات تحت اتمی Sub-atomic Particles به تصور خویش به سوی نخستین پدیده‌ای که این آفرینش از آن برخاست، می‌شتافتند، گفت: این کار برون از قلمرو منطقی ماست و خرد آدمی تنها با پویش در جهان ماده به آن پدیده دست نخواهد یافت. باید مرزهای منطق را در هم شکست و به دنیای کشف و شهود Intuition اندر شد، باشد که اندک دستیابی ما را میسور گردد و سخن شاعر را که قرن‌ها پیش بر دل او گذشته بود، به یاد آورد:

۱. حضرت بهاء‌الله: منتخبات آثار، شماره ۱۶۲، ص ۲۱۹.

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراچه‌ی تقدیر تخته‌بند تنم
و حافظ با آوای حزین خود به جویندگان چنین خطاب کرد:

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد
و بر آنان نصیحت زبان گشود که:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو "گرد ره" بنشان تا نظر توانی کرد

با این همه این واقعیت را همه‌ی جویندگان باید پذیره شوند که باید از همین جهان مادی بگذرند، تا به آن حقیقت معنوی دست یابند. این "غبار راه نشاندن" همین گذشتن و عبور از جهان مادی است، برای ورود به قلمرو سنوحات رحمانی و انبعاثات روحانی. در آن افق دوردست و عرصه‌ی امتناع، نور حقیقت تابان است. نگاه کنجکاو پژوهندگان را به خود می‌خواند.

ما به هر حال باید از جهان مادی کهن عبور کنیم، مشروط بر آن که پیوسته نظر بر آن ررف اعلای حقیقت در افق بدایت داشته باشیم. عبور از سرای طبیعت و واقعیت طرق وصول به حقیقت را بر ما می‌گشاید. زیرا این طبیعت و واقعیت از آن حقیقت نشأت گرفته است. نکته‌ی ظریف این است که این حقیقت در آن واقعیت تجلی نموده است، یعنی نه تنها همه جا همراه آن حضور دارد، بلکه به سخن گهربار حضرت عبدالبهاء سبب وجود این واقعیت است. حضرت عبدالبهاء فرمود:

«روح سبب حیات جسم است.»^۱

چگونگی فرایند ایجاد

مبدأ و منشأ جمیع عناصر عالم، عنص غیر مرکب واحد بوده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:
شبهه نیست که در ابتدا مبدأ واحد بوده است... در اصل ماده‌ی واحد است. آن ماده‌ی واحد

۱. حضرت عبدالبهاء: مفاوضات

در هر عنصری به صورتی درآمده است، لهذا صور متنوعه پیدا شده است و چون این صور متنوعه پیدا شده، هریک از این صور استقلالیت پیدا کرد، عنصر مخصوص شد... پس این عناصر به صور نامتناهی ترکیب و ترتیب و امتزاج یافت، یعنی از ترکیب و امتزاج این عناصر، کائنات غیرمتناهی پیدا شد... و چون به نظم طبیعی در کمال اتقان، مطابق حکمت در تحت قانون کلی ترکیب و امتزاج یافت، واضح است که ایجاد الهی است، نه ترکیب و ترتیب تصادفی... اما این کره‌ی ارض به هیأت حاضر، واضح است که یک دفعه تکون نیافته است، بلکه به تدریج این موجود کلی، اطوار مختلفه طی نموده، تا آن که به این مکملیت جلوه یافته.^۱

و نیز می‌فرماید:

چون در جمیع کائنات نظر نمایی، ملاحظه کنی که هر کائی از کائنات از اجتماع و

امتزاج عناصر متعدده تحقق یافته است.^۲

و به پرسش‌کننده و جوینده‌ی عرب می‌فرمایند:

فلا تتحرّی من هذا فامعنی النظر فی الحقائق الکوئیة و سرّ حکمتها و رموزها و روابطها

و ضوابطها فالکون مرتبطة من جمیع الجهات ربطاً قویاً لایجوز الخلل و الفتور فیه

بوجه من الوجوه.^۳

ترجمه به مضمون: (در این شگفتی مباش و در حقایق آفرینش و سر حکمت آنها و رمز آنها

۱ . همان‌جا، صص ۱۲۸-۱۲۹.

۲ . حضرت عبدالبهاء: منتخب مکاتیب، ج ۱، ص ۲۹، شماره‌ی ۱۵.

۳ . همان‌جا، ص ۱۵۳، شماره‌ی ۱۳۷.

و روابط و قواعد آنها به نظر تمعن بنگر و بین که آفرینش را از همه جهات ارتباط قوی موجود است و هیچ گونه بی‌نظمی و سستی در آن به هیچ‌وجه ممکن نیست.)

و نیز در خطابه‌ای در امریکا می‌فرماید:

اگر اتم‌هایی که در ترکیب جمادات شرکت می‌نمایند، با هم فاقد رابطه و پیوند بودند، کره‌ی زمین هرگز تشکل می‌یافت و جهان هرگز آفریده نمی‌شد. چون آنها دارای چنین رابطه و پیوند هستند، نیروی حیات جلوه‌گر می‌شود و ساختار دنیای پدیده‌های مادی ممکن می‌گردد.^۱

این مطلب را با وضوحی بیشتر در کتاب مستطاب مفاوضات بیان فرموده‌اند:

طبیعت کیفیتی یا حقیقتی است که به ظاهر حیات و ممات و به عبارتی اخری ترکیب و تحلیل کافه‌ی اشیاء راجع به اوست. این طبیعت در تحت انتظامات صحیح و قوانین متین و ترتیبات کامله و هندسه‌ی بالغه است که ابداً از او تجاوز نمی‌کند، به درجه‌ای که اگر به نظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی، ذرات غیرمرئی از کائنات تا اعظم کرات جسیمه‌ی عالم وجود، مثل کره‌ی شمس و سایر نجوم عظیمه و اجسام نورانی، چه از جهت ترتیب و چه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیأت و خواه از جهت حرکت، در نهایت درجه انتظام است و می‌بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابداً از او تجاوز نمی‌کند.^۲

۱ . ترجمه‌ی نویسنده: Abdu'l-Baha Promulgation of Universal Peace, p.4

۲ . حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، ص ۲.

در همین راستا در خطابه‌ای که در دانشگاه لاند استانفورد ایراد فرمودند، می‌فرماید:

وحدت کائنات... مسئله‌ای از مسائل فلسفه‌ی الهی است و واضح است که جمیع موجودات یکی است و هر کائی از کائنات عبارت از جمیع کائنات است، یعنی کل شیء در کل شیء است (الکل فی الکل). مثلاً ملاحظه کنید که کائنات از اجزای فردیه ترکیب شده و این جواهر فردیه در جمیع مراتب وجود سیر دارند. مثلاً هر جزئی از اجزای فردیه که در هیکل انسان است، وقتی در عالم نبات بوده، وقتی در عالم حیوان و وقتی در عالم جماد. متصل از حالی به حالی، از صورتی به صورتی انتقال دارد و از کائی به کائن دیگر در صور نامتناهی عرضاً و طولاً انتقال نماید و در هر صورتی کمالی دارد.^۱

آفرینش که دنیای کثرت است، حول محور وحدت می‌گردد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

اعلمی انّ للوجود مرکز تدور افلاک الحیات علی ذلک المرکز العظیم فمتی وصلت الی ذلک المرکز فزت بجمیع المراكز العظیمه فی هذا الکون العظیم و کم من سیول فاضت و کم من انهار نبعت و جرت ولكن الکل مستمد من البحر المحیط. ارجعی من الکثرات الی الوحده.^۲

ترجمه به مضمون: (بدان که وجود را مرکزی است که افلاک حیات جاودان حول آن مرکز عظیم می‌چرخند. پس آنگاه که به این مرکز برسی، به همه‌ی مراکز عظیم در این آفرینش بزرگ رسیده‌ای. چه سیلاب‌ها که جاری شد و چه نهرها که جریان یافت، ولكن همگی از آن اقیانوس

۱. حضرت عبدالبهاء: خطابات ج. ۲، ص ۲۶۹، شماره‌ی ردیف ۵۷۲.

۲. حضرت عبدالبهاء: منتخبات مکاتیب، ج. ۳، ص ۱۵، شماره‌ی ۲۳.

سرچشمه می‌گیرند و از کثرت به وحدت می‌رسی.)

حرکت در جهان هستی

در خطابه‌ای حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «آفرینش خود را با حرکت ابراز می‌دارد. حرکت

زندگی است.»^۱

و در کتاب مستطاب مفاوضات می‌فرماید:

بدان که شیء موجود در مقامی توقف ننماید. یعنی جمیع اشیاء متحرک است. هر شیء از اشیاء یا رو به نمو است، یا رو به دنو... این حرکت را حرکت جوهری گویند، یعنی طبیعی، از کائنات این حرکت منفک نمی‌شود، چه که اقتضای ذاتی آن است...^۲

و نیز می‌فرماید:

و بما اقتضت الحکمه البالغه الکلیه الالهیه ان تكون الحریة ملازمة للوجود جوهریاً و عرضیاً روحیاً و جسمیاً و ان تكون لهذا الحریة زمام و معدل و ماسک و سائق لئلا یبطل نظامها و یتغیر قوامها فتساقط الاجرام و تتهابط الاجسام قد خلق قوه جاذبه عامه بینهما غالبه حاکمه علیها منبعثه من روابط القدیمة الموافقه و المطابقه العظیمه الموجوده بین حقایق هذا العوالم الغیر المتناهیة. فجذبت و انجذبت و حرکت و تحرکت و دارت و ادارت و لاحت و الاحت تلك الشموس القدسیة الباهره بعوالمه النورانیة و توابعها و سیارتها فی مداراتها و سماواتها و دوائرها فبذلك تم نظامها

۱ . ترجمه‌ی نویسنده: Abdu'l-Baha Promulgation of Universal Peace, p. 140

۲ . حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، ص ۱۶۴.

و حسن انتظامها و اتقن صنعها و ظهر جمالها و ثبت بیانها و تحقق برهانها فسبحان
جاذبها و قابضها و فائضها و مدبرها و محرکها عما یصفه العارفون و ینعت به

الناعتون.^۱

ترجمه به مضمون: (حکمت بالغه‌ی خداوند اقتضا نمود که حرکت پیوسته همراه عالم هستی
باشد، جوهری و عرضی، روحی و جسمی و این که این حرکت را عنانی باشد و معتدل‌کننده‌ای
نگه‌دارنده‌ای و راه‌اندازنده‌ای تا آن که نظم آفرینش از میان نرود و قوام آن تغییر ننماید. برای آن
که اجسام سقوط نکنند و فرو نیفتند، قوه‌ی جاذبه‌ی عمومی که برخاسته از روابط قدیم موافق
و مطابق و عظیم موجود میان حقایق این عوالم بی‌شمار و بی‌پایان بود، خلق فرمود که بر آنها
غالب و فرمانروا باشد. پس جذب نمود و حالت انجذاب بخشید و حرکت نمود و به حرکت
درآورد و گردید و گردانید و آشکار شد و آشکار گردانید، آن خورشیدها رخشان الهی را در عوالم
نورافشانشان و توابع و سیارات آنها را در مدارشان و آسمان‌هایشان و دایره‌های آنها و بدین‌سان
نظم آنها را کامل نمود و نیز ترتیب آنها را و آفریده‌ی خود را استحکام بخشید. پس ستایش مر
جذب‌کننده، گیرنده و بخشنده و تدبیرکننده و به حرکت درآوردنده‌ی آن که پاک و مقدس است
از وصف عارفان و ستایش ستاینندگان.)

و نیز می‌فرماید:

کاشفان اسرار کون و واقفان خواص و سرائر مکنون برآنند که قوه و انجذابی عجیب
و مغناطیس ارتباطی غریب در این موجودات غیرمتناهی و ممکنات متوالی - چه

۱ . حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، تألیف فاضل مازندرانی، ج. ۱، صص ۱۴۱-۱۴۲.

جسمانی و چه روحانی - منتشر و محیط و مستولی است و از این قوه‌ی کلیه است که جواهر فردیه‌ی عناصر بسیطه‌ی مختلف مجتمع گشته، از جهت تنوع و تخالف اجزا و تکاثر و تناقص حقایق متنوعه‌ی غیرمتناهی، موجودات وجود یافته، جهان مواد گلستان و بوستان لطائف و ظرائف گشته و در حقیقت هر شیء از آن قوه‌ی جاذبه‌ی کلیه به جلوه و طوری کشف نقاب نموده و عرض جمال کرده و در کینونت انسانی قوه‌ی اشتیاق گشته و به شور و شوق و انجذاب آورده.^۱

مفهوم عدم

بسیاری "عدم" را مفهومی درست مخالف "وجود" می‌دانند. اما در این باره باید بیشتر تعمق نمود. آیا عدم به معنای نیستی است، در برابر هستی؟ ما در تبیینات حضرت عبدالبهاء به معنی حقیقی عدم رهنمون شده‌ایم، آنجا که می‌فرماید:

اما وجود اشیاء عبارت از ترکیب است و مماتش عبارت از تحلیل. اما ماده و عناصر کلیه محو و معدوم صرف نگردد. بلکه انعدام عبارت از انقلاب است. مثلاً انسان چون معدوم شود، خاک گردد، اما عدم صرف نشود و باز وجود خاکی دارد، ولی انقلاب حاصل و بر آن ترکیب، تحلیل عارض. به همچنین است، انعدام سایر موجودات، زیرا وجود، عدم محض نگردد و عدم محض وجود نیابد.^۲

در خطابه‌ای می‌فرماید:

وجود نمایش و نتیجه‌ی ترکیب است و عدم بروز و نتیجه‌ی تحلیل، تقسیم و تجزیه.^۳

۱. مأخذ فوق، ص ۱۴۳.

۲. مفاوضات، ص ۱۴۵.

۳. ترجمه‌ی نویسنده: Abdu'l-Baha Promulgation of Universal Peace, p.56

باز برای مزید تبصر می فرماید:

عدم صرف قابل وجود نیست. اگر کائنات عدم محض بود، وجود تحقق نمی یافت. لهذا چون ذات احدیت، یعنی وجود الهی ازلی است، سرمدی است، یعنی لا اول له و لا آخر له است، البته عالم وجود، یعنی این کون نامتناهی، را نیز بدایت نبوده و نیست.^۱

و در تفسیر حدیث «کنت کنز» می فرماید:

این حقایق و قابلیت معدوم صرف نبوده، بلکه در رتبه‌ی امکانی موجود بودند، و لکن نه به وجود اعیانی.^۲

مفهوم بیکرانی (لایتنهاهی)

این جهان، همان گونه که در جریان این مباحث به آن پرداخته‌ایم تنها از جهت زمان بر آن آغاز و انجامی نیست، بلکه از جهت مکان و یا فضا نیز بیکران و بی پایان است. حضرت عبدالبهاء می فرماید:

لأنّ العوالم الروحانية النورانية منزّهة عن حدود الحصریه و العددیه و كذلك العوالم الجسمانية فی هذا القضاء الاعظم الاوسع الرحیب.

ترجمه به مضمون: (عوالم روحانی و نورانی را حدود و شمارشی نیست و همچنین عوالم

جسمانی در این فضای عظیم و وسیع و گشاده).^۳

۱. مفاوضات، ص ۱۲۷.

۲. حضرت عبدالبهاء: تفسیر کنت کنز، برداشت از نسخه‌ی دست‌نویس.

۳. حضرت عبدالبهاء، مذکور در امر و خلق، ج. ۱، ص ۱۳۹.

و نیز می‌فرماید:

كذلك خلق ربك في هذا الفضاء الواسع العظيم الاجسام متنوعة من غير حدّ و عدّ تذهل
العقول عن احاطتها و يتحير النفوس في مشاهدتها... فكانت شمس التسييح لله الحق
دائره مشرقة في فضاء رحب واسع غير متناه لا تحدّه الجهات و لا تحصره الاشارات.^۱

ترجمه به مضمون: (این چنین خلق فرمود پروردگارت در این فضای وسیع عظیم اجسام
گونگونی بی‌حد و بی‌شمار که عقول ناتوان است از احاطه و نفوس متحیر است از مشاهده‌ی آنها...
و شمس‌های نیایش خداوند که در فضای وسیع بی‌کران که آن را حدی و دیوار موجود نیست.)

و در جای دیگر چنین می‌فرماید:

در این کون نامتناهی ملاحظه نمایید، لابد قوه‌ی کلیه موجود است که محیط است
و مدیر و مدبر جمیع اجزای این کون نامتناهی است.^۲

در خطابه‌ای دیگر می‌فرماید: «این آفرینش مطلقاً بی‌کران است.»^۳

علت هستی

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
ز کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود
به کجا می‌روم آخر، ننمایی وطنم

۱ . حضرت عبدالبهاء، مذکور در امر و خلق، ج. ۱، ص ۱۴۱.

۲ . منتخبات مکاتیب، ج. پ، ص ۴۶، شماره ۲۱.

۳ . ترجمه‌ی نویسنده: Abdu'l-Baha Promulgation of Universal Peace, p.274

مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا

یا چه بودست مراد وی از این ساختنم^۱

قرن‌ها پیش مولوی این چنین ناله سر می‌دهد که به حیرت اندر می‌شود که از کجا، ز چه رو، و بهر چه آمده است. پیش از آن وی آموخته بود که: «کنت کنزاً مخفياً، احببت ان أعرف و خلقت الخلق لکی اعرف.»^۲

ترجمه به مضمون: (من گنج نهانی بودم. دوست داشتم، شناخته شوم و آدمیان را خلق کردم، تا شناخته شوم.)

این پرسش که نیز همچنان از ورای قرن‌ها بر لبان بشریت نفس بسته است، این بار با مهری افزون‌تر و وضوح و وسعتی بیشتر، از همان مکمن قدس چنین پاسخ داده شده:

یا ابن الانسان! کنت فی قدم ذاتی و ازلیت کینونتی، عرفت حبی فیک خلقتک و القیت

علیک مثالی و اظهرت لک جمالی.^۳

ترجمه به مضمون: (ای فرزند انسان، من ذات قدیم خود بودم و حقیقت ازلی خود. محبت خود را نسبت به تو دریافتم و ترا خلق کردم و تصویر خود را بر تو افکندم و زیبایی خود را بر تو نمودم.)
و باز از همان مکمن ندا آمد:

یا ابن الانسان! احببتُ خلقک و خلقتُک. فاحببنی کی اذکرک و فی روح الحیات اُتبتُک.^۴

۱. جلال‌الدین مولوی: دیوان شمس.

۲. حضرت محمد: حدیث نبوی (قدسی).

۳. حضرت بهاء‌الله: کلمات مکنونه‌ی عربی.

۴. مأخذ فوق.

(ای فرزند انسان، آفریدن تو را دوست داشتم، پس تو را آفریدم. مرا دوست بدار، تا تو را به یاد آرم و تو را به روح زندگی استوار و پایدار کنم.)

و نیز فرمود: «علت آفرینش ممکنات حب بوده.»^۱

و نیز فرمود: «عالم به محبت خلق شده و کل به وداد و اتحاد مأمورند.»^۲

بدین سان نیاز به محبت که علت آفرینش انسان و جهان بود، در اعماق روان آدمی ریشه گرفت. دانشمندانی چون اریش فرم^۳ E. Fromm در جست‌وجوی نیازهایی در اعماق روان بشر^۴ و یا ابراهام ماسلو^۵ A. Maslow به کشف نیازهای برتر دیگری در روان انسان^۶ پرداختند و این نیازها را پایه‌های اصلی در فرایندهای روان وی به سوی شناختن حقیقت خود و حرکت به مرتبه‌ی والای عرفانی Mystical Experience رهنمون شد. نفحات ظهور کلمه‌ی الهی در عالم ارواح، دانشمندان را به اهتزاز درآورده است و آثار پژوهش‌های آنان به ایضاح هرچه بیشتر اسرار مودوعه در آثار همین کلمه‌ی مبارکه یاری می‌دهند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

وقتی ندای الهی بلند گردید، حیاتی جدید بر هیکل عالم دمید و روحی بدیع بر جمیع خلایق افاضه فرمود. به همین دلیل عالم عمیقاً به هیجان آمد و قلوب و وجدان

۱ . حضرت بهاء‌الله: مجموعه‌ی الواح - دریای دانش، ص ۱۵۴.

۲ . حضرت بهاء‌الله، مذکور در امر و خلق، ج. ۱، ص ۱۴۳.

3 . Fromm, E.A: The Sane Society, Greenwich, Com, Fawcett 1955.

4 . Fromm, E.: The Anatomy of Human Destructiveness, New York, Holt - Rinhart & Winston 1973.

5 . Maslow, A. H.: The Farther Reaches of Human Nature, New York, Viking Press 1971.

6 . Maslow, A.H.: toward a Psychology of Being, New York, Van Strand 1962.

نفوس تحولی جدید یافت.^۱

اکنون به تعمق در کلمات حضرت عبدالبهاء در موضوع علت آفرینش می پردازیم.

حضرت عبدالبهاء در باب طبیعت، در مفهوم آفرینش می فرماید:

طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است.^۲

و در تعریف محبت می فرماید: «محبت روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است.»^۳

و نیز می فرماید: «المحبة هی روح الحیات لجسم الكون المتباهی.»^۴

ترجمه به مضمون: (محبت روح حیات است برای این آفرینش شکوهمند.)

در رساله ی یوحنا می خوانیم: «خدا محبت است.»^۵ و حضرت عبدالبهاء فرمود: «خدا

محبت صرف است.»^۶ و حضرت عبدالبهاء از این زیباتر تعریفی برای خدا می توان یافت؟ زیبا،

کوتاه، ژرف و فراگیر. از یک سو خدا آفریدگار جهان است و از سوی دیگر محبت صرف است،

یعنی محبت مطلق است. یعنی جمیع آنچه را در این جهان محبت می نامیم، در مقایسه با این

محبت، نسبی است. محبت مطلق "حقیقت" محبت است و محبت های دیگر نسبی و "واقعیت"

۱ . حضرت عبدالبهاء، نقل به وسیله حضرت ولی امرالله در جلوه ی مدنیت جهانی، ترجمه جمشید فنائیان.

۲ . لوح پرفسور فورل، مجموعه ی خطابات، ج.۳، ص ۱۸، ردیف ۶۹۴.

۳ . منتخبات مکاتیب، ج.۱، شماره ۱۲، ص ۲۵. ترجمه ی مؤلف از عربی.

۴ . منتخبات مکاتیب، ج.۱، ص ۲۵، شماره ی ۱۲.

۵ . انجیل جلیل، رساله ی یوحنا، باب چهارم، آیه ی هشتم.

۶ . خطابات، ج.۲، خطابه در کلیسای اولیور سالیست، واشنگتن.

محبت است و می‌توان آن را محبت حقیقی توصیف نمود.

بنگریم به آن نوزاد خفته در خواب که سخن گفتن نمی‌داند و بنگریم به چهره‌ی مادر که در سکوتی ملکوتی با او "سخن" می‌گوید که "واقعیت" محبتی است که از حقیقت سرچشمه می‌گیرد و بنابراین محبت حقیقی است و در این عالم هیچ چیز با آن برابری نتواند. سخن محبت بسته به کارگوش نیست. این همان است که به گونه‌ای شاعرانه آن را "شنودن" می‌نامیم که همان تفاوت را که بینایی از بینش دارد، با شنیدن دارد. این معنی در این تمثیل بیان شده: «صورتی در زیر دارد، این که در بالاستی» که در حقیقت آن صورت زیرین به راستی معنای برین این مفهوم است.

این همان کلام بودا که فرمود: «یا ابن الانسان! عرفت حبی فیک خلقتک.» پس خداوند نور "معرفت" را از آغاز بر "محبت" افکند و این معرفت وسیله‌ای شد برای کشف آن "معنای برین" که به آن اشارت رفت و این هر دو را در اعماق هسته‌ی عاطفی روان به صورت نیاز به دوست داشتن Need to love و نیاز به معرفت Need to know به ودیعه نهاد.

هرچه از هستی انسان و حیاتش بر می‌خیزد، از این فرایند همزاد Twin Process محبت – معرفت نشأت می‌گیرد. یادآور می‌شویم که این "معنی برین" در این صورت زیرین تنها محدود به انسان نیست، بلکه در سراسر آفرینش حضور آن را می‌توان مشاهده نمود.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

المحبة هی الرابطة بین الحق و الخلق فی عالم الوجدانی _ المحبة هی الناموس الاعظم فی هذا الكون العظیم الالهی. المحبة هی النظام الوحید بین الجوهر الفردية بالترکیب

و التدبير في التحقق المادى. المحبة هي القوة الكلية المغناطيسية بين هذه السيارات و

النجوم الساطعة في الوجود العالى... المحبة هي روح الحيات لجسم الكون المتباهى^١.

ترجمه به مضمون: (محبت رابطه میان خداوند و آفرینش در عوالم روحانی است... محبت

قانون هستی است در این آفرینش عظیم. محبت نظمی یکتاست میان عناصر ساده از طبق ترکیب

و تدبیر در پیدایش عالم مادی. محبت آن قوه‌ی جاذبه است میان سیارگان و ستارگان نورافشان

در اوج آسمان... محبت روح حیات، برای جسم این آفرینش شکوهمند.)

و آنچه از این ودیعه‌ی الهی در جمیع مراتب آفرینش از جماد، نبات و حیوان مشاهده

می‌کنیم، همه در انسان یک جا فراهم گردیده است.

حضرت بهاء الله می‌فرماید:

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، محال بروز صفات و اسماء الهی هستند، چنانچه

در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویداست که گویا بدون ظهور آن

تجلی در عالم ملکی هیچ چیز به خلعت هستی مفتخر نیابد و به وجود مشرف نشود.

چه آفتاب‌های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره

پنهان گشته، خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این

شرف ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسماء الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل

و اشرف ظاهر و هویداست و کل این اسماء و صفات راجع به اوست.^٢

١ . منتخبات مکاتیب، ج. ١، ص ٢٥، شماره‌ی ١٢ .

٢ . حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از آثار، ص ١١٧-١١٨ .

حضرت عبدالبهاء می فرماید: «المحبة هی سبب الظهور الحق فی العالم الامکانی.»^۱

ترجمه به مضمون: (محبت موجب ظهور خداوند است، در عالم وجود).

حضرت عبدالبهاء می فرماید: «ان المحبة سرّ البعث الالهی والمحبة هی التجلی الرحمانی.»^۲

ترجمه به مضمون: (محبت سرّ خداوند است، محبت تجلی خداوند است).

این تجلی نور است، آن هم نور ملکوتی. حضرتش فرمود: «محبت نور است.»^۳ و نیز فرمود:

«المحبة هی نور الملكوتی.»^۴ این حقیف سدره المنتهی است که از وزش نسیم مشیت روح الارواح

بر جهان هستی مخاברה شده است و تبیین همان کلمات بر لسان حضرت عبدالبهاء من طاف حوله

الاسماء گذشته است. کلماتی که از خلال آن دیگر اسرار خلق هستی را قلم اعلی آشکار فرمود:

قد کان ماکان و لم یکن مثل ماتراه الیوم و ماکان تکون من الحراره المحدثه من امتزاج

الفاعل و المنفعل الذی هو عینه و غیره كذلك ینبئک النبأ العظیم من هذا البناء

العظیم. ان الفاعلین و المنفعلین قد خلقت من کلمة الله المطاعة و انها هی علة الخلق

و ماسواها مخلوق معلول ان ربک لهو المبین الحکیم.^۵

ترجمه به مضمون: (بود آنچه بود، ولكن نه آن گونه که تو اکنون آن را می بینی و آنچه بود،

۱ . منتخبات مکاتیب، ج. ۱، ص ۲۴، شماره ۱۲.

۲ . مأخذ فوق.

۳ . منتخبات مکاتیب، ج. ۱، ص ۳، شماره ۱.

۴ . منتخبات مکاتیب، ج. ۱، ص ۲۴، شماره ۱۲.

۵ . حضرت بهاء الله: لوح حکمت، مجموعه الواح، ص ۸۳.

از حرارت حاصله از امتزاج عمل و عکس‌العمل که هر دو یکسان و درعین حال متفاوت بودند، می‌بود. این است آنچه که ندای اعظم [حضرت بهاء‌الله] از بناء عظیم عالم وجود ترا آگاه می‌فرماید. به‌درستی که عمل و عکس‌العمل هر دو از کلمه‌ی خداوند آفریده شده‌اند و آن علت آفرینش است و غیر از آن، همگی آفریده شده و معلول می‌باشند. به‌درستی که پروردگار تو روشن‌کننده و داناست.)

بر طبق این بیانات مبارکه فاعل و منفعل از کلمه‌ی الهی خلق شده‌اند. آن دو در عین تفاوت و تخالف مشابه یکدیگرند و در حکم ضدان سازنده می‌باشند که درباره‌ی آن حضرت عبدالبهاء فرمود:

اختلاف بر دو قسم است. یک اختلاف سبب انعدام است... اما اختلاف دیگر که

عبارت از تنوع است، آن عین کمال است و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال.^۱

این موهبت حضرت ذوالجلال اشاره به روابط ضروریه منبعت از حقایق اشیاء در ساختار آفرینش است و این حقایق غیرمتناهی هرچند در نهایت اختلاف است، از جهتی در نهایت ائتلاف و غایت ارتباط و چون نظر را وسعت دهی و به دقت ملاحظه شود، یقین گردد که هر حقیقتی از لوازم ضروریه‌ی سایر حقایق است. پس ارتباط و ائتلاف این حقایق مختلفه‌ی نامتناهی را جهت جامعه‌ای لازم تا هر جزئی از اجزاء کائنات وظیفه‌ی خود را به نهایت انتظام ایفا نماید، این کائنات نامتناهی در جهان به این عظمت هریک در ایفای وظیفه‌ی خویش موفق گردند که در تحت اداره‌ی «حقیقت کلیه‌ای باشند، تا این جهان انتظام یابد...» جمیع این تفاعل‌ها مرتبط به قوه‌ی

۱. خطابات، ج. ۱، ص ۳۷، و نیز در نجم باختر، ص ۳۶.

محیطه‌ای است که محور و مرکز این تفاعل‌هاست.^۱ این «جهت جامعه»، «این حقیقت کلیه» و این «قوهی محیطه» روح است، روح جهانی است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «روح مانند دریاست و اجسام مانند امواج» و در ارتباط با انسان می‌فرماید: «روح مانند دریاست و افراد به منزله‌ی امواج»^۲ این بیان حضرت عبدالبهاء این حقیقت کلیه را بیشتر روشن می‌کند: «المحبة هی روح الحیات لجسم الکون المتباهی.»

(محبت روح حیات است برای جسم این آفرینش شکوهمند.)

با توجه به آثار مبارکه در آئین بهائی و به‌خصوص در دیانت حضرت مسیح می‌دانیم که خدا محبت است و خدا کلمه است و محبت روح است و نیز تعمق در این بیان مبارک حضرت بهاء‌الله که می‌فرماید: «یا هو! آفتاب حقیقی کلمه‌ی الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان، منوط به اوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کل شیء از مدد عنایت او بوده و خواهد بود»، این جهت جامعه معلوم گردیده است.

* * * * *

در مبحث علت آفرینش از آنجا که در دنیای علم از احتمال، تصادف و عدم یقین در رویدادهای جهان سخن رفته است، لازم است، موقف و موقعیت آئین بهائی را در این رابطه روشن نماییم

در فلسفه‌ی آئین بهائی، علیت اصل قاطعی برای وقوع همه‌ی رویدادهای هستی است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

۱. لوح پرفسور فورال، مجموعه‌ی خطابات، ج. ۳، صص ۲۷-۲۳.

۲. خطابات، ج. ۱، ص ۱۳۱.

لابد لكل امرٍ من مبدأ و لكل بناءٍ من بان و انه هو العلة التي سبقت الكون المزمين
بالطراز القديم مع تجده و حدوئه في كل حين.^۱

و نیز می فرماید:

قد قدرنا لكل شيء سبباً و اعطيناه اثرأ كل ذلك من تجلی اسمی المؤثر علی الاشياء.
ان ربك هو الحاكم علی ما يشاء.^۲

ترجمه به مضمون: (هر امر را مبدئی است و هر بنا را سازنده‌ای و آن علتی است که این
آفرینش زیور یافته را پیشی گرفته است با آن زیور قدیم، با همه‌ی نوسازی‌هایش و پیدایشش در
هر لحظه. به تحقیق ما برای هر چیز علتی مقرر داشتیم و آن را اثری بخشیدیم و این همه از تجلی
اسم مؤثر من است بر اشياء خداوند تو حاکم بر همه چیز است.)

و نیز می فرماید: «انا ما رفعنا الاسباب، بل اثبتناها.»^۳

یعنی: (ما علت را برنداشتیم، بلکه آن را تثبیت نمودیم.)

و حضرت عبدالبهاء این چنین این سخن ارسطو را تأیید فرموده‌اند که:

هر شیئی از اشياء وجودش منوط به چهار علت است: علت فاعلی، علت مادی، علت
صوری و علت غائی.^۴

۱ . حضرت بهاء الله: لوح حکمت، مجموعه‌ی الواح، ص ۸۳.

۲ . حضرت بهاء الله: لوح طب، مجموعه‌ی الواح، مصر ۱۹۲۰، ص ۲۲۴.

۳ . حضرت بهاء الله: کتاب مستطاب اقدس.

۴ . مفاوضات، ص ۱۹۵.

و نیز می‌فرماید:

حق که مقدس از ادراک خلق است، او غیب منیع لایدرک است. او مسبوق به علت نیست، بلکه موجد و علت‌العلل است... این عالم وجود حادث است، محتاج است و مسبوق به علت.^۱

نظریه‌ی عدم یقین و محتمل‌بودن و تصادفی‌بودن رویدادهای جهان که در مباحث علم، به خصوص فیزیک کوانتم مطرح گردیده است، مورد سؤال واقع شده است، زیرا این نظریه محدود به دنیای تحت اتمی Sub-atomic World است و ثانیاً اختصاص به سیستم‌های بسته Closed System دارد. در حالی که اکنون می‌دانیم که مفهوم سیستم بسته، به تدریج خود مورد پرسش واقع شده است و بسیاری سیستم‌ها که زمانی بسته توصیف می‌شدند، اکنون مشخص گردیده که سیستم‌های باز می‌باشند.

پل دیویس P. Davies می‌نویسد:

اکنون این معنی مشخص و قطعی است که مکانیک کوانتم خود یک نظریه‌ی جبری Determinist محسوب است و لهذا بر پایه‌ی علیت Causality استوار است.^۲

اینشتن گفت که:

عدم یقین در تئوری کوانتم در یک بررسی علمی- جبری می‌تواند بسته به نیروهای پنهانی که بُن‌مایه‌ی حرارت را تشکیل می‌دهد، باشد.^۳

۱ . منتخبات مکاتیب، ج. ۳، ص ۹.

2 . Davies, P. The Matter Myth, penguin Books, p. 27, 1991.

3 . A Quotation, ibid.

در جای دیگر می‌گوید، احتمال، ثمره‌ی عدم اطلاع کامل ما از جمیع علل است و چون هرگز شاید همه‌ی آن علل را نشناسیم، لهذا به نظریه‌ی احتمال و تصادف متشبه می‌شویم. و هم اوست که می‌گوید، خداوند در خلق آفرینش طاس نمی‌ریزد!

God does not play dice!

* * * * *

حال که از بحث ضرورت علیت و اصالت آن می‌آییم، بجاست مختصراً اشاره‌ای به نوع علیتی که در سیستم اعتقادی آئین بهائی بر آن صحنه می‌گذاریم بنماییم.

به‌طور کلی در عالم حکمت و علم دو نوع علیت مطرح است. یکی علیت مکانیکی Mechanical Causality و آن حرکت و تحول در شیء مورد تأثیر خود را از طریق راندن و دفع کردن ایجاد می‌نماید و عملی که از آن حاصل می‌شود، غیرطبیعی Countra-Natural و نتیجه‌ی آن تفرقه، تجزیه و تخریب است. نوع دوم که علیت جذبی یا انجذابی Attractive نامیده می‌شود، حرکت را در شیء از طریق جذب و انجذاب ایجاد می‌نماید و عمل آن را طبیعی Natural و نیز بالبداهه Spontaneous توصیف می‌نمایند و نتیجه‌ی آن ترکیب و ترتیب و انتظام است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

روابط ضروریه منبعت از حقایق اشیاء همان جذب و انجذاب و محبت است.^۱

نیز می‌فرماید:

۱ . حضرت عبدالبهاء: یکی از الواح، نقل در کتاب مبادی روحانی، تألیف جناب احمد یزدانی.

اگر اتم‌هایی که عالم جمادی را به وجود آورده‌اند، نسبت به هم حالت جذب و انجذاب و دلبستگی نداشتند، زمین و حرکت آن ایجاد نمی‌گردید و آفرینش هرگز آفریده نمی‌شد... وقتی این نیروی انجذابی از میانه برود، نیروی حیات منقطع می‌گردد و مرگ و عدم واقع می‌شود.^۱

لهذا می‌بینیم که علم نیز تأیید می‌نماید که خلق آفرینش را علتی است و آن علت انجذابی و به زبان دیگر محبت است.

نگاهی به مسئله‌ی آغاز هستی

در بحث هستی‌شناسی بی‌تردید یکی از مواضع مهم مبدأ و آغاز آن است. پژوهش در آغاز هستی، اشاره به زمانی است که آفرینش شروع شده است. در جهان علم سخن از سیزده تا شانزده بلیون سال قبل است.

در آئین بهائی این جهان را آغاز و انجامی نیست. به سخن دیگر زمان و مکان در آن راهی ندارد.

حضرت بهاء‌الله در لوح حکمت می‌فرماید:

و اما ما ذکرک فی هذا الخلق... انه کان کنزاً مخفياً و هذا مقام لا یعبر بعبارة و لا یشار
باشارة و فی مقام احببت ان أعرف کان الحق و الخلق فی ظله من الاول الذی لا اول
له الا انه مسبق بالاولیة التی لاتعرف بالاولیه و یالعله التی لم یعرفها کل عالم علیم.^۲

۱ . ترجمه‌ی نویسنده، Abdu'l-Baha Promulgation of Universal Peace, Talk, 12. April 1912.

۲ . حضرت بهاء‌الله: مجموعه‌ی الواح، صص ۸۲-۸۳.

ترجمه به مضمون: (و اما آنچه درباره‌ی آغاز این آفرینش ذکر نمودی... برستی او [خداوند]
گنج نهانی بود. این مرتبتی است که با هیچ عبارتی آن را نمی‌توان تعبیر کرد و به هیچ اشارتی
نمی‌شود تلویح نمود و در مقام این که دوست داشتم، شناخته شوم. خداوند پیوسته بود و
آفرینش در ظل او از آن آغازی که بر آن آغازی نیست، جز آن که آن را آغازی بود که آغازی
ندارد و آن را علتی بود که هیچ دانای حکیمی از آن آگاه نیست.)

حضرت عبدالبهاء در پاسخ به یک پرسش‌کننده‌ی عرب (از آن رو که حضرت بهاء‌الله و
حضرت عبدالبهاء و عائله‌ی مبارک همگی زندان و تبعید را در کشورهای عرب‌زبان سپری فرمودند)
در مکتوبی چنین می‌فرماید:

و اما ما سئلت من بدأ الخلق اعلمی انه لم یزل کان الحق و کان الخلق لا اول للحق و
لا اول للخلق هذا من حیث الاجسام فی عالم الامکان ولكن البدأ المذكور فی الکتب
المقدسه عبارة عن بدء الظهور و الخلقه عبارة عن التولد الثاني الروحانی كما قال
المسیح ینبغی لکم ان تولدوا مرةً اخرى و لاشک انّ مبدأ هذا الخلق الروحانی کان نفس
الظهور فی کل عهد و عصر لان کل مظهر من مظاهر الحق هو آدم و اول من یؤمن به
فهو حوا و کل النفوس التي يتولد بالولادة الثانویه الروحانیة اولادهما و سلالتهما و
فی الانجیل المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح فهو الروح و ایضاً قال
فی الانجیل اناس لیسوا من دم و للاحم و لا ارادة بشر بل وُلدوا من الله و ام الکون و
الخلق و الایجاد فهذا من مقتضیات اسماء الله و صفاته اذ لا یتحقق الخالق من دون
مخلوق و لا الرزاق من دون مرزوق و لا المالك من دون مملوک و لا السلطنة من
دون رعیه فسلطنة الله ازلیه ابدیه لابدايه لها و مملكة ذلك السلطان الحقيقي و رعیته

و جلاله و جماله ايضاً ازليه سرمديه و المراد من بدء الایجاد في الکتب المقدسه هو

الایجاد الروحاني و التولد الثاني.^۱

ترجمه به مضمون: (و اما اين که از آغاز آفرينش پرسش نمودی، بدان که پيوسته خداوند و آفرينش بوده است و آغازی برای حق و خلق نيست. اين از جهت اجسام در عالم وجود است، ولکن آنچه از شروع آفرينش در کتب مقدسه مذکور است، عبارت از شرح ظهور [مظاهر الهيه] است و آفرينش تولد دوباره‌ی روحانی. همان گونه که حضرت مسیح فرمود، سزاوار است که شما تولد دوباره بیابید و شروع چنین خلقی، روحانی است. و نفس ظهور در هر عصر و عهد وجود داشته است، از آن رو که اول مظهر از مظاهر حق، آدم بود و حوا اولین کسی بود که به وی ایمان آورد. جمع کسانی که تولد روحانی دوباره یافتند، فرزندان آنها و سلاله‌های آنها هستند. و در انجیل آمده است که از جسد جسد تولد می‌شود و از روح روح ولادت می‌یابد. و نیز مذکور است، مردمان از خون و گوشت نيستند و نه از اراده‌ی بشر، بلکه از خداوند ولادت یافته‌اند. و اما آفرينش از مقتضیات اسماء و صفات الهی است و از آن رو که خالق بدون مخلوق تحقق نمی‌یابد و رازق بدون مرزوق و مالک بی‌مملوک و سلطنت بدون رعیت ممکن نيست، پس سلطنت خداوند ازلی، ابدی و سرمدی است و آغازی بر آن و بر قلمروش نيست و قلمرو این پادشاه حقیقی و رعیت او و شکوه و زیبایي آن نیز ازلی و سرمدی است. مقصود از آغاز آفرينش در کتب مقدسه، آن آفرينش روحانی است و تولد ثاني.)

و نیز در مکتوبی دیگر حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

۱. منتخبات مکاتیب، ج. ۳، صص ۷-۸.

همچنان که الوهیت و ربوبیت را بدایتی نبوده، به همین نحو خلاقیت و رزاقیت و کمالات الهیه را بدایتی و نهایی نخواهد بود. یعنی خلق از اول لا اول تا آخر لا آخر بوده و خواهد بود و نوعیت و ماهیت اشیاء باقی و برقرار.^۱

به طور کلی در این مورد در جهان دانش دو نظر ارائه شده است:

یکی نظریه‌ی حالت ثابت Steady-State Theory که می‌گوید آفرینش را آغازی نیست و پایانی نیز ندارد. پیوسته در آن ماده به وجود می‌آید و دائماً در حال اتساع است. بر طبق این تئوری، ماده خودبه‌خود به وجود می‌آید.

نظریه‌ی دوم تئوری تراکم فوق‌العاده Superdense Theory است که به‌طور معمول آن را تئوری بیگ‌بانگ می‌نامند. این نظریه که برای اولین بار به وسیله کیهان‌شناس بلژیکی لومتر G. Lomaitre بیان شد و بعداً به وسیله‌ی گامو G. Gamow اکمال گردید، می‌گوید که در آغاز، جهان یک شیء بسیار کوچک و بی‌نهایت متراکم Infinity dense بود و بی‌نهایت گرم. قطر آن شیء 10^{-50} سانتی‌متر و حرارت آن در لحظه‌ی انفجار 10^{32} درجه‌ی سانتی‌گراد بود. پس از یک ثانیه با حدوث انفجار توده‌ای بی‌شکل و وسیع از ماده و انرژی حاصل شد که درجه‌ی حرارت آن 10^{10} درجه سانتی‌گراد بود و به تدریج متناوباً با انبساط و انقباض، این توده وسعت یافت و در نه (۹) بلیون سال قبل خورشید و سیستم شمسی زاده شدند. سه بلیون سال قبل برای اولین بار آثار حیات در سطح زمین آشکار شد.^۲

۱. منتخبات مکاتیب، ج. ۳، ص ۱۳.

2. Langair, M. S.: our Evolving Universe, Cambridge Univ. Pr. 1996.

Davies, P.: The Origin of Life, Penguin Books, Lon. 2003.

Davies, P. & Gribbin, J.: The Matter Myth. Penguin Books, 1992

در جریان بررسی این نظریه به تقریراتی برخورد می‌کنیم که در تحقیقات پیشرفته‌تر روشن شده است و آن این است که آن شیء کوچک که آفرینش از آن به وجود ، پس مانده Residual ماده‌ی بی‌تعادلی که از آثار و بقایای اولین لحظه‌ی کوتاه هستی است که در اندیشه نمی‌گنجد.^۱

از خود می‌پرسم، پس آن لحظه‌ای که در اندیشه نمی‌گنجد و پیش از واقعه‌ی بیگ‌بانگ بود، آیا برون از آن مرز زمانی نبود که بنیان‌گذاران این تئوری آن را لحظه قاطع شروع عالم هستی می‌دانند و بنابراین بیگ‌بانگ را چگونه می‌توان در محاسبه‌ی زمان، آغاز هستی دانست؟ و باز در جای دیگر در انتشارات علمی می‌خوانیم که قبل از بیگ‌بانگ، آفرینش در حال انقباض contraction بود و تمام عناصر تحت تأثیر نیروی جاذبه فرو افتادند. در یک مرحله، وقتی تراکم Density به بالاترین درجه رسید، به خاطر بالارفتن شدید حرارت، انفجار صورت گرفت و نیروی جاذبه تبدیل به نیروی دافعه شد و جهان اتساع یافت. از خود می‌پرسیم، زمان این همه وقایع قبل از بیگ‌بانگ چه اندازه بود و آیا در محاسبات منظور گردید؟

به‌علاوه در مورد تئوری بیگ‌بانگ همان‌گونه که پژوهشگران بسیار نیز بر این باورند که رویداد بیگ‌بانگ منحصر به فرد نبود؛ قبل از آن، هم‌زمان با آن و بعد از آن و حتی شاید در زمان ما بیگ‌بانگ‌های دیگری روی داده و در مناطق مختلف این فضای بی‌کران روی خواهد داد.

و اما در این حرارت فوق‌العاده که اصل و منشأ این انفجار است، حقیقت بسیار جالبی نهفته است. زیرا همه‌ی فعل و انفعالاتی که در این آفرینش رخ داده و می‌دهد، از آن نشأت می‌گیرد. حضرت بهاء‌الله درباره‌ی مبدأ آفرینش می‌فرماید:

1 . Davies, P.: God and the New Physics, Penguin Books, 1990.

قد كان ماكان و لم يكن مثل ما تراه اليوم. ماكان تكوّن من الحرارة المحدثّة منا متزاج

الفاعل و المنفعل الذي هو غيره و عينه.^۱

ترجمه به مضمون: (بود آنچه بود، ولی آن گونه که امروز می بینی، نبود. آنچه بود از حرارت

حاصله از امتزاج عمل و عکس العمل که در عین تشابه با هم تفاوت داشتند، نشأت گرفت.)

نکته‌ی دیگر که در آثار علمی مطالعه می کنیم، موضوع تناوب و درگیری عناصر و فرایندهای

متضاد در شکل و تکوّن عالم است. مسئله تناوب و ترکیب ضدان را درعالم علم می شناسیم.

حضرت عبدالبهاء در این دو مورد می فرماید:

عالم وجود را - چه در آفاق و چه در انفس - دوری از حودث کلیه‌ی احوال و امور

عظیمه است.^۲

و نیز می فرماید:

اختلاف بر دو قسم است. یک اختلاف سبب انعدام است... اما اختلاف دیگر که

عبارت از تنوع است، آن عین کمال است و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال.^۳

این مسئله‌ی تناوب و تفاوت در مورد حرکت کاملاً مفهوم است که به آن باز نمی گردیم،

چون در این مورد بحث جداگانه داشته ایم.

۱ . حضرت بهاءالله: لوح حکمت، مجموع الواح نازله، ص ۸۳.

۲ . مفاوضات.

۳ . مجموعه‌ی خطابات، ص ۳۷، ردیف ۴۳.

عدم تناهی و سرمدیت جهان هستی

هستی، لایتناهی است، یعنی فضای آفرینش بی‌انتهاست و زماناً نیز سرمدی است. این جهان چون هیكل واحد است، بر آن مرز و حدی نیست. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

مقصد این است که این جهان "غیرمتناهی" مثل هیكل انسانی است. جمیع اجزاء به یکدیگر مرتبط و از یکدیگر معنأ و جسمأ متأثر...^۱

و نیز می‌فرماید:

... در این کون "نامتناهی" ملاحظه نمایید، لابد قوه‌ی کلیه موجود است که محیط است و مدیر و مدبر جمیع اجزای این کون "نامتناهی" است و اگر این مدیر و مدبر نبود، عالم کون مختل بود و نظیر مجنون می‌بود. مادام ملاحظه نمایید که این کون «نامتناهی» در نهایت انتظام است و هریک از اجزاء در نهایت اتقان وظایف خود را مجری دارد.^۲

حضرت عبدالبهاء همچنین فرمودند: «عالم وجود نیز مانند شخص حی است.»^۳ و نیز فرمودند: «شیء موجود در مقامی توقف ننماید، یعنی جمیع اشیاء متحرک است.»^۴ یک قرن بعد از این بیانات، دانشمندان می‌گویند: «جهان مانند موجود زنده است.» و تأکید می‌نمایند که ماده را نباید غیرفعال و بی‌حرکت دانست و می‌گویند که تنها با نیروی کور رانده می‌شود.

۱. مفاوضات، ص ۱۷۳.

۲. منتخبات مکاتیب، ج. ۱، ص ۴۶.

۳. مفاوضات، ص ۱۷۳.

۴. مفاوضات و نیز مذکور در امر و خلق، ج. ۱، ص ۱۲۴.

توصیف آفریدگار جهان

لفظ توصیف هم در این مقام جایی ندارد. ولی در تنگنای سخن کاربرد آن الزامی است. خداوند به وصف نمی‌آید. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

رب لا احصی ثناء علیک و لا اجد لطیور الافکار صعوداً الی ملکوت قدسک. تقدست
بکینونتک عن کل ذکر و ثناء و تنزهت بهویتک عن محامد اهل الانشاء. لم تزل کنت
فی تقدیس ذاتک متعالیاً عن ادراک العارفين من الملاء الاعلی و لاتزال تكون فی تنزیه
حقیقتک ممتنعاً عن عرفان الواصفین من سکان جبروت العلی. الھی الھی، مع هذا
الامتناع کیف اذکرک بذکر او اصفک بوصف تعالیت یا الھی و تقدست عن کل
النعوت و الاوصاف.^۱

ترجمه به مضمون: (ای پروردگار، هیچ سخنی نمی‌تواند ستایش تو به حساب آید. و طیور
افکار را طریقی برای پرواز به ساحت مقدس تو نیست. کینونت تو از هر ستایش و نیایشی مقدس
است و از هر ستودنِ عالم وجود مقدسی. پیوسته در تقدیس ذات خود هستی. برتر از شناخت
عارفان اهل عالم برین و همیشه در پاکی حقیقت خود می‌باشی و وصف‌کنندگان و ساکنان عالم
جبروت را دسترسی به شناخت و وصف تو نیست. ای خدای من، ای خدای من، با این که دستم
به تو نمی‌رسد، چگونه از تو سخن بگویم و یا از تو وصفی نمایم. بزرگواری ای خداوند و مقدسی
از جمیع ستایش‌ها و نیایش‌ها.)

و همچنین می‌فرماید:

۱. منتخبات مکاتیب، ج. ۱، ص ۴، شماره ۲.

عالم جماد که مرتبه‌ی دانیه است، ممتنع است که عالم نبات را ادراک نماید. و همچنین عالم نبات... از عالم حیوان خبر ندارد... و عالم حیوان هرچه ترقی نماید، تصور حقیقت عقل که کاشف حقیقت اشیاء است و مدرک حقایق غیرمرئی، تصور نتواند و حال آن که این کائنات تماماً در حیز حدوثند... هیچ مرتبه‌ی ادنی مرتبه‌ی اعلی را درک نتواند، پس چگونه حقیقت حادثه، یعنی انسان، ادراک حقیقت الوهیت کند که حقیقت قدیمه است؟^۱

در مکتوبی دیگر از چگونگی و تصور انسان از خداوند و پرستش او می‌فرماید:

این خلق جمیعاً خداوندی را در عالم افکار تصور نمایند و آن تصویر خود را بپرستند و حال آنکه آن تصور محاط است و عقل انسان محیط. البته محیط اعظم از محاط است... جمیع ملل و امم پرستش فکر خویش نمایند و در عقل خود خداوندی خلق کنند و او را خالق کل شیء دانند. حال آن که این تصور اوهام است. پس جمیع خلق ساجد و عابد و همنده، اما آن حقیقت ذات احدیت و غیب‌الغیوب مقدس از تصور و افکار است. و جدان به آن نرسد... در حوصله‌ی هر حقیقت حادثه آن حقیقت قدیمه ننگد. آن عالم دیگر است... وجودش محقق و مثبت، ولیکن کیفیت مجهول.^۲

باز می‌فرماید:

حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحث، یعنی از هر ستایشی

۱. مأخذ فوق، صص ۴۴-۴۵، شماره‌ی ۲۱.

۲. مأخذ فوق، ص ۵۱، شماره‌ی ۲۴.

منزه و مبراست... عقول هرچه ترقی کند و به منتهی درجه‌ی ادراک رسد، نهایت ادراک مشاهده‌ی آثار و صفات او در عالم خلق است، نه در عالم حق، زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس است و عقول و ادراکات را راهی به آن مقام نه.^۱

و نیز در همین سفر جلیل می‌فرماید:

عرفان بر دو قسم است. معرفت ذات شیء و معرف صفات شیء. ذات شیء به صفات معروف می‌شود، والا ذات مجهول است و غیرمعلوم و چون معرفت اشياء - و حال آن که خلقند و محدودند- به صفات است نه به ذات، پس چگونه معرفت حقیقت الوهیت که نامحدود به ذات، ممکن. زیرا که کنه ذات هیچ شیء معروف نیست، بلکه به صفات معروف... حال چون معرفت هر شیء به صفات است، نه به ذات، و حال آن که عقل محیط بر کائنات و کائنات خارجه محاط، با وجود این، کائنات من حیث‌الذات مجهول و من حیث‌الصفات معروف، پس چگونه رب قدیم لایزال که مقدس از ادراک و اوهام است، به ذاته معروف گردد؟ ... البته حقیقت ربوبیت من حیث‌الذات مجهول و من حیث‌الصفات معروف.^۲

در مکتوب دیگر این مطلب را بیشتر تشریح و تبیین می‌فرمایند:

حقیقت الوهیت من حیث هی هی، مقدس از جمیع اسماء و صفات و تعبیرات است. منقطع وجدانی است و مجهول‌النعته درک انسانی. عرفان در آن مقام فقدان صرف

۱. مفاوضات، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۲. مفاوضات، ص ۱۵۵.

است و ادراک حیرت بحت. هر تعریفی ناقص است و هر تعبیری ابتر، حتی غیب‌الغیوب و مجهول‌النعته. و اما در عالم امکان، چون انوار اوصاف و کمالاتش بتابد، در مرایای اسماء و صفات جلوه نماید و جمیع اسماء و صفات بالنسبه به حقیقت ذات متساوی است. فایما تدعوا فله الاسماء الحسنی خواه ظاهر، خواه مظهر، و خواه شاهد و خواه مشهود.^۱

در یکی از خطابات حضرت عبدالبهاء در موضوع عالم وجود و عرفان، از حقیقت خداوند

می‌فرمایند:

وفقی عالم وجود را در نظر آوریم، درمی‌یابیم که حقایق باطنی هر پدیده، فرضی ناشناخته است. اشیاء مادی و مخلوق را تنها از صفات آنها می‌شناسیم. انسان تنها از ظواهر و صفات اشیاء را می‌شناسد و حال آن که هویت و حقیقت آنها پیوسته پنهان می‌ماند... از آنجا که حقیقت پدیده‌های مادی غیرقابل نفوذ و غیرقابل ادراک می‌باشند و تنها آنها را از خواص و ویژگی‌های آنها می‌توان شناخت، پس معلوم است که این حقیقت تا چه حد در مورد حقیقت الوهیت، آن حقیقت معنوی که برتر از اندیشه‌ی انسان است، صادق است... بنابراین از خود می‌پرسیم، چگونه می‌توان خدا را شناخت؟ ما او را از طریق صفاتش می‌شناسیم. او را از روی آثارش درک می‌کنیم و از اسمائش به او پی می‌بریم. ما نخواهیم دانست، حقیقت شمس چیست، ولی شمس را از روی اشعه‌ی آن، گرمای آن و تأثیر و نفوذ آن می‌شناسیم... از آنجا که ما آثار و صفات خداوند را که در جمیع پدیده‌های موجود و ظاهر و خورشید نیم‌روزی می‌درخشد. نور آن رخشان است، گرمای آن آشکار است، قدرت آن هویدا است،

۱. منتخبات مکاتیب، ج. ۳، صص ۸-۹، شماره‌ی ۱۵.

تربیت و پرورش آن از عالم هستی همه بارز است و ما متوجه می‌شویم که آنها از منبعی می‌آید که لایتناهی است.^۱

قانون الهی

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

قانون الهی و نظام رحمانی، شریعت سمحه‌ی بیضاست و محجه‌ی واضح‌ی نورا، زیر نظام و قانون حقیقی روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است و کینونت موجودات مستدعی و مقتضی آن.^۲

و نیز می‌فرماید:

این طبیعت در تحت انتظامات صحیحیه و قوانین متینہ و ترتیبات کامله و هندسه‌ی بالغه است که ابداً از او تجاوز نمی‌کند، به درجه‌ای که اگر به نظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی، ذرات غیرمرئیہ از کائنات تا اعظم کرات جسیمه‌ی عالم وجود مثل کره‌ی شمس و یا سایر نجوم عظیمه و اجسام نورانیہ - چه از جهت ترتیب، چه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیئت و خواه از جهت حرکت - در نهایت درجه‌ی انتظام است و می‌بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابداً از او تجاوز نمی‌کند.^۳

وقتی این بیان حضرت عبدالبهاء را به خاطر می‌آوریم که فرمود: «خدا محبت صرف است»،

۱ . حضرت عبدالبهاء: ترجمه‌ی نویسنده، Abdu'l-Baha Promulgation of Universal Peace

۲ . منتخبات مکاتیب، ج.۳، ص ۷، شماره‌ی ۱۳.

۳ . مفاوضات، ص ۲.

آنگاه می‌توانیم به قانون الهی از این طریق به گونه‌ای خاص معرفت بیابیم. به این بیان حضرتش توجه کنیم:

المحبة هی الناموس الاعظم فی هذا الكون العظیم الالهی. المحبة هی النظام الوحید

بین الجواهر الفردیه بالترکیب و التدبیر فی التحقیق المادی. المحبة هی القوة الکلیه

المغناطیسیه بین السیارات و النجوم الساطعه فی الالوج العالی.^۱

ترجمه به مضمون: (محبت قانون اعظم در این آفرینش عظیم خداوند است. محبت آن

یکتا نظمی است که میان عناصر بسیط، چه از جهت ترتیب و چه از جهت تدبیر در تحقق دنیای

مادی مشارکت دارد. محبت آن قوه‌ی جاذبه‌ی عمومی میان سیارات و ستاره‌های نورافشان در اوج

آسمان‌هاست.)

خدا یکتا و بی‌همتا است

حقیقت اشیاء روح اشیاء است و خدا حقیقت الحقایق است و روح الارواح. خدا بدین رو

یکتا و بی‌همتا است. آئین بهائی معلم و مروج وحدت است، در جمیع شئون آن که با وحدانیت

خداوند شروع می‌شود و بر اساس وحدت مظاهر مقدسه پایه‌گذاری شده است و با تعلیم وحدت

در شئون گوناگون حیات روحانی و اجتماعی انسان به هدف نهائی آن می‌رسد که عبارت است از

وحدت عالم انسان. حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات می‌فرماید:

حقیقت الوهیت مقدس از توحید است، تا چه رسد به تعدد و آن حقیقت ربوبیت

۱. منتخبات مکاتیب، ج. ۱، ص ۲۵، شماره‌ی ۱۲.

را تنزل در مقامات و مراتب، عین نقص و منافی کمال و ممتنع و محال، همواره در علو تقدیس و تنزیه بوده و هست و آنچه ذکر می‌شود از ظهور و اشراق الهی مقصد تجلی الهی است، نه تنزل در مراتب وجود. حق، کمال محض است و خلق، نقصان صرف.^۱

و نیز می‌فرماید:

حقیقت الوهیت منزّه و مقدس از ادراک کائنات است و ابداً به تصور اهل عقول و ادراک نیاید و مبرا از جمیع تصورات. آن حقیقت ربانیه تقسیم قبول ننماید، زیرا تقسیم و تعدد از خصائص خلق است که ممکن الوجود است، نه از عوارض طاریه بر واجب الوجود... ذات احدیت - یعنی وجود الهی - ازلی است، سرمدی است، یعنی لا اول له و لا آخر له است. ملکوت موقع جسمانی نیست، مقدس است از زمان و مکان، جهان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت یزدانی است، مجرد از جسم و جسمانی است و پاک و مقدس از اوهام عالم انسانی... ذات الوهیت وحدت محض است و شبهه و مثل و نظیر ندارد... حق کمال محض است... آن جوهر تقدیس جامع کمالات ربوبیت (Deism) و الوهیت (theism) است.^۲

و نیز می‌فرماید:

ما از برای ذات الوهیت، اسماء و صفاتی بیان می‌کنیم و به بصر و سمع و قدرت و حیات و علم ستایش نماییم. اثبات این اسماء و صفات نه به جهت اثبات کمالات حق است، بلکه به جهت نفی نقایص است...^۳

۱ . مفاوضات، ص ۸۲.

۲ . حضرت عبدالبهاء در امر و خلق از فاضل مازندرانی، ج. ۱، ص ۶۸.

۳ . مأخذ فوق، ص ۷۱.

و نیز می‌فرماید:

علم ذاتی حق محیط بر اشیاء است، قبل وجود اشیاء و بعد وجود اشیاء یکسان است... این کمال الهی است... از زمان ماضی و حال و مستقبل مقدس و عین تحقق اشیاء است... هم‌چنان که عفو از صفت رحمانیت است، عدل نیز از صفت ربوبیت است، خیمه‌ی وجود بر ستون عدل قائم، نه عفو.^۱

ما بندگان گرچه به نص صریح می‌دانیم که آنچه در نعت و ستایش خداوند برشمریم، همه مخلوق تصور ماست، ولی چه می‌توان کرد. خلق مست باده‌ی خلقت است. به سخن مولوی:

دوش بودم در حریم واقف اسرار مست
عالمی دیدم عیان در حضرت دلدار مست

در این مستی از محبوب تصویری می‌سازیم و او را توانا، قدیر، علیم، معطی و کریم می‌خوانیم. بنا به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که قبلاً مذکور شد، حقیقت الوهیت در حوصله‌ی انسان ننگجد.

براهین الوهیت

فلاسفه و دانشمندان در کتب و مقالات خود، چه در گذشته و چه در دوران معاصر، در موضوع الوهیت و وجود خداوند، دلایل گوناگون اقامه نموده‌اند. ما در آنجا تنها به عنوان مراجعی که ممکن است، خوانندگان ارجمند طالب مطالعه و بررسی آنها باشند، از این منابع یاد می‌کنیم.^۲

۱ . مأخذ فوق، ص ۷۲.

2 . Hospers, J. An Introduction to Philosophy, Routledge & Kegan Pau, London 1976

Davies, P.Ö: The Mind of God, Penguin Books, Lon. 1992.

Michio Kaku, Hyperspace, Oxf. University Pre., 1994

ولی درعین حال در همین دیدگاه‌ها آن گونه که حضرت عبدالبهاء به استدلال پرداخته و ما را هدایت فرموده‌اند، به مطالعه‌ی این براهین می‌پردازیم.

۱- دلایل هستی‌شناسی Ontological Arguments خداوند مقتدر مطلق است و این مقتدر مطلق، وجودش واجب است، تا بتواند جهانی که همه‌ی عناصر آن گواه نوعی ضعف و ناتوانی است، خلق کند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «از جمله دلایل و براهین الوهیت آن که انسان خود را خلق ننموده، بلکه خالق و مصدر دیگری و یقین و شبهه نیست که خالق انسان مثل انسان نیست، زیرا یک کائن ضعیف کائن دیگر را خلق نتواند و خالق فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد، تا ایجاد صنع نماید... تا قدرت نباشد، عجز تصور نگردد. پس عجز خلق دلیل قدرت حق است... مادام که صفت ممکنات احتیاج است و این احتیاج از لوازم ذاتی اوست، پس یک غنی هست که غنی بالذات است.»^۱

۲- دلایل مبتنی بر علیت Causal Arguments حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «در عالم وجود ادنی صناعی از مصنوعات دلالت بر صانع می‌کند... تغییر هیأت کائنات جزئیة دلالت بر صانع می‌کند. و [آیا] این کون عظیم غیرمتناهی خودبه‌خود وجود یافته و از تفاعل عناصر و مواد تحقق جسته؟»^۲

۳- دلایل بر اساس مشاهده‌ی دنیای اعراض Contingency :
اما حقیقت الوهیت فی‌الحقیقه مجرد است، یعنی مجرد حقیقی، و ادراک مستحیل، زیرا آنچه به تصور انسان آید، آن حقیقت محدود است، نه نامتناهی. محاط است به محیط

۱ . مفاوضات، ص ۳-۴.

۲ . مفاوضات، ص ۵.

و ادراک انسان فایق و محیط بر آن و به همچنین یقین است که تصورات انسانی حادث است، نه قدیم، وجود ذهنی داد، نه وجود عینی و از این گذشته، تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراک است، پس چگونه حادث، حقیقت قدیمه را ادراک نماید. چنانکه گفتیم، تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراک است. جماد و نبات و حیوان از قوای عظیمه‌ی انسان که کاشف حقایق اشیاء است، بی‌خبر است، ولی انسان در جمیع این مراتب با خبر. هر مرتبه‌ی عالی محیط بر مرتبه‌ی سفلی است و کاشف حقیقت آن... لهذا انسان تصور حقیقت الوهیت نتواند، ولی به قواعد عقلیه و نظریه و منطقیه و طلوعات فکریه و انکشافات وجدانیه معتقد به حضرت الوهیت می‌گردد و کشف فیوضات الهیه می‌نماید.^۱

۴- دلایل جدلی برگرفته از خرد ناب Dialectical Arguments حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «اگر چنانچه هر شیء محسوس را انکار کنیم، حقایق مسلمه‌الوجود را باید انکار نماییم... مثلاً قوه‌ی جادبه محسوس نیست و حال آن که محقق‌الوجود است. از چه حکم بر وجودشان می‌کنیم؟ از آثارشان... قوه‌ی عقل محسوس نیست و صفات انسانی به تمامه محسوس نیست، بلکه حقایق معقوله است و همچنین حبّ نیز حقیقت معقوله است...»^۲ حقیقت الوهیت نیز حقیقت محسوسه نیست، ولی مسلمه‌الوجود و محقق‌الوجود و واجب‌الوجود است.

۵- دلایل مبتنی بر بنا و نظم عالم Teleological Arguments آفرینش در غایت نظم است و نظم ثمره‌ی یک طرح. و طرح و نظم مستلزم یک حکمت بالغه و یک هندسه‌ی کامل

۱. لوح پرفسور فورل، مجموعه‌ی خطابات، ج. ۳، ص ۱۷.

۲. حضرت عبدالبهاء در امر و خلق، ج. ۱، ص ۴۲ و ۴۳.

است. این همه معرف مشیت اولیه و عقل اول صادره از حق است. حضرت عبدالبهاء در تحت قانون کلی ترکیب و امتزاج یافت، واضح است که ایجاد الهی است، نه ترکیب و ترتیب تصادفی.^۱

انسان

چگونه می‌توان در بحث هستی‌شناسی از گفتاری - ولو کوتاه - درباره‌ی انسان صرف‌نظر کرد؟ تعمق در بیانات مبارکه‌ی حضرت بهاء‌الله اهمیت انسان را در جهان هستی بر ما روشن می‌نماید. آنجا که می‌فرماید:

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، محال بروز صفات و اسماء الهی هستند، چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ چیز به خلعت هستی مفتخر نیابد و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب‌های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته، خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسماء الهی از مظاهر انسانی به نحو

اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کل این اسماء و صفات راجع به اوست.^۲

و نیز می‌فرماید:

کینونت و حقیقت هر شیء را به اسمی از اسماء تجلی نمود و به صفتی از صفات

۱. مأخذ فوق: ص ۴۳.

۲. حضرت بهاء‌الله: منتخباتی از آثار، شماره‌ی ۹۰، صص ۱۱۷-۱۱۸.

اشراق فرمود، مگر انسان را که مظهر کل اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار
فرمود و به این فضل عظیم و رحمت قدیم خود اختصاص نمود.^۱

و در اشاره به نفس انسان می فرماید:

اگر سالکان از طالبان کعبه ی مقصودند، این رتبه متعلق به نفس است، ولیکن نفس
الله القائمه فيه بالسنن مراد است و در این مقام نفس محبوب است، نه مردود و
مقبول است، نه مقهور.^۲

و نیز می فرماید:

انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است، اشد دلالة و اعظم حکایة است.^۳

ولی قلم اعلی این مرتبه ی اشرف و اکمل را مشروط فرمود. می فرماید:

مقام انسان بزرگ است، اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر [یعنی آئین الهی]
ثابت و راسخ باشد.^۴

انسان در تبیینات حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء درباره ی حقیقت انسان می فرماید:

حقیقت انسانی، حقیقت جامعه است، حقیقت کلیه است، جلوه گاه جمیع کمالات

۱ . حضرت بهاء الله، در امر و خلق، ج. ۱، ص ۲۱۳.

۲ . حضرت بهاء الله: چهاروادی، آثار قلم اعلی، ج. ۳، ص ۱۴۲.

۳ . حضرت بهاء الله: منتخباتی از آثار، شماره ی ۹۰، ص ۱۱۸.

۴ . حضرت بهاء الله: کتاب عهدی، مجموعه ی الواح، ص ۱۳۵.

الهیة است، یعنی هر اسم و صفتی، هر کمالی که برای حق ثابت می‌کنیم، یک آیتی از آن در انسان موجود است.^۱

و نیز می‌فرماید:

در بدو وجود انسان در این کره‌ی ارض از بدایت تا به این هیأت و شمایل و حالت رسیده، ولی از بدو وجودش نوع ممتاز بوده است. مثل این که نطفه‌ی انسان در رحم مادر در بدایت به هیأت عجیبی بوده. این هیکل از ترکیبی به ترکیبی، از هیأتی به هیأتی، از صورتی به صورتی انتقال نموده است، تا نطفه در نهایت جمال کمال جلوه نموده است. اما همان وقتی که در رحم مادر به هیأت عجیبی به کلی غیر از این شکل و شمایل بوده است، نطفه‌ی نوع ممتاز بوده است، نه نطفه‌ی حیوان و نوعیتش و ماهیتش ابداً تغییر نکرده است. پس بر فرض این که اعضای اثری موجود و محقق گردد، دلیل بر عدم استقلال و اصالت نوع نیست. نهایتش این است که هیأت و شمایل و اعضای انسان ترقی نموده است، ولی باز نوع ممتاز بوده، نه حیوان.^۲

و در موضوع چگونگی تجلی صفات و اسماء الهی در انسان، حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

قیام بر دو قسم است، قیام و تجلی صدوری و قیام و تجلی ظهوری، قیام صدوری مثل قیام صنع به صانع است، یعنی کتابت به کاتب... این روح انسانی از حق صادر شده، نه این است از حق ظاهر شده، یعنی جزئی از حقیقت الوهیت انفکاک نیافته

۱ . مفاوضات، ص ۱۳۹.

۲ . مأخذ فوق، ص ۱۳۰.

و در جسد آدم داخل نشده، بلکه روح مانند نطق از ناطق صادر شده، در جسد آدم ظاهر گشته. و اما قیام ظهوری، ظهور حقیقت شیء است، به صور دیگر، مثل قیام این شجر به دانه‌ی شجر است... به صور شاخه و برگ... ارواح انسانی به حق قیام صدوری دارند.^۱

در باب اصالت و مبدأ انسان می‌فرماید:

مقصد از وجود، ظهور کمالات الهی است. لهذا نمی‌شود که بگوییم که وقتی بوده که انسان نبوده، منتهی این است که اینه کروی ارضیه نبوده.^۲

از همان آغاز روح و به دلیل اقوی عقل در انسان موجود است، منتهی بالقوه، نه بالفعل.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

در طفولیت آثار عقل و روح از انسان ظاهر است، لکن در مرتبه‌ی کمال نیست، ناقص است. چون به بلوغ رسد، عقل و روح به نهایت کمال ظاهر و باهر گردد. و همچنین در تکون، انسان در رحم عالم در بدایت، مانند نطفه بود، بعد به تدریج ترقی در مراتب کرده و نشو و نما نمود، تا به مرحله‌ی بلوغ رسید. در مرتبه‌ی بلوغ عقل و روح در نهایت کمال در انسان ظاهر و آشکار گشته. در بدایت تکون نیز عقل و روح موجود بود، ولی مکنون بود، بعد ظهور یافت. زیرا در عالم رحم نیز در نطفه عقل و روح موجود است، ولی مکتوم است، بعد ظاهر می‌شود... نشوونمای جمیع

۱. مأخذ فوق، ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. مأخذ فوق، ص ۱۴۰.

کائنات به تدریج است. این قانون کلی الهی و نظم طبیعی است.^۱

در موضوع قوه‌ی ادراک انسان، حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

در عالم انسانی به اختلافات مراتب، ادراکات متنوع و متفاوت است. در رتبه‌ی اولیه در عالم طبیعت ادراکات نفس ناطقه است و در این ادراکات و در این قوه، جمیع بشر مشترکند. خواه غافل، خواه هشیار، خواه مؤمن، خواه گمراه. و این نفس ناطقه‌ی انسانی در ایجاد الهی، محیط و ممتاز از سایر کائنات است و چون اشرف و ممتاز است، لهذا محیط بر اشیاء است. از قوه‌ی نفس ناطقه ممکن که حقایق اشیاء را کشف نماید و خواص کائنات را درک کند و به اسرار موجودات پی برد. این فنون و معارف صنایع و بدایع و تأسیسات و اکتشافات و مشروعات، کل از ادراکات نفس ناطقه حاصل.^۲

در مورد خلق انسان به صورت و مثال خداوند، حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

بگذارید بررسی نمایم که چگونه انسان صورت و مثال خداوند است و با چه معیار و میزانی این چنین توصیف شده است. این معیار چیز دیگری جز آنچه از فضایل الهی که در وجود انسان است، نیست. هر انسانی که با این صفات و ویژگی‌ها درآمیخته و ملهم باشد و اخلاق و کمالات رحمانی از او منعکس، این مبین صفات متعالیه خداوند است. او به حقیقت به صورت و مثال خداوند است.^۳

۱. مأخذ فوق، ص ۱۴۱.

۲. مأخذ فوق، ص ۱۵۳-۱۵۴.

۳. ترجمه‌ی نویسنده، Abdu'l-Baha Promulgation of Universal Peace, pp.69-70

و باز هم در ایضاح مقام انسان می‌فرماید:

در عالم انسانی سه مقام است. مقام جسم است و آن مقام حیوانی انسان است که با جمیع حیوانات در جمیع قوا و جمیع شئون مشترک است. دو مقام دیگری مقام نفس ناطقه و مقام روح است. حیوان قوه‌ی محسوسه دارد، مثل بصر، سمع، ذوق، شم، لمس. انسان هم این قوا را دارد. ولی حیوان نفس ناطقه ندارد. این نفس ناطقه واسطه است میان روح انسانی و جسم. این نفس ناطقه کاشف اسرار کائنات است، ولی اگر از روح مدد گیرد و از روح استفاضه کند و الا اگر مدد از روح به نفس نرسد، آن هم مثل سایر حیوانات است، چه مغلوب شهوات است.

این است ملاحظه می‌شود، بعضی بشر حیوان محضند. ابداً از حیوان امتیاز ندارند. اما اگر این نفس از عالم روح استفاضه کند، آن وقت انسانیت او آشکار می‌شود. پس معلوم شد، نفس دو جنبه دارد، یک جنبه‌ی جسمانی و یک جنبه‌ی روحانی. اگر جنبه‌ی حیوانی بر نفس غالب شود، از حیوان پست‌تر است. اگر جنبه‌ی روحانی غلبه به نفس کند، نفس قدسیه شود، ملکوتیه شود، سماویه شود، ربانیه شود، جمیع فضایل ملاً اعلی در او طلوع کند. رحمت خدا شود، سبب آسایش عالم انسانی شود، این است فرق میان نفس امراة بالسوء و نفس مطمئنه.^۱

نقش اراده در حیات انسان - جبر و اختیار

وقتی اصل علیت Causality را بر اساس رهنمودهای آئین بهائی می‌پذیریم، چنان می‌نماید که

۱. خطابات پاریس، ص ۱۶۷، (مجموعه) صفحه ردیف ۱۷۳.

سنت جبر Determinism را پذیرفته‌ایم. ولی این توهم از آنجا پیش می‌آید که ما توجه ننموده‌ایم به این واقعیت که «جبر» با علیّت عام Universal Causality مرتبط است. در این مورد هم رهنمودهای حضرت عبدالبهاء راه‌گشای اندیشه‌ی ما خواهد بود.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

این مسئله از امهات مسائل الهیه است و بسیار غامض است... اموری در تحت اختیار انسان است، مثل عدل و انصاف ظلم و اعتساف. مختصراً اعمال خیریه و افعال شریه. این واضح است که اراده‌ی انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد. اما اموری است که انسان بر آن مجبور و مجبور است، مثل خواب و ممات و عروض امراض و انحطاط قوا... این امور در تحت اراده‌ی انسان نیست و مسئول از آن نه، زیرا مجبور بر آن است... اما مسئله‌ی دیگر در میان است و آن این که بشر عجز صرف است و فقر بحت. توانایی و قدرت، مخصوص پروردگار است و علو و دنو بسته به مشیت و اراده‌ی جناب کبریا... سکون و حرکت انسان موقوف به تأیید حضرت یزدان است، اگر مدد نرسد، نه بر خیر مقتدر، نه بر شرّ توانا. بلکه چون مدد وجود از رب جود رسد، توانایی بر خیر و شرّ، هر دو دارد... مَثَل این مقام مَثَل کشتی است. کشتی را محرک قوی، با دو قوه‌ی بخار است و اگر این قوت منقطع ابداً حرکت نتواند. با وجود این سکان کشتی به هر طرف متمایل، قوه‌ی بخار کشتی را به آن سمت راند... و همچنین جمیع حرکات و سکنات انسان مستمد از مدد رحمان، ولکن اختیار خیر و شر راجع به انسان.^۱

۱. مفاوضات، صص ۱۷۵-۱۷۶.

و در مکتوبی می‌فرمایند:

ای بنده‌ی حق لاجبر و لاتفویض و لاکره و لاتسلیط امر بین الامرین، عبارت از آن است که مدد وجود از حق است، ولکن ارتکاب فعل از خلق... اگر اریاح نَوَزَد، یعنی مدد وجود نرسد، سفینه از حرکت بازماند، نه به یمین، نه به یسار. و چون باد مدد دهد، سفینه به حرکت آید، ولی سکان کشتی به هر طرف مایل، باد به آنجا برد... لاتفویض، یعنی سفینه به قوه‌ی خود حرکت ننماید. لاجبر، یعنی سکان سفینه به هر طرف مایل، به آنجا رود.^۱

از آنجا که تبادری میان مسئله‌ی جبر و اختیار و قضا و قدر موجود است، رشحه‌ای از بیانات حضرت عبدالبهاء را در باب قضا و قدر نقل می‌نماییم.

به جوینده‌ای در این مورد می‌فرمایند:

ای بنت ملکوت، نامه‌ات رسید. از قضا و قدر و اراده سؤال نموده بودی. قضا و قدر عبارت از روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است و این روابط به قوه‌ی ایجاد در حقیقت کائنات ودیعه گذاشته شده است و هر وقوعات، از مقتضیات آن روابط ضروریه است. مثلاً رابطه‌ی خدا در میان آفتاب و کره‌ی ارض ایجاد فرموده است که شعاع و حرارت آفتاب بتابد و زمین برویاند. این روابط قدر است و قضا ظهور آن در حیز وجود، و اراده عبارت از قوه‌ی فاعله است که این روابط و این وقوعات در تحت تسلط اوست.^۲

۱. منتخبات مکاتیب، ج. ۳، ص ۱۹، شماره‌ی ۲۹.

۲. منتخبات مکاتیب، ج. ۱، صص ۱۹۲-۱۹۳، شماره‌ی ۱۶۷

در مفاوضات حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

قضا دو قسم است. یکی محتوم است و دیگری مشروط که معلق گفته می‌شود. قضای محتوم آن است که تغییر و تبدیل ندارد و مشروط آن است که ممکن‌الوقوع است. مثلاً قضای محتوم در این چراغ آن است که روغن بسوزد و تمام گردد. پس خاموشی آن حتم است... اما قضای مشروط این است که هنوز روغن باقی است، ولی باد شدید وزد و چراغ را خاموش کند. در قضای مشروط... ملاحظه و احتیاط مفید است. اما قضای محتوم... لابد از وقوع است.^۱

بوم و کیهان Eco and Cosmo-Systems

در بخش قبل، از انسان که واحد ساختار سیستم اجتماعی Socio system و درعین‌حال برجسته‌ترین قسمت عالم هستی است، در نور رهنمودهای حضرت عبدالبهاء مطالعه نمودیم. بحث ما درباره‌ی هستی ناتمام می‌ماند، اگر- ولو به اختصار- در باب بوم یا محیط زیست Eco که از واژه‌ی یونانی Oikos به معنای بوم و خانه گرفته شده است، و نیز کیهان Cosmos در آثار الهی - به خصوص بیانات حضرت عبدالبهاء - مطالعه نکنیم.

بوم عبارت است از محیط زیست که محیط اجتماعی را دربرمی‌گیرد و شامل دو قسمت اصلی است. قسمت اول شامل طبیعت به وجه اخص یا محیط طبیعی Natural Environment است که دست بشر جز در مواردی خاص و آن هم محدود و مشخص، در آن دخالت ننموده است و قسم تداوم آن بخشی است که انسان در آن تصرف کامل داشته و در واقع آن را بازسازی

۱. مفاوضات، ص ۱۷۲.

کرده است و به محیط ساخته و پرداخته Build Environment مسمی است.

البته واضح است که در این هر دو علاوه بر کوه و دشت و صحرا و رودخانه... و شهرها و خانه‌ها... حیوانات و گیاهان نیز وجود دارند و نقش بسیار مهمی از جهات عدیده در ساختار محیط زیست و روابطشان با محیط اجتماعی دارند. به علاوه از آنجا که بوم در حال حاضر همان کره‌ی زمین است که در کهنکشان خود در کیهان بی‌انتهی جای دارد و حتی بوم تحت تأثیر عوامل گوناگون از سوی کیهان واقع است که مین باب مثال می‌توانیم اشعه‌ی کیهانی را با تمام تأثیرات بیولوژیک و حتی روانی بر حالات تأثیری و رفتار انسان ذکر نماییم.^۱

بنابراین، این مطالعه نگاهی عام به هرکدام از این دو بخش هستی است. در این نوشتار هر جا کلمه‌ی طبیعت ذکر شده است، برحسب مکان آن در جمله و مفهوم کلی آن، ممکن است به معنی طبیعت به وجه اخص باشد، یا در معنای هستی و آفرینش. حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

قل ان الطبیعه بکینونتها مظهر اسمی المنبعث المکون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و فی اختلافها لایات للمتفرسین و هی الاراده و ظهورها فی رتبه الامکان بنفس الامکان... ان البصیر لایری فیها الا تجلی اسمنا المکون قل هذا کون لایدرکه الفساد و تحیرت الطبیعه من ظهوره و برهانه و اشراقه الذی احاط العالمین.^۲

ترجمه به مضمون: (بگو، آفرینش حقیقتش مظهر اسم خلاقه و سازنده‌ی من است و

1 .Frey A. H.: Human Behaviors and atmospheric ions psychological Review 68, 3, 1961

Hee A.: Les Effets Biologiques des Rayons Cosmiques, *L'Age Nusleaire* 2, 1975

۲ حضرت بهاءالله: لوح حکمت در مجموعه‌ی الواح، چاپ آلمان، ص. ۸۴.

بروزات آن گوناگون، و این گوناگونی خود نشانه‌ای برای اهل تحقیق است و آن اراده‌ی خداوند و ظهور آن در عالم وجود است، با خود وجود... صاحب بینش در آن، جز تجلی اسم من که آفریننده است، نمی‌بیند. بگو، این هستی را فساد درمی‌گیرد و آفرینش از ظهور خداوند و نظم آن و شکوه آن که عالمیان را احاطه نموده است، در حیرت است.)

حضرت بهاءالله همچنين می‌فرماید: «لاتنظر الخلق الا بعين الرؤفه و الوداد لان رحمتنا سبقت الاشياء و احاط فضلنا الارضين و السموات.»^۱

در دو دهه‌ی آخر قرن بیستم، در انتشارات محققین در باب کیهان و کهکشان‌ها موضوع وجود عوالم دیگر و جهانی فراتر از جهانی که می‌شناسیم، در دیدگاه‌های گوناگون از عوالم مادون ذرات تحت اتمی گرفته تا جهان‌هایی فراتر از آن که می‌شناسیم را مطرح و کتاب‌ها و مقالات در این باره نوشته‌اند.^۲

حضرت بهاءالله در دهه‌های آخرین قرن نوزدهم در این باره چنین فرموده است: «برشحه مطفحه از قمقام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لانهایه بما لانهایه را از عدم محض به عرصه‌ی وجود آورده.»^۳

و نیز می‌فرماید: «و اما ماسئلت من العوالم فاعلم بانّ الله عوالم لانهایه بما لانهایه لها و ما احاط بها احد الا نفسه العليم الحكيم.»^۴

۱ . حضرت بهاءالله: منتخبات آثار، ص ۲۹، شماره‌ی ۱۴.

2 . Michio Kaku, *Hyperspace*, Oxf. University Pre., Oxford 1994.

Davies, P.: *Other Worlds*, Penguin Books, Lon. 1990.

De Witt Bryce & N. Graham (eds.) *The Many Worlds Interpretation of Quantum Mechanics* Princeton, Uni Pres, 1973

۳ . حضرت بهاءالله: منتخباتی از آثار، شماره ۲۶، ص ۴۸.

۴ . حضرت بهاءالله، نقل در امر و خلق، ج. ۱، ص ۱۱۹.

ترجمه به مضمون: (این که پرسش نموده‌ای از عوالم، بدان که خداوند را بی‌نهایت عوالم بی‌پایان است و هیچ‌کس به آن آگاهی ندارد، غیر از خود او که بسیار دانا و حکیم است.)

و حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

در این فضای نامتناهی ملاحظه نمایید، چقدر اجسام عظیمه‌ی نورانیه است و این

اجسام، غیرمتناهی است... فناً ثابت است که عوالم نامتناهی است.^۱

موضوع دیگر وجود کائناتی شبیه به کائنات زمین در کرات دیگر است. حضرت عبدالبهاء

می‌فرماید:

کواکب آسمانی هریک از خلقی مخصوص، این کره‌ی ارض که بی‌نهایت صغیر است،

خالی و بیهوده نه، تا چه رسد به این اجسام درّی درخشانده و عظیمه.^۲

درباره‌ی عدم رعایت اعتدال که موجب انهدام و از میان رفتن تمدن حقیقی است، حضرت

بهاءالله می‌فرمایند:

انّ الذی تمسک بالعدل انه لایتجاوز حدود الاعتدال فی امر من الامور و یکون علی

بصیره من لدی البصیر. ان التمدن الذی یذکره علماء مصر الصنایع و الفضل لو یتجاوز

حد الاعتدال لتراه نقمة علی الناس کذلک یخبرکم الخیر انه یصیر مبدأ الفساد فی

تجاوزه کما کان مبدأ الاصلاح فی اعتداله. تفکروا یا قوم و لاتکونوا من الهائمین.^۳

۱. حضرت عبدالبهاء، نقل در امر و خلق، ج. ۱، ص ۱۴۵.

۲. مأخذ فوق، ص ۱۴۵.

۳. حضرت بهاءالله: منتخباتی از آثار، ص ۲۲۰، شماره‌ی ۱۶۴.

ترجمه به مضمون: (هر آن کس که به عدالت عمل کند، از حد اعتدال تجاوز نمی‌نماید، در هیچ امری؛ و در نزد خداوند بینا، دارنده‌ی بینش محسوب. آن تمدنی را که علمای قلمرو صنایع و دانش از آن سخن می‌گویند، اگر از حد اعتدال تجاوز نماید، خواهی دید که رنجی است، برای مردمان. این چنین شما را آگاه می‌نماید، خداوند بسیار آگاه. آن تمدن مبدأ فساد می‌گردد، به همان گونه که زمانی مبدأ اصلاح بود، آنگاه که در حد اعتدال می‌بود. بیاندیشید، ای مردمان و از سرگردانان نباشید! در آینده‌ی دور شهرها از آتش این تمدن خواهد سوخت و لسان عظمت می‌گوید، عالم هستی از آن خداوند عزیز و ستایش شده است.)

محیط زیست جایگاه زندگی حیوانات و نباتات است. همگی باید همان گونه که حضرت بهاءالله فرمودند، مورد حرمت و محبت نوع انسان باشند.

احبای الهی نه تنها باید به انسان رأفت و رحمت داشته باشند، بلکه به جمیع ذی‌روح نهایت مهربانی نمایند... اذیت به حیوانات ضررش بیشتر است، زیرا انسان زبان دارد، شکوه نماید و آه و ناله کند، حکومت رفع تعدی کند، ولی حیوان بیچاره زبان بسته نه شکوه تواند و نه به شکایت و حکومت مقتدر است... باید ملاحظه‌ی حیوان را بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود. اطفال را از صغر سن نوعی تربیت نمایند که بی‌نهایت به حیوان رئوف و مهربان باشند. اگر حیوانی مریض است، در علاج او کوشند، اگر گرسنه است، اطعام نمایند، اگر تشنه است، سیراب کنند، اگر خسته است، در راحتش بکوشند.^۱

۱. منتخبات مکاتیب، ج. ۱، شماره ۱۳۸، صص ۱۵۵-۱۵۶.

کتاب‌شناسی

۱- حضرت بهاء‌الله

- کتاب مستطاب اقدس، نشر مرکز جهانی بهائی.
- منتخباتی از آثار، نشر آلمان - لانگن هاین.
- آثار قلم اعلی، ج. ۳، مؤسسه‌ی مطبوعات بهائی، طهران، چاپ هند، ۱۲۱ بدیع.
- مجموعه‌ی الواح، چاپ مصر.
- مجموعه‌ی الواح (دریای دانش)، هند- نیودلهی.
- مجموعه‌ی الواح نازل بعد از کتاب اقدس، آلمان، لانگن هاین.
- کلمات مکنونه‌ی فارسی و عربی.

۲- حضرت عبدالبهاء

- مفاوضات، چاپ هند ۱۹۸۳ از روی نسخه‌ی چاپ مصر.
- منتخبات مکاتیب، ج. ۱ آلمان- لانگن هاین.
- منتخبات مکاتیب، ج. ۳، آلمان- لانگن هاین.
- مجموعه‌ی خطابات، ج. ۱ و ۲ و ۳، آلمان- لانگن هاین.
- مجموعه‌ی خطابات به انگلیسی، Promulgation of Universal Peace

۳- حضرت شوقی افندی (ولی امرالله):

- جلوه‌ی مدنیت جهانی، ترجمه‌ی جمشید فنائیان.
- نظم جهانی بهائی، ترجمه هوشمند فتح اعظم.
- دور بهائی، ترجمه‌ی لجنه‌ی ملی نشر آثار امری، آلمان.

۴- حضرت محمد: حدیث نبوی (قدسی)

- ۵- انجیل جلیل، رساله‌ی یوحنا.
- ۶- فاضل مازندرانی: امر و خلق، ج. ۱.
- ۷- احمد یزدانی: مبادی روحانی، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، ایران.
- ۸- نجم باختر.
- ۹- جلال‌الدین مولوی: دیوان شمس.
- 10- De Witt Bryce & N. Graham (eds.) Interpretation of Quantum, Princeton, Uni Press, 1973.
- 11- Davies, P. & Gribbin, J.: The Matter Myth. Penguin Books, London 1991.
- 12- Davies, P.: The Origin of Life, Penguin Books, Lon. 2003.
- 13- Davies, P.: God and the New Physics, Penguin Books, 1990.
- 14- Davies, P.: The Mind of God, Penguin Books, Lon. 1992.
- 15- Davies, P.: Other Worlds, Penguin Books, Lon. 1990.
- 16- Fromm, E.A: The Sane Society, Greenwich, Com, Fawcett 1955.
- 17- Fromm, E.: The Anatomy of A Human Destructiveness, New York, Holt – Rinhart & Winston 1973.
- 18- Frey A. H.: Human Behaviors and atmospheric ions psychological Review 68, 3, 1961.
- 19- Hee A.: Les Effets Biologiques des Rayons Cosmiques, L'age Nusleaire 2, 1975.
- 20- Hospers, J. An Introduction to Philosophy, Routledge & Kegan Pau, London 1976.
- 21- Langair, M. S.: our Evolving Universe, Cambridge Univ. Pr. 1996.
- 22- Maslow, A. H.: The Farther Reaches of Human Nature, New York, Viking Press 1971.
- 23- Maslow, A.H.: toward a Psychology of Being, New York, Van Strand 1962.
- 24- Michio Kaku, Hyperspace, Oxf. University Pre., 1994.

مفهوم محبت از خلال آثار حضرت عبدالبهاء

هوشنگ خضرائی

مفهوم محبت از خلال آثار حضرت عبدالبهاء

هوشنگ خضرائی

ای نام تو بهترین سرآغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز

سرآغاز

از کسی می‌رویم سخن بگوییم که بنده شکوه و جلال هموست که بی‌نامش نامه‌ای را نمی‌توان آغاز کرد و او بنده‌ی راهبر جهانیان است که این سخنان از اوست «علت آفرینش ممکنات حب بوده.»^۱

سر هر داستان نام یزدان است. ای دوستان، آواز یکتا خداوند بی‌نیاز را به گوش جان بشنوید، تا شما را از بند گرفتاری‌ها تیرگی تاریکی‌ها آزاد فرماید و به روشنایی پاینده رساند.^۲

او عبدالبهاء است، بنده‌ی شکوه و جلال و نور خداوند یعنی فرستاده‌ی او در عصر ما، بنده‌ی همو که گفتارش زینت‌بخش این سرآغاز شد. او قافله‌سالار خرد و مهر است، قافله‌سالار بندگی و خدمت خاضعانه به جهان انسانی.

مقصود آن بندگی است که فرزند محبت و تعقل است. آن بندگی که نشانی از فروتنی و زاده از مهر و خرد است. از مفهوم محبت سخن گفتن، آن هم از زبان حضرت عبدالبهاء کاری سهل و

۱. حضرت بهاء‌الله: دریای دانش، مجموعه‌ی الواح، چاپ هند، ص ۱۵۴.

۲. حضرت بهاء‌الله: مجموعه‌ی الواح، چاپ مصر، ص ۲۴۷.

ممتنع است. سهل است، چون واژه‌ی محبت را آن قدر در گفتار روزانه به کار می‌بریم که همگان گمان می‌کنیم که معنایش بر ما آشکار است. ممتنع است چون در بحثی که در پیش داریم، به ژرفا و گستره‌ی این مفهوم که می‌توان آن را «راز جهان» یا «راز هستی» نامید، درمی‌یابیم که این مفهوم چقدر در حد امتناع منیع است.

اما نکته‌ی اصلی آنجاست که گشودن این راز هستی، به دست توانا و زیان‌گه‌ریار حضرت عبدالبهاء است. او که وجود و حیات مبارکش سراسر گواه محبت است. او که در مناجات لقا که از زبانش به درگاه حضرت کبریا جاری شده و در حکم زیارت‌نامه‌ای است که یارانش بر آرامگاهش تلاوت می‌کنند، چنین راز و نیاز می‌کنند:

رب ایدنی علی خدمت احبائک و قوونی علی عبودیت حضرت احدیتک... رب اسقنی کأس
الفناء و البسنى ثوب الفناء و اغرقنى فی بحرالفنا و اجعلنى غباراً فی ممرالاحباء... ای رب
حقق آماله و نور اسراره و اشرح صدره و اوقد مصباحه فی خدمت امرک و عبادک.^۱

ترجمه‌ی به مضمون: ای خداوند مرا به خدمت دوستانت یاری ده و در بندگی پیشگاه
یکتاپی‌ات قوت‌بخش. ای پروردگار مرا جام فنا بنوشان و جامه‌ی فنا بپوشان. مرا در دریای فنا
غوطه‌ور فرما و غبار رهگذار دوستان ساز... این خداوند، آروزهایم را تحقق بخش و بر اسرار نهانم
پرتو افکن و چراغ وجود را در خدمت به امرت و بندگان نورافشان فرما...

و در مناجات دیگر چنین به درگاه بی‌نیاز دست نیاز بلند می‌کند: «ای پروردگار، آن چه قلب

مرا از قلوب دوستانت دور می‌دارد، از من بگیر.»^۲

۱. حضرت عبدالبهاء: مناجات لقا، ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۵۲۹.

۲. حضرت عبدالبهاء: مجموعه‌ی مناجات‌های حضرت عبدالبهاء.

او بدین سال ما را اندرز می‌دهد، چون ما همگی می‌دانیم که در قلب مهربانش هیچ چیز که آن را از قلوب بندگان دور بدارد، وجود نداشت. او کسی است که در لوحی فرمود: «... اگر بدانی که قلب عبدالبهاء چقدر مهربان است، البته از شدت فرح و سرور فریاد برآری...»^۱

و در لوحی دیگر چنین محبت را به یاران ابراز می‌دارد:

در هویت قلب بحور محبت یاران پرموج و هیجان و از صهبای مودت دوستان پرنشئه و سکران. آنی نمی‌گذرد، مگر آن که به خاطر آید و دمی نمی‌رود، مگر آن که یاد شوید...^۲

آنگاه به درگاه آفریدگار بی‌انباز دست نیاز برمی‌افرازد که «دیده‌ها را روشن کن و ساحت دل‌ها را رشک گلزار و چمن نما.»

و ایجاد تحولی عظیم و عمیق را در جهان انسانی با ناله‌ی حزین خود چنین ملتمس است:

طیور نفوس را در هوای دیگر پرواز ده و محرمان ناسوت را به اسرار ملکوت دمساز کن... بی‌سران را سروران کن و بینوایان را گنج روان بخش. ناتوانان را توانایی بخش و ضعیفان را قوت آسمانی ده...^۳

و در اشاره به خضوع و بندگی در خدمت جهانیان، ندای آرزومندیش به درگاه خداوند چنین

بلند است: «... جمیع را با این عبد در عبودیت آستان مقدس شریک و سهیم کن...»^۴

۱ . حضرت عبدالبهاء: در یکی از الواح.

۲ . حضرت عبدالبهاء: مجموعه‌های مناجات‌ها، صص ۲۶۸-۲۶۹.

۳ . مأخذ فوق.

۴ . مأخذ فوق.

چنان می‌نماید که در این کارگاه اندیشه، حبیب و حُب و محبوب یا عاشق و عشق و معشوق در هم آمیخته و هم‌آهنگند و تمیزشان از یکدیگر مشکل می‌نماید. حبیب نفس حب است و محبوب عین حبیب. پژوهنده را گریزی نمی‌ماند، جز آن که سخنان حبیب را بازگو کند و بر آنها به فکر بنشیند. باشد که به کشف چهره‌ی تابناک محبوب نائل آید و در این میانه به لطافت و ظرافت «حب» معرفت یابد.

تعریف محبت در آثار حضرت عبدالبهاء

محبت زیباترین، نیکوترین و درعین‌حال اسرارآمیزترین مفاهیم است. بدین سبب تعریف آن آسان نیست. برای توفیق به این شناخت، در دو دیدگاه اندیشه و دل را به تبیینات حضرت عبدالبهاء می‌سپاریم:

۱- ماهیت محبت چیست و مبدأ و منشأ آن کدام است و چگونه بروز می‌کند؟

۲- نقش یا نقش‌های محبت چه‌ها هستند؟

ماهیت محبت:

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «محبت روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است.»^۱

و نیز می‌فرمایند: «روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء جذب و انجذاب و محبت است.»^۲

به جوینده‌ی عرب‌زبان دیگری چنین پاسخ می‌فرمایند:

المحبة هی الروابط الضروریه المنبعثه من حقایق الاشیاء بايجاد الهی... المحبة هی

۱. حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از مکاتیب، ج. ۱، شماره ۱۲، ص ۲۵. ترجمه‌ی مؤلف از عربی.

۲. حضرت عبدالبهاء، مذکور در کتاب مبادی روحانی، تألیف جناب احمد یزدانی.

الناموس الأعظم في هذا الكون العظيم الالهي... المحبة هي نفثات روح القدس

في الروح الانساني.^١

به نظر می‌رسد که برای درک بهتر این بیانات مبارکه تفکر و تعمق در کلماتی که در هریک

خود در حد یک «مفهوم» (Concept) در ترکیب این تعاریف به کار رفته است، ضروری است.

روابط:

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «علم کاشف حقیقت است و ادیان الهی کل حقیقت.»^٢

و نیز می‌فرماید: «علوم را تحصیل نمایید، تا به اسرار و معانی کلمات الهی پی برید.»^٣

از این رو برای تعمق در کلمه‌ی «روابط» نگاه کوتاهی به نظرات اندیشه‌وران و دانشمندان

می‌افکنیم.

زمانی لایبنیتس (Leibniz) مدعی شد که رابطه واقعیت ندارد. بحث مفصلی درگرفت و

بالأخره به این نتیجه رسیدند که تعریف آن مشکل است. ام.ژ. آدلر (M.J. Adler) می‌گوید، رابطه

پیش‌الگوی یک صورت عقلی غیرقابل تعریف است و برتراند راسل معتقد است که رابطه را تنها

در ارتباط به آن چیزی که به آن منوط است، می‌توان تعریف کرد.^٤

١ . حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از مکاتیب، ج.١، ص ٢٥، شماره ١٢.

٢ . حضرت عبدالبهاء، مذکور در حکایت دل، تألیف جناب علی‌اکبر فروتن، ص ٢٨٥.

3 . Abdu'l-Baha' in Compilation of Compilations- on Education, vol.1, pp.245-315, Universal House of Justice 1963-1990.

4 . Adler M.J. The Synthopioon on "Relation" pp. 451-465. Great Books of the Western World, Enc. Brit, Inc, London1993.

بدین‌سان ما به این نظر فلاسفه‌ی فرانسوی نزدیک می‌شویم که معتقدند، رابطه مانند بعضی دیگر از مفاهیم، چون ساختار (Structure) فلسفه‌ای بدون موضوع است (Une Philosophie sans subject). با این همه رابطه آنقدر مهم است که علما و فلاسفه‌ی معاصر به این نتیجه رسیدند که فی‌المثل عواملی مانند نیرو Force موجودیت و ایجادش در خود آن نیست، بلکه در رابطه (Relation) منطقی است. کارل پاپر (K. Popper) می‌گوید، میدان نیرو ماهیتی و خصوصیتی اقتضایی (Dispositional) دارد، یعنی به اقتضای موقعیت و جایگاه عوامل درگیر حدوث می‌آید و هویت آن فی‌نفسه مجرد و انتزاعی است.^۱ لذا رابطه معرف این اقتضا است. ساده‌ترین مثال، نیروی حاصل از سیستم‌های هیدرولیک است که «حذف» رابطه میان دو سطح آب در دو طرف توربین سبب می‌شود که نیرو از میان رود. به زبان دیگر وقتی اختلاف سطح میان دو سوی توربین صفر شد، نیرو هم برابر صفر خواهد بود. در این حالت رابطه برابر صفر است، یا به سخن دیگر، موجود نیست.

برای درک تعریف حضرت عبدالبهاء «رابطه» و «روابط» را در دیدگاهی چنین وسیع باید مشاهده و مطالعه نمود.

ضروری:

شاخص دیگر در تعریف حضرت عبدالبهاء مفهومی «ضروری» است.

به‌طورکلی دوگونه ضروری داریم. یکی مربوط است به دنیای اعراض و به موقعیت بستگی دارد (Necessity de Re). نوع دیگر ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، به زبان دیگر، جبری است (Necessity de dictum). این ضرورت به دنیای عَرَض (Contingence) و عالم

1 - Popper K.R. & Eccles. J.C.: The Self and Its Brain, Routledge & Kegan, London 1977, p.10.

جوهر (Essence) هر دو مربوط است. لهذا تا ماوراء ماده نیز گسترده می‌شود.^۱ ضرورت در تعریف حضرت عبدالبهاء در این معنای دوم است.

حقیقت اشیاء

«حقیقت اشیاء روح اشیاء است.» همه چیز از جماد، نبات، حیوان و انسان و آنچه نامش «موجود» (Being) است، یعنی تعلق به عالم هستی دارد، دارای روح است و در یک «تحلیل غایی» در بررسی حقیقت آن به روح شیء مورد پژوهش می‌رسیم. به عبارت دیگر به ساده‌ترین، بسیط‌ترین و مجردترین و لایتجزی‌ترین (Indivisible) هویتی می‌رسیم که لاجرم ابدی و جاودان (Eternal and Immortal) است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

... روح انسانی ترکیب نیست، این است که حی و باقی است و در نشئه‌ی ابدیت حتی در علم و فلسفه ثابت است که عنصر بسیط (که این کل از آن ترکیب یافته) را انعدام متسحیل، زیر مرکب نیست، بلکه مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع...^۲

و نیز می‌فرماید:

عناصر بسیطی که این کل (مثلاً یک ملکول) از آن ترکیب یافته، به مرگ مبتلا نمی‌شود، زیرا عناصر بسیط و ساده (غیرمرکب و بنابراین غیرقابل تقسیم) دائمی هستند، ابدی هستند و تحلیل و تخریب نمی‌پذیرند.^۳

۱ . Platinga. A: The Nature of Necessity, Oxf. Uni Pr., Oxford, 1974.

۲ . حضرت عبدالبهاء: خطابات ج. ۱، ص ۱۴۵، خطابه ۱۰ نوامبر ۱۹۱۱.

۳ حضرت عبدالبهاء: Abdu'l-Baha, Promulgation of Universal Peace, BPT, Wil Illi, 1982, P.306 ترجمه به مضمون به وسیله‌ی نویسنده.

این بحث البته مربوط به روح در مفهوم جهانی آن است که حتی جماد هم - چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوح پرفسور فورل آن را تبیین فرموده‌اند - از آن برخوردار است.^۱ آن را نباید با روح ایمانی که در کتاب مستطاب مفاوضات بیان گردیده است، اشتباه نمود.^۲

تمعن در تعریف دیگری از حضرت عبدالبهاء که می‌فرماید: «روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء، جذب و انجذاب و محبت است.» ما را برآن می‌دارد که در مفاهیم «جذب و انجذاب و محبت» بیشتر به تفکر بنشینیم و دریابیم که این تعریف ما را به شناخت گستره‌ی پهناور محبت در مراتب آفرینش، یعنی جمادات، نباتات، حیوانات و انسان همه جا رهنمون می‌شود. به سخن جلال‌الدین محمد رومی:

ذره ذره آن چه در ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهرباست

که معنای جامع‌الاطرافی را بیان می‌کند که جمیع مراتب عالم هستی را شامل است و حتی گویای عرفان، یعنی رابطه‌ی میان عارف و معروف نیز هست.

جذب در عالم جمادات موجب تشکیل ملکول‌ها و ترکیبات مختلف در این مرتبه می‌شود و حال آن که انجذاب، همان‌گونه که از معنای کلمه برمی‌آید، گویای بروز حالت جذب در جاذب و مجذوب است.

سخن از یک انتخاب به میان می‌آید که البته از قوانین نظم آفرینش تبعیت می‌کند، ولیکن گوناگونی کیفیات انجذاب و حالات جاذب و مجذوب و تحولاتی که در هرکدام از این دو حاصل

۱. حضرت عبدالبهاء: لوح پرفسور فورال، مجموعه‌ی خطابات، ج. ۳، ص ۱۶، شماره‌ی ردیف ۶۹۲ (صفحه).

۲. حضرت عبدالبهاء: کتاب مفاوضات، ص ۱۴۸.

می‌شود تا این حالت انجذاب به ثمر برسد، گویای انعطافی در کنار این انتخاب است. گرچه در عالم جمادات هم این انتخاب موجود است، ولیکن انتخاب من‌دون اختیار. یون‌های کلر (Chlorine) در مجاورت یون‌های هیدورژن و یون‌های کلسیم، هیدورژن را انتخاب می‌کنند، ولی این انتخاب بلااختیار است. چون در این مرتبه از آفرینش نه از «خودآگاهی» است و نه از برون خود و یا بهتر است بگوییم، «خود» به آن مفهوم موجود نیست. ولیکن نمی‌توان از نظر دور داشت که مراتب والای عرفان را در اختیار آنچه «نخبه» است، اختیاری نیست، و الا معنای «از خودبی‌خودشدن» و «انصعاق» را چگونه تعبیر می‌کنیم؟

قصدمان از این گفتار یافتن تعبیری مکانیستی برای حقیقتی روحانی و یا واقعیت جهانی به این عظمت نیست، برعکس قصدمان یافتن تعبیری روحانی برای همه‌ی واقعیات جهانی است. با این تبصره که هر حقیقت واقعیت نیز هست، ولی هر واقعیتی حقیقت نیست.

زمانی دکارت گفت: «می‌اندیشم، پس هستم.» (Cogito ergo sum) آن فیلسوف بزرگ باید می‌گفت: «دوست می‌دارم، پس هستم.» (Amo ergo sum) چون از خلال پرده اشکی که در چشمان دارم، این سخن محبوب عالمیان در نظرم مجسم می‌شود که «علت آفرینش ممکنات حب بوده»^۱ و حضرت عبدالبهاء روحی لعبودية الفدا فرمود: «خدا محبت مطلق است»^۲ و خدا آفریدگار جهان هستی است.

در مرتبه‌ی انسان، انجذاب مترادف محبت است که گویای جمیع آنچه در مراتب مادون

۱. حضرت بهاء‌الله: دریای دانش، صفحه‌ی ۸۵۴.

۲. حضرت عبدالبهاء: God is absolute love. In Promulgation of Universal Peace p.40.

به آن اشاره کردیم، می‌باشد، درحالی‌که نفس ناطقه در نزد وی این روابط ضروریه را از آنجا که منبعث از حقیقت انسان است، به صورت همتافتی از عوامل عاطفی، عقلانی، ارادی و عملی در عرصه‌ی زندگی وی وارد می‌کند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

المحبة هی النظام الوحید بین الجواهر الفردیه بالترکیب و التدیر فی التحقیق المادی.
المحبة هی القوة الكلية المغناطیسیه بین هذه السیارات و النجوم الساطعه فی الاوج
العالی.^۱

و در همین اثر می‌فرماید:

المحبة هی الفیض الروحانی. المحبة هی النور الملکوتی. المحبة هی النفثات روح القدس
فی الروح الانسانی.^۲

در این بیانات مبارکه مراتب و مناظر مختلف محبت را که در تقریر مبارک قبل به صورت جذب و انجذاب و محبت تعلیم شده بود، در عرصه‌ی وسیع زیارت می‌کنیم.

در نزد حیوانات محبت، وفا، حق‌شناسی، فداکاری... موجود است و موارد گوناگون حیرت‌انگیز آن را همگان مشاهده نموده‌اند. لکن همه این صفات غریزی است. به عبارت دیگر، به گونه‌ای کلیشه‌وار (Stereotype) بروز می‌کند. هزاران سال است که

۱. حضرت عبدالبهاء: منتخبات مکاتیب، ص ۲۵، شماره‌ی ۱۲.

۲. مأخذ فوق، ص ۲۴.

بشر شاهد لانه‌سازی پرندگان است، ولی خلاقیت، تحول و تنوع در آن مشاهده نمی‌شود. لانه‌های هزاران سال پیش و امروز همه یکسان هستند. با این همه انسان آگاه و برخوردار از آگاهی اخلاقی (وجدان اخلاقی) وظیفه‌ی مراعات و محافظت و مهربانی به آنها را دارد. بخش اعظم محیط زیست (Eco System) قلمرو جمادات است و باید آن را حرمت گذاشت. به طریق اولی دنیای نباتات و حیوانات باید مشمول محبت و مراعات انسان شوند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

تا توانید خاطر موری میازارید، چه جای انسان و تا ممکن است سر ماری مکوبید، تا چه رسد به مردمان.^۱

و باز می‌فرماید:

... احبای الهی نه تنها باید به انسان رأفت و رحمت داشته باشند، بلکه به جمیع ذی‌روح نهایت مهربانی نمایند، زیرا حیوان با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی مشترک است، ولی انسان ملتفت این حقیقت نیست. گمان می‌کند که احساسات حصر در انسان است، لهذا ظلم به حیوان می‌کند... اذیت به حیوان ضررش بیشتر است، زیرا انسان زبان دارد، شکوه نماید و آه و ناله کند، حکومت رفع تعدی کند، ولی حیوان بیچاره‌ی زبان‌بسته نه شکوه تواند و نه به شکایت و حکومت مقتدر است... باید ملاحظه‌ی حیوان را بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود.

۱. حضرت عبدالبهاء، ر.ک. عنایت‌الله سهراب: حیات بهائی، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری پاکستان، ۱۵۴ بدیع، ص ۱۲۸.

اطفال را از صغر سن نوعی تربیت نمایند که بی‌نهایت به حیوان رؤوف و مهربان باشند. اگر حیوانی مریض است، در علاج او کوشند، اگر گرسنه است، اطعام نمایند، اگر تشنه است، سیراب کنند، اگر خسته است، در راحتش بکوشند.^۱

میزان شفقت و محبت حضرت عبدالبهاء به حیوانات تا به درجه‌ای است که برای آنها مناجات شفا صادر و ما را در این مورد تعیم فرمودند:

هو الشافی الغفور الکریم یا مُظهر الامراض و مبدأ الداء و الشفاء و الشدة بالرءاء و العسیر
بالعسیر و الظلمة بالنور اشف الحیوانات الی الیس لهنّ لسان یسئلک فی شدائدهنّ و
امراضهنّ لذا ینبغی لسماء جودک و بحر عطائک ان تحفظ من کل داء و مرض و
تلبسهنّ قمیص العافیة انک انت الله لا اله انت الشافی الکافی المقتدر العزیز. ع ع

حال به تعمق در تعریف حضرت عبدالبهاء از محبت ادامه می‌دهیم. می‌فرماید: «المحبة هی النفثات روح القدس فی الروح الانسانی.»^۲

در آنجا نیز به همان ترتیب فوق به مطالعه در اجزای این بیان مبارک می‌پردازیم.

نفثات روح القدس

به معنای دمیدن «ها» و نیز دمیدن معنوی و روحانی، به زبان دیگر، الهامات است. و روح القدس یعنی آن حقیقت متجلی در انسان که واقعیت آن نامرئی است که چگونه این تجلی فیض الهی تحقق یافته است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

۱. مأخذ فوق، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۲. حضرت عبدالبهاء: مأخذ فوق، ص ۲۵، شماره ۱۲.

مقصد از روح القدس فیض الهی است و اشعه‌ی ساطعه از مظهر ظهور... مقصود از حلول روح القدس بر حواریین این است که آن فیض جلیل الهی تجلی و افاضه بر حقایق حواریون نمود.^۱

در تلاش بیشتر برای فهم این واژه آمیخته «روح القدس» می‌توان گفت که روح القدس تابش نور خداوندی است در مرآت وجود مظاهر الهیه و بازتاب این نور از مرآت وجود آنان به عالم انسانی. حضرت عبدالبهاء در تشریح روح القدس تحت عنوان «روح لاهوتی» می‌فرماید:

و اما روح الالهویته فهی جوهره قدسیه و کلمه تامه و آیه کامله و سر الوجود و الحقیقه المکنونه عن أعین کل موجود و هی القلم الاعلی و النفس الرحمانیه و ظهور الحق عن مشرق الابداع و شمسه فی مطلع الاختراع فهذا مختصّه بالأنبیاء فی عوالم الانشاء.^۲

در همین رابطه، این بیان مبارک را از حضرت عبدالبهاء زیارت می‌کنیم: «المحبة هی السرّ البعث الالهی. المحبة هی التجلی الرحمانی.»^۳

این روح رحمانی یا تجلی رحمانی که در این تقریر مذکور است، به روح ایمانی نیز مسمی است و در حقیقت معرف دریافت این انعکاس و بازتاب روح القدس است از مرآت وجود مظهر الهی به عالم انسانی. حال این سؤال پیش می‌آید که این پرتوهای بازتاب یافته چه ماهیتی دارند؟ پاسخ این پرسش در بیان حضرت عبدالبهاء که ذکر آن گذشت، موجود است که می‌فرماید: «هی جوهره قدسیه و

۱. حضرت عبدالبهاء: مأخذ فوق، ص ۲۴، شماره ۱۲.

۲. ر.ک. فاضل مازندرانی: امروخلق، ج. ۱، صص ۱۰۴-۱۰۶.

۳. حضرت عبدالبهاء: منتخبات مکاتیب، ج. ۱، ص ۲۵، شماره ۱۲.

کلمة تامّه»^۱ این جواهر قدسیه و کلمات تامه در مجموع همان شریعت الله یا دین است که درباره‌ی آن حضرت عبدالبهاء فرمود: «دین مجموعه‌ی روابط ضروریه منبعت از حقایق اشیاء است.»^۲ و بعد مؤکداً می‌فرماید:

مظاهر کلیه‌ی الهیه چون مطلع بر اسرار کائنات‌اند، لذا واقف به آن روابط ضروریه و آن شریعت‌الله قرار دهند.^۳

بنابراین دین یا آئین معنایی بسیار وسیع‌تر و عمیق‌تر از آن دارد که آن را تنها مجموعه‌ای از اصول و تعالیمی بدانیم که رهنمود و آموزه‌های زندگی انسان است. زیرا در خود این تعریف نه تنها این رهنمودها و اصول جا دارند، بلکه مفاهیم فلسفی و علمی و متافیزیک ژرف و گسترده‌ای را در برمی‌گیرد که ابعاد آن در قیاس با زمان و مکان تا قلمرو بی‌نهایت - ابدیت کشیده می‌شود.

هستی نتیجه‌ی «خب خداوند است به خلق آفرینش.» حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

یا ابن الانسان احببت خلقتک فخلقتک فأحببني کی اذکرک و فی روح‌الحیات اثبتک.^۴

پس علت آفرینش محبت آفریدگار است به خلق آفریدگان و شرط پویایی و پایایی روح زندگی در انسان موکول به آن است که آفریدگان نیز به آفریدگار عشق بورزند. به عبارت دیگر، به او ایمان داشته باشند و کدام ایمان و اعتقاد و اعتماد است که جوهر آن محبت نباشد. این است که والاترین مرتبه‌ی روح انسان، روح آسمانی، روح ایمانی و یا روح رحمانی تسمیه شده است.

۱ . مأخذ فوق.

۲ . حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، ص ۱۱۳ .

۳ . مأخذ فوق.

۴ . حضرت بهاء‌الله: کلمات مکنونه عربی، شماره ۴.

حضرت عبدالبهاء می فرماید:

روح آسمانی یا فیض رحمانی است و آن از نفثات روح القدس است که به قوه‌ی الهیه

سبب حیات ابدیه شود. آن همان قوه‌ای است که انسان ارضی را سماوی کند.^۱

گفتار در بحث فوق متمرکز بر انسان بود. وقت آن است که تأکید کنیم که محبت یک

اصل جهانی است و راجع به کل آفرینش است.

ماهیت محبت در ارتباط با جهان هستی

حضرت عبدالبهاء می فرماید:

المحبة هی الناموس الاعظم فی هذا الكون الالهی. المحبة هی القوة الكلیه

المغناطیسیه بین هذا السیارات و النجوم الساطعه فی الاوج العالی.^۲

و نیز می فرماید:

نظام بر دو قسم است: نظمی که مطابق عالم طبیعت است نظمی که مطابق صورت

حقیقت. اول انبعاثات شهوانی است، ثانی سنوحات وجدانی. از آن جسم عنصری به

اهتراز آید، از این روح الهی در فیضان. آن راحت تن را کافل و این آسایش جان و وجدان

را ضامن. پس باید کوشید و جوشید تا نظام کونی مطابق آن نظام کلی و ناموس عمومی

گردد. آن وقت صورت مطابق معنی شود و مجاز عنوان حقیقت گردد.^۳

۱. حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، ص ۱۰۲.

۲. حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از مکاتیب ج. ۱، ص ۲۵، شماره ۱۲.

۳. مأخذ فوق، ج. ۲، ص ۵۴، شماره ۷۰.

آن وقت ضابطه گواه رابطه گردد که مصدر حقیقی «جذب» و «انجذاب» و «محبت» است و در جمیع مراتب بر عالم هستی حکمفرماست.

کوش‌ها و پژوهش‌های انسان در دنیای علم و حکمت به نحوی ظاهراً متفاوت نیز به این حقیقت واحد منجر شده است. در دیدگاه علمی آفرینش را دو نظم است. یکی نظمی است که به سوی تشکّل می‌رود و نظم پیچیده (Order of Complexity) نامیده می‌شود و معرف فرایند و حدوث و ایجاد و ترکیب اشیاء است و دیگری نظمی است که به سوی سادگی و بساطت می‌رود تا به ذره ساده‌ای برسد که دیگر قابل تقسیم نیست. البته وصول به چنین ذره‌ائی غیرممکن است، چون تاکنون هرچه در جریان شکستن ذرات تحت اتمی (Sub-atomic Particle) کوشش شده، باز به ذراتی رسیده‌اند که هنوز قابل تقسیم می‌باشند... چنین نظمی را نظم سادگی (Order of Simplicity) می‌نامند.

محبت، آن سرّ هستی و راز آفرینش، در منتهی الیه راهی است که تا ابدیت گسترده می‌شود. آنجا که دور از بصر و بصیرت آدمی است. آنجا که دنیای مجردات است. آنجا دنیای حقیقت است. آنجا دنیای روح است. و از همان جاست که آرام آرام ماده سرزده است^۱ (Emergence). آن سرزدنی که از قانون علیّت پیروی می‌کند و این تلویحی است بر عدم اصالت «عدم یقین» (Uncertainty) که دربارهی آن زمانی انیشتین گفته بود که احتمال و عدم یقین معلول عدم اطلاع کامل ما به همه‌ی عللی که در مبدأ و رویدادها واقعند، می‌باشد.^۲ و کارل پاپر به بحث در این باره پرداخته است.^۳

۱. در آنجا Emergence به عنوان مفهومی نظری در چهارچوب ایده آلایسم آمده است، درست در مقابله با همین عنوان در چهارچوب ماتریالیسم رادیکال، البته با دو تعبیر و تشریح متفاوت.

2. K.G. Denbigh: The Inventive Universe Hutchinson, London 1975.

3. K.R.Popper & J.C. Eccles: The Self and its Brain, Routledge & Kegan, London 1977.

در این برآمدن ماده، قانون و ناموسی که حضرت عبدالبهاء ذکر فرمودند، در جریان تکوین (Being)، تکوّن (Becoming) و تشکل (Formation) آن پیوسته همراه است. بدین‌گونه است که حضرت عبدالبهاء فرمود: «روح سبب حیات جسم است.»^۱ و به یاد آریم که او فرمود: «مسلم است که جماد روح دارد، حیات دارد، ولی به اقتضای عالم جماد»^۲ بر اساس چنین استدلال، یعنی تجلی محبت الهی در عوالم روح و حیات است که آن وجود مقدس فرمود: فیضی در عالم وجود اعظم از حب نیست. این است آیت کبری، این است امانت

عظمی.^۳

آثار و نقش محبت:

در این بخش به تعمق و بحث در آنچه بر طبق بیانات حضرت عبدالبهاء از «محبت» نشأت می‌گیرد، می‌پردازیم.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «المحبة هی روح الحیات لجسم الکون المتباهی.»^۴ نمی‌توان از هستی و مراتب آن سخن گفت، بدون آن که روح بر آن تقدم نداشته باشد. به فرموده‌ی حضرت بهاء‌الله «علت آفرینش حب بوده.»^۵ و البته علت مقدم بر معلول است، یعنی روح مقدم بر جسم است. روح عالم «حقیقت» است و جسم عالم «واقعیت» یا «طبیعت» و به فرموده‌ی

۱. حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، ص ۱۴۳.

۲. حضرت عبدالبهاء: لوح پرفسور فورل، مجموعه‌ی خطابات، ج.۳، ص ۱۶.

۳. حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از مکاتیب، ج.۲، ص ۹۳، شماره ۱۲۱.

۴. مأخذ فوق، ج.۱، ص ۲۴، شماره ۱۲.

۵. حضرت بهاء‌الله: دریای دانش، مجموعه الواح چاپ هند، ص ۱۵۴.

حضرت عبدالبهاء «طبیعت کیفیتی است یا حقیقتی است که به ظاهر حیات و ممت و به عبارت
آخری ترکیب و تحلیل کافه‌ی اشیا راجع به اوست.»^۱

عالم وجود از روح نشأت می‌گیرد و تکوین و تکون آن به روح بستگی دارد و همچنین تشکل
آن. چنانچه می‌فرماید: «المحبة هی النظام الوحید و بین الجواهر الفردیه بالترکیب و التدبر فی
التحقق المادی.»^۲

این بیان مبارک گواه آن است که محبت نه تنها در ایجاد ماده نقش اول را دارد، بلکه در
شکل و نظمی که در آن است، نیز مداخل است.

آنچه معرف یک «واقعیت» مادی است، مرکب است، حتی ذرات تحت اتمی به محض
آن که در مرحله‌ای باشند که بسیط و ساده و غیرقابل تقسیم باشند، ابدی و جاودانند.^۳
و نیز می‌فرمایند:

اگر ذرات به وجود آورنده‌ی عالم جمادات به یکدیگر جذبه (Affinity and Attraction)
نداشتند، زمین حدوث نمی‌یافت و آفرینش خلق می‌شد. بدین سان با بروز جذبه
سازه‌های گوناگون عالم وجود آفریده می‌شوند. آنگاه که این جذبه متوقف گردید،
هستی نیز توقف می‌کند و عدم حاصل می‌گردد.^۴

۱. مفاوضات، ص ۱.

۲. حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از مکاتیب، ج. ۱، شماره ۱۳، ص ۲۵.

3 -Abdu'l-Baha, Promulgation of Universal Peace, P.306

4 .Promulgation of Universal Peace, P.4.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «علم^۱ عبارت از معرفت به روابط ضروریه منبعث از حقایق

اشیاء است.»^۲

خبر (در مقابل مبتدا) در این تعریف انطباق تام با تعریف محبت دارد و حضرت عبدالبهاء

در این رابطه بیشتر چنین تبیین فرموده‌اند: «المحبة هی سبب الانکشافات لاسرار المودعه فی الكون

بفکر ثاقب غیرمتناهی.»^۳

نقش محبت در عرصه‌ی اجتماعی:

خوانندگان ارجمند هم اکنون می‌دانند که محبت چنان ماهیتی دارد که عظمت ابعاد آن

بی‌پایان (Infinite) و جاودان (Eternal) است. و نیز می‌دانیم که محبت علت حیات است و نقشی

چنان عظیم دارد که در کوچک‌ترین ذرات عالم تا عظیم‌ترین کرات و کهکشان‌ها حکمش نافذ و

حضورش ضروری است. پس به دلیل اقوی در عرصه‌ی اجتماعی، یعنی انسان با خویش‌ن خویش

از طریق شناخت آن و محبتی منصفانه و عارفانه با آن و چه دیگر انسان‌ها – چه در زندگی

خانوادگی و چه در جامعه‌ی بزرگ و وسیع عمومی.

با تعریفی که بیت العدل اعظم، مرکز جهانی امر حضرت بهاء‌الله از آن فرموده‌اند:

یک جامعه یقیناً بیش از مجموع اعضای آن است. جامعه واحدی فراگیر است مرکب

از افراد، خانواده‌ها و مؤسسات که منشأ تحرک سیستم‌ها، عوامل و سازمان‌هایی هستند

۱. در آنجا مقصد از علم مرتبه‌ی والای آن، یعنی حق‌الیقین است که مافوق علم‌الیقین و عین‌الیقین است.

۲. مأخذ فوق.

۳. منتخباتی از مکاتیب، ج. ۱، ص ۲۵، شماره ۱۲.

که با هدف واحد خیر عمومی در درون و ماوراء مرزهای خود به کوشش مشغولند. جامعه ترکیبی است از همکاری شرکت‌کنندگان گوناگونی که وحدت را در بین خود در یک جست‌وجوی خستگی‌ناپذیر ترقی و تعالی روحانی و اجتماعی تحقق بخشیده‌اند.^۱

محبت اصل اول و مبدأ بنیان جمیع فرایندهای جامعه است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«المحبة هی التمدن الامم فی هذا الحیات الفائی.»^۲ تفرس و تجسس در افکار و گفتار دانشمندان و فلاسفه در این باره ما را به درک عظمت تعریف حضرت عبدالبهاء بیشتر واقف می‌سازد.

اگوست کنت (A. Comte) می‌گوید، تمدن در معنای خاص آن عبارت از رشد روح انسان از

یک سو و از سوی دیگر کار و تلاش وی برای نفوذ در طبیعت که تمدن از آن برمی‌خیزد، می‌باشد.^۳

لئون بلوم (۱۸۷۲-۱۹۵۰) می‌گوید، مسئله‌ی تمدن عبارت از جانشین ساختن نیروهای حیوانی در

انسان با نیروهای انتظام یافته، هم‌آهنگ و روحانی برای ایجاد و تغییر و ترک تعصبات و ترک

پرستش‌بتهای اولیه و داراشدن ایمانی بر اساس تعقل، و باورهایی که بر الزامات وجدان اخلاقی

و آگاهی انسان شالوده‌ریزی شده باشد (L. Blum, Oeuvres 1959). آلن (Alain) می‌گوید:

آنچه من تمدن می‌نامم، چیزهایی است که به تدریج در انسان به فضایل تبدیل می‌شود.^۴

۱ . بیت‌العدل اعظم، پیام خطاب به بهائیان جهان، رضوان ۱۰۲، آپریل ۱۹۶۶.

۲ . منتخباتی از مکاتیب، ج. ۱، ص ۲۵، شماره ۱۲.

3 . Comte. A. Citation: Par J. Lacroix in Sociologie d' August Comte, Coll: IP, PUF, Paris 1965.

4 . Alain (Emile Chartier): Politique, biblio de Pleidde, Paris 1952.

و بالاخره ژرژ دهامل (G. Duhammel) نیم قرن پس از حضرت عبدالبهاء نوشت:

برای من تمدن مجموعه‌ی سنن و قواعد آئینی و اجتماعی از یک طرف و متفکرین، شاهکارهای هنری، ترقیات علمی و مجموعه‌ی معارف انسانی از طرف دیگر است که به وسیله‌ی استادان و جویندگان دانش انتقال می‌یابد و به بشریت امکان می‌دهد که به غرایز حیوانی خود پیروز گردد.^۱

در این بحث که محور آن تمدن است، حضرت بهاءالله در نیمه‌ی قرن نوزدهم فرمود:

در جمیع امور باید رؤسا به اعتدال ناظر باشند، چه امری که از اعتدال تجاوز نماید، از طراز اثر محروم مشاهده می‌شود. مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آن که به قبول اهل معرفت فائز است، اگر از حد اعتدال تجاوز نماید، سبب و علت ضرر گردد.^۲

این بیان حضرت بهاءالله به ما می‌نماید که تا چه حد اعتدال در همه‌ی امور علی‌الخصوص امور اجتماعی که در مجموع راجع به تمدن است، مدخلیت دارد و باید به عنوان یک اصل منظور نظر باشد و تا چه حد متفکرین از نبود آن در این عصر نگرانی خود را ابراز داشته‌اند. در رابطه با همین تمدن فاقد اعتدال است که آلن می‌گوید:

بدی تمدن آن است که آرام آرام انسان در آن به ماشین تبدیل می‌شود.^۳

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

1 - Duhammel.G.: La Culture est-elle en Peril. Baconn, Paris.

۲ . حضرت بهاءالله: لوح مقصد، مجموعه‌ی الواح نازله بعد از کتاب اقدس، آلمان، ص ۱۰۳ .

3 - Duhammel G.: La Culture est-elle en Peril. Baconn, Paris.

المحبة هي الشرف الاعلى شعب متعالى و اذا وفق الله قوماً بها يصلين عليهم اهل ملاً
الاعلى ملائكة السماء و اهل ملكوت الابهى و اذا خلت قلوب قوم من هذه السنوحات
الرحمانية المحبة الهيه سقطوا فى اسفل درك من الهلاك و تاهوا فى بيداء الضلال و
وقعوا فى هذا الخيبة و ليس لهم خلاف اولئك كالحشرات العائشه فى اسفل الطبقات.^١

این است که حضرت عبدالبهاء به عنوان یک رهنمود کلی به جامعه‌ی انسانی می‌فرماید:

... اساس كل محبت است... جوهر تعاليم حضرت بهاء الله محبت جامعه است که شامل جميع
فضايل انسانيه است و مورث حیات ابدیه و سبب ترقی جميع افراد بشر است.^٢

محبت جهانی در رهنمودهای حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

محبت نور است در هر خانه بتايد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه گزيند.^٣

و نیز می‌فرماید:

چه نوری روشن‌تر از محبت‌الله و چه شعاعی ساطع‌تر از معرف‌الله... نور عنصری...

هنرش آشکار نمودن اشیاء است، ولی کاشف نه، مدرک نه، مستخبر نه، اما نور محبت‌الله

محيى اشیاء است، مظهر اشیاء است، کاشف اشیاء است، مدرک اشیاء است.^٤

١ . منتخباتی از مکاتیب، ج. ١، ص ٢٥، شماره ١٢ .

٢ . مأخذ فوق، ص ٦٣، شماره ٢١ .

٣ . مأخذ فوق، صص ٣-٤ .

٤ . مأخذ فوق، ج. ٢، شماره ١٩٠، ص ١٣٧ .

پس به راستی آن محبتی الهی است که جهانی باشد و آن محبتی جهانی است که الهی باشد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «آنچه عمومی است، الهی است و آنچه خصوصی است، دنیوی.»^۱ شرط اصلی محبت آن است که عام باشد چون باران رحمت بر همه چیز و همه جا ببارد. و آن وجود محبوب، عبدالبهاء فرمود:

جميع اهل ادیان و ملل را دوست داشته باشید، یعنی دوستی حقیقی صمیمی و این دوستی را به عمل بنمایید، نه بلسان.^۲

و نیز می‌فرماید:

ای یاران الهی به جمیع امم و ملل مهربان باشید... محبت و الفت را جنت نعیم دانید.^۳

و خطاب به جهانیان می‌فرماید:

محتاج یک قوه‌ی کلیه هستیم که آن غالب بر احساسات و آراء و افکار کل گردد و آن قوت این اختلاف را حکمی نماید. جمیع افراد را در تحت نفوذ "وحدت عالم انسانی" درآرد و این واضح و مشهود است که اعظم قوت در عالم انسانی محبت‌الله است. ملل مختلفه را به ظل خیمه‌ی یگانگی آرد و شعوب و قبایل متضاده‌ی متباغضه را نهایتاً محبت و ائتلاف بخشد.^۴

۱ . منتخباتی از مکاتیب، ج. ۲، شماره ۳۵، ص ۲۴.

۲ . منتخباتی از مکاتیب، ج. ۱، شماره ۳۳، ص ۶۶.

۳ . مأخذ فوق، شماره ۲۰۰، ص ۲۳۶-۲۳۷.

۴ . مفاوضات، ص ۲۱۰.

و نیز چنین اندرز می‌فرماید:

آرایش عالم انسانی ظلب و محبت و مهربانی کن و هر زخمی را مرهم باش و هر دردی

را درمان... بیچارگان را ملجأ و پناه شو و درماندگان را دستگیر.^۱

در جهانی که محققینی چون چارلز داروین نه‌تنها در دیدگاهی طبیعی و بیولوژیک، بلکه در نظری

اجتماعی بقاء را در مراتب مختلف عالم هستی موقوف به انتخاب طبیعی و بر اساس انسب و اقوی

در عرصه‌ی تنازع دانسته‌اند،^۲ آئین بهائی آن را صرفاً منوط به جذب انجذاب و محبت و الفت می‌داند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیات است و اختلاف و تحلیل و تفریق

سبب ملمات... از تألف تجاذب جمیع کائنات ذی‌حیات مثل نبات و حیوان و انسان

تحقق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد... پس احبای الهی باید در عالم

وجود رحمت رب و دود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود... همیشه به این فکر

باشند که خیری به نفسی رسانند و موهبت و رعایتی و مودت و اعانتی به نفسی

نمایند. دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند. جمیع من علی‌الارض را دوست انگارند و

اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمردند و به قیدی مقید نباشند، بلکه از هر بندی

آزاد گردند...^۳

۱ . منتخباتی از مکاتیب، ج.۳، شماره ۲۴۵، ص ۱۷۶.

2 . Darwin Ch.: On the Origin of Species by Natural Selection, London, Murray 1859.

۳ . اولین خطابه‌ی حضرت عبدالبهاء به افتخار اول کنگره‌ی عظیم بین‌المللی در ماه جولای ۱۹۱۱ در پلی‌تکنیک لندن که به وسیله‌ی آقای تئودر پل قرائت گردید، در خطابات ج.۱، ص ۳۵-۴۳.

کتاب‌شناسی

۲- حضرت بهاء‌الله

- دریای دانش (مجموعه‌ی الواح)، چاپ هند.
- مجموعه‌ی الواح، چاپ مصر.
- کلمات مکنونه‌ی عربی.
- مجموعه‌ی الواح نازلہ بعد از کتاب اقدس، آلمان،

۲- حضرت عبدالبهاء

- مجموعه‌ی مناجات‌های حضرت عبدالبهاء.
- مفاوضات.
- خطابات، ج. ۱ و ۳.
- منتخبات مکاتیب، ج. ۱، ۳ و ۲.
- مجموعه‌ی خطابات امریکا، Promulgation of Universal Peace
- Abdu'l-Baha' in Compilation of Compilations- on Education, vol.1, Universal House of Justice 1963-1990 Baha'i Publications Australias.
-
- ۳- عنایت‌الله سهراب: حیات بهائی، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری پاکستان، ۱۵۴ بدیع.
- ۴- فاضل مازندرانی: امر و خلق، ج. ۱.
- ۵- عبدالحمید اشراق خاوری: ایام تسعه.
- ۶- احمد یزدانی: مبادی روحانی، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، ایران.
- ۷- علی اکبر فروتن: حکایت دل (خاطرات).
- ۸- بیت‌العدل اعظم: پیام خطاب به بهائیان جهان، رضوان ۱۰۲، آپریل ۱۹۶۶.

9- Adler M.J.: Relation in Synthopicon, Vol2, Great Biiks Series London 1993.

- 10- Popper K.R. & Eccles J.C.: The Self and Its Brain, Routledge & Kegan Paul, London 1997.
- 11- Platina. A.: The Nature of Necessity, Oxf. Uni Pr., Oxford, 1974.
- 12- Denbigh K.G.: The Inventive Universe, Hutchinson, London 1975.
- 13- Lacroix, J.: Sociologie d' August Comte, Coll I Ph, PUF, Paris 1952.
- 14- Alein (Emile Chartier): Politique Bibliot de Pleiade, Paris 1952.
- 15- Duhammel, G.: La Culture est-elle en Peril. Baconn, Paris.
- 16- Darwin Ch.: On the Origin of Species by Natural Selection, London, Murray 1859.

نظری به مباحث آموزش و پرورش از دیدگاه

حضرت عبدالبهاء

ایچ ایمن

نظری به مباحث آموزش و پرورش از دیدگاه حضرت عبدالبهاء

ایرج ایمن

حضرت عبدالبهاء توجهی خاص به مباحث و مسائل تعلیم و تربیت داشتند و رویکردی جدید و همه جانبه در زمینه‌های گوناگونی در آموزش و پرورش ارائه داده‌اند و به بیان مفاهیم و اصول راهنمایی‌کننده‌ای در ارتباط با مسائل تربیتی پرداخته‌اند که راهگشای بسیاری از مشکلاتی است که در عرصه‌ی آموزش و پرورش با آنها مواجه هستیم.

ایشان با استدلال منطقی عوامل جدیدی را در امر تعلیم و تربیت دخیل می‌سازند که در مباحث و اقدامات تربیتی بی‌سابقه است. از آن جمله اصالت و نقش جنبه‌ی روحانی انسان و اولویت توجه به تربیت روحانی اخلاقی و ضرورت آموزه‌های مریبان روحانی عالم انسانی، یعنی پیامبران الهی و نقش و تأثیر تعالیم مزبور و فریضه‌ی مشارکت عمومی در امر تربیت و رعایت اصل وحدت و مراعات عدالت و تساوی حقوق در بهره‌وری از آموزش و پرورش به همراه تعمیم تعلیم و تربیت برای عموم افراد بشر است.

حضرت عبدالبهاء علاوه بر بیان آموزه‌ها و توصیه‌ی راهکارهای عملی برای ترویج و تعمیم و ارتقاء تعلیم و تربیت، شخصاً نیز معلم و مربی اخلاق و نمونه و سرمشق والائی در اجرای تعالیم اخلاقی و تربیتی بهائی بودند.

در این بررسی مقدماتی کوشش می‌شود، نظری اجمالی به گستره‌ی روش و تعالیم تربیتی و اخلاقی ایشان بی‌افکنیم.

اهمیت تعلیم و تربیت و مقام معلمان و مربیان

بنابر تعالیم و معتقدات بهائی، انسان برای خدمت به عالم انسانی آفریده شده است. در دیدگاه حضرت عبدالبهاء تربیت کودکان و نونهالان بزرگترین و مهم‌ترین خدمتی است که انسان می‌تواند تقبل نماید:

اگر انسان چنان که باید و شاید تعلیم نورسیدگان نماید، خدمتی اعظم از این درگاه احدیت نیست.^۱

و اضافه می‌نمایند که قیام به این خدمت عبارت از عبادت است و مربیان اخلاق و رفتار پسندیده، پدران و مادران روحانی کودکان محسوب می‌شوند و:

پدر روحانی اعظم از پدر جسمانی است، زیرا پدر جسمانی سبب حیات جسمانی است، اما پدر روحانی سبب زندگانی جاودانی. این است که از وراثت به موجب شریعة الله معدودند.^۲

هدف‌ها و مقاصد تعلیم و تربیت

هدف‌های تعلیم و تربیت، آرمان‌ها و مقاصدی است که اقدامات آموزشی و پرورشی در صدد تحقق بخشیدن به آنهاست و خط مشی کلی و نکاتی که باید در اقدامات مذکور ملحوظ گردد را مشخص می‌سازد.^۳

۱. مجموعه، ص ۴۸.

۲. مجموعه، ص ۵۰-۵۱.

۳. سفینه ۵، ص ۲۰۹.

از دیدگاه حضرت عبدالبهاء تعلیم و تربیت دارای دو جنبه یا دو بعد فردی و اجتماعی است و مجموعه‌ی اقداماتی است که از یک سو سبب می‌شود، اخلاق و صفات مطلوب و کمالات انسانی در وجود مربیان به نحوی پرورش و تحکیم یابد که در جمیع احوال و شرایط پایدار مانند و از سوی دیگر استعدادها و قابلیت‌های مفیدی که در وجود انسان نهفته است را مکشوف و ظاهر می‌سازد و انسان را به معلومات و مهارت‌های لازم برای تأمین زندگانی و سالم و مفید و مؤثر واقع‌شدن در بهبود و پیشرفت جامعه مجهز می‌سازد.

اصول عمده‌ی تعلیم و تربیت

بنابر آنچه گذشت، بین اهداف و اصول، ارتباط و گاه وجوه مشابهت بسیار است. در این بررسی مقدماتی، اصول عمده‌ای که در آثار حضرت عبدالبهاء منشأ و مصدر برنامه‌ها و کوشش‌های تعلیم و تربیت تلقی می‌شوند، و زیربنای آموزش و پرورش را تشکیل می‌دهند، مطرح می‌گردد.

اصالت و نقش جنبه‌ی روحانی انسان

پایه و محور هر نظام (سیستم) تعلیم و تربیتی مفهوم و تصور ذهنی از انسان و هدف یا هدف‌های او از زندگانی و تجهیز انسان برای دستیابی به آن هدف‌هاست. از دیدگاه حضرت عبدالبهاء انسان در اصل و اساس، حقیقتی روحانی و معنوی و جاودانه است که برای مدتی کوتاه به هیكلی جسمانی تعلق دارد، مانند تجلی آفتاب در آینه. هم‌چنان‌که آفتاب در آینه داخل نمی‌شود، ولی در آن جلوه می‌کند، روح انسانی نیز که غیرمادی و مجرد است، در هیكل مادی انسان وارد نمی‌شود، ولی زنده بودن در اثر تجلی اوست.

روح انسانی چون مجرد است، یعنی مرکب از عناصر نیست، فناپذیر است و جاودان می‌ماند.^۱ هدف غائی زندگانی انسان در این عالم مادی، کسب توانایی‌ها و کمالات و خصوصیتی است که برای بقای جاودانی روحانی و پیشرفت و ترقی در احوال و عوالمی که ماورای عالم مادی است، لازم است.^۲

حضرت عبدالبهاء برای روشن‌شدن این نکته، فرق زندگانی در این عالم با دوران زندگانی در عالم جنینی را مثال زده‌اند. هم‌چنان‌که دوران کوتاه زندگانی جنینی برای رشد جسمانی و تکامل اندام‌های بدن، جهت زندگانی در این عالم مادی ضروری است، دوران تعلق روح به بدن نیز برای رشد و تکامل روحانی جهت بقای خالی از اشکال و محدودیت در عالم روحانی لازم است. همان‌گونه که نوزاد، اگر دچار نارسایی رشد یا محدودیت و یا فقدان پاره‌ای از ارکان و اندام‌های بدن باشد، نمی‌تواند از امکانات این دنیا به نحو مطلوب بهره‌مند شود، نارسایی‌های معنوی و اخلاقی مانع از بهره‌وری از مزایا و امکانات حیات بعد از موت می‌گردد.

بدین لحاظ تعلیم و تربیت دارای دو جنبه یا دو وظیفه است، یعنی جریان یا فرایند مجهزساختن انسان برای زندگی کردنِ موفقیت‌آمیز، هم در این جهان و هم در جهان ماورای آن است. به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء:

اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود، ایجاد چه ثمره‌ای داشت؟ ... بلکه موجودات و ممکنات و عالم مکنونات کل مهمل بود.

۱. برای مطالعه‌ی این موضوع به مذاکرات، ص ۱۶۱ رجوع می‌فرمایید.

۲. مذاکرات، ص ۱۴۲-۱۴۳.

و با توجه به مقایسه‌ی عالم جنینی و این زندگانی دنیوی که از پیش ذکر شده توضیح

داده‌اند:

هم‌چنان‌که ثمرات و نتایج حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود، و چون به این عالم وسیع نماید، فواید نشوونمای آن عالم واضح و مشهود می‌گردد... اگر نشأ و حیات رحمی محصور در همان عالم رحم بود، حیات و وجود عالم رحمی مهمل و نامربوط می‌گشت. همچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال و ثمراتش در عالم دیگر [ظاهر] نشود، به کلی مهمل و غیرمعقول است.^۱

اولویت تربیت روحانی و اخلاقی

بنابر آن چه گذشت، اهمیت و لزوم و تقدم تربیت روحانی و اخلاقی بر سایر جنبه‌های تعلیم و تربیت واضح می‌گردد. در دیدگاه حضرت عبدالبهاء تربیت انسان دارای سه جنبه‌ی جسمانی و انسانی و روحانی است.

۱- تربیت جسمانی برای رشد بدن و تأمین موجبات سلامت و آسایش انسان است که جنبه‌ی مشترک بین حیوان و انسان است.

۲- تربیت انسانی سبب ظهور و بروز استعدادهای فکری و عقلانی و ایجاد مدنیت و توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی و پیشرفت‌ها و اکتشافات و اختراعات علمی و صنعتی است که معیار امتیاز انسان از حیوان است.

۱. منتخبات، ج. ۱، ص ۱۸۰.

۳- در مورد تربیت روحانی که حضرت عبدالبهاء آن را «تربیت الهی» و «تربیت ملکوتی» و «تربیت حقیقی» و «نتیجه‌ی عالم انسانی» می‌نامند، توضیح می‌دهند که چنین تربیت همه جانبه نیازمند مربی یا پرورشکاری است که «هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی» و «در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر» باشد. برنامه‌سازی و تعیین اصول راهنمایی‌کننده‌ی چنین تربیت جامعی از افراد بشر ساخته نیست و مانند آن است که: «طفل بگوید: من محتاج تربیت نیستم و به عقل و فکر خود حرکت می‌نمایم و کمالات وجود را تحصیل می‌کنم.» بنابراین ملاحظه می‌شود که تربیت از نظر کلی و پایه‌ای، امری است معنوی. بنابر تبیینات حضرت عبدالبهاء این جنبه‌ی اساسی تعلیم و تربیت، مقصد اصلی ظهور پیامبران الهی است که مظهر و تجلی‌گاه ربوبیت الهی هستند و برای راهنمایی و تربیت روحانی و اخلاقی بشر برانگیخته شده‌اند. بشر در اثر چنین تربیتی دارای صفات و فضائل روحانی و رفتاری شایسته مقام و مرتبه‌ی انسانی می‌شود و اگر از چنین پرورشی محروم ماند «مظهر صفات شیطانی و جامع رذائل حیوانی شود.» همان‌گونه که تحصیل معارف و فنون نیازمند تعلیمات معلمان و استادان مطلع و متخصص است، کسب کمالات اخلاقی و فضائل روحانی محتاج تعالیم و راهنمایی مربیان روحانی است. پیامبران الهی مربیان عالم انسانی هستند و به بیان حضرت عبدالبهاء حکمت ظهور آنان و تعالیم‌شان تربیت بشر است: «تا این زغال سنگ دانه‌ی الماس شود و این شجر بی‌ثمر پیوند گردد و میوه‌ای در نهایت حلاوت و لطافت بخشد.»^۱

۱. مفاوضات، ص ۱۶۶.

تربیت جامع وحدانی

توجه به ابعاد روحانی و اجتماعی تربیت، امری است نسبی و نباید مانع از توجه لازم به تعلیمات جسمانی و پرورش عقلانی و آموزش مهارت‌ها و معارف بشری گردد. به عبارت دیگر تعلیم و تربیت، امری است وحدانی که جامع همه‌ی ابعادی است که ذکر شد. زیرا این ابعاد، مجموعه‌ی واحدی را تشکیل می‌دهند که اجزای آن با یکدیگر در ارتباط متقابلند و با یکدیگر روابط ارگانیک دارند. این مجموعه، هم باید شامل آموزش معارف بشری و هم کمالات روحانی و اخلاقی باشد. تربیت روحانی و اخلاقی بر مبنای آموزش حقایق و تعالیم دینی (روحانی) که خالی از آلودگی خرافات و تعصبات و احکام عتیقه‌ی غیرعملی باشد، استوار است و در وجود انسان عامل کنترل‌کننده‌ای را پایه‌گذاری می‌کند که آدمی را حتی در سخت‌ترین شرایط از انحراف از اصول و شرایط اخلاقی باز می‌دارد.

اجرای چنین آموزش و پرورش روحانی (دینی) در خردپذیری و شکل‌گرفتن اخلاق و رفتار مطلوب و پایدار و به دور از تعصب و تحجر فکری و عقب‌افتادگی اجتماعی و رفتار جاهلانه، نقش و تأثیری بنیانی دارد. بر این اساس، تربیت روحانی و اخلاقی جنبه‌ی اولویت دارد و شالوده‌ی سایر ابعاد تعلیم و تربیت و ضامن استفاده صحیح از آموخته‌های دیگر می‌شود:

اطفال باید اول به آداب الهی تربیت شوند و ترغیب و تشویق بر تحسین اخلاق گردند. آنگاه به قدر امکان کوشش در تحصیل علوم و صنایع و فضائل آنها گردد. چه اگر تربیت الهیه و اخلاق حسنه نباشد، اکتساب علوم و صنایع تنها کفایت ننماید و مانع فساد اخلاق و مضرات

نفس و هوی نشود، بلکه سبب ترویج افکار باطله و اغراض شخصیه گردد، مگر آن که با تربیت الهی و حسن اخلاق توأم باشد.^۱

مادام العمر بودن فرایند تربیت

بنابر آنچه ذکر شد، ملاحظه می‌شود که از دیدگاه حضرت عبدالبهاء انسان در سراسر زندگانی، علاوه بر استمرار در کسب دانش و توانایی‌ها و مهارت‌های مورد نیاز در این عالم، نیازمند مداومت تربیت روحانی و فراگیری آمادگی‌ها و توانایی‌های معنوی است. این فرایند در هیچیک از مراحل زندگانی خاتمه نمی‌یابد، زیرا از یک سو دانش و مهارت‌ها پیوسته در پیشرفت و توسعه‌اند و از طرف دیگر «کمالات انسانی غیرمتناهی است» و کسب کمالات و فضائل انسانی پایان‌پذیر نیست.^۲

از اینها گذشته، معتقدات و باورها و فراگرفته‌های انسان ثابت و تغییرناپذیر نیست، بلکه فرّار و همواره در معرض فراموشی یا برخورد با افکار و عقاید مخالف یا تحولات جدیدی است که نیازمند بازنگری و پژوهش نوآموزی است. به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء:

شیء موجود در مقامی توقف ننماید. یعنی جمیع اشیاء متحرک است. هر شیئی از

اشیاء یا رو به نمو است، یا رو به دنو.^۳

پس انسان در سراسر حیات در فرایند تعلیم و تربیت قرار دارد و چون اعمال و رفتارش در

۱. گلزار، ص ۱۱۰.

۲. مفاوضات، ص ۱۶۲.

۳. مفاوضات، ص ۱۶۴.

دیگر افراد تأثیر دارد، پیوسته در تعلیم دیدن یا آموزش دادن است و تعلیم و تربیت کوششی است دائمی و بدون وقفه و انتهای.

آغاز جریان تربیت

درباره‌ی زمان و سن آغاز تربیت کودکان عقاید و رویکردهای متفاوتی وجود دارد. برخی معتقدند که طفل را باید آزاد گذاشت تا از طریق آزمایش و خطا راه درست را بیابد و بعضی بر این عقیده‌اند که کنترل و آموزش رفتار، باید از طفولیت آغاز گردد.

بنابر اندرز و توصیه‌ی حضرت عبدالبهاء تعلیم و تربیت که سبب ظهور اخلاق و رفتار اکتسابی است، باید از ابتدای حیات آغاز شود، زیرا انسان در سنین اولیه‌ی زندگانی برای تمیز بین خیر و شر توانایی کافی ندارد و بدآموزی‌های دوران رشد چنان استوار می‌گردد که به آسانی قابل اصلاح نیست و یا به کلی تغییرناپذیرند. اما هر دو گروه در یک نکته توافق دارند که آموزش‌پذیری در دوران رشد آسان‌تر و ماندنی‌تر است.

اندرز و توصیه‌ی حضرت عبدالبهاء آن است که:

- اطفال را از سن شیرخواری از ثدی تربیت پرورش دهید و در مه‌ی فضائل پرورید.^۱
- طفل مانند شاخه‌ی سبز و تر، هرطور تربیت شود، نشو و نما نماید. اگر تربیت راست گردد، راست شود و اگر کج، کج شود و تا نهایت عمر بر آن نهج سلوک نماید.
- تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود. تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را می‌نمایند تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند، نمی‌شود. اگر الیوم اندکی

۱. منتخبات، ج. ۱، ص ۱۲۶.

متنبه گردد، بعد از ایامی معدود فراموش کند و بر حالتی که معتاد و خوی نموده، راجع گردد. پس باید از طفولیت این اساس متین را بنهید، زیرا تا شاخه تازه و تر است، به کمال سهولت و آسانی مستقیم و راست گردد.^۱

تأثیر وراثت و محیط

در روانشناسی تربیتی، اخلاق و رفتار انسان را تابع تأثیر و نفوذ دو عامل وراثت و محیط می‌دانند و اختلاف نظر بین محققان در میزان نسبی تأثیر هریک از این دو عامل است. رفتار اکتسابی از تأثیر محیط شکل می‌گیرد و محیطی تربیتی اعم از محیط خانه و خانواده و مدرسه و اجتماع است. حضرت عبدالبهاء در این مبحث عامل دیگری را هم دخیل می‌شمارند که آن اخلاق فطری است. بنابراین اخلاق و رفتار انسان فطری یا ارثی و یا اکتسابی است. در مورد اخلاق و رفتار فطری می‌فرمایند: اما اخلاق فطری، هرچند فطرت الهیه خیر محض است، اما بحسب درجات خوب و خویشتن است، چنان‌که جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد، اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوت است.^۲

نکته‌ی قابل توجه، تفاوت بین دو عامل فطرت و وراثت است. خصوصیات و قابلیت‌های جسمانی و زیست‌شناختی (بیولوژیک) ارثی و استعدادها و توانایی‌های ذهنی و عقلانی فطری است و این هر دو، پایه و مایه‌ی اصلی رفتار آدمی را تشکیل می‌دهند و تحت تأثیر محیط و تعلیم و تربیت، اخلاق و رفتار اکتسابی متشکل می‌گردد. به عبارت دیگر استعدادهای فطری و قابلیت‌های ارثی ثابت

۱. گلزار، ص ۱۱۰.

۲. مفاوضات، ص ۱۵۰.

هستند و اخلاق و رفتار اکتسابی متغیرند.

مبنای دیگر در این دیدگاه آن است که در انسان «در حد ذاتش» شر نیست. «در فطرت شر نیست» و شر فقط اصطلاحی است که بر فقدان خیر دلالت دارد. یعنی اخلاق فطری خالی از شر و رفتار نامطلوب است. و در واقع شرّ نقص رشد صحیح و نارسایی پرورش رفتار مطلوب است.

بر اساس این اصل در وجود انسان استعداد و امکان ظهور و بروز کمالات و توانایی‌های مطلوب موجود است، یعنی انسان همانند معدنی است که فطرت و وراثت در آن معدن، جواهر گرانبهائی ودیعه نهاده که از انظار پنهانند. تأثیر محیط، به‌ویژه برنامه‌های رسمی تعلیم و تربیت، وسیله‌ی کشف و استخراج و پالایش جواهر فضایل و کمالات انسانی از آن معدن است. حضرت عبدالبهاء این نکته را با ذکر مثالی توضیح می‌دهند:

استعداد بر دو قسم است: استعداد فطری و استعداد اکتسابی. استعداد فطری که خلق الهی است، کلّ خیر محض است. در فطرت شرّ نیست، اما استعداد اکتسابی سبب گردد که شرّ حاصل شود. مثلاً خدا جمیع بشر را چنین خلق کرده و چنین قابلیت و استعداد داده که از شهد و شکر مستفید شوند و از سمّ متضرر و هلاک گردند. این قابلیت و استعداد فطری است که خدا به جمیع نوع انسان یکسان داده است. اما انسان بنا می‌کند، کم‌کم استعمال سمّ نمودن. هر روزی مقداری از سمّ می‌خورد. اندک اندک زیاد می‌کند تا به جایی می‌رسد که هر روز اگر یک درهم افیون نخورد، هلاک می‌شود و استعداد فطری به کلی منقلب می‌گردد. ملاحظه کنید که استعداد و قابلیت فکری از تفاوت عادت و تربیت چگونه تغییر می‌یابد که بالعکس می‌شود.^۱

۱. مفاوضات، ص ۱۵۱-۱۵۲.

جامعه‌مداری در مقابل خودمداری

اصل دیگری که در تعلیم و تربیت از دیدگاه حضرت عبدالبهاء با روش مورد تشویق و معمول امروزی تفاوت اصولی دارد، مسئله‌ی هدف قراردادن خودپرستی یا خودمداری است که به صورت گوناگون در سیستم‌های تربیتی تأکید و ترویج می‌شود و اثبات وجود و کوشش در کسب مزایا و منافع شخصی، مقدم بر سعی در تأمین و حفظ مصالح عمومی قرار می‌گیرد. البته منظور عدم توجه به مصالح عمومی و نفعی خدمات اجتماعی نیست، بلکه مسئله در ترتیب تقدم آنهاست و آزادساختن انسان است از حبس نفس خودپرست.

اگر چه تولید ثروت و توسعه‌ی صنعت و تجارت و بهره‌بردن از امکانات رفاهی و تفریحات سالم اموری مطلوب است، اما وقتی این کوشش در اثر زیاده‌روی ایجاد خودبینی و خودپرستی می‌کند، موجب بروز اختلاف و برخوردهای زیان‌بخش در جامعه می‌شود. برعکس اولویت دادن به از خودگذشتگی و ابراز همکاری و مساعدت به دیگران، سبب وحدت و یگانگی در جامعه می‌گردد و هر فرد از کمک‌های داوطلبانه و بی‌دریغ سایر افراد بهره‌مند می‌شود. این است که حضرت بهاء‌الله انذار می‌دهند:

ای دانایان امم، از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که راحت و آسایش عموم اهل عالم است، تمسک جوید.^۱

و حضرت عبدالبهاء توضیح می‌دهند:

... جمیع مشکلاتی که حاصل می‌شود از... انانیت و خودپسندی است و این انانیت و خودپسندی سبب جمیع اختلافات است... هیچ آفتی در عالم وجود مثل

۱. کلمات فردوسی، ورق هفتم.

خودپسندی نیست... خودپسندی عجب می آورد، تکبر می آورد، غفلت می آورد. هر بلاپی که در عالم وجود حاصل می شود، چون درست تحری بکنید، از خودپسندی است. ما نباید خود را بیسندیم، بلکه سایرین را بهتر بدانیم... ما باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم و اعظم و اشرف و اکمل ببینیم، ولی به محض این که خود را از دیگران ممتاز ببینیم، از طریق نجات و فلاح دور شده ایم...^۱

توجه به این اصل، تحول و تغییری اساسی نه تنها در آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان ایجاد می کند، بلکه تأثیر شگرف در اهداف آموزش مدیریت مؤسسات بازرگانی و اداره امور عمومی دارد و به جای تمرکز در ازدیاد منافع خصوصی برای صاحبان سرمایه موجب توزیع عادلانه ثروت برای آسایش و رفاه عمومی می گردد.

جلوه اخلاق عملی در رفتار پدران و مادران و مربیان

حضرت عبدالهء اخلاق و رفتار پدران و مادران و مربیان را در پرورش کودکان بسیار مؤثر می شمارند و توصیه می نمایند که: «انسان آن چه به لسان گوید، باید به اعمال و افعال اثبات کند.»^۲

تحقیقات تربیتی روزبه روز بیشتر این اصل را ثابت می کند که تشکل رفتار و اخلاق در کودکان بیش از هر عامل دیگر متأثر از مشاهداتشان از اخلاق عملی و سرمشق قرار گرفتن رفتار و اعمال اطرافیان و نیز اخلاق و رفتاری است که در فیلم ها می بینند، به ویژه رفتاری که مورد قبول و تحسین اطرافیان قرار می گیرد.

۱. مائده، ج. ۵.

۲. مجموعه، ص ۴۲.

بیانات حضرت عبدالبهاء حاکی از لزوم ایجاد محیط تربیتی در خانه و مدرسه و حتی جامعه است. چنان محیطی واسطه‌ی شکل‌گرفتن اخلاق اکتسابی در افراد می‌شود که مقصود و منظور اقدامات رسمی و غیررسمی و در آموزش و پرورش است.

لزوم تعمیم تعلیم و تربیت و تأمین تساوی فرصت

عمومی و اجباری بودن تعلیم و تربیت از احکام دینانته بهائی است و امری است اجباری، نه اختیاری. حضرت عبدالبهاء در تفصیل و تبیین نحوه‌ی اجرای این حکم، تصریح فرموده‌اند که اقدامات و خدمات آموزشی بهائیان باید با رعایت تساوی فرصت، شامل عموم نوآموزان – چه بهائی و چه غیربهائی – گردد.

در پیامی که در ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ به جمعیتی که در شهر لاهه در هلند تشکیل شده بود، ارسال داشتند، می‌نویسند:

از جمله تعالیم بهاءالله تعمیم معارف است. باید هر طفلی را به قدر لزوم تعلیم علوم نمود. اگر ابوبین مقتدر بر مصارف این تعلیم فیها، والا باید هیئت اجتماعیه آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید.

در مکتوبی هم که در تحسین از اقدام بهائیان روستایی در حوالی کاشان در تأسیس مدرسه در آن روستا نموده‌اند، مخصوصاً یادآور می‌شوند و تأکید می‌کنند که باید عموم اطفال آن قریه – چه بهائی و چه غیربهائی – را در مدرسه‌ای که تأسیس نموده‌اند، آموزش دهند و حتی اگر بعضی

خانواده‌های غیربھائی توانایی تأمین مصارف لازم برای به مدرسه‌فرستادن طفل خود را ندارند، جامعه‌ی بھائی آن روستا باید هزینه‌های لازم را برای چنان اطفالی فراهم آورند.^۱

هم‌چنین توصیه می‌فرمایند:

- باید در هر شهری و قریه‌ای مدارس و مکاتب تأسیس گردد و جمیع اطفال به قدر لزوم در شهر و قریه در تحصیل بکوشند.^۲
- از جمله مهم امور تربیت و تعلیم جمهور اطفال است.^۳
- یاران باید در فکر تربیت و تعلیم عموم اطفال ایران افتند.^۴

در اجرای این تعمیم حضرت عبدالبھاء توجه مخصوص به پرورش ایتم فرموده‌اند:

- در این امر مبارک مسئله‌ی ایتم بسیار اهمیت دارد. ایتم را باید نهایت نوازش نمود، پرورش داد و تعلیم کرد و تربیت نمود.

اولویت تعلیم و تربیت دختران

تفاوت جالب توجه دیگر در منظر حضرت عبدالبھاء اولویت و حق تقدم تعلیم و تربیت دختران نسبت به پسران است. اگر چه تعلیم و تربیت در دیانت بھائی امری عمومی و اجباری، اما برحسب احکام و تعالیم بھائی هرگاه تأمین موجبات تحصیل برای عموم اطفال به دلایل موجه امکان‌پذیر نباشد، حق تقدم با تعلیم و تربیت دختران است. این نکته بسیار مورد توجه و عنایت

۱ . مجموعه، ص ۵۸.

۲ . مجموعه، ص ۵۲.

۳ . مجموعه، ص ۵۴.

۴ . مجموعه، ص ۵۶.

حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و در آثارشان به تکرار توصیه و تأکید شده است که تربیت و تعلیم دختران مهم‌ترین امر در اقدامات آموزش و پرورش است و مدرسه‌ی دختران مهم‌تر از مدرسه‌ی پسران است.^۱

در مکتوبی که ایشان خطاب به گروهی از بانوان بهائی در امریکا مرقوم داشته‌اند، مطالبی به این مضمون می‌فرمایند، که:

تربیت کودکان از آغاز کودکی بر عهده شما گذاشته شده. شما باید اخلاق فرزندان را تهذیب کنید و تحت جمیع شرایط و احوال آنان را سرپرستی و مراقبت نمایید، چه که خداوند مادران را اول مربی کودکان و نونهالان مقرر داشته است. این خدمت وظیفه‌ای بسیار عظیم و خطیر و مقامی به غایت عزیز و جلیل است و نباید بدان هیچ‌گونه سستی و تهاون راه یابد.^۲

امکانات روزافزون به منظور فراهم‌ساختن تساوی فرصت برای آموزش دختران و پسران به‌ویژه در کشورهای رو به توسعه نشان داده است که تا چه اندازه دسترسی دختران به امکانات آموزشی، مخصوصاً مدارج بالاتر تحصیلات رسمی، نه تنها موجب شده است که زنان در همه‌ی صحنه‌های خدمات و فعالیت‌های اجتماعی با مردان برابری کنند، بلکه فرزندانشان نیز در تحصیل و زندگانی شغلی و حرفه‌ای موفق‌تر از فرزندان مادرانی باشند که از امکانات آموزشی محروم بوده‌اند. بنابراین می‌توانی پیش‌بینی کرد که رعایت این اولویت چگونه در مقدرات جامعه‌ی بشری تأثیرات مطلوبی خواهد داشت.

۱ . مجموعه، صص ۶۶-۶۹.

۲ . مجموعه، صص ۷۴-۷۵.

وحدت بین‌المللی در کمیّت و کیفیت تعلیم و تربیت

حصول وحدت و یگانگی و صلح عمومی پایدار، از جمله نیازمند ایجاد وحدت و تساوی فرصت در تعلیم و تربیت در همه کشورهاست. یکی از اصول راهنمایی‌کننده در برنامه‌ریزی و تهیه و تنظیم مواد درسی در آموزش و پرورش از دیدگاه بهائی، رعایت اصل وحدت در تعلیم و تربیت است که حضرت عبدالبهاء در ابتدای قرن بیستم و پیش از وقوع دو جنگ جهانی و نابسامانی‌های متعاقب آنها که هنوز دامنگیر جامعه‌ی بشری است، در مکاتبات و سخنرانی‌های خود، مورد تفصیل و تأکید قرار داده‌اند.

هماهنگی برنامه‌ها و مواد درسی در همه‌ی کشورها، به خصوص دروسی که در شکل فکری و اعتقادی افراد تأثیر گذارند، مانع بروز تعصب جاهلانه و عقاید و افکار خصومت‌جویی بین‌اهالی کشورها و ملت‌ها می‌شود. علاوه بر این تساوی، فرصت‌های آموزشی در سطح جهانی، مانع از بروز اختلافات و دشمنی‌هایی می‌گردد که ناشی از احساس محرومیت و عدم دسترسی به امکانات تحصیلی حاصل می‌شود.

حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای که در اول سپتامبر ۱۹۱۲ در مونترال ایراد نمودند، متذکر شده‌اند که:

جميع عالم باید تحصیل معارف کنند، تا سوء تفاهم از میان برخیزد و جمیع بشر متحد شوند.

حضرت عبدالبهاء در سخنانی که در هشتم جون ۱۹۱۲ در فیلادلفیا ایراد نمودند، می‌فرمایند:

... وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت واحده گردند، یعنی

تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد. اصول و آداب، یک اصول و

آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد.^۱

همچنین:

حضرت بهاء الله وحدت تربیت را اعلان نموده که به جهت اتحاد عالم انسانی لازم است که

جمیع بشر یک تربیت شوند رجالاً و نساءً دختر و پسر تربیت واحد گردند و چون تربیت در جمیع

مدارس یک نوع گردد، ارتباط تام بین بشر حاصل شود... بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقق

این مسائل ممکن نیست، زیرا اختلاف تربیت مورث جنگ و نزاع...^۲

مشارکت عمومی در حمایت یا ارائه خدمات تربیتی

در دیدگاه حضرت عبداله‌بهاء مشارکت در ارائه و اداره‌ی خدمات تربیتی منحصر و محدود به

افراد خاصی در جامعه نیست، بلکه عموم افراد باید در این خدمت شریک و سهیم شوند یا شخصاً

در اجرای مرحله یا جنبه‌ای از این خدمات شرکت کنند و یا با بذل مال، یعنی کمک مالی، موجبات

تسهیل و ترویج و تکمیل خدمات تربیتی را فراهم آورند. علاوه بر آن که در دیانت بهائی در تقسیم

میراث شخص متوفی بخشی از ماترک او نصیب طبقه معلمان و مربیان می‌گردد، حضرت عبداله‌بهاء

توصیه فرموده‌اند که در هر جامعه‌ای صندوقی برای تقویت مالی خدمات تربیتی تأسیس شود و عموم

افراد به طیب خاطر و به قدر مقدور اعانات خود را به صندوق مزبور بپردازند.^۳ بدین ترتیب یکی از

بزرگ‌ترین مشکلات کنونی در تأمین تعلیم و تربیت که تأمین منابع مالی است برطرف می‌گردد.

۱. خطابات، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲. مجموعه، ص ۱۲۳.

۳. مجموعه، ص ۵۲.

تحصیل علوم نافعہ

محتوای برنامه‌های آموزشی از دیگر موارد اصولی محسوب می‌شود که در دیدگاه تربیتی حضرت عبدالبهاء مورد توجه قرار گرفته است. برنامه‌های آموزشی، علاوه بر اجباری بودن آموزش سواد، خواندن و نوشتن و حساب کردن، از جمله باید متضمن تعلیم علوم و فنون و صنایع و هنرها و اطلاع بر تاریخ و تعالیم ادیان الهی باشند.

حضرت عبدالبهاء تأکید می‌فرمایند که منظورشان از علوم، علوم نافعہ است، یعنی علومی که فایده‌ای از آنها نصیب جامعه شود، زیرا اصطلاح علم در مورد مطالبی هم که از حرف آغاز می‌شود و به حرف خاتمه می‌یابد و یا اذهان کودکان را گرفتار خرافات و تعصبات جاهلانه می‌سازد، نیز به کار رفته و می‌رود. تأکید در تعلیم صنعت و هنر، انسان را در جامعه فردی مفید بار می‌آورد و همراه بودن تعلیمات حرفه‌ای با کسب معلومات و معارف نظری بنا بر تحقیقات اخیر در تعلیم و تربیت موجب تعادل روحی و اطمینان به نفس در افراد می‌شود. بسیاری از توصیه‌های حضرت عبدالبهاء که در این بررسی مقدماتی به اجمال ذکر شد، به تدریج مورد قبول متخصصان علوم تربیتی قرار گرفته و در برنامه‌های مؤسسات آموزشی وارد شده و می‌شود. با توجه به آن چه ذکر شد، ملاحظه می‌شود، دیدگاهی که حضرت عبدالبهاء از تعلیم و تربیت ارائه می‌دهند، تحولی اساسی در ساختمان و محتوی و رویکردهای آموزش و پرورش ایجاد می‌کند و مبتنی بر شناخت ویژه از انسان است.

کتاب‌شناسی

- ایرج ایمن: اصول و اهداف تعلیم و تربیت، سفینه عرفان، مطالعاتی در آثار مبارکه و معتقدات بهائی، دفتر پنجم، عصر جدید، دارمشتات، ۲۰۰۲ م. (اصول).
- اسدالله فاضل مازندرانی: امروخلق، مجموعه‌ای از نصوص مبارکه بهائی، جلد سوم، نشر سوم، لجنه‌ی ملی نشر آثار امری، لانگنهاین، ۱۹۸۶ م. (امروخلق).
- حیات بهائی، منتخبات نصوص مبارکه درباره‌ی حیات بهائی، لجنه‌ی ملی مؤسسه‌ی مطبوعات امری، طهران ۱۳۲ بدیع. (حیات بهائی).
- سفینه عرفان، مجمع عرفان، عصر جدید، دارمشتات، ۲۰۰۲ (سفینه).
- حضرت بهاءالله: کلمات فردوسی، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین، چاپ دوم، ۲۰۰۰ م. (کلمات فردوسی)
- ریاض قدیمی: گلزار ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، مطبعه‌ی دانشگاه تورنتو، ۱۹۹۵ م. (گلزار)
- عبدالحمید اشراق خاوری: مائده آسمانی، جلد پنجم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران ۱۲۶ بدیع. (مائده)
- مجموعه‌ی آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، دائره‌ی مطالعات نصوص و الواح در مرکز جهانی بهائی، اگوست ۱۹۷۶، (تدوین مجموعه فارسی و ترجمه آثار انگلیسی به اهتمام نصرالله مودت)، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، طهران ۱۲۵ بدیع. (مجموعه)
- حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، کلیفورد بارنی، النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، طبع دوم با فهرست‌های اعلام و مواضع و مراجع، مؤسسه‌ی مرآت، دهلی ۱۹۹۸ م. (مفاوضات)

- حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد اول، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، ویلمت ایلینوی، ۱۹۷۹م.، جلد پنجم، مؤسسه‌ی مطبوعات امری آلمان، دارمشتات ۲۰۰۳م. (منتخابات)
- سهراب احمد: نوزده نطق، الرساله التسعه عشریه فی تاریخ حضرت الاعلی عز اسمه الأسماء من ابتداء ولادته الى حين شهادته مصدره بمقدمه فی تاریخ حیاة النورین النیرین: الشیخ احمد الاحسائی و السید کاظم الرشقی، مصر، مطبعه سعادت ۱۹۱۹.
- عبدالبهاء در مصر، A. Sohrab: Adu'l-Baha in Egypt, London, Ryder & Co, 1929.
- عبدالبهاء در نیویورک، Lacroix-Hopson, Eliane, 'Abdu'l-Baha in New York, the City of Covenant, 2nd Ed., Baha'i Publications Australia, 2005, pp 63-64.

آراء حضرت عبدالبهاء درباره‌ی جرم‌شناسی

نصرت‌الله محمدحسینی

آراء حضرت عبدالبهاء درباره‌ی جرم‌شناسی

نصرت‌الله محمدحسینی

جرم‌شناسی Criminology

جرم‌شناسی یکی از شاخه‌های گسترده‌ی علوم اجتماعی است که ضمن علت‌شناسی جرم Etiology ارتباط میان جرم، ویژگی‌های جرم و محیط ارتکاب جرم را مورد بررسی قرار می‌دهد.

جرم‌شناسی در آغاز، شاخه‌ای از جامعه‌شناسی Sociology به شمار می‌آمد، ولیکن در طی تحولش به علت ارتباط بقا شاخه‌های متعدد علوم زیستی، روانی و اجتماعی، دانشی میان‌رشته‌ای Interdisciplinary محسوب گشت. امروزه بسیاری از پژوهشگران به‌ویژه در میدان معرفت‌شناسی Epistemology جرم‌شناسی را شاخه‌ای مستقل از علوم اجتماعی می‌دانند و می‌گویند که هر شاخه‌ی علمی اصولاً با دیگر شاخه‌های معرفت بشری ارتباط و دادوستد دارد و این نکته در باب جرم‌شناسی نیز صادق است.

اگرچه جرم‌شناسی در مفهوم علمی خود دانشی نوخاسته و جوان است، ولی بررسی پدیده‌ی جرم، پیشینه‌ی دراز دارد.

در ایامی که حضرت عبدالبهاء اصولاً جرم را یک پدیده‌ی اجتماعی می‌شمرد، غالب مکاتب جرم‌شناسی و از جمله مکتب زیست‌گرایی سزار لمبروزو Cesare Lombroso ایتالیایی، پدر دانش جرم‌شناسی (سال‌های حیات ۱۸۳۵-۱۹۰۹) بر عوامل زیستی به عنوان عمده‌ترین انگیزه‌ی بزهکاری تأکید می‌نمودند. لمبروزو تباہ‌زدگی زیستی را عامل اصلی ارتکاب جرم می‌دانست و حتی در

آغاز به حدی اغراق می نمود که به وجود مجرم مادرزاد باور داشت.

از بیانات حضرت عبدالبهاء مستفاد می شود که جرم اصولاً پدیده‌ای جامعه‌زاد است و اگر چه نقش عوامل جغرافیایی، زیستی و روانی را در شکل ظرف جنایی آدمی و پیدایش بزهکاری نمی‌توان نادیده گرفت، ولیکن عوامل مذکور فاقد اهمیت عظیم تأثیر عوامل نامطلوب اجتماعی در جرم‌زدایی‌اند و اصولاً پس از تراوش و سریان در مجاری جامعه و تأثر از پویش‌های اجتماعی و نیز نارسایی نظارت مطلوب اجتماعی، نقش حساس می‌یابند. در مسیر تحول دانش جرم‌شناسی، مکاتب متعدده عرض وجود کرده‌اند و پیشتازان این شاخه از معرفت بشری بیشتر بر اهمیت نقش عوامل جغرافیایی و زیستی، و پژوهشگران متأخرتر بر عوامل روانی در پیدایش رفتار مجرمانه تأکید ورزیده‌اند.

در دهه‌های اخیر، این مکاتب فردگرا به تدریج جای خود را به مکاتب جامعه‌گرا سپرده‌اند. اگر چه آتش همیشه زیست‌گرایان و جغرافیای‌گرایان هنوز در جهان علم سوسویی می‌زند و مکاتب روانی نیز از خود جداً دفاع می‌نمایند.

حضرت عبدالبهاء در آثار خویش و از جمله در کتاب مفاوضات در یک بحث فلسفی اثبات می‌فرماید که در وجود، شرّ نیست، وجود خیر محض است.^۱ در همان کتاب نفیس در مبحث «اخلاق متفاوت‌های نوع انسان» تصریح می‌فرماید که: «فطرت الهیه خیر محض است.»^۲ بر پایه‌ی همین آرمان، در یکی از الواح حضرتش اصل «الشقی، شقیّ فی بطن امّه» (یعنی بدکردار در همان روزگار که در دل مادر خویش است، بدکردار است) را رد فرموده است.

۱. صص ۱۹۸-۱۹۹.

۲. ص ۱۶۱.

می‌توان گفت که نظریات افراطی مکاتب زیست‌گرا در جرم‌شناسی که به وجود مجرم مادرزاد باور دارد، مورد تأیید آن حضرت نبوده است. در این راستا حضرت عبدالبهاء نظریات هواخواهانِ مکتب شکل و ساخت جسمانی نیز تأیید نفرموده است. بیان می‌فرماید که قیافه‌شناسی (ریخت‌شناسی) Morphology یا Physiognomy در تعیین رفتار انسانی از لحاظ علمی قطعیت ندارد. از بیانات حضرت عبدالبهاء برمی‌آید که واکنش نادرست جامعه به تیپ‌های مخصوص انسانی سبب گشته است که آنان مجرم شناخته شوند. حضرت عبدالبهاء کمبودها و کاستی‌های جسمانی و صورتی همراه با اشکالات روانی را زمینه‌ای برای پیدایش کجروی و نه عامل اصلی آن می‌داند.^۱

بدین ترتیب روشن است که حضرت عبدالبهاء جرم را یک پدیده‌ی مادرزاد ندانسته است. به استناد ده‌ها بیان از آن حضرت، کجروی و بزه‌کاری یک پدیده‌ی جامعه‌زاد است. انحرافات اجتماعی اصولاً مخلوق عوامل نامطلوب اجتماعی است. البته حضرت عبدالبهاء به عامل توارث توجه کافی فرموده و عقول و ادراکات افراد انسانی را یقیناً متفاوت شمرده است. آن حضرت از جمله در کتاب مفاوضات^۲ این نکته را به تفصیل شکافته است.

حضرت عبدالبهاء در لوحی در خصوص تفاوت عقول و ادراکات می‌فرماید:

این امر بدیهی است، قابل انکار نه، چنانچه ملاحظه می‌نماید، اطفال هم‌سن و هم‌وطن و هم‌جنس، بلکه از یک خاندان در تحت تربیت یک شخص پرورش یابند، با وجود این عقول و ادراکاتشان متفاوت. یکی ترقی سریع نماید و یکی پرتو بطی گیرد و یکی در نهایت درجه‌ی تدنی ماند. خزف هرچه تربیت شود، لؤلؤی لالاء نگردد و سنگ سیاه گوهر جهانتاب نشود... یعنی تربیت گوهر انسانی را تبدیل نکند، ولكن تأثیر کلی

۱. مأخذ فوق، ص ۹۴.

۲. صص ۱۶۱-۱۶۴.

نماید و به قوه‌ی نافذه، آنچه در حقیقت انسان از کمالات و استعداد مندمج و مندرج، به عرصه‌ی ظهور آورد... پس واضح و مبرهن گردید که عقول در اصل فطرت متفاوت است و تربیت را نیز حکمی عظیم و تأثیر شدید.^۱

حضرت عبدالبهاء در بیان اهمیت نقش تربیت از جمله می‌فرماید:

انسان ابکم را ناطق کند و فجر کاذب را صبح صادق نماید. دانه‌ی صغیر را نخل باسق نماید و عبد آبق را ملیک فائق فرماید. لهذا البته تربیت تأثیر دارد و نظر به این حکمت است که مظاهر غیب احدیت و مطالع رحمانیت در عالم بشریه مبعوث گردند، تا نوع انسان را به نفحات قدس تربیت نمایند...^۲

آن حضرت با زبانی ساده و شیوا خطاب به مادران می‌فرماید:

اول مربی طفل مادرانند، زیرا طفل در بدو نشو و نما چون شاخ تر و تازه باشد؛ به هر قسم بخواهی، تربیت توانی. اگر راست تربیت کنی، راست شود و در کمال موزونی نشوونما نماید.^۳

این که می‌گوییم، حضرت عبدالبهاء جرم را اصولاً یک پدیده‌ی جامعه‌زاد محسوب فرموده است، دقیقاً از بیانات آن حضرت مستفاد می‌شود. برای مثال این بیان حضرتش در کتاب مفاوضات در فصلی که ارتباط با جرم‌شناسی و جزاشناسی Penology دارد، شاهد این مدعاست. به عین عبارت می‌فرماید:

۱ . منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت. مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، طهران ۱۳۳ بدیع. ص ۳۷-۳۸.

۲ . مأخذ فوق، ص ۳۴.

۳ . مأخذ فوق، ص ۹۱.

اصل این است که باید نفوس را چنان تربیت نمود که جرم واقع نگردد، زیرا می‌توان جمعی را چنان تربیت نمود که از ارتکاب جرائم چنان اجتناب و استیحا‌ش نمایند که در نزد ایشان نفس جرم، اعظم عقوبت و نهایت عذاب و قصاص باشد، لذا جرمی واقع نگردد.^۱

همچنین آن حضرت در لوحی می‌فرماید:

باید نفوس را از صغر سن چنان تربیت نمود که اکتساب جرائم ننمایند، بلکه جمیع همتشان بر اکتساب فضایل باشد و نفس جرم و قصور را اعظم عقوبت شمرند و نفس خطا و عصیان را اعظم از حبس و زندان دانند.^۲

در دید حضرت عبدالبهاء تربیت اعضای جامعه باید از همان روزهای نخستین زندگی آغاز گردد، زیرا آغاز جامعه‌پذیری نخستین روز زایش نوزاد آدمی است. به همین دلیل آن حضرت به مادران توصیه می‌فرماید که آثار الهی را که از هر جهت افراد آدمی را به عشق، محبت، اتحاد، ایثار و فداکاری می‌خواند، از همان آغاز زندگی کودک در کنار گاهواره‌ی او هر روز قرائت نمایند.^۳ اگر چه کلمات برای نوزاد مفهوم نیست، ولیکن به مرور زمان به مدد آوای ملکوتی مادر با این کلمات آشنا می‌شود و در کودکی به تدریج به مفاهیم عالی بیانات پی می‌برد و این پایه‌ی تربیت روحانی، یعنی اخلاق او می‌گردد.

۱ . چاپ لیدن، هلند ۱۹۰۸، ص ۲۰۲.

۲ . منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ص ۹۳.

۳ . مأخذ فوق، ص ۹۲.

حضرت عبدالبهاء نهایت اهمیت آموزش و پرورش دوران خردسالی آدمی را در صدها لوح تأکید فرموده است، اصل تقدم حرف اثبات بر نفي که در آثار بهائی تصریح شده و مفاهیم و مصادیق مختلف دارد، در زمینه‌ی تربیت کودکان نیز باید در نهایت دقت به کار رود. تقدم تشویق بر تنبیه کودکان در آثار حضرت عبدالبهاء بارها بیان شده است.^۱ حضرت عبدالبهاء تنبیه بدنی کودک را به کلی ممنوع فرموده و آن را از علل و اسباب ایجاد کجروی و سرکشی از شخصیت انسانی دانسته است.^۲

نکته‌ای که از لحاظ جرم‌شناسی و جزاشناسی حائز اهمیت بسیار است، مسئله‌ی مجازات مجرمان است. در زمانی که حضرت عبدالبهاء آرمان‌های مترقیانه‌ی خویش را در خصوص مجازات مجرمان ارائه فرمود، هنوز در بسیاری از سرزمین‌ها و به‌ویژه در مستعمرات کشورهای استعماری جهان واکنش دستگاہ قضایی نسبت به بزهکاران بسیار وحشتناک بود. هنوز نیز در چند کشور ارتجاعی، یعنی پس‌رفته، در این خصوص از شیوه‌های عهد باستان و قرون وسطایی استفاده می‌شود. مجرم‌شناسان انسان‌دوست در آثار متعدد، این وحشیگری‌ها را به‌خوبی تصویر کرده‌اند.^۳

حضرت عبدالبهاء در آثار حضرتش در توضیح معانی و مفاهیم بهشت و دوزخ تصریح می‌فرماید که مراد از مجازات اخروی، مجازات روحانی است و نه جسمانی. به بیان آن حضرت جرم نیز منبعث از جان و روان است و نه جسم ناتوان، اگر چه جسم آلت ارتکاب جرائم مادی است. آن حضرت در لوحی می‌فرماید:

۱. از جمله ر.ک. مأخذ فوق صص ۶۸-۶۹ و ۶۸.

۲. مأخذ فوق، صص ۹۸-۹۹. همچنین ر.ک. زرقانی: بدایع الآثار، ج ۲، ص ۸۰.

۳. یکی از جامع‌ترین کتبی که در این زمینه با زبانی ساده و گویا نوشته شده، اثر جرم‌شناس غربی ارنست ون دن هاگ Ernest van Den Haag است تحت عنوان Punishing Criminals، نیویورک ۱۹۷۶.

گنهکاری و ستمکاری و خوشخویی و نیکویی منبعث از جان و روان است، نه تن ناتوان... پاداش و ثواب و عقاب و جزا و مکافات که از نتایج اعمال حاصل، راجع به روح است، نه جسد. هیچ شمشیری به جهت کشتن بی گناهی مؤاخذه نگردد... چه که آلت است، نه فاعل...^۱

بر این پایه، حضرت عبدالبهاء اعمال وحشیانه‌ی نظام‌های جزایی گذشته را که جوهرش زجر جسمانی بوده است، مردود شناخته است.

باید توجه داشت که مجازات‌های مقرر در آثار حضرت بهاء‌الله، شارع آئین بهائی، از جزای نقدی آغاز می‌شود و به حبس موقت و ابد منتهی می‌گردد. جز در مورد قتل و حرقِ عمد که می‌تواند مجازات اعدام در پی بیاورد. اختیار اجرای مجازات اعدام نیز با هیئت حاکمه‌ی جهانی، یعنی بیت‌العدل اعظم است و آن مرجع عالی‌مقام می‌تواند به جای مجازات اعدام حبس ابد مقرر دارد. با توجه به بیانات حضرت عبدالبهاء که در همین مقالت نقل خواهد گشت، مسلم است که زندان مجازات اصلی مقرر در شریعت حضرت بهاء‌الله است و مجازات اعدام صرفاً در موارد محدود و بسیار ضروری اعمال خواهد گشت.^۲

حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات، در فصل مربوط به جزاشناسی و جرم‌شناسی تحت عنوان «مجرم مستحق عقوبت است یا عفو» به بیان دقیقی پرداخته است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. مکاتیب، ج. ۲، ص ۷۱.

۲. برای آگاهی بیشتر در این خصوص از جمله رجوع کنید به: نصرت‌الله محمدحسینی، بحثی پیرامون مجازات اعدام، نشریه‌ی عندلیب، سال دهم، شماره‌ی ۳۸، کانادا ۱۴۸۱ بدیع، ص ۴۱-۴۶ و شماره‌ی ۳۹، صص ۵۳-۶۱ و ۷۰.

- نخست این نکته که مجازات مجرم ضروری است.^۱ این نکته بر پایه‌ی بیانات حضرت بهاء‌الله استوار است که از جمله در لوحی می‌فرماید: «خیمه‌ی نظم عالم به دو ستون قائم و برپا، مجازات و مکافات.»^۲
- نکته‌ی دوم آن که مجازات نتیجه‌ی عمل مجرم و پاسخ بی‌طرفانه‌ی جامعه به اوست و به کل با انتقام متفاوت است. انتقام در آئین بهائی حرام است. حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات می‌فرماید: «عقوبات جزائیه بر دو قسم است: یک قسم انتقام است، یک قسم قصاص است. اما بشر حق انتقام ندارد، ولی هیئت اجتماعی حق قصاص را از مجرم دارند و این قصاص به جهت ردع و منع است تا شخص دیگر متجاسر بر آن جرم نشود و این قصاص مدافعه از حقوق بشر است، نه انتقام. زیرا انتقام تشفی صدر است که از مقابله‌بالمثل حاصل گردد و آن جایز نه، زیرا بشر حق انتقام ندارد...»^۳
- نکته‌ی سوم هدف مجازات است. همان‌گونه که توجه فرمودید، هدف مجازات ردع و منع مجرم و مدافعه از حقوق بشر است. در همین فصل از مفاوضات حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «هیئت اجتماعی حق محافظه و حق مدافعه دارد. زیرا هیئت اجتماعی بغض ندارد، عداوتی به قاتل ندارد، اما مجرم به جهت حفظ دیگران قاتل را حبس کند، یا قصاص نماید که دیگران محفوظ مانند. نه مقصد انتقام از اوست. مقصود قصاص

۱. در آثار بهائی اصل لزوم مجازات مجرمین تصریح گشته و اصولاً عالم وجود، دار مجازات و مکافات خوانده شده است. برای آگاهی از بیانات حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در این خصوص از جمله رجوع کنید به: نصرت‌الله محمدحسینی، قاموس کتاب اقدس، سنچری پرس، استرالیا ۲۰۰۸، ص ۴۴۶-۴۴۸.

۲. قاموس کتاب اقدس، ص ۴۴۶.

۳. مفاوضات، ص ۲۰۱.

است که به آن قصاص هیئت اجتماعی محفوظ ماند...»^۱

از بیانات حضرت عبدالبهاء کاملاً مستفاد می‌شود که هدف آتی مجازات منع مجرم از ارتکاب مجدد جرم انجام یافته و یا جرائم دیگر وسیله‌ی او و سایر مجرمان و حفظ حقوق اعضای جامعه است. این هدف در کتب جرم‌شناسی «بازداری» Deterrence خوانده می‌شود. مراد از عنوان کلی حقوق اعضای جامعه نه تنها حفظ حقوق افراد معرض بزهکاری است، بل حقوق بزهکاران نیز باید رعایت گردد و تحمیل مجازات‌های وحشیانه‌ی گذشته بر مجرمان در این آئین بدیع یزدان ممنوع گشته است.

حضرت بهاء‌الله در بند شصت و دوم کتاب اقدس، پس از پایان حکم مجازات قتل و حرق عمد تصریح می‌فرماید که: «خذوا سنن‌الله بایادی القدرة و الاقتدار ثم اتركوا سنن الجاهلین». همان‌گونه که توجه فرمودید، بدین مضمون می‌فرماید که احکام الهی را در نهایت قطعیت اجرا نمایید، ولیکن از سنت‌های نابخردانه پرهیزید. از جمله سنت‌های نابخردانه، مسامحه در خصوص اجرای حتمی مجازات و یا به عکس تحمیل اعمال وحشیانه‌ی غیرانسانی بر بزهکاران است.

حضرت عبدالبهاء هدف غائی، یعنی نهائی، مجازات را تربیت مجرم دانسته و در آثار حضرتش زندان را کانون تربیت بزهکاران خوانده است. از جمله در لوحی خطاب به یکی از بانوان بهائی مغرب زمین که به تشویق آن حضرت به ترویج تعالیم بهائی اشتغال داشته و برای هدایت و تربیت مجرمان به ظاهر خطرناک و محکوم به اعدام به زندان معروف سن کوئنتین San Quentin در کالیفرنیا می‌رفته و در احیان صدور لوح حضرت عبدالبهاء موفق به هدایت دو تن از

۱. همانجا، ص ۲۰۲.

آنان شده بوده است، از جمله بدین مضمون می‌فرماید که:

شفقت نسبت به زندانیانی که دوران مجازات خود را سپری می‌نمایند و آموزش و پرورش آنان بسیار حائز اهمیت است و چون شما به هدایت تنی چند از زندانیان توفیق یافته‌ای، لازم است که به آنان گوشزد نمایی که زندان از دید آئین بهائی و همه‌ی هوشمندان جهان باید مکتب آموزش و پرورش زندانیان باشد.^۱

با آن که بر اصل حتمیت مجازات مجرمان در آثار حضرت عبدالبهاء بر پایه‌ی بیانات حضرت بهاء‌الله بارها تأکید گشته است، آن حضرت رعایت حقوق بزهدکاران را نیز تأکید فرموده است. آن حضرت در کتاب مفاوضات و در فصل مربوط به مجازات مجرمان^۲ به ما می‌آموزد که بخش ناسالم جامعه، به قول جرم‌شناسان کانادایی *The Unwholesome Part of Society* نیز مستحق رعایت است. بدیهی است که عوامل نامطلوب اجتماعی همه می‌تواند جرم‌زا باشد و پس از ارتکاب جرم، هم مجرم و هم مجنی علیه، یعنی شخص یا اشخاصی که مورد تعدی و تجاوز و جرم و جنایت قرار می‌گیرند، گرفتار اضطراب و پریشانی جسمان و روانی و اجتماعی می‌گردند، به‌ویژه اعضای خانواده‌ی شخص بزهدکار بسیار شرمسار می‌شوند. در این احیان است که رعایت حال مجرم و خانواده‌ی او نیز مطرح نظر می‌گردد و اهمیت توصیه‌ی حضرت عبدالبهاء بیشتر آشکار می‌شود.

با آن که تأثیر عوامل نامطلوب جغرافیایی، زیستی و روانی در جرم‌زایی قابل تردید نیست،

۱. برای آگاهی از متن کامل لوح رجوع فرمایید به نصرت‌الله محمدحسینی: "نقش تربیت روحانی در بازسازی از ارتکاب جرائم. مجموعه‌ی دانش و بینش، نشریه‌ی انجمن ادب و هنر انگلستان، ج. ۳، لندن ۱۹۹۹، ص ۱۷۶-۱۷۷.

۲. مفاوضات، صص ۲۰۰-۲۰۲.

ولیکن با توجه به بیانات حضرت عبدالبهاء و مطالعات تجربی Empirical Studies عصر حاضر مبتنی بر روش‌های علمی و به‌ویژه آماری جدید، جای انکار نیست که فقدان تربیت مطلوب زمینه را برای ارتکاب اعمال ضد انسانی و ضد اجتماعی فراهم می‌سازد.^۱

همان‌گونه که قبلاً بیان کردیم و به علت نهایت اهمیت موضوع مجدداً تکرار می‌کنیم، به استناد بیانات حضرت عبدالبهاء^۲ عوامل جغرافیایی، زیستی و روانی نیز در شکل ظرف جنائی اعضای جامعه سهیم‌اند، ولیکن فاقد اهمیت عظیم تأثیر عوامل اجتماعی در جرم‌زایی‌اند و اصولاً پس از تراوش و سریان در مجرای جامعه و تأثر از پویش اجتماعی و نیز نارسایی نظارت مطلوب اجتماعی نقش حساس می‌یابند. بدیهی است که دستگاه قضاء برای تعیین میزان مجازات مجرمان تأثیر نامطلوب را در اراده‌ی انسانی به عنوان عامل مخفف، یعنی تخفیف‌دهنده‌ی مجازات منظور خواهد نمود، ولیکن به استناد بیانات حضرت عبدالبهاء نقش اراده‌ی انسانی در ارتکاب جرائم حائز اهمیت بسیار است و خرافات و سنت‌های پوسیده‌ی گذشته که حدوث وقایع را صرفاً به قضای الهی نسبت می‌داده و مسامحه‌ی بیش از حد مصلحان اجتماعی در عصر ما که آدمی را صرفاً قربانی عوامل نامطلوب جرم‌زا می‌شناسند، با هنجارهای مقرر در آثار بهائی مابینت دارد. حضرت عبدالبهاء از جمله در یکی از الواح می‌فرماید:

۱. برای آگاهی بیشتر در این باب از جمله رجوع فرمایید به: نصرت‌الله محمدحسینی "نقش تربیت روحانی در بازسازی از ارتکاب جرائم". صص ۱۸۱-۱۸۸.

۲. از جمله رجوع فرمایید به:

الف- مفاوضات، صص ۱۶۱-۱۶۲.

ب - مکاتیب، ج. ۲، صص ۹۷-۹۸ و ۱۰۳.

پ- منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، صص ۳۷-۳۸.

مرتکب معاصی را مقتضای عدل الهی عذاب و عقاب است، به هر صورتی که باشد،

زیرا عقوبت مبنی بر اراده‌ی انسان است.^۱

در لوح دیگری می‌فرماید:

شرارت شمر و درندگی و خونخواری یزید از تهور خود ایشان، قضا را نباید متهم نمود.^۲

در کتاب مفاوضات می‌فرماید:

اموری است که انسان بر آن مجبور و مجبور است، مثل خواب و ممات و عروض

امراض و انحطاط قوی... این امور در تحت اراده‌ی انسان نیست و مسئول از آن نه،

زیرا مجبور بر آن است. اما در اعمال خیریه و افعال شریه، مخیر است و به اختیار

خویش ارتکاب آن نماید... میسر است که محب عالم گردد و یا مبغض بنی آدم

شود... عادل شود یا ظالم گردد. این اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسان

است، لهذا مسئول از آن.^۳

در خاتمه‌ی این مقاله مجدداً معروض می‌گردد که به استناد بیانات حضرت عبدالبهاء

آموزش و پرورش اعضای جامعه به ویژه تربیت روحانی بهائی که بر پایه‌ی تعلیم و اصول عالی‌ه‌ی

اخلاقی به همگان استوار است و امر به محبت و شفقت نسبت به همه‌ی آدمیان از هر رنگ،

قومیت و آرمان می‌نماید، هرگونه خشونت را به هر بهانه و عنوان، ناپسند بل مردود می‌شناسد و

۱. مکاتیب، ج. ۳، مصر ۱۹۲۱، ص ۴۳.

۲. اشراق خاوری: مائده‌ی آسمانی، ج. ۲، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، طهران ۱۲۹ بدیع، ص ۴۰.

۳. مفاوضات، صص ۱۸۷-۱۸۸.

یقیناً سبب پیشگیری Prevention و بازداري Deterrence از ارتکاب جرم است و لذا جامعه باید اصولاً تلاش در تربیت اعضای خود نماید. آن حضرت در فصل «مجرم مستحق عقوبت است یا عفو» در کتاب مفاوضات به عین کلمات می‌فرماید:

هیئت اجتماعی همواره شب و روز به ترتیب قوانین مجازات و... تدارک آلات و ادوات قصاص پردازند، زندان مهیا کنند و کند و زنجیر تدارک نمایند و محل نفی و سرگون و زجر تدارک نمایند و حال آن که این وسائط سبب تضييع اخلاق گردد و تبدیل احوال، بلکه هیئت اجتماعی باید شب و روز بکوشد و منتهای همت را بگمارد که نفوس تربیت شوند و روزبه‌روز ترقی کنند و در علوم معارف توسعه یابند و کسب فضایل نمایند و تحصیل آداب کنند و از درندگی اجتناب نمایند، تا جرم واقع نشود. حال بالعکس هیئت اجتماعی همیشه در فکر آنند که قوانین مجازات را محکم نمایند و اسباب قصاص مهیا سازند، آلات قتل و جرح و محل حبس و نفی تدارک نهند و منتظر وقوع جرم شوند. این بسیار سوء تأثیر نماید. اما اگر در تربیت عموم کوشند، تا روزبه‌روز معارف و علوم زیاد شود، ادراکات تزاید نماید، احساسات ترقی کند، اخلاق تعدیل شود، عادات تحسین گردد، خلاصه در جمیع مراتب کمالات ترقی حاصل گردد، وقوع جرم کم شود...^۱

آخرین نکته‌ای که در این مقاله از حضرت عبدالبهاء نقل می‌کنیم، بیان این مطلب است که برای کاهش میزان جرم در جامعه، پژوهشگران و دست‌اندرکاران نظام جزائی باید در پی راه‌هایی

۱. مفاوضات، ص ۲۰۴.

باشند که در عمل سبب اصلاح اجتماعی و کاهش میزان جرائم باشد، زیرا بسیاری از آرمان‌ها از لحاظ نظری گویا و فریب‌آیند، ولیکن در عمل قابل اجرا نبوده و فایده‌ی اجتماعی ندارند. آن حضرت در همان فصل «مجرم مستحق عقوبت است، یا عفو» می‌فرماید: «باید چیزی بگوییم که ممکن‌الاجرا باشد.» پیش از آن می‌فرماید: «بسیار تصورات و تخیلات عالیه هست، اما قابل اجرا نیست.»^۱

۱. مفاوضات، ص ۲۰۲.

کتاب‌شناسی

۱- حضرت عبدالبهاء

- مفاوضات، چاپ لیدن، هلند ۱۹۰۸.
- مکاتیب، ج.۲، مطبعه‌ی کردستان العلمیه، قاهره ۱۳۳۰ ه.ق.
- مکاتیب ج.۳، مصر ۱۹۲۱ میلادی.
- منتخباتی از آثار مبارکه دربارہ‌ی تعلیم و تربیت. مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، طهران ۱۳۳ بدیع.
-
- ۲- زرقانی: بدایع الآثار، ج.۲، بمبئی ۱۹۲۱ میلادی.
- ۳- اشراق خاوری: مائده‌ی آسمانی، ج.۲، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، طهران ۱۲۹ بدیع.
- ۴- نصرت‌الله محمدحسین:
- بحثی پیرامون مجازات اعدام، نشریه‌ی عندلیب، سال دهم، شماره‌ی ۳۸ و ۳۹، کانادا ۱۴۸۱ بدیع.
- قاموس کتاب اقدس، سنچری پرس، استرالیا ۲۰۰۸.
- نقش تربیت روحانی در بازداري از ارتکاب جرائم. مجموعه‌ی دانش و بینش نشریه‌ی انجمن ادب و هنر انگلستان، ج.۳، لندن ۱۹۹۹.
- 5. Ernest van Den Haag: Punishing Criminals, New York 1976.

رشد و تکامل تأسیسات بهائی در دوره‌ی میثاق

(عصر حضرت عبدالبهاء ۱۸۹۲-۱۹۲۱)

هوشنگ رأفت

پس از صعود حضرت بهاءالله جامعه‌ی بهائی در تحت هدایت مرکز میثاق (حضرت عبدالبهاء) به تدریج مراحل تکاملی رشد و شکفتگی را طی کرد و با وجود ادامه‌ی حبس و تضییقات حاکمه در ارض اقدس و مخالفت‌ها و عناد ناقضین پرکین و بی‌وفا، حضرت عبدالبهاء آرام آرام جامعه‌ی بهائی را در مسیر ترقی و پیشرفت و شکوفایی اجتماعی روحانی سوق دادند.

در این مقاله به نحو اجمال به بعضی از تأسیسات و اقداماتی که در ظل هدایت مرکز عهد و میثاق (حضرت عبدالبهاء) در ارض اقدس و سایر نقاط جهان به انجام رسید، اشاره می‌شود.

تشکیل محافل روحانی

به هدایت و تشویق حضرت عبدالبهاء و بر طبق نصوص کتاب مستطاب اقدس، احبا در شهرهای مهم ایران و چند شهر امریکا که به نور ایمان منور شده بود، به تأسیس محفل روحانی اقدام نمودند. بر طبق اطلاعات موجود، محفل روحانی طهران در سال ۱۳۱۵ هجری (۱۸۹۸ میلادی) با حضور حضرات ایادی امرالله و چند تن دیگر از وجوه احباء تشکیل شد.^۱ تقریباً مقارن با همان زمان در شیکاگو نیز محفل روحانی تحت عنوان «بیت روحانی - بیت العدل Spirituality-House of Justice» تأسیس گردید. همچنین در شهرهای عمده هند و برما و ترکستان و مصر و خاورمیانه محافل روحانی تأسیس شد. در شهرهای عمده‌ی ایران همچون شیراز، اصفهان، قزوین، همدان، مشهد و کرمان نیز به مرور محافل روحانی تأسیس گردید. در حال حاضر اطلاعات کافی در مورد نحوه‌ی انتخاب یا انتصاب اعضای آنها در دست نیست.

۱. نگارنده در ایام نوجوانی، جشن‌های ۵۰ ساله‌ی تأسیس محفل روحانی طهران را که با شکوه در حظیره‌القدس برگزار شد، به یاد دارد. از جمله اعضای اولین محفل روحانی طهران، دو تن از بهائینی که از خانواده کلیمی و زردشتی بودند را می‌توان نام برد که این امر نشان از رفع تعصبات مذهب و نژادی در امر بهائی است.

به واسطه‌ی شرایط اجتماعی آن ایام، اعضای محافل شرق همه از مردان بودند. وظایف کلی محافل را حضرت عبدالبهاء تصریح و تشریح فرموده بودند که اهم آن تبلیغ و نشر نفعات‌الله، تعلیم و تهذیب اطفال و جوانان، مساعدت به ضعفا و دستگیری از فقرا و حفظ و صیانت جامعه در برابر اعداء و تأسیس مدارس و مکاتب و غیره بود.

در آن ایام هنوز محلی به نام حظیرةالقدس یا مرکز بهائی در شهرها وجود نداشت، ولی بر وفق یادداشت‌ها و مدارک موجود، در بعضی شهرها احباء منزلی را به عنوان مسافرخانه اجاره یا خریداری کرده و از آن برای اقامت مبلغین سیار استفاده می‌کردند.^۱

تنها کشوری که اقدام به انتخاب یک تشکیل ملی نمود، ممالک متحده‌ی امریکا بود که در سال ۱۹۰۹ با انتخاب ۴۰ نماینده از مراکز مختلف و ایالات امریکا به تأسیس مجمع اتحاد معبد بهائی پرداختند. نمایندگان مزبور در اولین کانونشن ملی آن کشور مجتمع شده و بیشتر در خصوص ساختمان مشرق‌الاذکار آینده در شیکاگو به شور پرداختند و در خاتمه یک هیئت ۹ نفره را به عنوان کمیته‌ی اجرایی از بین خود برگزیدند. این اجتماع در آینده (در زمان حضرت ولی‌امرالله) به محفل ملی امریکا تبدیل شد.

تأسیس مشارق‌الاذکار (معابد بهائی)

اولین مشرق‌الاذکار عالم بهائی به امر و هدایت حضرت عبدالبهاء در شهر عشق‌آباد ترکستان بنا گردید. هیکل مبارک به جناب حاج میرزا محمدتقی افنان (وکیل‌الدوله) که مقیم یزد بودند، دستورالعمل کافی و طرح کلی بنای مشرق‌الاذکار را در مدینه‌ی عشق دادند. جزئیات طرح توسط

۱. از آن جمله در رشت و در بادکوبه و احتمالاً در شهرهای دیگر.

آرشیفتکت روسی تکمیل گردید و سنگ زاویه‌ی آن معبد در دسامبر ۱۹۰۲ در حضور مقامات مهم دولتی و وجوه احباء گذاشته شد، تا به تدریج ساختمان با صرف مبالغ فراوان (بیشتر از دارایی جناب افنان وکیل‌الدوله) در سال ۱۹۰۷ تقریباً به پایان رسید و گنبد آن نصب گردید. بقیه‌ی امور و تکمیل ساختمان را فرزند جناب وکیل‌الدوله، جناب میرزا محمود، به عهده گرفت و خود وکیل‌الدوله بنا به دعوت حضرت عبدالبهاء به ارض اقدس عزیمت نمود و سال‌های آخر حیات را در محضر مبارک سپری کرد و در سال ۱۹۱۱ به ملکوت ابدی صعود نمود. این مشرق‌الذکار دارای توابع و تأسیسات جانبی مانند دبستان، دبیرستان و کودکستان و درمانگاه و کتابخانه و... بود و سال‌ها مرکز اجتماع یاران و فعالیت تبلیغی و فرهنگی جامعه‌ی پویای عشق‌آباد محسوب می‌شد.

جزئیات مربوط به مشرق‌الذکار در مقالات دیگر آمده است.

مشرق‌الذکار شیکاگو یا ام‌المعابد غرب

با کسب الهام از احبای ترکستان، یاران جامعه‌ی جدیدالبنیاد امریکا نیز به فکر بنای معبدی در کشور خود افتاده و چنانچه ذکر شده، در نوروز ۱۹۰۹ با اعزام ۴۰ نماینده در شیکاگو در خصوص مقدمات بنای مشرق‌الذکار به شور پرداختند. زمینی در اطراف دریاچه‌ی میشیگان خریداری کرده و با جمع اعانات از خود امریکا و سایر مراکز بهائی عالم، خود را برای شروع ساختمان آن مؤسسه آماده کردند، تا با ورود حضرت عبدالبهاء به آن دیار، سنگ زاویه‌ی آن معبد عظیم تاریخی به دست مبارک گذاشته شد. اتمام و اکمال ساختمان این معبد، در دوره‌ی حضرت شوقی ربانی به انجام رسید و رسماً افتتاح شد.^۱

۱. در بعضی از شهرهای ایران، از جمله قزوین، بهائیان عمارتی را بنا کرده و به عنوان مشرق‌الذکار از آن استفاده می‌کردند.

بنای مقام اعلی

برحسب تعلیمات و اشارهی جمال‌قدم (حضرت بهاء‌الله)، حضرت عبدالبهاء با وجود مشاغل و موانع فراوان منجمله دسایس ناقضین، سرانجام قطعه زمین مورد نظر را در کوه کرمل ابتیاع فرمودند و عرش مطهر حضرت رب اعلی (حضرت باب) را که حدود ۵۰ سال در ایران مخفیاً از محلی به محلی منتقل می‌شد و در سال ۱۸۹۹ به ارض اقدس توسط چند تن از احباء وارد شده (و چندی در بیت مبارک نگاهداری و سپس در جبل کرمل محفوظ بود) را در مقام ابدی خود قرار دادند. این امر مهم در حضور نمایندگان احبای شرق و غرب در نوروز ۱۹۰۹ واقع شد و پس از آن ساختمان مقام اعلی مطابق طرحی که هیکل مبارک ارائه فرموده بودند، توسط چند معمار ورزیده‌ی بهائی شروع شد. ضمناً راه وصول به مقام اعلی نیز با زحمت زیاد خریداری شد.

در آنجا از مشقات و ابتلائات فراوان حضرت عبدالبهاء در حین بنا و اتمام ساختمان مقام اعلی ذکری نمی‌شود. تنها یادآوری می‌گردد که با اقدامات و دسیسه‌های ناقضین میثاق یک هیئت تفتیشیه از «باب عالی» برای بررسی و بازدید این بنای مقدس که ناقضین آن را به ساختمان یک قلعه‌ی نظامی نسبت داده بودند، به ارض اقدس وارد شده و با ارسال راپورتی به سلطان عبدالحمید باعث تجدید قلعه‌بندی و ایجاد مزاحمت فراوان برای حضرت عبدالبهاء شدند.

هر چند بدواً قرار بود ۹ اطاق ساخته شود، ولی به واسطه‌ی مشکلات حاصل، تنها ۶ اطاق آن ساخته شد و بعدها در زمان حضرت ولی‌امرالله سه اطاق دیگر به آن اضافه گردید، تا مطابق طرح حضرت عبدالبهاء شود.

ساختمان مسافرخانه مقام اعلی

نظر به این که زائرین هنگام سفر به عکا و حیفا برای اقامت دچار گرفتاری و مشکلات فراوان

بودند، یکی از احبای عشق آباد، جناب میرزا جعفر رحمانی (هادی أف) شیرازی با کسب اجازه از حضرت عبدالبهاء دست به ساختمان مسافرخانه‌ای برای استراحت احباء و اجتماع آنان پس از زیارت مقام اعلی زد و این طرح را با موفقیت به پایان رساند.

حضرت عبدالبهاء وی را مورد عنایت و لطف خویش قرار داده و در روز افتتاح آن بنفسه تشریف فرما شدند و محض تقدیر از خدمات مشارالیه در لوحه‌ای در بالای در ورودی مسافرخانه این بیان مبارک در روی سنگ مرمری نقر و نصب گردیده است.

«این بنیان مهمان‌خانه‌ی روحانی و بانی آقا میرزا جعفر رحمانی».

سپس به همت و اقدام بعضی از احبای امریکایی جهت مسافرتین غربی نیز یک مسافرخانه در جنب بیت مبارک در حیفا بنا شد. این محل در سال‌های بعد جایگاه تشکیل جلسات بیت‌العدل اعظم و پس از چند سال دارالتبلیغ بین‌المللی گردید، تا آن که با اتمام قوس کرمل هر دو مؤسسه‌ی مزبور به جایگاه ثابت دائمی آن در کوه کرمل منتقل شدند.

تأسیس مدارس بهائی

یکی از مهم‌ترین مسائل و اهداف مورد نظر حضرت عبدالبهاء تعلیم علوم و فنون به اطفال و جوانان بهائی به‌خصوص در شرق بود که امکانات تحصیلی برای آنان چندان فراهم نبود. لذا از بدو دوره‌ی میثاق با تشویق و تأکید حضرت عبدالبهاء حضرات ایادی امرالله، خصوصاً جناب ادیب و سایر نفوس برجسته‌ی جامعه‌ی بهائی به فکر تأسیس مدرسه بهائی (که درهای آن به روی همه باز بود) افتادند و این امر مهم فرهنگی و اجتماعی با همت و سخاوت احبای طهران و سایر نقاط بالاخره در سال ۱۳۱۷ هجری قمری (۱۹۹ میلادی) به انجام رسید و مدرسه‌ی تربیت (بنین)

در یکی از بهترین نقاط شهر طهران آغاز به کار کرده برنامه‌ی تدریس مطابق دستورالعمل وزارت معارف بود، ولی کلاس‌ها همیشه با تلاوت مناجات شروع می‌شد و روش تعلیم با اصول روحانی و اخلاقی توأم بود.

رؤسا و ناظمین مدرسه از بهترین و مطلع‌ترین رجال امر بودند که هر یک چند سالی به اداره‌ی مدرسه پرداختند. حضرت عبدالبهاء یاران امریکا را به تقویت این مؤسسه‌ی فرهنگی بهائی در طهران تشویق فرمودند و حتی چندی یک نفر بهائی امریکایی (سیدنی اسپراک- اسکندرخان) نظامت مدرسه را به عهده گرفت.

از آنجا که تعلیم دختران بهائی فوق‌العاده مهم و مورد نظر هیکل مبارک بود، در سال ۱۳۲۹ قمری (۱۹۱۱ م.) مدرسه‌ی دخترانه (تربیت بنات) با همکاری چند تنی از اماءالرحمن فرهیخته‌ی بهائی ایرانی و همکاری خانم دکتر سوزان مودی (امه‌الاعلی) تأسیس گشت و باعث تعلیم صدها دوشیزگان بهائی و غیربهائی در طی سال‌های آینده گردید. دو خانم امریکایی دیگر، میس لیلیان کپس و دکتر کوی نیز در مدیریت و تعلیم دانش‌آموزان و دختران سهم عمده‌ای داشتند.

ضمناً هیکل مبارک به یاران شهرهای دیگر نیز که دارای جوامع بهائی بالنسبه قابل ملاحظه‌ای بود، تأکید به تأسیس به جامعه‌ی طهران فرمودند. لذا به تدریج در شهرهای همدان (مدرسه‌ی تأیید و موهبت)، درکاشان (وحدت بشر) و قزوین (توکل) و دیگر شهرها و قراء مدارس بهائی تأسیس گشت و هزاران دانش‌آموز بهائی و غیربهائی از دختر و پسر از امکانات تحصیلی برخوردار شدند.

ناگفته نماند که دشمنان و مخالفین امر در ایران مرتباً باعث زحمت شده و حتی یک بار در کاشان با اقدامات خصمانه‌ی خود تابلوی مدرسه‌ی وحدت بشر را پایین کشده و مدرسه را تعطیل

کردند. حضرت عبدالبهاء شخصاً برای رفع این مشکل اقدام فرموده و تلگرافی به رئیس‌الوزرای وقت، قوام السلطنه، بدین مضمون ارسال داشتند:

حضرت ریاست وزرا قوام‌السلطنه! خداوند در قرآن می‌فرماید: "هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون؟ تعمیم معارف روح ملت است. لذا مساعدت شما را در موضوع مدرسه‌ی وحدت بشر کاشان تمنا دارم. عباس

در پی وصول این پیام به رئیس‌الوزرا (قوام‌السلطنه) مدرسه‌ی وحدت بشر مجدداً شروع به کار کرد. متأسفانه این مدارس نمونه‌ی بهائی در زمان رضا شاه به امر علی‌اصغر حکمت، وزیر معارف وقت، به بهانه‌ی تعطیل مدارس در ایام محرمه‌ی بهائی تعطیل شد.

در اینجا نیز باید یادآور شد که حضرت عبدالبهاء بسیاری از جوانان مشتاق و مستعد تحصیلات عالی را برای ادامه‌ی تحصیل علوم و فنون به بیروت اعزام داشتند و از هر گونه تشویق حتی مساعدت مالی برای تکمیل تحصیلاتشان دریغ نفرمودند. بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاه بیروت بعدها مصدر خدمات امری (بهائی) گردیدند و شماری از آنان به استادی دانشگاه طهران و شیراز و خدمات فرهنگی، علمی و اجتماعی نایل شدند. ضمناً اولین دختر ایرانی، خانم قدسیه اشرف، برای انجام تحصیلات عالی (علوم تربیتی - روانشناسی) در حدود سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۱ به آمریکا اعزام شد.

مؤسسات اجتماعی (اقتصادی - بهداشتی)

در زمان حضرت عبدالبهاء چند مؤسسه‌ی اقتصادی نیز تأسیس شد. یکی از آنها صندوق نونهالان بهائی بود که آغازش در قزوین و به همت یکی از اعضاء، جناب محمد لبیب، بود و به تدریج در تمام شهرهای ایران اعضاء به اعانت و تقویت آن پرداختند. هیکل مبارک با ارسال لوحی و اهدای

مبلغی به عنوان برکت آن مؤسسه، بانیان آن مؤسسه را مورد عنایت قرار دادند. صندوق نونهالان به تدریج توسعه پیدا کرد و بعدها در دوران حضرت ولی امرالله به یک نهاد اقتصادی معتبر متحول گشت. درآمد حاصله به سهام‌داران و نیز قسمتی برای مصالح امری اختصاص یافت.^۱

تأسیس مریضخانه‌ی صحت

از آنجاکه امکانات درمانی و بهداشتی در یک قرن گذشته در ایران محدود بود، چند تن از اطبای برجسته‌ی بهائی در طهران (دکتر عطاءالله‌خان بخشایش، دکتر منجم، دکتر یونس‌خان افروخته و دکتر ارسطوخان حکیم) اقدام به تأسیس یک بیمارستان مجهز با همه‌ی وسایل لازمه برای درمان طبیبی و جراحی در طهران نمودند. خانم دکتر سوزان مودی که متخصص زنان بود، با آن همکاری داشت و بدین وسیله صدها بیمار در مریضخانه فوق از خدمات ذی‌قیمت آن استفاده کردند.^۲

علاوه بر تأسیس بیمارستان در بعضی نقاط احباء با الهام از تعالیم مبارک اقدام به ساختمان گرمابه‌های بهداشتی (حمام و دوش) کردند که از آن جمله در آبادیه توسط یکی از اطبای بهائی بنا شد و مورد تشویق و تقدیر مبارک قرار گرفت.

طبع و انتشار آثار امری (کتب بهائی)

در زمان حضرت عبدالبهاء هنوز مؤسسات مطبوعات امری مستقل – آن چنان که امروز شاهد آنیم – وجود نداشت، ولی با توجه خاص آن حضرت بسیاری از کتب امری و الواح در چاپخانه‌های بهائی در مصر، هندوستان و ترکستان چاپ و منتشر شد. اهم آن چاپخانه‌ها،

۱. شرکت سهامی نونهالان پس از انقلاب ۱۹۷۹ توسط حکومت مصادره گردید.

۲. لازم به تذکر است که درهای این بیمارستان به روی همه از هر مذهب و گروهی باز بود و افراد بی‌بضاعت از پرداخت هزینه‌ی درمانی معاف بودند.

مطبعه‌ی کردستان، در مصر بود که مدیر آن، جناب فرج‌الله زکی‌الکردی، با علاقه و همت قابل تحسینی به انتشار کتب امری می‌پرداخت که از آن جمله مکاتیب عبدالبهاء در سه جلد و کتاب فرائد جناب ابوالفضائل را می‌توان نام برد.

در بمبئی و پونه‌ی هندوستان هم که احباء فعال معارف‌پرور داشتند، چندین کتاب بهائی به چاپ رسید که از آن جمله کتاب بهجت‌الصدور و دو جلد بدایع‌الآثار (سفرنامه‌ی مبارک) را می‌توان نام برد.

در امریکا نیز بهائیان اقدام به تأسیس انجمن انتشارات بهائی در شهر شیکاگو نموده و کتب جزوات متعددی را منتشر و توزیع نمودند.

در ترکستان روس نیز، هم در عشق‌آباد و گاهی در تاشکند بعضی آثار امری به فارسی و روسی چاپ و منتشر می‌شد.

در ایام حیات حضرت عبدالبهاء دو نشریه‌ی منظم یکی در عشق‌آباد به نام «خورشید خاور» و دیگری در امریکا موسوم به «نجم باختر» Star of the West (آغاز انتشار ۱۹۱۰) در عالم بهائی طبع و به مشترکین در نقاط مختلف جهان ارسال می‌گردید.

در ایران به واسطه‌ی تضییقات و محدودیت‌های حاکمه تنها اخبار و بشارات به‌صورت اوراق متحدالمآل با چاپ ژلاتینی در بعضی نقاط من‌جمله در قزوین و احتمالاً در گیلان و طهران بین یاران توزیع می‌شد.

تأسیس اولین کلاس «مجلس درس تبلیغ» در ایران

بانی اولین مجلس منظم تعلیم درس تبلیغ در ایران عالم و فاضل همدانی، جناب صدرالصدور،

می باشد که به اشاره و الهام از لوح نازله از کلک میثاق به اعزاز وی ابتدا اقدام به تألیف استدلالیه‌ای در اثبات امر بدیع نمود و سپس در سال ۱۳۲۱ قمری کلاس درس تبلیغ را با تشویق حضرات ایادی در طهران بنیان گذاشت که حدود ۱۶ نفر از جوانان مشتاق و با استعداد بهائی در آن حضور یافتند که هریک بعداً به سفرهای تبلیغی و خدمات امری ذی‌قیمتی توفیق حاصل کردند. از آن جمله جنابان میرزا مهدی اخوان صفا، آقای علی‌اکبر رفسنجانی، میرزا عبدالله مطلق، میرزا یوسف‌خان وجدانی، میرزا تقی‌خان بهین‌آیین، آقا سید عبدالحسین اردستانی، جناب طرازالله‌خان سمندری، آقا میرزا حاجی آقا سنگسری و جنابان مسیح و نصرالله رستگار شایان ذکر است.

یکی از این محصلین کلاس تبلیغ متصاعد الی‌الله سید حسن هاشمی‌زاده (متوجه) بعداً به تشکیل کلاس‌های درس اخلاق برای اطفال در طهران برای اولین بار و با کمک بعضی دیگر از احباء اقدام کرد. این خدمت مورد عنایت و تقدیر حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و به تدریج در همه‌ی مراکز امری ایران و سایر جوامع بهائی تعمیم و توسعه پیدا کرد.

تعمیر و تجدید بنای بیت مبارک در بغداد

در هنگام اقامت حضرت بهاء‌الله در بغداد منزل یکی از تجار معتبر، مرحوم میرزا هادی جواهری، برای سکونت مبارک اجاره شده بود. پس از فوت وی، فرزند برومندش، جناب میرزا موسی جواهری، آن بیت را که به قدوم جمال مبارک متبرک شده بود، تقدیم نمود. حضرت بهاء‌الله به حضرت عبدالبهاء امر فرمودند که آن را به قیمت عادلانه خریداری نمایند.

بعدها به علت حدوث خرابی کلی به امر حضرت عبدالبهاء و تقاضای شخصی جناب حاج محمود قصابچی، از احبای خدوم و مخلص عراق، به همراه جناب محمدخان پرتوی تبریزی مأموریت یافتند که اقدام به تعمیر اساسی بیت نمایند و آن را بر طبق نقشه و اسلوب سابق به

طرز متین و محکم از نو بنا کنند. این بیت به نص کتاب مستطاب اقدس محل توجه و زیارت یاران قرار گرفت.

سال‌ها بعد در ایام حضرت ولی‌ام‌الله از جانب شیعیان عراق غصب عدوانی شد که داستانش مفصل است و منجر به ارجاع قضیه به جامعه‌ی ملل گردید.

تعمیر بیت مبارک شیراز

حضرت عبدالبهاء برای تجدید بنا و تعمیرات لازمه بیت مبارک شیراز به جناب میرزا آقا افغان دستور فرمودند که از مصر به شیراز عزیمت نماید. مشارالیه حسب‌الدستور مرکز میثاق در سال ۱۳۲۱ در بحبوه‌ی انقلاب ایران شروع به کار کرد و در ظرف چند ماه تعمیر و ترمیم بیت مبارک به پایان رسید. این انقلابات که در یزد و اصفهان اتفاق افتاد و به شهادت جمعی از بهائیان منجر شد، به تحریک علما و روحانیون حاکم رخ داد و باعث تأثر فراوان حضرت عبدالبهاء و نزول الواح چندی درباره‌ی آن شهدا گردید.

مؤسسه‌ی حقوق‌الله

امین حقوق‌الله منصوب از جانب حضرت بهاء‌الله جناب ابوالحسن اردکانی، در تمام مدت حیات مبارک حضرت عبدالبهاء با تعلیم و تشویق یاران شرق (خاصه ایران) به تحکیم این مؤسسه‌ی الهی پرداختند و در کمال همت و امانت مبالغ تقدیمی احباء را به مرجع امر ارسال داشتند.

در اواخر ایام مبارک به واسطه‌ی کبر سن و ضعف جسمانی به امر حضرت عبدالبهاء جناب حاج غلامرضا که تاجری معتبر بود و خود به امر الهی ایمان آورده بود، به مساعدت جناب امین الهی مأمور گردید و لذا به لقب امین امین ملقب گردید. وی در تجارت‌خانه‌ی خود اولین اداره‌ی

امور حقوق الله را برپا کرد. این اقدام را شاید مرحله‌ی جنینی و آغاز توسعه‌ی این مؤسسه در دوران ولایت و در ظل بیت‌العدل اعظم می‌توان محسوب داشت.

آن چه ذکر شد، اهم مشروعات و مؤسساتی است که در عهد میثاق به هدایت و دستور حضرت عبدالبهاء در عالم بهائی تأسیس گردید. بدیهی است، علاوه بر اقدامات فوق، هیکل مبارک با ارسال هزاران لوح و تشویق یاران در شرق و غرب، آنان را به خدمات عام‌المنفعه و تحصیل علوم نافع و اداشته و موجبات ترقی و پیشرفت روزافزون جامعه‌ی بهائی را به عنوان یک دیانت پیشرو و مترقی و پویا فراهم فرمودند.

کتاب‌شناسی

- ۱- مکاتیب عبدالبهاء، ج.۳.
- ۲- کتاب قرن بدیع God Passes By.
- ۳- محمد علی فیضی: حیات حضرت عبدالبهاء.
- ۴- حسن بالیوزی (ایادی امرالله) Abdu'l-Baha.
- ۵- نصرالله رستگار: تاریخ صدرالصدور.
- ۶- عباس ثابت: تاریخ مدارس تربیت.
- ۷- دوره های نجم باختر انگلیسی Star of the West.
- ۸- دکتر یونس افروخته: خاطرات نه ساله.
- ۹- پریوش سمندری خوشبین: طراز الهی، ج.اول.

وقایع عمده‌ی دوران پیشوایی حضرت عبدالبهاء

شاپور راسخ

وقایع عمده‌ی دوران پیشوایی حضرت عبدالبهاء

شاپور راسخ

دوران پیشوایی حضرت عبدالبهاء عباس افندی فرزند حضرت بهاء‌الله بنیادگذار آئین بهائی، سال‌های ۱۸۹۲-۱۹۲۱ را در بر می‌گیرد که از بسیاری جهات شاهد بعضی از مهم‌ترین حوادث تاریخ جدید بشر بوده است.

در طی این سال‌ها بود که نخستین پارلمان جهانی ادیان به مناسبت برگزاری یک نمایشگاه عظیم صنعتی در شیکاگو امریکا تشکیل شد و برای اولین بار نام حضرت بهاء‌الله در فضای یک مجمع مردم مغرب زمین طنین‌انداز گشت.

در همین دوره بود که بعضی از اختراعات و اکتشافات بزرگ روی داد، مانند ساختن اول موتور دیزل، کشف باکتری طاعون، کشف اشعه‌ی ایکس، تولد سینما، به‌وجود آمدن تلگراف بی‌سیم، استفاده از رادیولوژی در پزشکی که افق‌های تازه‌ای را در برابر این علم گشود، کشف عامل بیماری مالاریا، بهبود موتور محرک کشتی‌ها با استفاده از توربین، ساخت اتومبیل، ظهور تئوری کوانتا که انقلابی در علم فیزیک بود، برقراری اولین جوایز نوبل، اختراع هواپیما (طیاره)، ایجاد اولین ماشین‌های افسه که موجب دگرگونی بزرگی در صنعت چاپ شد، شروع استفاده از رادیو، به‌وجود آمدن عکاسی رنگی، پدید آمدن مقدمات پیشرفت علم ژنتیک، کشف ویتامین‌ها، معلوم شدن ساخت درونی اتم، کشف قطب جنوب، آشنایی آغازین با تکنیک بمباران هوایی، پدیدار شدن جنگ شیمیایی، ساختن تانک جنگی، برقراری تلسکوپ بسیار بزرگ کوه ویلسون با

عدسی به قطر ۲/۵ متر، کشف انسولین برای بیماری قند (دیابت) و این‌ها فقط نمونه‌ای است از اختراعات و اکتشافاتی که در این دوره‌ی ۲۹ ساله تحقق یافت.

ملاحظه نمایید که جمیع کائنات متحرک است، زیرا حرکت دلیل وجود است و سکون دلیل موت... جمیع کائنات در نشو و نماست، ابداً سکون ندارد. و از جمله کائنات معقوله، دین است. دین باید متحرک باشد و روزبه‌روز نشو و نما نماید، اگر غیرمتحرک ماند، افسرده گردد، مرده و پژمرده شود، زیرا فیوضات الهیه مستمر است. مادام فیوضات الهیه مستمر است، دین باید در نشو و نما باشد.

دقت کنید که جمیع امور تجدد یافته است، زیرا این قرن نورانی، قرن تجدید جمیع اشیاء است، علوم و فنون تجدد یافته، افکار تجدد یافته، قوانین و نظامات تجدد یافته، آداب و رسوم تجدد یافته، صنایع و بدایع تجدد یافته، حتی علوم قرون ماضیه امروز ابداً ثمری ندارد، قوانین قرون ماضیه ثمری ندارد، عادات قدیمه ثمری ندارد... با وجود این چگونه تقالید ادیان ماضیه امروز ثمری دارد؟ تقالیدی که منبعث از اوهام بوده، نه اساس انبیای الهی، آیا ممکن است امروز فایده‌ای بخشد؟^۱

ولی مهم‌تر از همه‌ی این حوادث وقوع جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) بود که برای نخستین بار به صورتی دراماتیک پیوسته‌گی سرنوشت همه‌ی ابناء بشر بر روی کره‌ی زمین را نشان داد. دنیا در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم شاهد افزایش همه‌ساله‌ی تعداد کنفرانس‌های بین‌المللی اعم از سیاسی و علمی بود که آن هم جلوه‌ی دیگری از شمول جهانی تمدن غرب و آغاز فرایند جهانی‌شدن را آشکار می‌کرد.

۱. خطابات مبارکه، جلد ۲، ص ۷۱-۷۶.

هنگامی که حضرت عبدالبهاء در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ پس از مصر به اروپا و امریکا سفر کردند، از همان ابتدا تذکر دادند که هدف آن حضرت از این سفر ملاقات با مجامع صلح‌طلب و ترویج فکر صلح عمومی وحدت عالم انسانی است و در طول همین سفر بود که مکرراً اخطار کردند که اروپا مانند قورخانه‌ای شده که به یک آتش ممکن است منفجر شود، یعنی به صراحت جنگ اول جهان را پیش‌بینی فرمودند.

غیر از پیشرفت فوق‌العاده‌ی اختراعات و اکتشافات و غیر از قوت گرفتن جنبه‌ی بین‌المللی امور عالم، مشخصات کلی این دوره را می‌توان بدین‌گونه خلاصه کرد:

۱- در مجموع، دوره‌ی مورد مطالعه با رقابت سخت میان دولت‌های اروپایی از جمله در امور نظامی و تسلیحاتی قرین بود او تنها فروغی که در جهت صلح براین دوره افتاد، تشکیل اولین و دومین کنفرانس صلح بود که به دعوت تزار روسیه در سال‌های ۱۸۹۹-۱۹۰۷ به وقوع پیوست. حضرت عبدالبهاء دو پیام برای این دو مجمع فرستادند که نظرگاه بهائی را در این زمینه به روشنی معلوم می‌دارد. متأسفانه این ابتکار تزار روس نتوانست از وقوع جنگ جهانی اول ممانعت کند.

۲- استعمار که توسط ممالک اروپایی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم آغاز شده بود، در دوران مذکور قوت و وسعت گرفت، چنان‌که مثلاً انگلیسی‌ها که بر هندوستان تسلط یافته بودند، سلطه‌ی خود را بر افغانستان، ممالک هیمالیایی و بیرمانی گسترش دادند.

۳- در همین دوره‌ی قیادت حضرت عبدالبهاء بود که انقلاب بلشویکی در روسیه شروع شد (۱۹۱۷) و چنان‌که در تاریخ آمده، سال‌ها بعد، یعنی در دهه‌ی سی، موجب تضییقات شدید برای بهائیان در نقاطی چون عشق‌آباد گردید و تبعید و آزار آن مظلومان را سبب شد.

۴- از مهم‌ترین وقایع آن دوره که با تاریخ امر بهائی هم ارتباط نزدیک دارد، پیدایی نهضت ترکان جوان بود که حرکتی در جامعه‌ی متحجر و در حال انحطاط عثمانی پدید آورد و در سال ۱۹۰۸ موجب آزادی حضرت عبدالبهاء و زمینه‌ساز سفر سه ساله‌ی آن حضرت به مغرب زمین گردید.

۵- کشف نفت در ایران در مسجد سلیمان به سال ۱۹۰۸ و بعد کشف نفت در نقاط دیگر و به وجود آمدن صنعت استخراج و تصفیه‌ی این ماده، سبب پیدا شدن یکی از مهم‌ترین منابع انرژی مورد استفاده در وسایل نقلیه و صنایع مختلفه شد و زمینه را برای انقلاب دور صنعتی هموار کرد.

۶- از جمله تأثیرات دموکراسی غربی در شرق، وقوع مشروطیت در ایران (۱۹۰۵-۱۹۰۶) بود که حضرت عبدالبهاء سال‌ها قبل ضرورت آن را در آثار متعدد خود چون رساله‌ی مدنیه (۱۸۷۵) تصریح فرموده بودند. همین تحول موجب شد که آن حضرت از راه دلسوزی و راهنمایی در بسیاری از مکاتیب خود به ایرانیان، به بحث از این مسئله‌ی مهم پردازند.

۷- از اثرات جنگ بین‌الملل اول اعتلاء دولت و جامعه‌ی امریکا بود که از آسیب جنگ برکنار بود و بدین ترتیب راه بر ارتقاء آن کشور به مرتبه‌ی یک ابر قدرت هموار شد. شگفت نیست که اول نقشه‌ی تبلیغ امر بهائی در سراسر عالم توسط حضرت عبدالبهاء در برنامه‌هایی که به الواح ملکوتی معروف هستند، به سال‌های ۱۹۱۶-۱۹۱۷ برای جامعه‌ی بهائی امریکای شمالی ترسیم شد و البته بعداً در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۴۵ تا کنون نقشه‌ریزی توسعه به همه‌ی جوامع بهائی دنیا تسری پیدا کرد.

۸- دنیای آغاز قرن بیستم، دنیایی است با تجدد و ترقی نامتساوی در مناطق مختلف جهان و در نتیجه فاصله‌ی روزافزون میان ممالک از نظر ثروت و قدرت پیدا شد. اروپای شمالی و غربی به علت سابقه‌ی طولانی‌تر در عرصه‌ی صنعتی شدن، دارای قدرت مالی

و سرمایه‌ای غیرقابل انکار بودند و مسلط بر تجارت بین‌المللی که حجم آن در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۰۰-۱۹۱۳ بیست و پنج برابر شد. پس در این زمان شمال و غرب اروپا در اوج قدرت دنیای خویش هستند، ولی درعین حال در میان آنها رقابت و منازعات بیدار می‌کند. در همین زمان است که علاوه بر امریکا (ممالک متحده) ژاپون نیز به علت قدرت تولیدی خود تهدیدی برای تفوق اروپاست. ژاپون به دنبال عصر میچی و اتخاذ سیاست آزادی توسعه‌ی صنعتی تقلید از غرب را به جبران عقب‌ماندگی‌های خود مجدانه تعقیب می‌کند. اما از این سه قطب توسعه که بگذریم، به نظر می‌رسد که مناطق دیگر جهان از صنعتی‌شدن عاجزند و تحت نفوذ و تسلط قدرت‌های توسعه‌یافته‌ی مزبور قرار دارند.

وضع مغرب زمین هنگام سفرهای حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در زمانی به اروپا و بعد امریکا سفر می‌کنند که هنوز اروپا به عنوان قدرتمندترین قاره سر بلند دارد، ولی متدرجاً امریکا و ژاپن هم به این دو ملحق می‌شود و قدرت‌های عمده‌ی عالم را که همه‌ی جهان تحت الشعاع آن است، تشکیل می‌دهند. اختراعات و اکتشافات پیاپی و خصوصاً انقلاب دوم صنعتی و استفاده از نیروی نفت و برق، زندگی مردم را دگرگون می‌کند، اما مدتی طول می‌کشد که این دو نیرو جایگزین قطعی قوه‌ی بخار و زغال سنگ شود.

در این دوره گرچه ناسیونالیسم نیرومند است و امپریالیسم هم ادامه دارد، اما در عرصه‌ی اقتصاد و علم، متدرجاً زمینه‌های جهان‌گرایی پدیدار می‌شوند، حتی تشکیل نمایشگاه‌های بزرگ صنعتی و فنی گویای چنین تحول عظیمی است. صنعتی‌شدن، زندگی اجتماعی را دگرگون می‌کند، از طرفی منازعات طبقاتی اهمیت می‌یابد و از طرف دیگر فرهنگ روستایی و فولکورهای محلی

متدرجاً معدوم می‌شوند و با رواج دموکراسی در بسیار ممالک، حرکت به سوی فرهنگ توده‌ای Mass Culture نمودار می‌شود.

میل به تفریحات جدید چون سینما رفتن، روزنامه‌خوانی، شرکت در مسابقات ورزشی، نزد توده‌ی مردم نیرو می‌گیرد. سال‌های قبل از جنگ بین‌المللی اول، سال‌های صلح مسلح و همراه با امنیت نسبی است. فرانسویان بعد از جنگ از آن به عنوان La Belle Epoque (عصر زیبا) یاد می‌کنند و نویسندگانی چون استفان زوایک آن را عصر طلایی می‌خوانند.

در همین سال‌ها آغاز بحران تمدن غرب را می‌توان دید و تأمل و تردید درباره‌ی این که آیا علم و صنعت موجب ترقی شده، یا سبب تباهی ارزش‌های انسانی گردیده است.^۱ از این رو است که بعضی از مردم غربی به دنبال آشنایی با فرهنگ‌های شرق چون فرهنگ هندی می‌روند و حتی فلسفه‌ی «عدم خشونت» را پذیرا می‌شوند. ادیان مستقر مرددند که آیا باید به سنت‌پرستی ادامه داد، یا به دنیای مدرن پا نهاد. به هر حال کلیسای کاتولیک در زمان پاپ پی دهم جهت تحجر مذهبی و مخالفت با مدرنیسم را می‌گیرد. (مانند رنه گنون در میان فلاسفه).

بحران ارزش‌های دیرین را در تمایل عده‌ای از مردم به اندیشه‌های غیرعقلانی، در فردیت مفرط و ناهماهنگی با جمع می‌توان دید و در رواج فلسفه نیست‌انگاری و پوچی. تحول در زیباشناسی (استتیک) را در هنر نقاشی کوبیست پیکاسو می‌توان مشاهده کرد (۱۹۰۷). کاندینسکی هنر انتزاعی یا تجریدی را در سال ۱۹۱۰ اختراع کرد و در رشته‌های دیگر هنر هم (استتیک) صورت تازه‌ای پیدا می‌کند.

۱. ر.ک. از جمله به کتاب «انحطاط غرب» اثر اُسوالد اشپینگر.

حرکت به سوی دموکراسی اجتماعی را در توجه به حقوق کارگران، تأمین بیمه و بهداشت و سلامت عمومی و در قوت گرفتن سندیکاها (اتحادیه‌های کارگری) می‌توان ملاحظه کرد.

انقلاب در ارتباطات و مخابرات، شاخص مهم دیگر این دوره است. با ظهور تلگراف، تلفن (۱۸۷۶) و بعدها رادیو که همه از ورود برق در صنعت مدد می‌گیرند، با استفاده از نفت که امکان ساختن موتورهای احتراق داخلی را می‌دهد و حمل‌ونقل را منقلب می‌کند، زندگی مردم هم دگرگون می‌شود. پیشرفت‌های علم شیمی هم در حیات افراد مردم مؤثر است، از جمله از طریق ساخت مواد پلاستیک، پارچه‌ی مصنوعی، رواج صنعت داروسازی، ساخت کود شیمیایی، فتوگرافی (عکاسی) و غیر آن.

سال‌های آغاز قرن بیستم به شاخص عمده‌ی دیگری هم مشخص شد و آن توجه ممالک اروپا به تقویت نیروهای نظامی و نوعی مسابقه‌ی تسلیحاتی بود که سرانجام با حادثه‌ای کوچک، موجب انفجار آن قاره و آغاز جنگ بین‌الملل اول گردید.

حضرت عبدالبهاء در سفرهای خود به غرب (۱۹۱۹-۱۹۱۳) به کمال صراحت امکان جنگ همه‌فراگیر را پیش‌بینی فرمودند و طی خطابات خود، مردم غرب و اولیای امور را از آن برحذر داشتند و وقتی در آغاز سفر از ایشان سؤال شد که هدف سفرشان به غرب چیست، ترویج صلح عمومی و مذاکره با محافل صلح‌طلب و تشویق به وحدت عالم انسانی را عنوان کردند.

همین پیش‌بینی بود که نظر دانشمندی چون پرفسور آگوست فورل سوئیسی را سال‌ها بعد به خود جلب نمود، به طوری که به آن حضرت نامه نوشت و در پاسخ، مکتوبی مهم دریافت کرد که موجب اقبال او به آئین بهائی گردید.

بعضی از اقدامات و خدمات عمده‌ی حضرت عبدالبهاء

ماحصل کلام این که دوره‌ی قیادت حضرت عبدالبهاء مواجه با یکی از انقلابی‌ترین ادوار تاریخ است، چه در زمینه‌ی علوم و فنون و چه در عرصه‌ی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و زمینه‌های دیگر. در داخل جامعه‌ی بهائی حضرت عبدالبهاء مصدر خدمات بسیار مهمی شدند که بی‌گمان تاریخ این دیانت آنها را با خطوط زرین نگاهشته، یادآور نسل‌های آینده خواهد شد، از جمله این اقدامات بوده است:

- ۱- ساختمان قسمتی از مقام اعلی و استقرار عرش (جسد) حضرت باب که از ایران بعد از شهادت آن حضرت (۱۸۵۰) مخفیانه از نقطه‌ای به نقطه‌ای حمل شده بود و سرانجام در سال ۱۹۰۹ در مقر ابدی خود جای گرفت. (حدود پنجاه سال بعد از شهادت آن حضرت در تبریز.)
- ۲- اقدام دیگر تعمیرات بیت مبارک شیراز (محل اظهار امر، یعنی اعلام رسالت الهی حضرت باب) و بیت مبارک بغداد بود، تا حتی الامکان به همان شکل نخستین باز گردد و باقی ماند (۱۳۲۱ ه.ق)
- ۳- دستور احداث مشرق‌الاذکار عشق‌آباد را آن حضرت دادند که بنای آن در سال ۱۹۰۲ (۱۳۲۰ ه.ق) آغاز شد.
- ۴- اقدام دیگر پایه‌گذاری مشرق‌الاذکار ویلمت امریکا هنگام سفر به آن دیار در سال ۱۹۱۲ بود.
- ۵- گسترش امر بهائی به امریکا: ابراهیم خیرالله به عنوان مبلغ بهائی در سال ۱۸۹۲ به امریکا رفت و در شیکاگو به سال ۱۸۹۴ مستقر شد و عده‌ای را به این آئین جلیل جلب کرد. و بعد توسعه‌ی این آئین در اروپا با اهتمام خانم می‌بولز دریفوس در حدود سال ۱۹۲۰ آغاز شد.

- ۶- علاوه بر مشارق‌الاذکار (معابد) برقراری اولین نهادهای اداری امر بهائی چون محافل روحانی - کلاس‌های درس اخلاق - شرکت نونهالان در دوره‌ی آن حضرت روی داد.
- ۷- اقدام مهم دیگر آن حضرت تشویق احباء به تأسیس مدارس مدرن بود که منجر به ایجاد فزون از پنجاه مدرسه در نقاط مختلف ایران شد که بعضی از معتبرترین مدارس زمان خود بودند و عده‌ی کثیری نوجوانان بهائی و غیربهائی در آن تربیت شدند.
- ۸- تشویق و هدایت علمایی چون ابوالفضل گلپایگانی، اسدالله فاضل مازندرانی، صدرالصدور، فاضل شیرازی، عندلیب نعیم، حاجی مهدی ارجمند و غیرهم نیز به لطف آن حضرت صورت گرفت که هریک صاحب تحقیقات و تألیفات ارزنده‌ای شد.
- ۹- غنی کردن ادبیات بهائی با تحریر یا تقریر کتبی چون مقاله‌ی شخصی سیاح، تذکره‌الوفا، مفاوضات، رساله‌های مدنی و سیاسی و مکاتیب آن حضرت که به چند ده هزار بالغ می‌شود نیز از بهترین یادگارهای آن دروان است.
- ۱۰- اقدام دیگر حفظ و صیانت بهائیان از مداخله در سیاست بود، از جمله در یکی از آشفته‌ترین ادوار تاریخ ایران که دوران مشروطیت باشد.
- ۱۱- با صدور «الواح ملکوتی» Divine Plan به راه‌انداختن مهاجران برای فتح روحانی ممالک آغاز شد.
- ۱۲- جلب عده‌ای از علمای زمان به امر مبارک، نظیر پرفسور فورل، وامبری، چین، اسلمنت، کلبی ایوز درعین حال که بسیار شخصیت‌های علمی - ادبی چون ادوارد براون، لئو تولستوی، محمد عبده، ستایشگر آن حضرت شدند نیز به این زمان تعلق دارد.
- بر آن چه فوق مذکور آمد، باید چند خدمت برجسته‌ی دیگر آن حضرت را به جامعه‌ی بهائی یادآور شد که در رأس آنها استحکام عهدوميثاق و تعیین تکلیف بهائیان بعد از صعود خود به ملکوت ابهی بود (الواح وصایا) و در مرتبه‌ی بعد ارائه‌ی سرمشق حیات بهائی و بالأخره تبیین

و تفسیر آثار حضرت بهاء‌الله و همچنین آثار مظاهر مقدسه‌ی گذشته (مانند تبیینات و تفسیرات آن حضرت در مورد قرآن، احادیث، کتب مقدسه‌ی یهود و مسیحیان).

نقل یک عبارت از پرفسور ادوارد براون در مورد آن حضرت مناسب مقال است:

به ندرت در عمرم کسی را دیده‌ام که سیمایش به این حد مرا تحت تأثیر قرار داده باشد... در ملاقات و صحبت‌های بعدی با ایشان احساس احترام من که در وهله‌ی اول فقط به واسطه‌ی ظاهر و شخصیت نافذشان به وجود آمد، به تدریج افزوده گشت. گمان نمی‌کنم، شخصی به فصاحت بیان و قدرت تمثیل و توضیح، احاطه‌ی دقیق به آثار مقدسه‌ی یهود و مسیحی و اسلام، حتی در بین قوم ممتازی که وی بدان متعلق است، [ایرانیان] بتواند یافت... در عظمت این رجل فرید هیچ کس که سعادت زیارتش را یافته، نمی‌تواند لحظه‌ای تردید و تأمل به خود راه دهد.^۱

۱. هوشنگ محمودی: یادداشت‌هایی درباره‌ی حضرت عبدالبهاء، استرالیا ۲۰۰۹، ص ۳۴-۳۵.

کتاب شناسی

الف – درباره‌ی حیات حضرت عبدالبهاء

۱- محمدعلی فیضی: حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره‌ی میثاق، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.

2- H.M. Balyuzi: 'Abdu'l-Baha', the Center of the Covenant of Baha'u'llah, UK, G.R. London 1971.

۳- هوشنگ محمودی: یادداشت‌هایی درباره‌ی حضرت عبدالبهاء، استرالیا ۲۰۰۹.

4- Annamarie Honnold: Vignettes from the Life of 'Abdu'l-Baha', 1982.

ب – وقایع و حوادث دنیا

1- Marc Ferro: Chronique Universelle du monde (1801-1992), contemporain Nathan, 1993.

2- Sege Berstein et Pierre Milza: Histoire du XXe siècle 1990-1945, (t. 1)1996.

3- Robert Schnerb: Histoire Generale des Civilisations, t, VI, le XIXe siècle, 1968.

آشنایی کوتاه با نویسندگان

دکتر ایرج ایمن

دکتر ایرج ایمن در دانشگاه‌های طهران، ناتینگهام (انگلستان)، ادینبورگ (اسکاتلند)، کالیفرنیا جنوبی، و هاروارد (امریکا) در رشته‌های فلسفه و تعلیم و تربیت و روان‌شناسی و علوم اداری تحصیل کرده و خدمات تعلیم و تربیتی وی از جمله شامل سمت‌ها و اقدامات ذیل است: مؤسس و رئیس مؤسسه ملی روانشناسی و مؤسس خدمات روانسنجی و راهنمایی تربیتی در ایران، استاد و مؤسس و رئیس بخش روانشناسی، مؤسس و رئیس مؤسسه تحقیقات تربیتی و سردبیر و ناشر مجله‌ی مطالعات و تحقیقات تربیتی دانشگاه تربیت معلم، استاد مؤسسه‌ی علوم اداری دانشگاه طهران (ایران)، مشاور یونسکو برای برنامه‌ریزی و مدیریت در تعلیم و تربیت در منطقه‌ی آسیا و اقیانوسیه (بانکوک، تایلند)، رئیس بخش تربیت معلم در سازمان مرکزی یونسکو (پاریس / فرانسه)، عضو کمیسیون یونسکو برای تحقیقات تربیتی و نوآوری در آموزش و پرورش در منطقه‌ی آسیا و اقیانوسیه (توکیو/ژاپن)، نایب رئیس انجمن بین‌المللی ارزیابی و سنجش در آموزش و پرورش و غیره. از انتشارات ایشان می‌توان به گزارش‌ها و رسالات و مقالات در تعلیم و تربیت در نشریات آکادمیک و پژوهشی یاد کرد، از جمله:

Educational Innovation in Iran, International Bureau of Education, Geneva, Switzerland, 1974.

A New Framework for Moral Education, Landegg Academy, Switzerland, 1993.

از جمله تألیفات ایرج ایمن در زمینه‌ی تعلیم و تربیت است.

دکتر بهروز ثابت

دکتر بهروز ثابت دارای مدرک دکترا در تعلیم و تربیت از دانشگاه ایالتی نیویورک در بافالو و نیز سابقه‌ی تحصیلات و مطالعات در اقتصاد و فلسفه است. دکتر ثابت به عنوان استاد دانشگاه و مدیر امور اکادمیک و تحقیقات در سطح بین‌المللی فعال بوده و هست و صاحب تألیفات در زمینه‌های تعلیم و تربیت و مسائل اجتماعی و مباحث فلسفی و دینی می‌باشد. ایشان از همکاران و مدرسین مؤسسه‌ی آموزش عالی بهائی و مسئول امور تحقیقی و برنامه‌ریزی آموزشی آن است. دکتر ثابت هم اکنون در دانشگاه کاپلا در سطح دکترا مشغول به تدریس است و به عنوان مشاور تحقیق به راهنمایی دانشجویان در نوشتن دانشنامه‌ی دکتری می‌پردازد.

دکتر هوشنگ خضرائی

دارای دکترای پزشکی از دانشگاه شیراز و دیپلم بهداشت و بیماری‌های گرمسیری از کالج پادشاهی پزشکان لندن، دیپلم جذام‌شناسی و کارآموزی در بیماری‌های پوست از دانشگاه پاریس، دو دیپلم تخصصی انگل‌شناسی پزشکی و بیماری‌های گوارش از دانشگاه مَن پل، دکترای روانشناسی فیزیولوژیک از دانشگاه پل وارلری و دکترای روان‌شناسی شخصیتی در همان دانشگاه اخیر واقع در مَن پل فرانسه هستند.

ایشان تألیفات متعدد به زبان‌های مختلف دارند، از جمله در فارسی: مقدمه‌ای بر مطالعه‌ی نظم جهانی بهائی، هندوستان ۲۰۰۸ و تربیت و تعلیم در مراحل رشد انسان از تولد تا جوانی، استرالیا ۲۰۰۶، خلاصه از آغاز کتاب ایشان «مقدمه‌ای بر مطالعه‌ی نظم جهانی بهائی»، ۲۰۰۸. دکتر هوشنگ خضرائی مدتی استاد دانشگاه در برزیل بوده‌اند و به قول خود سی‌وسه سال از عمر خویش را صرف تحصیل و فراگیری کرده‌اند.

دکتر شاپور راسخ

دکتر شاپور راسخ تحصیلات خود را در دو رشته‌ی ادبیات فارسی و اقتصاد در دانشگاه تهران به پایان برد. بعد دنباله‌ی آن را در رشته‌ی علوم اجتماعی در دانشگاه ژنو سوئیس گرفت و به احراز درجه‌ی دکترا در جامعه‌شناسی موفق شد. (۱۹۵۸).

طی سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۷۷ به تدریس رشته‌های مختلف جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران پرداخت و دو کتاب مقدمه بر جامعه‌شناسی ایران و تعلیم و تربیت در جهان امروز و مقالات متعدد در مجله‌ی «سخن» و «راهنمای کتاب» یادگار آن دوره است. از سال ۱۹۷۸ در یونسکو بعد در دفتر بین‌المللی تعلیم و تربیت در پاریس و ژنو به خدمت پرداخت و چند اثر او را این دو مؤسسه‌ی بین‌المللی به طبع رساندند: «محتوای تعلیم و تربیت از هم اکنون تا سال ۲۰۰۰» (به فرانسه و انگلیسی)، «نگاهی به آموزش سواد» (به فرانسه و انگلیسی)، «تعلیم و تربیت و فرهنگ صلح» (به فرانسه) و چند مونوگرافی از جمله درباره‌ی تعلیم و تربیت در عُمان - کویت و در سیشل. کتاب‌هایی چند هم در اروپا به زبان فارسی نشر کرده است: «امیدها و نویدها»، «سرود رهگذر»، «دنیا نیازمند یک تمدن جهانی است». (از انتشارات بنیاد نخل)

مقالات نامبرده در «سفینه‌ی عرفان»، «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر» و مجله‌های «عندلیب»، «پیام بهائی»، «آئینه‌ی جهان» و «نگین» نشر شده و می‌شود.

دکتر هوشنگ رأفت

دکتر هوشنگ رأفت در سال ۱۳۱۵ در اصفهان و در خانواده‌ای از متقدمین احناء متولد شد. وی در سال ۱۳۳۹ شمسی (۱۹۶۰ م.) از دانشگاه تهران به اخذ درجه‌ی دکترا در پزشکی نایل

شده‌اند. مدت ۱۲ سال در بیمارستان‌های اسکان‌دیناوی (نروژ و دانمارک) و یک سال در انگلستان به کار مشغول بودند و اکنون نیز در نروژ در مطب شخصی مشغول به کار هستند.

از تألیفات ایشان می‌توان از جمله: اپیدیمولوژی هپاتیت‌های ویروسی»، ایران ۱۹۶۰؛ «بررسی خدمات بهداشتی و اجتماعی»، اسکان‌دیناوی ۱۹۶۳؛ «ایمونولوژی بیماری‌های روماتیسمی»، کنگره‌ی پزشکی رامسر ۱۹۷۳ را نام برد. مقالات عمومی ایشان عبارتند از: «خاطرات سفر یک ماهه به گرینلند»، ۱۹۶۵؛ «مبادی مشترک ادیان»، مجموعه‌ی مقالات شماره‌ی ۷ مؤسسه‌ی معارف بهائی ۱۹۹۴؛ «سلامت و بهداشت از دیدگاه بهائی»، دانش و بینش شماره‌ی سوم ۱۹۹۶؛ «سفرهای حضرت عبدالبهاء به مصر - اروپا - آمریکا و نتایج آن»، خوشه‌ها جلد ۱۴. ایشان دارای مقالات متعدد در تاریخ نفوذ و استقرار و گسترش آئین بهائی در کشورهای مختلف اروپا و ترکستان هستند که در نشریه‌ی پیام بهائی و پژوهشنامه، سال اول، شماره دوم منتشر شده است. نقل از خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد ۸، سال ۱۹۹۷.

دکتر وحید رأفتی

دکتر وحید رأفتی در سال ۱۹۴۵ در شیراز به دنیا آمد. پس از دریافت دانشنامه‌ی لیسانس در رشته‌ی روانشناسی از دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه طهران، در سال ۱۹۷۲ به لبنان رفت و تحصیلات خود را در دانشگاه امریکایی بیروت دنبال نمود. در سال ۱۹۷۴ به سبب چنگ‌های داخلی لبنان به امریکا رفت و در دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس به تحصیل پرداخت و به اخذ درجه‌ی دکترا در رشته‌ی علوم و معارف اسلامی موفق شد.

دکتر رأفتی از سال ۱۹۸۰م. تا کنون در دایره‌ی مطالعه‌ی نصوص و الواح در مرکز جهانی بهائی به کار تحقیق اشتغال دارد. مقالات گوناگونی از او به زبان‌های فارسی و انگلیسی در نشریات

مختلف بهائی و غیربهائی، از جمله دانشنامه‌ی ایرانیکا، درج شده است.

دکتر رافتی همچنین مؤلف کتب عدیده، از جمله پنج جلد کتاب «مأخذ اشعار در آثار بهائی» است. به اهتمام او بیش از ده مجلد از آثار دانشمندان شهیر بهائی نظیر جناب عبدالحمید اشراق خاوری و جناب دکتر علی‌مراد داودی به طبع رسیده است.

هوشمند فتح اعظم

جناب هوشمند فتح‌اعظم فرزند جناب نورالدین فتح‌اعظم و عهده‌خانم مهتدی هستند. ایشان در سال ۱۳۰۳ شمسی در طهران متولد شدند و تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه‌ی تربیت (بهائی) آغاز کردند و بعد به مدرسه زردشتیان رفتند و دوران متوسطه را در کالج البرز و بعد در رشته‌ی ادبی مدرسه فیروزیه‌رام گذراندند. ایشان بعد از اقامت کوتاهی در کشور عراق به تحصیلات عالی ادامه دادند و وارد رشته‌ی ادبیات فارسی در دانشسرای عالی شدند و در سال ۱۹۴۷ دوره‌ی دکترای ادبیات فارسی را به پایان بردند و مشغول تدریس در دبیرستان‌های طهران شدند.

جناب فتح‌اعظم در سال ۱۹۶۳ به عضویت بیت‌العدل اعظم، والاترین سازمان مدیریت جامعه‌ی بهائی، انتخاب شدند و مدت ۴۰ سال در این مقام به خدمت خود را ادامه دادند.

از ایشان مقالات متعدد در مجلاتی چون یغما و سخن در ایران منتشر شده. کتاب اشعار ایشان «در انتظار نم‌باران» در کانادا ۲۰۰۵ میلادی، به چاپ دوم رسیده و چندین کتاب از ایشان که سال‌هاست مقیم ونکوور کانادا هستند، منتشر گردیده است، نظیر: در شناسایی آئین بهائی، نشر بنیاد نخل در اسپانیا ۲۰۰۸، چندین مجموعه از سخنرانی‌های رادیویی زیر عنوان «یک

ساعت تفکر» نشر همان بنیاد (تاکنون ۴ جلد)، ترجمه‌ی چند توقیع حضرت شوقی ربانی: «نظم جهانی بهائی»، چاپ دوم، آلمان ۲۰۱۰ و «ظهور عدل الهی»، بنیاد نحل، اسپانیا ۲۰۱۲.

(نقل آغاز کتاب «در انتظار نم‌نم باران»، چاپ دوم (به تلخیص))

دکتر باهر فرقانی

دکتر باهر فرقانی تحصیلات خود را در رشته‌ی داروسازی با اخذ درجه‌ی دکترا از دانشگاه طهران به پایان برد. سپس به فعالیت‌های علمی و فنی در صنایع داروسازی در استرالیا پرداخت. ایشان در دانمارک فعالیت‌های تحقیقی خود را درباره‌ی شیمی مواد غذایی و واکسن‌سازی گسترش دادند.

از جمله تألیفات ایشان عبارتند از ترجمه‌ی کتاب‌های علمی و بهائی از منابع انگلیسی، ترجمه‌ی کتاب‌های علمی: «تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی»، «تندرستی برای زندگی بهتر»، «داروهای نوین»

و نیز ترجمه و تألیف کتب بهائی: چهار جلد «نفحات ظهور بهاءالله»، «دوران قیادت حارسان امرالله»، «روح انسانی»، «خلق جدید و صنع بدیع». «Days to Remember»، گردآوری نوشته‌های بهائی درباره‌ی روزهای نه‌گانه‌ی ویژه در تقویم سالانه‌ی بهائی، به زبان انگلیسی.

دکتر نصرت‌الله محمدحسینی

دکتر نصرت‌الله محمدحسینی در سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۵ م.) در طهران تولد یافت. تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی خود را در همان شهر به پایان برد و سپس در کشور کانادا به تکمیل آن پرداخت. وی سال‌ها در دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی آموزش ایران و کانادا به تدریس در رشته‌های ادب فارسی، حقوق، جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی اشتغال داشته است. دکتر محمدحسینی از آغاز جوانی در نشر معارف الهی نیز توفیق وفیر داشته و همچنین مقالات تحقیقی‌اش در دهه‌های

۱۹۶۰-۱۹۷۰ در نشریه‌ی بهائی «آهنگ بدیع» انتشار یافته است. در سال‌های بعد نیز ده‌ها مقاله‌ی تحقیقی از او در خصوص مسائل حقوقی، جامعه‌شناسی، جرم‌شناسی و تاریخ امر بهائی در نشریات بهائی «بانگ سروش»، «پیام بهائی»، «پیام بدیع» و «عندلیب» منتشر گشته است. دکتر محمدحسینی کتب متعدده در خصوص تاریخ و تعالیم آئین بهائی تألیف کرده است که برخی از آنها چون کتاب «حضرت باب»، «حضرت طاهره»، «یوسف بهاء در قیوم‌الاسماء»، «فورل نابغه‌ی بهائی» و جلد نخست «تاریخ امر بهائی در شهر قم» انتشار یافته است. «قاموس کتاب اقدس» که حاصل سال‌ها مطالعه و تتبع دقیق است، گنجینه‌ی گرانبهایی از آثار مبارکه و پژوهش‌های ارزنده‌ی مؤلف است که راهنمای عموم و به ویژه اهل تحقیق است.

دکتر صالح مولوی نژاد

دکتر صالح مولوی نژاد در سال ۱۳۱۱ در یزد متولد شد. دوران کودکی و نوجوانی را در مشهد گذراند. از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۴ در طهران در لجنه‌های ملی جوانان، تربیت امری، نشر آثار هیئت مدیره‌ی مؤسسه‌ی مطبوعات امری و آهنگ بدیع خدمت نمود.

سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۰ را با خانواده در هجرت سنگال گذراند و در محفل روحانی ملی خدمت کرد. از سال ۱۳۶۱ مقیم کشور فرانسه شده و در هیئت تحریریه‌ی پیام بهائی و نیز انجمن ادب و هنر خدمت می‌کند.

دکتر مولوی نژاد فوق لیسانس علوم اداری از دانشگاه طهران و دکترای مطالعات بین‌المللی از دانشگاه علوم اجتماعی تولوز دارد و مدت‌ها در فرانسه به تدریس مشغول بوده و مقالاتی در «آهنگ بدیع» و «پیام بهائی» نوشته است.

'Abdu'l-Baha 'Abbas

MONADI-E SOLH
DAR JAHAN-E BAKHTAR

PUBLISHED BY
FUNDACION NEHAL

